انتشارات دانشگاه تهران

۴۲۷

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی

تا اواسط قرن پنجم

مجلد اول

تألیف

دکتر ذبیح الله صفا

چاپ دوم

۱۳۳۶

چاپخانه دانشگاه

مقدمه

بنام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر

تمدن اسلامی بدرجه‌یی از عظمت و درمرتبتی از کمال وپهناوری‌است که آگهی از همهٔ ابواب و احاطه برهمهٔ انحاء آن بواقع دشوار است واگر کسی یافته شود که درصدد این ادعا برآید، باید بقلت اطلاع وگستاخی وی حکم کرد.

مهمترین عنصر ازعناصر این تمدن، علوم شرعی وعقلی وادبی آنست که بزبانهای عربی وفارسی تألیف و تدوین شده ونه تنها احاطه برهمهٔ آنها واطلاع از تمامی کتب وعلماء هرفن برای این حقیرمیسر نشده است، بلکه تصور نمیرود جز برای کسانی که مؤید بتأییدات الهی باشند ممکن باشد. اینست که اگر من گستاخی کرده ودر راهی درآمده‌ام که باید با زاد فراوان وتوشهٔ بسیاروصبرجزیل وزحمت کثیرپیموده شود،نه ازآن بابست که تصورفهم‌علوم اسلامی وادعای بهره‌مندی ازآنها کنم، یا مدعی آن باشم که‌تاریخ‌این دسته ازدانشهای مسلمین را خوب شناخته وبنیکی از کیفیت و کمیت کتب وعلمان‌آن‌سخن گفته‌ام، بلکه تنها ازآنجهت است که بابی را در تحقیقات تاریخی بزبان پارسی گشوده وقدری از مشکلات کارجویندگان اطلاعات رادراین‌زمینه کاسته باشم.

این کتاب نه‌تنها کامل نیست، بلکه ناقص وحتی ناقص‌ترازآنست که خواننده بیندیشد ونگارنده خود بموارد نقص آن بیش ازدیگران معترفست لیکن چون رشتهٔ تحقیق رادر آن رها نخواهد کرد، شاید بتأیید خداوند متعال‌توفیق یابد که درآینده ازشمارهٔ نقائص آن تا آنجاکه میسراست‌بکاهد، وکتابرا بوضعی که شایستهٔ نام وموضوع آنست‌درآورد. فعلا این یك مجلد بمنزلهٔ «پیش‌درآمد» وآنهم «پیش درآمد» ناقصی از نحوهٔ عمل در تاریخ علوم عقلی اسلامیست، که رسیدن باصل وحقیقت آن درنظر حقیر واقعاً دشوار است.

چنانکه خوانندهٔ گرامی آگاهست علوم عقلی درتمدن اسلامی اطلاق میشودبرتمام انواع حکمت واصول و فروع هریك از چهار علم الهی وطبیعی وریاضی واخلاق، ازین علوم بحث در علوم الهی وکلیات علم طبیعی وعلم اخلاق‌را امروز باید ذیل عنوان‌حکمت یا فلسفه مورد مطالعه درآوریم واجزاء علوم طبیعی وعلوم ریاضی را جداگانه مورد بحث قرار دهیم وچون علم کلام نیز از بسیاری جهات بستگی بحکمت دارد بابی‌خاص‌را مخصوص آن کنیم.

پس معلوم میشود که تحقیق نسبةً مفصل در علوم عقلی اگرچه بچند قرن معین هم مقصور ومنحصر باشد ، دریك مجلد میسر نیست . اینست که نگارنده این مجلد را تنها بذکر مقدمات وبحث در تاریخ حکمت در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم مخصوص کرده است وتاریخ باقی علوم را درمجلداتی دیگر بازخواهد گفت .

نکته یی که اینجا قابل ذکراست آنکه : درتاریخ علوم عقلی هیچگاه بحث درحقیقت وچگونگی یك یا چند علم مراد نیست، بلکه سیر آن علوم وتکاملی که نزدهریك ازعلماء فن یافته مورد نظر ومطالعه است . پس خوانندهٔ گرامی نباید دراین کتاب منتظرآن باشد که فی المثل عین مباحث عام فلسفه وطب وریاضی را بیابد ، بلکه اگر هم بذکر عقاید حکیم و ریاضی وطبیبی مبادرت شود مراد بیان موارد تکاملی است که او در آن علوم بوجود آورده است ، واگر عقاید حکیمی باختصار آورده شود ، مقصود اشاره بموارد اصلی واساسی مبحث اوست وکاری باثبات سخنان او ودفاع ازآن نمیتوان داشت .

نکتهٔ دیگر قابل طرح آنست که درهمهٔ مجلدات این کتاب دامنهٔ بحث تامیانهٔ قرن پنجم کشیده خواهد شد زیراکار اصلی واساسی مسلمین درعلوم عقلی خاصه درقسمت شرقی ممالك اسلامی تا همین ایام بوده است . دیگرآنکه تحقیق تاریخ علوم عقلی درهمهٔ ادوار تمدن اسلامی ازقدرت یك تن خارج است و وقت و زمان کافی وفرصت موسع میخواهد .

درمجلد حاضر بعد ازآنکه شمه یی ازمقدمات آشنایی مسلمین با علوم عقلی ومراکز مهم علمی ، پیش ازرواج علوم عقلی درمیان مسلمانان، وکیفیت نقل علوم عقلی سخن گفته شد ، بحثی مختصر در وضع علوم عقلی درتمدن اسلامی وسپس مطالعه یی درتاریخ فلسفه درتمدن اسلامی ، صورت گرفت وابواب کتاب بنحوی که درفهرست مطالب ذکرشده است ترتیب یافت .

و اما کیفیت تدوین وطبع کتاب وپاره یی ملاحظات که باید بنظر خوانندهٔ عزیز برسد :

این کتاب ناچیزچنانکه بامختصردقتی درآن معلوم میشود حاصل مطالعات پراگنده ییست که مؤلف از چندسال پیش درتاریخ علوم عقلی میکرده وگاه بصورت مقالاتی درپاره یی از مجلات مانند دورهٔ جدید مجلهٔ شیروخورشید سرخ ایران ومجلهٔ مهرویغماودانش وجز آن منتشر میساخته است .

سه سال پیش بنا براجازهٔ دانشگاه تهران برآن شدم قسمتی از مقالات خود را که از حدود سال ۱۳۱۲ ببعد درمجلات انتشار داده بودم بصورت کتابی درآورم. نخست بطبع یکی از مقالات خود بعنوان «ترجمه ومترجمان درتمدن اسلامی و کیفیت انتقال طب وفلسفه وعلوم ریاضی باسلام» که از شمارهٔ دوازدهم سال اول مجلهٔ شیر وخورشید

سرخ ایران (اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸) تا چند شماره انتشار یافته بود، آغاز کردم و دراین حال بجای آنکه قرار اصلی خود را اجرا کنم بهتر آن دیدم مقالات دیگری را که درزمینه تاریخ علوم درهمان مجله و بعض مجلات دیگر انتشار داده بودم، برمقالهٔ مذکور بیفزایم وفواصل مطالب را پر کنم تا مجموعهٔ آن مقالات وتحریرات جدید بصورت کتابی درآید و کتابی که اکنون تقدیم خوانندهٔ گرامی میشود بدین طریق فراهم آمده است.

پس نخستین مطلبی که باید ملحوظ نظر خوانندهٔ گرامی باشد آنست که این کتاب پیش از طبع تنظیم وتدوین نشده بود تا چنانکه باید ترتیب کامل یابد وابواب وفصول آن منظم شود، بلکه قسمت اعظم آن بصورت یادداشتهایی درحین طبع تهیه گردیده و بمطبعه فرستاده شده است و بدین سبب اگر عدم تناسب یا نقصی دربعض موارد آن مشاهده شود برنویسندهٔ ناچیز آن خواهند بخشید.

چون درایراد نام مترجمان ومؤلفان، مراد بیان مجموعهٔ کارهایی بود که در فن خود انجام داده‌اند نه ذکر مؤلفات موجود ومطبوع آنان، این کاردرملحقاتی که بر کتاب افزوده شد، انجام یافت ودرآنها سعی شد غیر از کتب موجود که درمتن کتاب مذکور افتاده است، از باقی کتب موجود تا آنجا که اطلاعی بدست آمده یاد شود، و پیداست که دراین مورد هم مدعی نیستم که کاری خالی از نقص انجام یافته است وشاید بسیاری از نسخ خطی و کتب مطبوع دیگر باشد که از وجود آنها اطلاع حاصل نشده و بذکر آنها درملحقات مذکور مبادرت نگردیده است وامید است این نقص نیز بعدازاین جبران شود.

مطلب دیگری که تذکار آن لازمست آنکه: اگر ترجمه‌یی ازمتنهای عربی واروپایی دربعض موارد این کتاب صورت گرفته باشد از آنجهت نبود که بیك ترجمهٔ ادبی تحت اللفظ که هیچیك از اجزاء کلام در آن ساقط نشده ویا عندالّلزوم تغییر نیافته باشد، دست زده باشم بلکه مراد آن بود که با حفظ مطلب ومقصود اصلی خلاصه‌یی که بکار خواننده آید ترتیب داده شود. اینست که در بعض موارد تطبیق ترجمه را کلمه بکلمه بامتن اصلی ضمانت نمی کنم.

بعد از اتمام این مقدمه چند صحیفه خاص اصلاحات واضافاتیست که نسبت بپاره‌یی از موارد کتاب بعد از طبع تا موقع تنظیم این مقدمه بنظر رسیده است. ازخوانندهٔ عزیز تقاضا میکنم پیش ازخواندن کتاب باین قسمت مراجعه کنند.

درمتن کتاب چند جا که تحریر کلمات ایرانی یا هندی قدیم بحروف لاتین لازم بود، حرف c بجای حرف چ و a بجای فتحه و â بجای «آ» بکار برده شد.

در فهرست عام کتاب هرجا که زیر دوعدد خطی نهاده شد (مثلا ۳۵۲ – ۳۵۵ علامت آنست که راجع بکتاب یا کسی یا قومی از صحیفهٔ ۳۵۲ تا صحیفه ۳۵۵ بحث شده

است ودرغیر این صورت هرعدد نشانهٔ ذکر اسم دریك صحیفه است .

در چند مورد معدود کتاب از ذکر مآخذ غفلت شده است واز این بابت پوزش میخواهم .

تهران ۲۰ دیماه ۱۳۳۱

ذبیح‌الله صفا

اینك بنا بردستور دانشگاه تهران بطبع دوم این کتاب که‌ازمدتی‌پیش نایاب شده است همت میگمارم وازخداوند متعال دراین کار توفیق می‌طلبم .

تهران ۱۳۳۶ شمسی

فهرست مطالب

فصل اول

مراکز مهم علوم

مقارن ظهور اسلام

علوم عقلی در تمدن اسلامی که در این کتاب مورد بحث ومطالعهٔ ماست ازآمیزش اطلاعات وآثار علمی چند قوم واختلاط تمدنهای یونانی وایرانی و هندی و عربی پدید آمد ودراین امر بیش‌ازهمه ایرانیان و گروهی ازمترجمان و ناقلان مسیحی و سریانی وصابئی وهندی و نبطی شرکت داشتند و بیاری آنانست که بنیاد علوم درخشان اسلامی نهاده شد. پس برای آنکه مبادی نقل علوم و کیفیت ظهور مترجمان در تمدن اسلامی آشکارشود لازم‌است راجع بیکایك این مبادی ووضع علوم ومعارف درآنها سخن گوییم.

پیش ازآنکه دین اسلام ازآسیای مرکزی تا جبال پیرنه را تحت تسلط و نفوذ درآورد، دراین قسمت ازجهان متمدن آنروزگار چهار حوزهٔ عمدهٔ علمی شهرت داشت که نخست مرکز علمی اسکندریه و دوم مراکز علمی شام و شمال بین النهرین و متصرفات غربی ساسانیان وسوم دارالعلم گندشاپور وسایر مراکز تعلیم درایران وچهارم هندوستان بود:

۱ ـ حوزهٔ علمی اسکندریه

مرکزیت علمی اسکندریه ازدورهٔ بطالسه یعنی جانشینان بطلیموس (بطولوماوس) اول سوتر[۱] (۳۲۳ـ۲۸۲ ق. م.) سردار معروف اسکندر، که پس از انقسام ممالك وی صاحب مصر گشت، آغاز شد واز این عهد است که اسکندریه جانشین آتن ووارث تمدن یونان و یکی ازمراکز تلاقی افکار علمی وفلسفی و عرفانی شرق و غرب شد ودر

۱ـ Ptolémée (Ptolemaios) Soter

آن‌مدرسه و کتابخانه‌و رصد خانه برپا گشت‌و فلاسفه ودانشمندان بزرگی درریاضیات و نجوم و طبیعیات و طب و جغرافیا ازآنجا ظهور کردند که اگرچه غالباً بر اثر دانشمندان و فلاسفهٔ قدیم یونان گام نهاده‌اندولی‌بهرحال در تمدن و علوم دنیای بعد از خویش صاحب تأثیر بسیار بوده‌اند . از جملهٔ این بزرگان یکی اقلیدس(۱) مهندس بزرگ‌بود که‌اورا برخی معاصر بطلیموس دوم فیلادلفوس (بطولوماوس فیلاذلفوس)(۲) (۲۸۳-۲۴۶ ق . م .) دانسته‌اند لیکن حق‌آنست که اورا معاصر بطلیموس اول سوتر بدانیم . وی درسال ۳۰۶ ق . م .ولادت‌یافت و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۵ ق . م . درگذشت و تنها یك یا سه سال از سلطنت بطلیموس فیلادلفوس را درك کرد . اقلیدس معلم مدرسهٔ اسکندریه و از بنیان گذاران بزرگ علم هندسه است . دیگر از این بزرگان ارشمیدس(۳) صقلی (سیسیلی) ازاهل سیراکوز (۲۸۷-۲۱۲ ق . م .) ریاضی‌دان و صاحب‌اکتشافات بزرگ‌است که‌ازتربیت‌یافتگان‌حوزهٔ علمی‌اسکندریه محسوب میشود ودیگر ابولونیوس (ابلونیوس)(٤) ریاضی‌دان مشهور معروف به ابلونیوس‌النجار صاحب بحث های مختلف در قطع مخروطات و مؤلف کتابی در این علم است که قسمتی ازآن بعربی ترجمه شده بود . وی درقرن سوم قبل از میلاد میزیست . دیگر اراتوستنس(٥) (۲۷۶-۱۹۶ ق. م.) فیلسوف وریاضی‌دان‌بزرگ‌ودیگر هیبارخوس (ابرخس)(٦) (متوفی بسال ۱۲٥ ق . م .) منجم بزرگ‌و صاحب نظریه هـای خاص در مسائل فلکی و دیگر بطلیموس القلوذی(۷)(قرن دوم میلادی) که با پیروی ازآراء ابرخس کتاب معروف خود المجسطی(۸)را نگاشت .

شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه درطب وتشریح نیز بسیار بود . درآن حوزه روش اطبای‌بزرگ‌یونانی‌علی‌الخصوص‌ابقراط‌پسرهراقلیدس(۹)طبیب‌نامبرداریونانی(٤٦۰-۳٥٥ قبل‌ازمیلاد) ادامه‌یافته و کتب‌آنان موردبحث ومطالعه وتفسیر وتوضیح قرار گرفته‌بود.

۱— Eukleides (Euclide) d'Alexandreia ۲— Ptolémée Philadelphe
۳— Archimedes (Archimède) de Syrakousai ٤— Apollonios de perga
٥— Eratosthenes de Kyrene ٦— Hipparchos (Hipparque)
۷— Ptolemaios, Klaudios d'Alexandreia ۸— L'Almageste
۹— Hippokrates (Hippocrate) de Kos fils de Herakleides

طبیبان اسکندریه ومتخرجین این‌حوزهٔ علمی در پزشکی خود نیز تألیفات واکتشافاتی در طب و داروشناسی و تشریح داشته‌اند که نزدیك بهمهٔ آنها مورد استفادهٔ مترجمان و طبیبان حوزه های علمی بعـد خاصه حوزهٔ علمی بغداد قرار گرفت . از اجـلهٔ اطباء اولین این حوزهٔ علمی و از بنیان گذاران آن یکی ارسسطراطس[۱] طبیب‌بزرگ‌قرن چهارم وسوم قبل ازمیلاد (متوفی بسال ۲۸۰ ق. م.) را باید شمرد . وی در ازمیر یك مدرسهٔ معروف را بنیان گذاشت و خود درتشریح و طب عمومی از مشاهیر عصر خویش بود . دیگر از این بزرگان هیروفیلوس[۲] طبیب و عـالم تشریح بزرگ یونانی است کـه در حدود ۳۳۵ پیش از میلاد ولادت یـافته و اولین کس بود که بفرمان بطلیموس به‌پیروی از روش ایرانیان پیش ازاسلام به‌تجارب طبی درمحکومین ومحبوسین مبادرت کرد . وی در ایجاد و تشکیل حـوزهٔ علمی اسکندریه سهم بزرگی داشت . شهـرت حوزهٔ علمی اسکندریه در طب یکی از اطبای مشهور دنیای قدیم را باین شهر کشانید و او درآنجا تربیت یـافت و از مشاهیر اطبای عالم گشت ، این طبیب مشهور جالینوس القلوذی[۳] از اهل برغامس بود که بسال ۱۳۱ میلادی ولادت یافت ودر حدود ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی درگذشت و مدتی از زندگانی خودرا در رم گذراند . جالینوس در فلسفه و طب تحصیل کرد ودر این هردو علم از وی درحدود صد کتاب ورساله باقیست و غالب آنهـا بچاپ رسیده . جالینوس نه تنها غالب کتب ابقراط را شرح و تفسیر کرده بلکه خود نیز در طب و داروشناسی وتشریح تألیفات و مطالعات مهم داشته است که همهٔ آنها مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت . بعد ازجالینوس از بزرگترین و مشهورترین اطبای اسکندریه که کتب وی در تمدن اسلامی شهرت بسیار داشته و بعربی ترجمه شده و از ذکر نـام او گزیری نیست اوریبـاسیوس برغامسی[٤] است (۳۲۵ـ٤۰۰ میـلادی). وی شاگرد زنون قبرسی[۵] و مؤلف کتابهـای مهـم و معتبری در طب و شروحـی برابقراط بود .

۱ــ Erasistrates (Erasistrate) ۲ــ Herophilos (Hérophile) de Chalkedonia

۳ــ Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon (Pergame)

٤ــ Oreibasios (Oribase) de Pergamon ۵ــ Zénon de Chypre

اهمیت حوزهٔ علمی اسکندریه درفلسفه نیزچه دراواخر عهد بطالسه وچه دردورهٔ تسلط روم بسیاروهمپایهٔ شهرت آن درریاضیات ونجوم وطب وطبیعیات بوده‌است. خاصیت حوزهٔ اسکندریه علاوه برایجاد شروح متعددی برارسطووافلاطون،علی‌الخصوص درآنست که درآنجا ازتوافق‌عقاید افلاطون وارسطو وهمچنین آراء فلسفی‌ودینی یونانی با عقاید دینی و فلسفی یهود ونصرانی روشهای جدیدی در فلسفه ظهور کرد مانند روش افلاطونی جدید وروش فیثاغوری‌جدید. ازفلاسفهٔ مشهوراین‌شهر، یکی‌فیلون اسکندرانی معروف به فیلون‌یهودی[۱](۲۰ ق م - ٤۰ میلادی) ودیگر امونیوس (الحمونیوس‌ـالحموموس؟) سکاس[۲] (آخر قرن دوم واوایل قرن سوم میلادی) بنیان‌گذار فلسفهٔ افلاطونی جدید وشاگردان مشهور او فلوطین[۳] صاحب تاسوعات[٤] (۲۰۳ یا ۲۰۵-۲۷۰ میلادی) و لونگین[٥] واوریگن[٦] وفرفوریوس[۷] (۲۳۲ یا ۲۳۳-۳۰٤ میلادی) بوده‌اند که فلسفهٔ افلاطونی‌را بکمال رسانیدند ودرتحکیم مبانی این‌فلسفه سهم عمده با امونیوس وفلوطین و فرفوریوس بوده است. درقرن چهارم ازمعروفترین‌مدافعان فلسفهٔ افلاطونی‌جدید یکی یامبلیخس(ایاه‌بلیخس)[۸](متوفی‌درحدودسال ۳۳۰یا۳۳۳میلادی)است که‌معتقدبحصول علم‌از طریق کشف‌و شهود بود. بعداًاین دبستان بوسیلهٔ اشخاصی مانند سوریانوس[۹] و برقلس(ابرقلس)[۱۰]بآتن‌منتقل‌شد. این‌نکته‌را باید بیادداشت که مؤسسین این‌طریقت نخست درآتن‌ورم وسپس‌دراسکندریه وبازدرآتن‌وبرخی‌از بلادآسیای‌صغیر بسرمیبرده‌اند وسرانجام دردورهٔ خسرو انوشروان دسته‌یی‌از پیشروان‌آن چنانکه خواهیم دید بایران پناهنده شدند .

بر روی هم حوزهٔ علمی اسکندریه در مسائل مختلفی از قبیل طب و نجوم و ریاضیات و کیمیا و جغرافیا و فلسفه شهرت داشت . این حوزه چنانکه خواهیم دید تا اواخر قرن اول هجری یعنی تا عهد عمربن‌عبدالعزیز دایربود وبنا بربعضی‌اقوال درعهد

۱— Philon d'Alexandreia (Philon le Juif) ۲— Ammonios Saccas
۳— Plotinos (Plotin) de Nikopolis ٤— Ennèades (Neuvaines) ٥— Longin
٦— Origène ۷— Porphyrios (Alias Malchos) de Batanea ou de Tyron
۸— Jamblichos (Jamblique) ۹— Syrianos
۱۰— Proklos (Proclus) de Byzantion قرن پنجم میلادی

این خلیفه بانطاکیه منتقل گشت .

پس‌ازآنکه بیزانتیوم (بیزنطه) یعنی قسطنطینیه مرکز امپراطوری‌روم شرقی گشت بر اثر توجه امپراطوران روم شرقی مرکز علمی خاصی نیز درآنجا تأسیس شد ولی نه‌تنها هیچگاه باهمیت اسکندریه نرسید بلکه چون دورهٔ رونق آن مصادف با عهد تسلط متعصبین گردید پیشرفت قابل‌ملاحظه‌یی نکرد . دراین‌شهرفلسفه برای‌اثبات دین بخدمت گرفته شد و بهمین سبب فلسفهٔ خاصی که متوجه اثبات عقاید دین عیسی بود بوجودآمد ومهمترین کسی که دراین مکتب شهرت دارد یوحنا دمشقی[1] است که در اواخر قرن اول واوایل قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) میزیست . علاوه براین درشهر رم نیز پس ازفتح یونان بدست رومیان و با حمل مقادیری کتاب از یونان‌بروم، مرکز علمی‌بزرگی ایجاد گشت و بفرمان اوغسطس (اوگوستوس) مدرسهٔ‌بزرگ‌روم تأسیس یافت واین شهر نیز ازرقبای اسکندریه بود واگرچه با وجود این رقبا ورقیبان دیگری که مقارن تسلط اسلام بوجودآمده‌بودند وبعداً راجع بآنها سخن‌خواهیم گفت ازاهمیت ومرکزیت علمی‌این‌شهربسیارکاسته شد لیکن‌مسلم‌است که مدرسهٔ اسکندریه مقارن فتح مصر بدست عرب دائر بود .

شهر اسکندریه بنا براطلاعاتی که بما رسیده است کتابخانهای متعدد داشت که بعض‌آنها درگیرودار اختلافات وتعصبات ازمیان رفت . اولین و مهمترین آنها کتابخانهٔ معروف اسکندریه بود که بطلیموس اول سوتر آنرا بنیاد نهاد . این کتابخانه بانضمام کتابخانهٔ سراپیون[2] تا حدود ۷۰۰ هزارمجلد کتاب داشت. کتابخانهٔ اسکندریه بعد از ورود قیصر درسال ٤٧ بفرمان اوسوخته شد وباز بایجادآن همت گماشتند وسپس در سال ۳۹۰ ویران گشت و بقایای‌آنرا عربان بعد از تسلط براسکندریه (٦٤١ میلادی مطابق با سال ۱۹ هجری) سوختند .

کتابخانهٔ سراپیون در عهد ثیونوسیوس اول[3] امپراطور معروف روم و پراگنندهٔ‌بزرگ‌آیین مسیح (۳۷۹-۳۹۵ م .) بسال ۳۹۱ میلادی بغارت رفت وبعد از

۱— Ioannes de Damaskos (Jean de Damas)

۲— Sérapéion ۳— Théodose I

آخر قرن چهارم میلادی کتابخانهٔ بزرگی در اسکندریه وجود نداشت . علاوه بر این چون تعصبات دینی دراین عهد بسیار شدت یافته بود مدرسهٔ فلسفی مهمی‌هم نمیتوانست برای معلمان ومتعلمان بت‌پرست وغیرعیسوی باقی بماند . با تمام این‌احوال مدارس و کتابخانهای خصوصی دراسکندریه همچنان موجود بود و وجود قرائن مختلف باین‌امر گواهی میدهد و مثلا بعضی اوراق پاپیروس متعلق باواخر قرن پنجم میلادی وجود کتابخانهایی‌را درآنها ثابت میکند .

درحدود سال ۵۰۰ میلادی امونیوس پسر هرمیاس[1] شاگرد ابرقلس (برقلس) سابق‌الذکر، یکی‌ازافلاطونیون جدید که درعین‌حال‌ازشرّاح ارسطونیزبود واورا برخی بـا امونیوس سکاس اشتباه کرده‌اند ، در فلسفه شهرت داشت و رئیس یکی از مدارس و اسامی شاگردان اومانند سنبلیقیوس[2] و دمسقیوس[3] و اسقلیبیوس[4] و الامفیدورس الاصغر[5] مفسرین کتب ارسطو وبعضی‌ازآثار افلاطون وازافلاطونیون‌جدید نزد علمای مسلمین معروف بوده است و بعد ازاین دسته نیز از علمای دیگری مانند زکریای[6] مدرسی و دوست اوسویرس[7] که بعداً بانطاکیه منتقل گشت اطلاعاتی‌داریم‌وهمچنین است از یحیی‌النحوی[8] معروف به یحیی محب‌الاجتهاد (محب‌التعب)[9] (منسوب بجماعت دوستداران اجتهاد) فیلسوف معروف یونـانی که از مدافعـان مشهور تثلیث در مـذهب مسیح و یکی از شخصیات بزرگ مدرسهٔ اسکندریه در اواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم میلادی بوده و نزد علمای مسلمین و نویسندگان کتب اطبا وحکما شهرت بسیار داشته است . یحیی النحوی بعضی از کتب ارسطو را تفسیر کرد و بر اوو برابر قلس (پروکلوس) سابق‌الذکر ردودی نوشته و شروح و تألیفاتی‌هم در طب داشته است. دیگرازفلاسفهٔ مشهورقرن‌پنجم‌میلادی که‌ذکرنامش‌لازم‌بنظرمیآید مارینوس[10]

۱— Hermias ۲— Simplikios (Simplice) de Kilikia قرن ششم میلادی

۳— Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas) قرن ششم میلادی

۴— Asclépios de Tralles ۵— Olympiodore (Olympiodoros) le Jeune

۶— Zacharie ۷— Sévère d' Antioche ۸— Ioannes Grammaticus

۹— Ioannes (John) Philoponos

۱۰— Marinus

فیلسوف افلاطونی جـدید از شاگردان ابرقلس بوده است که شرح حالی برای استاد خود داشت .

دراخبارتاریخی‌متعلق بیك‌قرن قبل‌ازاسلام وایام مقارن‌ظهوراسلام کمتر ازحوزهٔ علمی اسکندریه سخن بمیان می‌آید.با اینحال درقرن ششم وقسمتی‌ازقرن هفتم میلادی مجاهدات سابق علمای اسکندریه کم وبیش‌ادامه داشت . ازتربیت‌یافتگان مشهور این حوزه درقرن‌ششم میلادی یکی‌طبیب فیلسوف سرجیوس‌الرأس‌عینی[۱]متوفی‌بسال ۵۳۶ در قسطنطنیه ازمترجمین معروف جالینوس وارسطو و فرفوریوس وعلمای دیگریونانی بسریانی٬ودیگر پزشك نامبردارایتیوس‌آمدی[۲] وازمتخرجین‌آن درقرن هفتم میلادی بولس (فولس - فولیس) الاجانیطی[۳] پزشك و صاحب تألیفات مهـم در طب و اهرون الاسکندرانی[٤]طبیب معروف به« اهرون‌القس » صاحب کناش معروف بوده‌اند و کتب این علما تأثیری عظیم درایجاد مقدمات علوم اسلامی داشته است .

بسیاری از مورخان اسلامی متفق‌القولند که درعصر یونانی متأخر در اسکندریه مقدار زیادی ازجوامع کتابهای طبی‌مانند مجموعه‌یی ازشانزده کتاب ازآثار جالینوس (ستةعشر) وبعضی از کتب ابقراط ترتیب یافت که نام‌آنهارا ابن‌الندیم و القفطی و ابن ابی اصیبعه آورده‌اند و در مسائل مختلفی مـانند تشخیص و نبض و علل امراض و طرز تداوی آنها بود . هریك ازاین جوامع کتاب واحدی شمرده میشد و همهٔ آنهـا برای استفادهٔ متعلمین ترتیب‌می‌یافت . این‌جوامع نخست بسریانی ترجمه شد و بعداً چنانکه خواهیم دید بعربی درآمد و وجود آنها خود دلیل بارزی است بر اینکه تدریس طب در مدارس اسکندریه پیش از ورود عرب رواج داشت . عـلاوه برآنچه از اشارات ابن الندیم[۵] و القفطی[٦] و ابن ابی اصیبعه[۷] برمیآید و بعد نیز خواهیم دید بعضی از متأخرین اسکندرانیون کتب جالینوس‌را تفسیر کرده‌اند مانند اصطفن‌الاسکندرانی[۸]

۱-- Sergios de Rechaina,ou Sergius de Théodosiopolis

۲-- AEtius (Aëtius) d'Amide از شهر آمد درکنار دجله .

۳ - Paulos d'Aigina (Paul d' Egine) قرن هفتم میلادی ٤- - Aaron d' Alexandrie

۵— الفهرست چاپ مصر از ص ۴۰۲ ببعد . ٦- اخبار الحکما ص ۷۱ ۷— عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۰۳-۱۰٤

۸ - Stephano Alexandrino (Stephen d'Alxandrie)

(که کیمیاوی و فیلسوف بوده و نباید بـا اصطفن آتنی که او نیز از شرّاح ابقراط و جالینوس است اشتباه شود) و جاسیوس (طبیب ودانشمند قرن پنجم میلادی) وانقیلاؤس (نیقولاوس)(۱) و ثاوذوسیوس الاسکندرانی(۲) النحوی و مارینوس و فلاذیوس(۳) و یحیی النحوی .

این دانشمندان کتب جالینوس مخصوصاً مجموعهٔ «ستة عشر» را جمع وتفسیر و تلخیص کردند وانقیلاؤس از کلام پراکندهٔ جالینوس سیزده مقاله دراسرارحرکات ترتیب داد ودرجمع آوری مجموعهها بحدی زحمت کشید که اغلب جوامع را باو نسبت میدهند. شرح دیگری ازستة عشر جالینوس به «جاسیوس» نسبت داده میشود وازجملهٔ متأخرین شرّاح جالینوس و ابقراط در اسکندریه بنـا بر نقل مورخان اسلامی « یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی » است که میگویند تا فتح مصر بردست عمروبن العاص (٦٤١ میلادی) زنده بود اما چنانکه ازقرائن تاریخی برمیآید این مرد از رجال اواخر قرن پنجم ونیمهٔ اول قرن ششم میلادی است وزنده بودنش ازاواخرقرن پنجم تا اواسط قرن هفتم بکلی دور ازعادت وعقل است .

۲ـ انتقال علوم از اسکندریه ببلاد خاور نزدیك

چنانکه میدانیم بعد از تسلط اسلام برمصر اسکندریه از رونق و اعتبار افتاد و حوزهٔعلمی آن دچار انحطاط شد و علمـای این حوزه در بلادخاورنزدیك پراکنده و متفرق گردیدند ، نخستین مرکز انتقال تعلیم از اسکندریه شهر انطاکیه(٤) بـود و راجع بکیفیت این انتقال مخصوصاً ازمنقولات علمای اسلامی اطلاعاتی دردست داریم . بنا بروایت ابن ابی اصیبعه وچنانکه بعداً خواهیم دید، انتقال تعلیم ازاسکندریه بآن شهر بعد از ظهور اسلام صورت گرفته ومدتی درآنجا باقی مانده است .(۵) بروایت مسعودی درالتنبیه والاشراف تعلیم درعهد عمربن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ه) ازاسکندریه بانطاکیه

۱ــ Nikolaos (Nicolas) d'Alexandreia ۲ــ Théodosios d'Alexandreia
۳ــ Palladius ٤ــ Antioche ۵ ــ طبقات الاطبا ج۲ ص ۱۳۵.

نقل شد ودر عهد خلافت المتوکل (۲۳۲ - ۲٤۷هـ) ازانطاکیه به« حران » واین تعلیم درعهد معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹) بابواسحق ابراهیم قویری و یوحنا بن حیلان (جیلان - جیلاد) و ابراهیم المروزی و از ابراهیم قویری بابوبشر متی بن یونس شاگرد او انتقال یافت واز متی‌بن یونس بفارابی وابو یحیی‌المروزی . ابن ابی اصیبعه[۱] کیفیت انتقال تعلیم را در عهد عمربن عبدالعزیز از اسکندریه بانطاکیه واضح تر بیان میکند ومیگوید عبدالملك‌بن ابجر کنانی طبیب وعالم ماهری بود که درآغازکار دراسکندریه میزیست و بعد از اسکندرانیانی که ذکر آنان قبلا گذشت (مرادوی مؤلفان جوامع جالینوس است) در دورهٔ تسلط نصاری متولی تدریس درآنجا بود و چون مسلمین بر اسکندریه غلبه یافتند ابن ابجر بردست عمربن عبدالعزیز ، پیش‌از خلافت و هنگامی که درمصرحکومت داشت ، اسلام‌آورد وچون عمربن‌عبدالعزیز درصفر سال ۹۹ هجری بخلافت رسید تدریس‌را ازاسکندریه بانطاکیه و حران برد ودر بلاد پراگنده شد . در صحت اسم این ابن‌ابجر تردید است و گویا همان ابن‌الحبر باشد که قاضی‌صاعد اندلسی از او یاد میکند[۲] و طبیب عمربن عبدالعزیز بود . ماحصل کلام ابن ابی اصیبعه و مسعودی‌آنست که مدرسهٔ اسکندریه تا بعدازفتح مصر باقی‌بود وتقریباً ۸۰ سال پس از این واقعه بخاورنزدیك منتقل گردید . دلیل انتقال مرکز تعلیم را ازاسکندریه بخاور نزدیك ، قدما معلوم نکرده‌اند لیکن ظاهراً باید آن باشد که بعد از فتح اسکندریه بدست عرب رابطهٔ آن‌شهر با بیزانس(بیزنطه) قطع شد ومرکزیت‌اقتصادی‌آن ازمیان رفت وچون مرکز خلافت درشام بود و براثر نزدیك بودن سریانیان بآنجا طبعاً زبان سریانی اهمیت بیشتری داشت ، ناگزیر مراکزعلمی بجانب خاورنزدیك انتقال یافت و کتب بزبان سریانی‌نقل شد وعلت انتقال مرکزتعلیم بانطاکیه وترجیح‌آن برسایرنقاط خاورنزدیك نیزآن بود که این‌شهرنزدیك مرز دوامپراطوری‌عرب وبیزانس‌قرارداشت و برای نقل نسخ یونانی‌ازامپراطوری بیزانس بامپراطوری‌عرب‌محل‌مناسبی‌بنظرمیرسید. دراینجا باید بیاد داشت که‌آشنایی‌دانشمندان انطاکیه‌با معارف اسکندریه مدتی پیش از نقل مرکز تعلیم از آنشهر یعنی در قرن چهارم میلادی صورت گرفته بود[۳]. در

۱- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۱۱۶ ۲- طبقات‌الامم چاپ بیروت ص ٤۸

۳- De Lacy O'Leary: How Greek Science passed to the Arabs. London, 1948, p. 48.

این شهر برای تعلیمات مذهبی از قدیم‌الایام مدرسه‌یی موجود بود واز همین شهراست که علوم یونانی بشهرهای شمالی و شرقی عراق رسید . علاوه براین سر جیوس الرأس عینی که از تربیت یافتگان اسکندریه بود مدتی دراین‌شهر بنشر تعالیم اسکندرانیان اشتغال داشت . انطاکیه مهمترین مرکز انتشار علوم یونانی دربلاد خاورنزدیك گردید واز جملهٔ این بلاد یکی شهر **حرّان** واقع درنواحی علیای عراق عرب بین رها و رأس عین بود[۱]. شهر حران همانست که نزد رومیان کاره[۲] نامیده میشد و بعد از تسلط اسکندر یکی از مراکز مهم فرهنگ یونانی و ادبیات‌آرامی بوده است . پس از ظهور و نفوذ دین مسیح غالب اهالی این شهر برآیین بت پرستی قدیم باقی ماندند وحتی بعد از تسلط مسلمین هم قسمت بزرگی از اهالی این شهر کیش ستاره پرستی را از دست ندادند . حرانیان ازقدیم‌الایام بریاضیات ونجوم وبعد ازآن بفلسفه توجه بسیارداشتند. مرکزتعلیم ازانطاکیه بحران بنابرآنچه مسعودی درالتنبیه‌والاشراف‌آورده است بعهد المتوکل انتقال یافت وازعلمای‌این‌حوزه گروهی‌مانند ثابت‌بن‌قرة (متوفی‌بسال۲۸۸هـ.) ومحمدبن جابرالبتانی (متوفی بسال ۳۱۷ هـ .) درتمدن اسلامی شهرت و اهمیت بسیار داشتند . حرانیان بعد ازغلبهٔ ادبیات سریانی‌آثار خودرا بدین‌لهجه نگاشتند .

۳- مراکز علمی سریانی

لهجهٔ سریانی یکی از شعب زبان آرامی است . درآغاز دورهٔ مسیحیت قومی از اقوام سامی یعنی‌آرامیان درناحیهٔ وسیعی شامل سرزمین سوریه (نواحی غربی فرات) و الجزیره وبین‌النهرین وشوش پراگنده بود . ساکنان این سرزمینها بلهجات مختلفی که همه ازریشهٔ آرامی بود تکلم میکردند .

دراین‌نواحی بلاد مهمی‌وجود داشت که غالباً میان ایرانیان ورومیان دست‌بدست میگشت ونفوذ هردو تمدن در آنها آشکار بود . ازجملهٔ این بلاد مهم یکی شهر رها[۳] درشمال غربی الجزیره ودیگرنصیبین[٤] درشمال شرقی این‌سرزمین ودیگرقنسرین[٥] ودیگر آمد[٦] بوده است .

۱- این شهر اکنون بصورت قریهٔ کوچکی درولایت حلب موجود است ۲- Carrhae (Carre)
۳- Edessa (Edesse) یا Orfa (Urfa) ٤- Nisibis (Nisibe) ٥- Kennesrin ٦- Amid

ازمیان اینشهرها ازهمه زودتر شهر **رها** دردورهٔ سلطنت آبگار نهم[1] (۱۷۹-۲۱٤ میلادی) یعنی دراواخر قرن دوم میلادی میدان نفوذ وانتشار آیین مسیح گردید. این شهر در طول سه قرن ونیم پایتخت سلسلهٔ مشهوری از سلاطین بود که ازسال ۱۳۲ ق . م تا ۲٤٤ میلادی بر آنجا حکومت میکردند . پس از آنکه آیین مسیح بوسیلهٔ این سلسله قبول شد شهرمذکور یکی ازمهمترین مراکز مسیحیت درشرق ادنی گردید و دیرگاهی مرکزمهم تبلیغ این کیش تا داخلهٔشاهنشاهیایران و بهمینسبب مرکزعلوم دینی و همچنین علوم عقلی مسیحیان این نواحی بوده است . پیش از غلبهٔ مسیحیت و بعد از تسلط اسکندر و سلوکیان ، سوریهٔ خاص (مغرب فرات) و نواحی قریب بآن بسرعت باتمدنیونانی آشنا گشتوزبانیونانیدراینحدودزبان ادبیشد ولی درهمان حال یك لهجهٔآرامییعنی**سریانی** کهبا اندکیاختلاف بلهجهٔ معمولدرالجزیرهوبینالنهرین قرابت داشت میان مردم متداول ولهجهٔ عمومی بود . بعدازقبول دین مسیح در شهر رها کتب مقدس بیونانیخوانده میشد لیکن تفسیر آن بزبان متداول عمومی بود واین رسم درکلیساهایآن شهر استمرار داشت ودر همین اوقات ترجمهٔ قسمتی از انجیل بسریانی ترتیب یافت . پس از غلبهٔ فرقهٔ مونوفیزی[2] برکلیسای رها لهجهٔ سریانی مذکور از حال لهجهٔ عامیانه بصورت زبان کلیسایی درآمد و بسرعت در جانب مشرق فرات انتشار یافت و بعد ازآنکه لهجهٔ ادبی عیسویان این نواحی یعنی همهٔ متکلمین بآرامی گردید خودرا سورئی[3] یعنی « سریانی » نامیدند تا ازآرامیان غیرمسیحی متمایز باشند[4]. ادبیات سریانی بزودی بر اثرمجاهدت علمای دینی عیسوی وکسانیکه با علوم وادبیات یونانیآشنایی داشته واز گنجینههای زوال ناپذیرآن زبان ونیز ادبیات پهلوی استفاده میکردند غنیترین ادبیات خاور نزدیك و میانه گردید و چندین حوزهٔ علمی در بلادی که ادبیات سریانی درآن رائج بود تشکیل شد که در رأس همهٔ آنها رها قرار داشت .

نفوذ علوم یونانی به شهر رها بیشتر ازطریق انطاکیه صورت گرفت لیکن آغاز دورهٔ تعلیم در رها از وقتی است کهآیین مسیح دراین شهر رسمیت یافت . بلافاصله بعد از قرن دوم در اوایل قرن سوم یك مرکز تعلیم اصول دیانت مسیح دراین شهر بوجود

۱- Abgar IX ۲- Monophysite ۳- Syroï

٤- E. R. Hayes: L'Ecole d'Edesse, Paris, 1930. p. 18 sqq.

آمد که تا دو قرن بشهرت خود باقی و از رقبای مدارس اسکندرانی و انطاکی بود. نخستین کتابی که دراین حوزهٔ علمی بزبان سریانی نقل شد، متن یونانیِ انجیل بود که بعداً «پشیتو»(۱) یعنی «ساده» نام یافت. اندکی بعد یکی‌از رؤسای معروف کلیسا بنام تاتین(۲) چهار انجیل‌را ترجمه کرد که «دیاتسارون»(۳) خوانده شد. یکی از نخستین معلمین معروف رها مردی از اهالی سوریه بنام «البردیصانی»(٤) است که در رها بسر میبرد ودر همانجا مشغول تعلیم بود. ولادت او ظاهراً درحدود سال ١٥٤ میلادی اتفاق افتاد واو برادر رضاعیِ آبگار نهم بوده است. این استاد پس‌از قبول آیین مسیح دراواخر قرن دوم (درحدود ۱۷۹ یا ۱۸۰) با عقاید بعضی از فرق مسیحی مانند مرقیونیان(٥) بمخالفت برخاست. وی‌شاعری‌زبردست‌ومرد جدلی‌ومنطقی‌ومطلع‌ازهمهٔ علوم عهدخود و صاحب تألیفاتی درآنها وعلی‌الخصوص بروش افلاطونیان‌جدید نزدیك وازمدافعین بزرگ آن بود. بعداز البردیصانی‌پسرش‌هرمونیوس(٦) که‌درآتن‌ادبیات‌وعلوم‌یونانی‌رافرا گرفته بود در رها برمسند درس وی نشست وتعلیم اورا ادامه داد و شاگردان بسیار گردآورد.

ازحدود قرن‌چهارم رها براثرتشکیل دبستانی‌جدید بنام «دبستان ایرانیان»(۷) شهرت فراوان یافت. تأسیس این‌دبستان را به‌قدیس ابراهیم(۸) نسبت میدهند که‌بعد از سال ٣٦٣ میلادی براثرتصرف نصیبین بدست ایرانیان مدرسه‌یی‌را که درآنشهرایجاد کرده بود ترك گفت و به رها رفت و آنجا بتأسیس مدرسهٔ جدید خود همت گماشت. درعلت تسمیهٔ این دبستان به «دبستان ایرانیان» گفته‌اند یا بدان سبب است که غالب شاگردان آن ایرانی بوده و یا از آن جهت که بیشتر متخرجین آن قبول خدمت در کلیساهای ایرانی میکرده‌اند. از این دبستان بعد از ظهور نسطوریوس(۹) درقرن پنجم عده‌یی پیرو مذهب نسطوری(۱۰) شدند و بهمین سبب دچار مخالفت سخت مونوفیزیان گردیدند چنانکه درحدود سال ٤٨٣ گروه بزرگی ازآنان بایران پناه بردند و مذهب نسطوری‌را دراین کشورپرا گندند. دبستان ایرانیان درسال ٤٨٩ میلادی بفرمان زینون بسته شد وضعف‌آن در رها چنانکه خواهیم گفت ازسال ٤٣١ میلادی شروع شده بود.

۱- Peschito ۲- Tatien ۳- Diatessaron ٤- Bardesane
٥- Marcionites منسوب به‌مرقیون (Marcion) ٦- Harmonius ۷- Ecole des Perses
۸- Saint Ephrem (Ephræm) d'Edesse ۹- Nestorius ۱۰- Nestorianisme

ازمیان پرورش یافتگان این دبستان افرادی مانند هیبا[۱] ومارون الیثا[۲] و کومی[۳] و بروبا[٤] از مترجمان معتبر آثار ارسطو بوده‌اند . دراین دبستان ترجمه و تفسیر آثار ارسطو و امثال وی بسیار متداول بود چنان که ایساغوجی فرفوریوس سه بار از اواسط قرن پنجم تا اواسط قرن‌هفتم ترجمه شد. تعلیم ریطوریقا (خطابه) وجغرافیا وطبیعیات ونجوم نیز دراین دبستان وسایر دبستانهای رها معمول بود وحتی ازمعلمین قدیمتر این دبستان افرادی مانند تاتین و البرد یصانی هم بتحقیق و تعلیم فلسفهٔ یونانی اشتغال وافر داشته‌اند و اصولا قصد عمده از تعلیم درمدارس رها آن بوده که محصلین نه‌تنها در کلام بلکه درعلوم عقلی واثباتی‌هم مطلع و ورزیده باشند .

درمدارس‌دیگر نیزاین کیفیت عیناً موجود بود مثلادر**مدرسهٔ نصیبین**[٥]راجع به یکی از استادان‌آن بنام حنانه[٦] نوشته‌اند که او درتعلیمات خود نه تنها بتفسیر کتب مقدس میپرداخت بلکه ببحث در مسائلی که مأخوذ از کتب فلسفی بود نیز مبادرت می کرد . مدرسهٔ نصیبین نیز از حیث تشکیلات و نظامات کاملا از روی حوزهٔ علمی رها ترتیب یافته بود . مدرسهٔ نصیبین‌بار دوم بدست برسوما[۷] یکی از اسقفان ایرانی‌نژاد دراواسط قرن پنجم پدیدآمد . وی درحدود ٤٤٩ یا ٤٥٠ میلادی بفرمان فیروز پادشاه ساسانی مطران نصیبین گردید و در اینجا از جهت حفظ سرحد ایران و روم غالباً نقش مرزبانی را بازی کرده است . از کسانی که با برسوما در ایجاد دبستان نصیبین در دورهٔ دوم همراهی کردند نرسی[۸] یکی دیگراز اسقفان ایرانی بوده است . تشکیل دبستان ایرانیان‌درنصیبین باعث‌قوت‌مذهب‌نسطوری واشاعهٔ‌آن‌مذهب درایران گردید ودرعین‌حال بنشرادبیات سریانی‌درکلیساهای ایرانی‌یاوری‌بسیار کرد . چون‌طرفداران‌مذهب‌نسطوری بـا امپراطوری روم و کلیساهای رومی دشمنی شدید داشتند همواره مورد حمایت دولت ساسانی بودند و بدینجهت کلیسا های ایرانی بسرعت مذهب نسطوری را قبول کردند . مدرسهٔ نصیبین از مدارس معتبر قدیم شمرده میشد چنانکه عدد شاگردان آنرا گاه تا ۸۰۰ تن ذکر کرده‌اند .

۱- Ipas ۲- Elitha ۳- Koumi ٤- Probus ٥- از بلاد قدیم عربی بود که از عهد سلوکوس اول عده‌یی ازمهاجران یونانی‌هم درآنجا سکونت گزیدند . ٦- Hannana ۷- Barsauma
۸- Narsès

درقرن هفتم میلادی ازمیان مدارس‌سریانی **مدرسهٔ قنسرین**[1]از بلاد سوریه در ساحل علیای فرات شهرت بسیار داشت و باستادان معتبر خود معروف بود . این همان شهر است که در قدیم الایام خالسیس[2] نامیده میشد و گویا همان باشد که اصطفن بیزنطی[3] بدان اشاره کرده و گفته است که بانی آن عربان بوده‌اند . نام کنونی آن اسکی حلب و از بقایای ابنیهٔ شهر قدیم هنوز آثاری درآن موجود است . شهرت این مدرسه بیشتر درتعلیم فلسفهٔ یونانی واسکندرانی بزبان یونانی بوده ودر اینجا گروهی بزرگ‌از دانشمندان‌سریانی زبان تربیت یافتند و از جملهٔ آنان نام اسقف سویرس سبخت[4](متوفی بسال٦٦٧ م .) را برده‌اند که‌ازتعلیمات استادان اسکندریه‌برخوردار بود و بفلسفه وریاضیات اشتغال داشت و کتبی دراین فنون از یونانی بسریانی درآورد و شرحی بر انالوطیقای ارسطو داشت و اکنون برخی ازآثار او در موزهٔ بریتانیا محفوظ است . از شاگردان این دانشمند مردی بنام یعقوب‌الرهاوی[5] (متوفی بسال ٧٠٨ م.) شهرت داشت که واضع علم نحو سریانیست وتألیفات او و اثناسیوس البلدی[6] شاگرد سویرس متمم کارهای استادشان بود و دیگر جرجیوس معروف به اسقف العرب[7] (متوفی بسال ٧٢٤ م .) مترجم قسمتی از منطق ارسطوست که اکنون در دست است . گذشته ازاینان دانشمندان دیگری درین‌مدرسه تربیت‌یافتند که بترجمهٔ کتب فلاسفه و پزشکان بزرگ‌یونان‌واسکندریه همت گماشتند .

دانشمندان سریانی زبان درعین اثبات اصول معتقدات دینی و مذهبی‌خود بعلوم یونانی از منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و نجوم و کیمیا و طب سرگرم بوده و بترجمهٔ کتب معتبر یونانی خاصه ارسطو وافلاطون و افلاطونیان جدید بسریانی توجه بسیارداشته واز کتب پهلوی‌نیزترجمه میکرده‌اند(مانندکلیله‌ودمنه منقول ازسانسکریت واسکندرنامه منقول از یونانی بپهلوی وسندباد نامه).

مدارس سریانی تا مدتی‌از دورهٔ اسلامی با رونق پیش ازاسلام باقی‌مانده‌بود واین قوم واسطهٔ نقل علوم یونانی بعربی شده و تقریباً همهٔ کتب فلاسفه واطباء و ریاضیون و

١- Kennesrin   ٢- Chalcis ad Belum   ٣- Stéphane de Byzance
٤- Severos (sévère) Sebokht   ٥- Jacob d'Edessa
٦- Athanase (Atanasio) de Baladh   ٧- Georgios (Georges), Evêque des Arabes

منجمین یونانی واسکندرانی وسریانی رابعربی ترجمه کرده ویا عامل این امر بوده‌اندو ازاین روی‌اثر آنان درنقل‌علوم یونانی بتمدن اسلامی بیش ازاقوام دیگر بوده‌است. رابطهٔ مسلمین‌با علمای عیسوی این مدارس‌ازدورهٔ بنی‌امیه شروع‌شده ودردمشق استادان‌سریانی بسرمی‌برده وبتعلیم مشتغل بوده‌اند مانند اثناسیوس الرهاوی [۱] معلم عبدالعزیز برادر عبدالملك اموی وسرجیوس (سرجون) وزیر وپسراوقدیس یوحنا الدمشقی [۲] که از مطلعین بعلوم یونانی ودر آنشهر بتعلیم مشتغل بوده است [۳].

علاوه برمدارسی که‌ذکرشد سریانیان دردیرهانیزمدارسی داشتند که راجع بآنها اطلاعاتی‌دردست داریم. این‌مدارس‌را «**اسکول**» میگفتند وهمین‌لفظ درتألیفات مسلمین هم معمول [۴] و مراد ازآن مدارس وابسته بدیرها بوده است و متخرجین آن هــا را **اسکولائیین** دربرابر «**رهبان**» میخواندند. این مدارس عادة جنبهٔ دینی داشت لیکن دربعض‌آنها بعلوم دنیویه مانند نحو ومعانی وبیان وفلسفه وطب وموسیقی و ریاضیات و فلك نیز توجه میشد وتعلیم فلسفه دراین مدارس بیشتر مقصور بمطالعه و تحقیق درآثار ارسطو و افلاطونیون جدید وآموزش طب علی الاغلب منحصر بآثار ابقراط وجالینوس بود وظاهراً مهمترین مدرسه‌یی‌ازمدارس دیر که در آنها بعلوم یونانی‌توجه‌میشد‌اسکول دیرقدیس **افثینوس** درقنسرین بود که مخصوصاً در دورهٔ اسلامی رونق و اهمیت بسیار یافت ودیگر **اسکول مرماری** (مارماری) در دیرقنّی نزدیك‌بغداد که دانشمند ومترجم شهیر متّی‌بن‌یونس درآن تربیت‌شد [۵].

دانشمندان سریانی معمولا از رجال دینی‌بودند. غالب علمای طب این مدارس‌در عصر قبل از اسلام از اسکندریه میآمدند درصورتیکه متفلسفین و متکلمین مسیحی در میان آنان بیشتر وعلاوه برتحقیق در فلسفه غالباً بترجمهٔ کتب ارسطو خاصه منطقیات

۱– Athanase d'Edsse ۲- Saint Jean Damascène

۳- Henri Lammens: Etude sur le siècle des Omiyyades, Beyrouth 1930. p. 211-212
وآقای سهیل افنان : مقدمهٔ نامهٔ ارسطودربارهٔ هنرشعرص ٤٦–٤٧

٤ – رجوع شود به الفهرست چاپ مصرص ٣٦٨

٥ ـاسم مرماری Mar Mari بهمین نحودرکتب اسلامی آمده است (الفهرست ص ٣٦٨) . جزء اول آن یعنی«مر» یکی‌ازعناوین است چنانکه دراین اسامی می‌بینیم : مربابای جندیسابوری (Mar Papa de Beit Lapat) ومر کورس(Mar Cyoré) ومرخنایاس(Mar Xenaias de Tahal de Beit Garmai)ومانندانها.راجع باین اسامی‌رجوع‌شود به : E. R. Hayes: l'Ecole d'Edesse, Paris, 1930. p. 213. امادیرقنی‌ازدیرهابست که Saint Ahduo آنرا درحدودسال ٤٠٠ میلادی بنانهاد، درقرن نهم میلادی بعهد المتوکل‌آنرا ویران‌کردندولی بازآباد شد وگویا این بار آنرا مرماری خواندند .

وشرح آن نیزمشغول بوده‌اند . ازجملهٔ رجال عهد ماقبل اسلام درمدارس سریانی یکی هیبا ملقب به«الترجمان»مطران‌رها ازدانشمندان‌قرن‌پنجم‌وشاگرداو«بروبا»است که‌هر دو بفرقهٔ نسطوریان منسوب بوده‌اند . ازجملهٔ یعقوبیان افرادی‌را مانند « یونان ابامی» و سرجیوس رأس عینی که اصلا ازتربیت یافتگان اسکندریه بوده ودرقرن‌ششم‌میلادی میزیسته‌اند ، میتوان نام برد .

در قرن هفتم میلادی از نسطوریان حنانیشوع[۱] جاثلیق (از ٦٨٦ تا ۷۰۱) صاحب شرحی بر انالوطیقای ارسطو[۲] و سلوانوس[۳] القردی و شمعون الراهب[٤] معروف به «طیبویة» صاحب‌آثار مشهور درطب واز یعقوبیان سویرس سبخت و شاگرد او اثناسیوس‌البلدی‌وایوب‌الرهاوی وشاگرد اواسقف‌العرب جورجیوس، اسقف‌اعرابیان مسیحی منطقهٔ حوران سوریه که از شراح و مترجمان معروف آثار ارسطو و جالینوس شناخته شده ، شهرت داشته‌اند . درقرن هشتم ازاسقفان نسطوری مارأبای‌دوم[٥] که از ٧٤١ تا ٧٥١ میلادی‌جاثلیق بوده است واورا برای تمییزاسم «ابا»[٦] یا اباالقشقری[۷] میخوانده‌اند شهرت بسیار داشت . وی در فلسفه وطب ونجوم استاد بوده و بر قسمتی از منطق ارسطو شرحی نوشته است . شاگرد او توماالرهاوی[۸] در تمدن اسلامی دارای شهرت واهمیتی است زیرا اولا ترجمهٔ کتبی‌را بعربی باونسبت داده‌اند[۹] وثانیاً پسرش ثیوفیل‌الرهاوی[۱۰]درشمارمترجمان مشهوربوده است[۱۱]. جاثلیق طیماثاوس‌اول[۱۲] متوفی بسال ۸۲۳ میلادی هم نزد خلفای عباسی اعتبار ومقامی داشت .

اثر نسطوریان علی‌الخصوص‌درنشرمنطق ارسطو بسیاراست‌چنانکه‌اثرمونوفیزیان در نشر فلسفهٔ افلاطونی جدید . ازطرفی دیگرآشنایی مسلمین با فلسفهٔ یونانی بیشتر بوسیلهٔ نسطوریان صورت گرفت وازاینجاست که آثار ارسطو خاصه منطقیات او بیشتر درمیان مسلمین نفوذ یافت . با این حال باید دانست که نسطوریان از منطقیات ارسطو بیشتر بقسمتهایی که بکار مناقشات مذهبی آنان میآمد توجه میکردند یعنی از هشت رسالهٔ ارغنون ارسطو بـه قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و هفت فصل اول از انالوطیقای

۱- Hanan- Isho

۲- De Lacy O'Leary : How Greek Science passed to the Arabs, p . 71

۳- Silvanus ٤- Simon de Beit Garmai ٥- Mar Aba (Abha) II.

٦- Aba ۷- Aba de Kashkar ۸- Thomas d'Edessa ۹- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۳۰۸

۱۰- Théophilos d'Edessa ۱۱- رجوع شود به‌همین‌کتاب‌درشرح مترجمان ۱۲- Timothée

اولی اکتفا مینموده و چنانکه ابن ابی اصیبعه اشاره کرده است تا آخر اشکال وجودیه را از کتب منطق مورد مطالعه وتحقیق قرارمیداده ومابقی را مضر بنصرانیت میپنداشتداند وقراءت قسمتهای بعد ازعهد فارابی معمول شد[۱].

٤ - مراکز علمی ایران

علوم یونانی واسکندرانی در پیشرفت خود درمشرق اندك اندك بکشورهای تابع شاهنشاهی ساسانی، چنانکه دیده‌ایم، راه جست وبایران وارد شد ودرمداین و گندشاپور وریواردشیر ودیگر مواضع مراکزعلمی جدید و مهمی بوجودآورد.

این نکته را فراموش نمی کنیم که ملت ایران تا این‌هنگام، یعنی‌دورهٔ ساسانی، ازترقیاتی درعلوم برخوردار شده بود ودر موسیقی وطب وریاضیات براثر ارتباطی که از مشرق و مغرب بـا ملل بزرگی مانند هندوان و بابلیان و ملل آسیای صغیر یـافته و اطلاعاتی که خود ازقدیم‌الایام گردآورده بودند، پیشرفتهایی داشتند. ونیزاین‌مطلب را ازنظر دورنمیداریم که درایران دورهٔ ساسانی کتابخانهایی شامل کتب پهلوی ویونانی در آتشکدها ویا درخارج ازآنها مانند سارویه ازشهرجی(گی)[۲] وجودداشت واینهاهمه بانضمام کتب متعددی که از پهلوی بعربی درآمد، دلیل توجه ایرانیـان بعلوم مختلف است، لیکن دراینجا مراد ما تحقیق در کیفیت نفوذ علوم یونانی درایرانست.

آشنایی ایرانیان با زبان یونانی از دورهٔ هخامنشی‌وخاصه ازعهد تسلط یونانیان شروع شد وحتی‌اردشیر پاپکان‌هم درکتیبهٔ نقش رستم زبان یونانی‌را همراه زبان پهلوی بکار برده است. بنا بروایات مؤلفین عرب وایرانی پادشاهان ساسانی از اردشیر پاپکان و شاپوربیعد وسایل‌آشنایی‌ایرانیان‌را با علوم مختلف مهیا میکردند. ابن‌الندیم میگوید کهاردشیربرای گردآوردن کتب‌ازهندوروم وجست‌وجوی بقایای‌آثاری کهدرعراق‌مانده بود کسان بدان ناحیتها فرستاد وازآنها هرچه‌را متفرق بود گردآورد وآنچه‌را متباین بود تألیف‌داد وپسرش‌شاپورنیزاین‌کاررا دنبال کرد چنانکه همهٔ این کتب بپهلوی‌ترجمه شد[۳] و حتی مسعودی[٤] آشنایی با مذهب سقراط و افلاطون را به‌تنسر[٥] روحانی

۱ـ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۳۵ ۲ـ سنی ملوك الارض ص ۱۷۲ چاپ برلین. الفهرست چاپ مصر ۳۳۵ـ ۳۳٦
۳ـ الفهرست ص ۳۳۳ـ۳۳٤ ٤ـ مروج‌الذهب چاپ بغداد ج ۱ ص ۲۱۰ ٥ـ دراصل تیس

معروف عهد اردشیر پاپکان نسبت میدهد . نسبت بشاپور پسر اردشیرهم برخی‌مانند ابن العبری گفته‌اند که او پزشکان یونانی را برای تعلیم طب بایران خواست و در دینکرت نسبت ترجمهٔ بعض کتب هندی ویونانی بشاپور داده شده[۱] ودر تاریخ ابی‌الفداء هم این نسبت تکرار گردیده وآمده است که شاپورفرمان داد تا کتب یونانی بپهلوی‌درآید ودر جندیشاپورنگاه داشته شود[۲]. برای تحریر کتب طب وفلسفه ومنطق‌دوخط یکی بنام نیم کستج (نیم گشتك) ودیگری باسم «راس‌سهریه» وجود داشته[۳] وظاهراً خط کستج (گشتك) هم برای نگارش کتب علمی بکارمیرفته است.[۴]

نفوذ علوم یونانی درایران بیشتر همراه با رواج آیین مسیح درشاهنشاهی ساسانی بود . دراوایل عهد ساسانی ازشهر رها مبلغین عیسوی برای نشر دعوت خود ببلاد غربی شاهنشاهی ساسانی روی مینهادند ودرهمانحال اسرای رومی که درلشکر کشی‌های شاهان بداخلهٔ ایران کوچانده میشدند در این امر بی‌دخالت نبودند[۵] و کار نفوذ نصرانیت در ایران اندك اندك بجایی کشید که در اواخر عهد ساسانی رئیس عیسویان سمت بطریق داشت که بزرگترین مناصب روحانی نصرانیان آن عهد بود وایران بچندین‌حوزهٔ دینی (متروپولیتن[۶]) تقسیم میشد .

درهمان اوان که دبستان ایرانیان دررها تشکیل می‌یافت، گروهی‌ازایرانیان که قبول عیسویت کرده بودند درکلیساهای الجزیره وسواحل فرات اهمیت یافتند وتألیفات مشهور بوجودآوردند .

ازجملهٔ این قوم یکی « فرهاد »[۷] رئیس دیر مارمتّی درموصل است که در قرن چهارم میلادی میزیست و تألیفات او بسریانی شهرت دارد و دیگر مارأبای اول که در آغاز امر زردشتی بود و بعد از قبول دین مسیح کسب شهرت کرد ودر سال ۵۳۶ بمقام جاثلیقی ارتقاء یافت . یکی دیگراز مشاهیر عیسویان ایرانی این‌عهد بولص ایرانی[۸] رئیس‌حوزهٔ روحانی نصیبین است که کتابی‌مشتمل بربحث دربارهٔ منطق ارسطو بسریانی برای خسرو انوشروان نوشت ودرآن نسبت باثبات وجود واجب وتوحید وسایرنظرهای

۱ــ درباب این اشارات رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان بر ترجمه « نامهٔ ارسطو دربارهٔ هنرشعر» ص ۳۷ــ۳۸

۲ــ ج ۱ ص ۵۰ ۳ــ الفهرست ص ۲۰ــ۲۱ ٤ــ الفهرست ص ۳۲۲

۵ - A. Christensen : L'Iran sous les Sassanides, 2 ème Ed. Paris, 1935 P. 266

٦- Metropolitaine ۷ - Aphraate ۸ - Paulus Persa

فلاسفه ببرتری روش حکما برروش اهل ادیان اشاره کرد[۱].

از ایرانیان معروف دبستان رها که شمعون بیت ارشامی[۲] نقل کرده اینـان را ذکر می کنیم : آکاسیوس آرامی[۳] ـ بارسوما[٤] ـ معنی بیت اردشیری[٥] ـ یوحنابیت گرمایی[٦] ـ میکا[۷] ـ بولص پسر کاکی کرخه‌یی[۸] ـ ابراهیم مـادی[۹] ـ نرسی مجذوم[۱۰] ـ ازآلیاس[۱۱] مطران‌دیر کفر[۱۲] ـ ماری[۱۳]. این گروه مدافع عقاید هیباالترجمان بودند وعدهٔ دیگری‌راهم ذکر کرده‌اند که بمقالات هیبا اعتقادی‌نداشتند وآنان عبارتند ازمربابا گند شاپوری[۱٤] و مرخنایاس بیت گرمایی[۱٥] و برهاد بشابا کرد[۱٦] و بنیامین آرامی[۱۷]. شمعون بیت ارشامی در دنبال این فهرست گوید بعد ازمرك هیبا همهٔ ایرانیان بهمت مرکورش[۱۸] وبامر زینون‌شاه رومی‌ازرها رانده‌شدند ومدرسه‌یی که ایرانیان دررها داشتند ازمیان رفت[۱۹].

بعد از بسته شدن مدرسهٔ ایرانیان رها از اواخر قرن پنجم میلادی اعضـاء این دبستان بنابرنقل مسیحازخا[۲۰] بکشورخود(ایران) باز گشتند وچندین دبستان‌دربلاد ایرانی‌تشکیل‌دادند. برسوما[۲۱] مطران نصیبین‌آنانرا بنیکی‌پذیرفت ودانشمندمعروف نرسی[۲۲] توانست درآنجا مدرسهٔ بزرگی پدیدآورد[۲۳] وبسیاری ازمحصلان‌را درآن تربیت کند[۲٤].

یکی‌از علل بزرك رونق مدرسهٔ نصیبین‌آن بود که پادشاه ایران فیروز (٤٥۹ ـ ٤۸۳ میلادی) بااستدلالات‌وراهنماییهای برسوما دریافت که‌نسطوریان باوضعی که‌برای آنان پیش‌آمده دشمن رومیان شده‌اند ومیتوان ازخطرشان درایران ایمن بود . برسوما

۱ـ رجوع سود بایران درزمان ساسانان از آرتورکریستن‌سن چاپ دوم ص ٤۲۷. مقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ۳٥.

۲ - Siméon de Beit Arscham ۳ - Acacius l'Araméen حانایق ساوکیه درآغاز قرن ششم.

٤- Barsauma ٥- Maana de Beit Ardachir مطران ریواردشیر. ٦- Jean de Beit Garmai

۷- Mika ۸- Paul fils de Kakı de Karka ۹- Abraham le Mède

۱۰- Narsès le Lepreux ۱۱- Ezalias ۱۲- Kafar ۱۳- Mari

۱٤- Mar Papa de Beit Lapat ۱٥- Mar Xenaias de Beit Gaımai

۱٦- Berhadbeschaba le Kurde ۱۷- Benjamen l' Araméen ۱۸- Mar Cyoré

۱۹- رجوع شود به : Hayes : l'Ecole d'Edesse, p. 213

۲۰- Msiha Zkha ۲۱- برای اطلاع ازاحوال وآثار او رجوع شود بکتاب دبسان رها از ص ۲۱٥ ببعد.

۲۲- ایضاً ازصفحهٔ ۲۳٤ ببعد. ۲۳- نرسی درسال ٤٥۷ یعنی پیش‌از بسته‌شدن دبسان ایرانیان رها (درسال٤۸۹) به‌نصیبین رفت ومدرسهٔ خودرا ایجادکرد . ۲٤- l'Ecole d' Edesse, P. 210

با عده‌یی سپاهی که از فیروز گرفته بود تمام عیسویان مخالف خودرا درشهرهای عیسوی نشین متصرفی ایران از میان برد و ۷۷۰۰ تن را بقتل آورد و آکاسیوس را که بمرتبهٔ جاثلیقی سلوکیه وطیسفون رسیده بود مجبور بقبول مذهب نسطوری کرد و بدین ترتیب مذهب مذکورنشر وقوت بسیار درایران یافت چنانکه نسطوریان در بسیاری از بلاد ایران بتبلیغ آیین مسیحی بنا برمذهب خود پرداختند وکلیساهایی در بلاد مختلف برپا کردند وکار نشر عیسویت را بجایی کشاندند که دراواخر عهد ساسانی در بلاد شرق ایران مانند هرات و مرو وسمرقند کلیساهایی وجود داشت .

نسطوریان بجای ادبیات یونانی بیشتر بادبیات سریانی توجه داشته و کتب خودرا باین لهجه تألیف میکرده‌اند و باید دانست که تحکیم بنیان ادب سریانی بیشتر مرهون زحمات پیشروان « دبستان ایرانیان » و نسطوریان ایرانی است . معلمین کلیساهای نسطوری در ایران همان روش کار دبستان ایرانیان رها را تعقیب کردند و چون بآثار ارسطو توجه بسیار داشتند در کلیساهای خود که در ایران ترتیب دادند بـا قوت بسیار بتحقیق در روش این استاد یا شراح اسکندرانی او توجه کردند وبسیاری کتب بسریانی تألیف وعده‌یی از کتب فلسفی و منطقی راهم بپهلوی ترجمه نمودند .

عده‌یی از دوستان وهمراهان برسوما مانند ابراهیم مطران ماد و بولص و یوحنا بیت‌سلوخی (کرکوکی)(۱) ومعنی بیت اردشیری نیزهریك درناحیتی شروع بادارهٔ کلیساها وادامهٔ تعلیمات دردیرها کردند وازاین طریق مراکز تعلیمی مهمی درایران پدید آمد . ازجملهٔ این مراکز مهم یکی **بیت اردشیر** یا **ریو اردشیر** بود که معنی بیت اردشیری معروف به معنای ایرانی(۲) درآن ریاست یافت . معنی از دوستان برسوما وازطرفداران معروف مذهب نسطوری بود . وی درهمان سال که برسوما بایران بر گشت بوطن خود معاودت نمود یعنی چند سال پیش از ۴۳۵ وشاید درحدود سال ۴۳۱ که نخستین مرتبهٔ بیرون راندن ایرانیان ازرها بعهد سلطنت ثیوذوسیوس امپراطور روم بوده است . معنی بیت‌اردشیری مدتی با برسوما درنشرمذهب نسطوری همکاری مینمود و بعداً ریاست کلیسای ریواردشیر (بیت‌اردشیر- ریشهر) ازقصبات ناحیهٔ ارجان را که پیش ازوهم خالی ازاهمیت

۱- Jean de Beit Slokh ۲- Ma'na (Maana) de Perse

نبود ، تحصیل کرد[۱]. وی درشیراز ولادت یافته وترجمه‌هایی‌ازسریانی بپهلوی‌داشته و اشعاری نیز برای اجراء مراسم دینی درکلیسا سروده بود و تألیفات او در بلاد دور دست حتی درهندوستان شهرت ورواجی داشت . معنی درآغاز امر جانبدار برسوما بود ولی‌در اواخر عهد خود جانب آکاسیوس را گرفت[۲]. بسبب وجود این مرد دانشمند که مانند همهٔ نسطوریان توجه تام بفلسفهٔ ارسطوداشت تعلیم علوم یونانی‌درحوزهٔ دینی ریواردشیر رواج یافت وبهمین‌سبب‌است که‌درروایات مؤلفین اسلامی‌راجع باهمیت علمی ریواردشیر (ریشهر) مطالبی می‌یابیم وازآن‌جمله است، درروایت یاقوت درمعجم‌البلدان که‌میگوید درآنجا عده‌یی ازدانشمندان گردآمده بودند وبا خطی بنام کستج مطالبی درطب ونجوم و علوم غریبه تدوین می کردند .

در **ساوکیه** مقابل تیسفون بعد از تشکیل مدرسهٔ نصیبین دبستانی پدیدآمد که ماراُبا جاثلیق دورهٔ انوشروان ، از دانشمندان بزرگ مسیحی در مشرق در آن بتدریس فلسفهٔ یونانی اشتغال داشت . وی درباب مسائل فلسفی و بحث درتثلیث تألیفاتی دارد .

البته ذکر دیرهای متعدد که درشهرهای غربی ایران خواه خارج ازحدود فعلی وخواه داخل مرزهای کنونی‌آن موجود بوده، ومعلمین هریك که غالباً شهرت واهمیت داشته‌اند،وهمچنین ذکردیرهای مشرق،دراین‌مختصرمیسر نیست لیکن‌توضیحات بیشتری در باب یکی از این مراکز که اهمیت علمی‌آن قابل ملاحظه است واز جملهٔ مراکز مهم نصرانیت درایران شمرده میشد لازم وآن :

بیت لاباط[۳] یا **گند شاپور** است . معرب این اسم **جندیسابور** میباشد و جغرافیادانان‌اسلامی‌آنرا بخصب‌نعمت‌و نخل‌وزرع‌ورودخانهای‌بسیارستوده‌اند[٤]واین‌اسم نام‌عربی‌شدهٔ «گندشاه‌پوهر» است که‌اصلا «وه‌اندوشاه‌پوهر»[٥] یعنی «به‌ازانطاکیه‌،شاهپور» وبعبارت دیگر« شهرشاپور بهتراز انطاکیه» است . محل‌آن در خوزستان واقع درشرق شوش وجنوب شرقی دزفول وشمال غربی‌شوشتر کنونی بوده است . بانی‌آن بنا برمشهور شاپوراول (۲٤۱–۲۷۱ میلادی) بوده که از اسیران رومی دسته‌یی‌را بکار بنای آن شهر

۱– اورا نباید با معنای دیگری که در ٤۲۰ بمرتبهٔ جاثلیقی رسیده بود اشتباه کرد . این معنا هم مدتی مطران بیت اردشیر بود .

۲– مخصوصاً رجوع شود به l'Ecole d'Edesse P. 249-250

۳– Beit Lapat

٤– صورة‌الارض چاپ دوم ، لیدن ص ۲٥٦ ومسالك‌الممالك اصطخری چاپ لیدن ص ۹۳

٥– Vèh-Andiv-i-Shâhpuhr

گماشت. گندشاپورازهمان اوایل امر مرکزیت علمی یافت وحتی بنقل بعضی ازمورخان شاپور فرمان داد عده‌یی از کتب یونانی بپهلوی ترجمه شود و آنهارا درشهرمذکور گرد آورند و گویا بفرمان شاپور گندشاپور مرکزیت طب یونانی یافته بود. درعهد شاپوردوم ذوالاکتاف(۳۱۰-۳۷۹م.) تیادورس[۱] طبیب نصرانی برای معالجهٔ شاهنشاه بدربارخوانده شد وشاپور اورا در گندشاپور مستقرساخت. وی درآن شهر اشتهاریافت وطریقهٔ طبابت او معروف شد و کتابی‌را منسوب بدو بنام «کناش تیادورس» بعداً بعربی درآوردند[۲]. بعد ازنشر مذهب نسطوری درایران بیت‌لاباط که سابقهٔ ممتد درعیسویت داشت یکی‌از بزرگترین مراکز مذهبی عیسویان ایران و یك حوزهٔ دینی (متروپولیتن) بزرگ واز مهمترین‌مراکز تجمع علمای عیسوی ومحل تعلیم طب یونانی‌وآمیزش‌آن باطب‌ایرانی وهندی شد واین ترقی خصوصاً درعهد انوشروان بیشتر برای‌آن حاصل گشت چنانکه دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی در آنجا مشغول کار بودند. توجه این علما کمتر بفلسفه وریاضیات وبیشتر بطب بوده واصولا مدرسهٔ طب گندشاپور وبیمارستان‌آن دراواخرعهد ساسانی بمراحل عالی‌شهرت ارتقاء جسته‌بود. دراین‌مدرسه از تجارب ملل مختلف یعنی طب ایرانیان وهندوان ویونانیان واسکندرانیان و علمای سریانی زبان استفاده میشد ولی همهٔ آنها را با تصرفاتی قبول کرده بودند چنانکه طب ایرانی بقول قفطی از طب یونانی کاملتر شده بود[۳]. در بیمارستان گند شاپور عده‌یی ازاطباءِ هندی میزیستند که بآموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند وچند کتاب از آثار طبی هند بپهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد[٤] ودرطب اسلامی ازاین آمیزش اثرفراوان باقی‌مانده وازایران پیش‌ازاسلام بتمدن اسلامی‌نقل‌شده‌است. شهرت بیمارستان ومدرسهٔ طب گند شاپور محصلین ملل مجاور را هم بآنجا جلب می کرد و از آنجمله‌است الحارث بن‌کلدة الثقفی طبیب معروف عرب[٥]. این مدرسه و بیمارستان و شهرت رؤسای‌آن تا مدتی‌ازدورهٔ اسلامی‌هم با قوت سابق‌باقی‌ماند چنانکه‌چون‌ابوجعفر منصوردوانیقی درسال۱٤۸ ببیماری معده گرفتارشد وطبیبان درگاه درعلاج اوفروماندند ویرا برئیس‌بیمارستان مذکوریعنی‌بختیشوع‌پسرجورجیس‌راهبری کردند. جورجیس با

۱- Théodoros ۲- الفهرست ص ٤۲۲ ۳- اخبارالحکما ص ۹۳ ٤- الفهرست ص ٤۲۱
٥- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۱۰۹

وا گذاشتن ریاست بیمارستان بپسرخود بختیشوع بخدمت‌خلیفه درآمد وپس‌ازمعالجت منصور نزد وی تقرب‌یافت وباصرارخلیفه چندی دربغداد بماند. وی ازدوستداران تألیف وترجمه بود وچون یونانی وپهلوی وسریانی وعربی نیك میدانست چندین کتاب درطب از زبانهای مذکور بعربی‌درآورد . حوزهٔ علمی گند شاپور ازقرن سوم هجری که‌بغداد شهرت یافت مقام سابق خودرا ازدست داد .

مجاهداتی که‌پیش‌ازخسروانوشروان(۵۳۱-۵۷۹م.)شده‌بود دربرابرتوجه‌اوبعلوم فاقد اهمیت‌است . این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر وهم سرداری شجاع بود بحکمت نیزعلاقه داشت وازفلسفهٔ افلاطون وارسطوآ گاه بود و ترجمهٔ پهلوی کتب این دواستاد را میخواند . آ گاثیاس مورخ معروف یونانی که تعصب شدیدی نسبت باین پادشاه فاتح خارجی که تنها از لحاظ صفت نظامی مورد توجه‌اوبود اظهارمیکرد ، متحیربود چگونه پادشاهی باآنهمه اشتغالات سیاسی و نظامی میتوانست بعلوم یونانی توجه داشته باشد و آنهارا بزبان ابتدائی وخشن(مراد پهلوی است) دریابد . این‌مرد با وجود اظهار عناد بانوشروان این مطلب را اعتراف میکند که خسرو از دوستداران بزرگ‌آثار ارسطو و افلاطون بوده است و بنا برنقل همین مورخ اورانیوس[۱] طبیب و فیلسوف که از اهل سوریه ودرنظرآ گاثیاس مردی بی‌اطلاع بود ، فلسفه را بخسروآموخت وخسرو موبدان را گردآورد تا باآن فیلسوف درباب مسائلی مانند خلقت عالم ومطالبی نظیرآن ازقبیل تناهی ابعاد وتوحید بحث کنند[۲] واین توجه انوشروان و همچنین پادشاهان سلف او مانند شاپور بعلوم یونانی وبابلی وهندی وسریانی ازمآخذ شرقی نیز برمی‌آید[۳].

ازجملهٔ اتفاقات مساعد علمی‌دردورهٔ انوشروان پناهنده‌شدن هفت‌تن‌ازدانشمندان مشهور یونانیست بایران .

دراین اوان در بیزانس براثر تعصب امپراطور روم هیچگونه‌آزادی عقیده وجود نداشت. یوستی‌نیانوس[٤] درسال ۵۲۹ فرمان داد دبستانهای فلسفی آتن[٥] واسکندریه ورها بسته‌شود . هفت‌تن‌ازبزرگان مدرسهٔ‌آتن(اثینه) که ابرقلس‌دایر کرده وپرا گنندهٔ روش افلاطونی‌جدید بود ، ازقلمروحکومت‌آن امپراطوربیرون‌آمدند وبه تیسفون روی

۱- Uranios ۲- آگاثیاس کتاب ۲ بند ۲۸-۲۹ ۳- الفهرست چاپ مصر ص۳۲٤.
٤- Ioustinianos ٥- Athenai (Athène)

آوردند و از جانب انوشروان بگرمی پذیرفته شدند . اسامی این هفت تن چنین است : دمسقیوس ازاهل سوریه ، سنبلیقیوس ازاهل کیلیکیه ، یولامیوس[۱] ازاهل فریگیه ، پریسکیانوس[۲] از اهل لیدیه ، هرمیاس از فینیقیه ، دیوجانوس[۳] از فینیقیه ، ایسیدوروس[٤] ازاهل غزه، که چندگاهی در ایران ماندند وخسرو هنگام عقد پیمان صلح با یوستی‌نیانوس درعهدنامه ماده‌یی‌مبنی‌برآزادی‌فلاسفهٔ مذکوردربازگشت باوطان خود بامپراطور قبولاند[٥]. انوشروان شخصاً با بعضی‌ازاین فلاسفه خاصه پریسکیانوس مباحثاتی داشت وسؤالاتی ازوی کرد و پریسکیانوس کتابی درپاسخ پرسشهای او ترتیب داد که ترجمهٔ ناقصی ازآن بلاتینی دردست است[٦] وشامل جوابهای مختصر درمسائل مختلف علم‌النفس و وظایف الاعضاء وحکمت طبیعی و نجوم و تاریخ طبیعی است . از دمسقیوس نیز رساله‌یی باقی مانده است[۷].

از تسلط یونانیان ببعد وخاصه در عهد تسلط اشکانیان و ساسانیان بعضی از بلاد شرقی‌ایران تحت تأثیرتمدن یونانی‌بوده ودرآن نواحی‌مراکزی برای تعلیم علوم وجود داشته است وازآنجمله میتوان **مرو** و **بلخ** و **سغد** را نام برد که دراواخرعهد ساسانی‌و آغاز عهد اسلامی دانشمندانی درآنها وجود داشته و علی‌الخصوص در ریاضیات و نجوم کار میکرده‌اند . ازجملهٔ دانشمندان معروف شهر مرو درآغاز عهد عباسی واوایل دورهٔ نقل علوم یکی ماشاءالله بن اثری است که درعهد منصور میزیسته واز مشاهیر منجمین بوده است . دیگر ربن‌الطبری که‌ازعلما و کتاب مرو وازجملهٔ مترجمان‌عالیمقام کتب ریاضی بوده ونام اورا درشرح مترجمان خواهیم دید[۸].

با توجه باین‌مقدمات مسلم میشود که درآغازتمدن اسلامی ترجمه‌های متعددی

۱ـ Eulamios ۲ـ Priskianos

۳ـ Diogène ٤ـ Isidoros ٥ـ کتاب دوم بند ۳۰ـ۳۱ ٦ـ نسخهٔ خطی‌آن اکنون درکتابخانهٔ Saint-Germain درپاریس بعنوان « حل مسائلی دربارهٔ مشکلات خسرو پادشاه ایران » :

Prisciani philosophi solutiones corum de quibus dubitavit Chosroes Persarum rex.

موجود است . (رجوع شود بمقالهٔ «خسرو انوشیروان وحکمت یونانی» بقلم آقای‌سعید نفیسی‌سال اول‌مجلهٔ مهر) این‌رساله باحواشی‌وتوضیحات‌چاپ‌شده‌است: Supplementum Aristotelium. Vol. I, part. II edit. Bywater, Berlin. 1886. رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤٠

۷ـ Dubitationes et Solutiones. Paris, 1889 رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤٠ . ۸ـ برای اطلاع ازمراکز علمی مشرق ایران رجوع شود به :

De Lacy O' Leary : How Greek Science passed to the Arabs. P. 110--119.

از کتب فلسفی وعلمی یونانی بپهلوی موجود بود . بعضی‌ازاین ترجمه‌ها را ابن‌المقفع یا پسراومحمد [۱] بعربی ترجمه کردند واز آنجمله است قاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو وایساغوجی فرفوریوس [۲] .

دراینجا باید یادآور شویم که درایران‌دورهٔ ساسانی بریاضیات‌ونجوم توجه‌بسیار میشده‌است. وجود زیجهایی‌ازقبیل‌زیج شهریار (زیك‌شتریار) ومراصدی که‌موردتقلید گروه بزرگی از منجمین‌اسلامی‌قرارگرفته‌است ، وپیشرفت‌خارق‌العادهٔ‌ایرانیان‌اوایل تمدن‌اسلامی درریاضیات ونجوم وهیئت، وترجمهٔ کتابهایی درباب ریاضیات‌ونجوم،دلیل بارز ترقیات ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است . صاعداندلسی درطبقات الامم گوید : از خصائص مردم ایران توجه آنانست بطب واحکام نجوم وعلم تأثیر کواکب در دنیای فرودین ، وآنانرا در باب حرکات کواکب ارصاد قدیم‌بوده و مذاهب مختلف در فلکیات داشته‌اند ویکی ازآنها طریقه‌ییست که ابومعشر جعفربن محمد بلخی‌زیج خود را برآن ترتیب داد ودرآن زیج گفت که‌آن‌مذهب‌علماءمتقدم‌ایران وسایرنواحی است ... ابومعشرمذهب‌ایرانیان را درتنظیم ادوار عالم‌ستوده و گفته است که اهل‌حساب از ایران وبابل‌وهند وچین واکثر امم که معرفت باحکام نجوم‌دارند متفقند که درست ترین ادوار دوری‌است که ایرانیان تنظیم کرده و «سنی‌العالم» نامیده‌اند وعلماءِ عهد ما آنرا «سنی اهل فارس» میگویند . صاعداندلسی دنبال این مطالب میگوید : ایرانیان کتب مهمی در احکام نجوم داشته‌اند ویکی ازآنها کتابی درصور درجات فلك منسوب بزردشت ودیگر کتاب‌جاماسب‌است [۳] وبهرحال اطلاعات نجومی ایرانیان تحت‌تأثیر عقاید چینیان‌و کلدانیان ویونانیان، وبا افزایش این‌تأثیرات براطلاعات اصلی‌این‌قوم،در اواخر عهدساسانی کمال‌وتوسعهٔ بسیار یافته بود [٤] . برای‌آگهی‌از اصطلاحات‌نجومی وفلسفی وپزشکی درکتب پهلوی و اطلاعات ایرانیان زردشتی از این علوم رجوع شود

۱ ــ برای اطلاع از اینکه آیا ابن المقفع مترجم‌کتب منطق است یاپسر او محمد رجوع شود بمقالهٔ «ترجمه‌های ارسطوئی منسوب بابن المقفع » از پول‌کراوس در مجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة چاپ مصر۱۹٤٦ میلادی ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ .

۲ ــ الفهرست ابن‌الندیم ص ۳٤۷ . طبقات الامم صاعد اندلسی چاپ بیروت ص٤۹ . اخبار الحکماءالقفطی طبع‌مصر ص ۱٤۸ــ۱٤۹ . عیون‌الانباء چاپ قاهره سال۱۲۹۹ هجری ج۱ص۳۰۸

۳ ــ ترجمهٔ فارسی این‌کتاب اینك موجود است (فهرست کتابخانهٔ‌مجلس ج ۲ص۹۲ ــ ۹۳)

٤ ــ P. Pierre Jean de Menasce : Shkand-gumânik Vičar, Fribourg, 1945. p. 45 sqq.

به کتاب شکند گمانیك ویچار ودینکرت‌وداتستان دینیگ‌وزاتسپرم وجز آن. «بیلی» بسیاری از این اصطلاحات را گردآورده وبااصل یونانی تطبیق کرده است (۱). وسعت اطلاعات ایرانیان در موسیقی خود محتاج بحث مفصل جداگانه‌ییست.

ایرانیان‌از اطلاعات علمی هندوان‌نیز فوایدی خاصه در علم طب بردندوچنانکه در ذکر بیمارستان گند شاپور آورده‌ایم برای آمیزش طب ایرانی و هندی پزشکانی از هندوستان دعوت شده و درآنجا باقی مانده‌بودندوازجملهٔ این‌طبیبان‌درعهدبنی‌عباس کسانی مانند کنکه وابن دهن شهرت یافته ومباشر نقل‌برخی‌از کتب‌طبی‌هندبوده‌اند. بنابریك روایت قدیم که در کتاب مادیگان چترنگ (۲) نقل شده‌است ایرانیان بازی شطرنج را از هندوان فراگرفتند ونیز درجزء کتب منقول از هندی بپهلوی‌رمانی‌بوده است بنام«بلوهروبوذاسف» که پس ازنقل بپهلوی از آن زبان بسریانی‌ترجمه شده‌واز روی ترجمهٔ سریانی رمانی بیونانی ترتیب یافت (۳) ونیز کتاب مشهور کلیله‌ودمنه بنا برروایات مشهور از زبان‌سانسکریت بوسیلهٔ برزویه (٤) طبیب بپهلوی نقل شد.

Biley : Zoroastrian problems in the Ninth Century Books– ۱
چون بدین‌کتاب دسترس نافسم خواننده را بمقدمهٔ نامهٔ ارسطو در بارهٔ هنر شعرص ٤۱ راهبری‌می‌کنم.

Barlaam et Ioasaph – ۳ Mâdhîghân î tchatrang – ۲

٤ – این اسم را غالباً بفتح اول میخوانند و همچنین نام « برزو » پسر سهراب پسر رستم را واین تلفظ مبتنی بر لغت نامهای فارسی است که‌برزویه را بفتح وضم اول ضبط‌کرده‌اند وحال آنکه تلفظ‌آن فقط باید بضم اول‌باشد. ریشهٔ اوستائی این‌کلمه bərəzô(درحالت اسمی یافاعلی) بمعنی بلندی، وصورت وصفی‌آن برز bərəza یابرزنت bərəzant بمعنی «بلند» است‌واین رادرکلماتی از اوستامانند برزت ورزی bərəzat-varezi (پهلوی‌بولندور ژشنیه ـ buland varjishnîh)یعنی‌بلند رفتاری(بلوشه، فرهنگ قطعات‌اوستا ص ۱۱٦)وبرزئیذی bərəzaidhi یعنی بلند همت(آقای پورداود، یشتها. ج ۲ ص۳٦٦) می بینیم. وصف‌کوه هرا Harâ که منعوت ببلندی‌است‌در اوستا برزئیتی bərəzaitî یعنی بلندوبرافراخته ومجموعاً هرا برزئیتی Harabərəzaitî (= پهلوی:هربرز Harburz، فارسی البرز) میآید یعنی «هرای بلند. هرای برافراخته».

ازاین ریشه درپهلوی‌بورزburz یعنی‌بلند داریم‌چنانکه درکلمات بورزیشن burzênishn یعنی‌بلندی‌و بزرگی، وبورزوانگیهاburz-vangîha یعنی بیانگ بلند وبورزنشنیك burzênishnik یعنی بلندومحترم‌وقابل احترام از مصدر burzênitan یعنی بلندکردن وبزرگ داشتن؛وهمچنین است در نام ترکیبی هربورزHar-burz که معادل فارسی آن البرز میباشد. از همین ریشه در پهلوی وفارسی برز (بضم اول) ونام برزویه وبرزوداریم‌ودر اینجا اصافهٔ او (û) واویه (ûyah) بآخر اسم از باب افادهٔ معنی صفت‌است مانند دادویه وسیبویه‌ومشکویه‌ونفنویه. در باب ریشه ومشتقات‌این اسم رجوع‌کنید به:

آقای پور داود، یشتها ج ۲ ص ۲٦٦ وبه:

C. de Harlez : Manuel de pehlevi, p. 219
H.S. Nyberg : Hilfsbuch des Pehlevi, Vol. II. P. 30
E. Blochet : Lexique des fragments de l' Avesta, P. 119

٥ ـ معارف هندوان

دیگر از مراکز علمی که از تأثیر آن درعلوم اسلامی اطلاع داریم، هندوستان است. رابطهٔ علمی مسلمانان با هندوان بیشتر بوسیلهٔ ایرانیان صورت پذیرفته و بزرگترین مرکزی که واسطهٔ این ارتباط شده گندشاپور است که دانشمندان واطباءِ هندی آن در آغاز دورهٔ عباسی درنقل کتب هندی بعربی مباشرت داشته‌اند. از میان پزشکان هندو در اوایل دورهٔ عباسی گروهی مانند کنکه و ابن‌دهن و نظایر آنان شهرت و درترجمهٔ بعضی کتب چنانکه خواهیم دید دخالت داشته‌اند [۱]. درریاضیات نیز مسلمین ازعهد منصور ببعد بسیاری از کتب هندی را خاصه بوساطت ایرانیانی چون محمدبن ابراهیم الفزاری بعربی درآوردندواز آخرین مترجمان بزرگ کتب ریاضی و نجومی هندوان ابوریحان بیرونی خوارزمی است که علاوه برترجمهٔ برخی کتب هندی بتحقیقاتی درمذاهب آنان در نجوم هم مبادرت کرد [۲] وماچون درباب کتب منقولهٔ هندی بعربی بعداً بتفاریق سخن خواهیم گفت فعلا ازاین بحث چشم میپوشیم.

سابقهٔ علمی هندوان بنابرمدعیات آنان بسیارطولانی است اما حقیقت امر آنست که اهمیت علمی آنان خصوصاً ازدوره‌یی آغاز شده‌است که بایونانیان ارتباط یافتند یعنی بعداز حملهٔ اسکندربر مشرق وتشکیل حکومتهای یونانی درهند، وپیش ازاین تاریخ علوم هندی بدرجات بلندی ازترقی نایل نشده‌بود. مهمترین آثار طبی وریاضی و نجومی هندوان در فاصلهٔ میان قرن سوم پیش از میلاد و قرن هشتم میلادی بوجود آمده واین دوره‌را باید دورهٔ ترقی واعتلای علوم در هندوستان شمرد.

از میان کتب طبی هندوان که پاره‌یی ازآنها در دورهٔ تمدن اسلامی بعربی درآمد مهمتر از همه آثارکاراکا [۳] وسُسْرُد [٤] ووا گبهاتا [٥] هستند که سه رکن اصلی طب هندی بشمار میروند. ترجمهٔ کاراکا بانگلیسی بدست کیسوری موهان گانگولی [٦] (متوفی بسال ۱۹۰۸) صورت گرفته و بسال ۱۸۹۰ - ۱۹۲۵ در کلکته چاپ شده. ترجمهٔ

---

۱ ــ طبقات الاطباءج ۲ ص ۳۲ـ۳۳ . الفهرست ص ۲٤۲ و۲۷۸ و٤۲۱   ۲ ــ اخبارالحکماء القفطی ص۱۷۷ ــ۱۷۸، رسالة للبیرونی فی‌فهرست کتب محمدبن زکریا . باریس ۱۹۳٦ از ص ۳۰ ببعد   ۳ ـ Karaka
٤ ـ Susruta   ٥ ـ Vâgbhata   ٦ ـ Kisori Mohan Ganguli

سنسکریت دبانگلیسی بدست «کاویراج کونجالال بهیشا گراتنا»[۱] از ۱۹۰۷ در کلکته بچاپ رسید. از واگبهاتا نیز کتابی توسط لوئیز هیلگنبرگ[۲] وویلیبالد کیرفل[۳] بآلمانی ترجمه شده است.

از بزرگترین ریاضی‌دانان ومنجمین هندی آریابهاتا[٤] (قرن پنجم میلادی) و واراهامیهیرا[٥] (اوایل قرن ششم) وبرهما گوپتا[٦] (قرن هفتم میلادی) رانام میبرند و از مهمترین روشهای نجومی هندوان که مسلمین بدانها توجه کرده‌اند السند هند (سیدهانتا)[۷] و ارکندوارجهیر را باید شمرد. از آریابهاتا کتاب «آریابهاتیا» واز واراهامیهیرا قسمتهایی از السند هند یا «پنچاسیدهاتیکا»[۸] باقی مانده است.

برای اطلاع از درجهٔ تأثیرعلوم هندی درعلوم اسلامی وکتبی که‌ازسانسکریت مستقیماً یا بواسطهٔ زبان پهلوی بعربی نقل شد باید بمباحث بعدی ما درباب‌مترجمان وکتب وعلماء مستفاد مراجعه کرد.

۱ــ Kaviraj Kunja Lal Bhishagratna ۲ــ Luise Hildenberg ۳ــ Willibald Kirfel
٤ــ Aryabhata ٥ــ Varâhamihira ٦ــ Brahmagupta ۷ــ Siddhânta
۸ــ Pančasiddhântikâ

فصل دوم

ترجمه و نقل علوم

در تمدن اسلامی

بعداز آنکه مسلمین براثر فتوح پیاپی خود اندلس و شمال افریقا وقسمت بزرگی از متصرفات آسیایی روم شرقی و تمام شاهنشاهی ساسانی را مطیع خود کردند یك امپراطوری جدیددینی ازجبال پیرنه تاولایت سند و آسیای مرکزی و دامنه‌های جبال قفقاز و ریگزارهای شمال خراسان ترتیب دادند که از ملت‌های مختلف و تمدن های گوناگون تشکیل میشد.

۱ ـ اطلاعات عرب در جاهلیت

تشکیل‌دهندگان این امپراطوری یعنی عربان چیزی نداشتند مگر وحدت کلمه واطاعت محض ازدستورهای رسول اکرم وجانشینان وی وقرآن کریم که آنرا ناسخ همهٔ کتب وعمل بآنرا مایهٔ استغناء از همه چیزمیدانستند. اطلاعات آنان درپیش ازاسلام و مقارن ظهوراسلام کم‌وناچیز بود. در تمام عربستان درپایان حیات حضرت رسول جزده‌واندتن که سوادخواندن‌ونوشتن داشته‌باشندوجود نداشتند (۱). اطلاعات عرب پیش ازعهداسلامی وآغاز اسلام در علوم بسیار ابتدائی و ازمقولهٔ اطلاعاتی بود که سینه بسینه ودهان بدهان نقل شودوازطریق تجربه‌آموخته گردد نه‌اززمرهٔ علومی که‌درمدارس‌فرا گیرند، واز آن میان باید اطلاعات آنانرا در نجوم وطب ذکر کرد. اطلاعات عرب از نجوم مبتنی بود بر آنچه‌از بابلیان ومهاجران آنان بسرزمین خود فرا گرفته بودند، ازقبیل مواقع بروج ومنازل ماه وآفتاب؛ و همچنین عقایدی راجع باحکام نجوم داشتند که غالباً از عقاید

۱ ـ تاریخ التمدن الاسلامی طبع سوم ج ۱ ص ۲۲۵

ملی عربان ویا اعتقاداتی بود که از بابلیان وسایراقوام بدانان رسیده بود. ازمیان عرب بیشتر صابئین ازعلم نجوم اطلاع داشتند واین قوم که دربین تازیان مانند یهودونصاری در ردیف‌اقلیت‌هاقرار داشتندغالباً از اعقاب‌یامعتقدان بعقاید کلدانیان بوده‌اند. عربان اصطلاحات نجوم و اطلاعات خود را راجع بآن ازین قوم گرفته بودند و بهمین سبب غالب اسامی بروج ومنازل آفتاب وماه درعربی عیناً ویاازحیث‌ریشه شبیه‌اسامی کلدانی است مانند ثور(ثورا) وتوأمین (تامی) یعنی‌جوزا، والسرطان (سرطان) والسنبلة (شبلتا) والعقرب (عقربا) والقوس (قشتا) والجدی(کدیا) والدلو (دولا) . علاوه بردوازده‌برج ، منازل قمر هم نزد عرب مشهوروهریك باسمی موسوم بود . از ستاره شناسی‌نیزقوم‌عرب مانند غالب اقوام صحراگرد که دارای آسمان صافی هستند اطلاعات مختصری‌داشتند وبرای بعضی‌ازسیارات‌وثوابت ومجموعه‌های‌ستارگان اسامی خاصی که غالباًریشهٔ‌بابلی داشت میان آنان معمول بود [۱] .

اطلاعات عرب‌ازفن طب هم بسیار ناچیز وبی‌اهمیت‌بوده است . طب‌عرب‌عبارت بود ازمقداری عزائم‌واوراد که گاه با تجویز بعضی ازادویه وعقاقیر همراه بودزیراعرب جاهلی علل امراض را بیشتر نتیجهٔ زیانهایی میدانست که از ارواح شریربآدمی‌رسدو برای اخراج اجنه وشیاطین از جسم مریض بهترین راه‌در نظر آن‌قوم خواندن‌اورادو ادعیه بود . از عقاقیر و اشربه‌هم در معالجهٔ امراض استفاده میشد ومخصوصاً عسل‌دردل دردها مورد استفاده بود . ازجملهٔ اعتقادات عرب در معالجه ، استفاده از حجامت‌وداغ کردن(کیّ) بود و کیّ‌درنزد آنان آخرالدواء و آخرالطب شمرده میشد . قطع اعضاء بیمار مخصوصاً باستعانت آتش‌نیزمیان عرب‌معمول بود وازآتش‌در مبارزهٔ بافساداستفاده میکردند . البته درمیان‌عرب‌طبیبانی هم که در ممالك مجاور یعنی درایران وروم‌تحصیل کرده باشند وجودداشتند مانندالحارث‌بن کلدةالثقفی [۲] از اهل طائف متوفی‌بسال۱۳ از هجرت که طب را در گند شاپور فراگرفته بود و پسرش «نضر» [۳] که او نیز از

---

۱ ـ تاریخ التمدن الاسلامی جزء سوم چاپ چهارم ص ۱۰ـ۱۲
۲ ـ طبقات الاطبا ج۱ص ۱۰۹ـ ۱۱۳ .
۳ ـ ایضاً ج ۱ ص ۱۱۳ـ۱۱۶

تربیت یافتگان گند شاپور بود وابن ابی رمثة النمیمی (۱) از معاصران پیغامبر صلی الله علیه وآله . اطلاعات ابتدائی بسیطی هم راجع بستور پزشکی (بیطاری - بیطره) درنزد عرب خاصه برای درمان کردن شتران واسبان وجود داشت .

بااطلاع از این مقدمات معلوم میشود که علوم واطلاعات دورهٔ اسلامی نمیتوانست بهیچ روی بر چنین مبانی ضعیف بی ارزشی گذارده شود بلکه علوم اسلامی با آنهمه مؤلفات مفصل ومشهور خود ازمنابع دیگری تشکیل یافته بود که قبلا بهمت ملل متمدنی مانند یونانیان واسکندرانیان وملل آسیای صغیر وخاور نزدیك و ایران وهند بوجود آمد وسپس بیاری مترجمان وناقلان بزبان عربی نقل شد و مبنای تحقیقات مسلمین در باب علوم قرار گرفت .

راجع باین ملل ومراکز علمی آنان و چگونگی انتقال علوم از یونان بسایر ممالك ومراکز علمی ایران و هند قبلا سخن گفته‌ایم واینك باید بدانیم که استفادهٔ مسلمین از این منابع چگونه وبوسیلهٔ چه ملل واقوامی بود ؟

۲ - تازیان مسلمان وعلوم عقلی

بعد از آنکه اسلام در عربستان شایع گشت وقبایل پراگندهٔ عرب متحدشدند، چون حکومتی که میان آنان پدید آمد ووسیلهٔ اتحادوقدرت وسیادت ایشان شد مبتنی برقرآن بود ، طبعاً این کتاب مقدس مرجع تمام اعمال ونیات آنان قرار میگرفت.فصاحت قرآن واحکام متقن ومطالب اخلاقی واجتماعی و تکالیف و قوانین واشارات تاریخی یا قصصی که درآن آمده برای عرب بتمام معنی تازه وجالب بودوعلاوه براین چون عرب صدر اسلام قدرت خود رامدیون اسلام واسلام رامبتنی بر قرآن میدانست بهمین سبب هم از آغاز امر این فکر برای خلفاوزعمای آن قوم پدید آمده بود که هیچ چیز جز قرآن لایق خواندن و استفاده کردن نیست واین عقیدت علی الخصوص درعهد خلفای راشدین وبنی امیه شیوع ورواج بسیار داشت چنانکه جز عرب قومی رالایق سیادت وغیر از احکام اسلامی وقرآن کریم و

---

۱ - طبقات الاطبا ج ۱ص۱۱۶

احادیث هیچ‌چیزراشایستهٔ‌توجه‌ومطالعه وآموختن نمیدانستند . اعتقاد عرب‌مانندعقیدهٔ همهٔ مسلمانان‌آن بود که «ان الاسلام یهدم‌ماکان‌قبله» و بهمین سبب در اذهان مسلمین چنین رسوخ کرده‌بود که جز بقرآن بچیزی نظر نکنندزیراقرآن‌ناسخ‌همهٔ کتب‌واسلام ناسخ همهٔ ادیان‌است . پیشوایان‌شرع‌مبین هم‌مطالعهٔ‌هر کتاب وحتی‌هر کتاب‌دینی‌راغیر از قرآن ممنوع داشته بودند . گویندروزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌دردست عمرورقه‌یی از تورات مشاهده کرد وچنان‌غضبناك شد که آثارغضب بر چهرهٔ اوآشکار گردید وآنگاه گفت «الم آتکم بها بیضاء نقیة والله لوکان موسی حیاً ما وسعه الااتباعی» و نیز بهمین سبب بود که پیغامبر فرمود «لاتصدقوا اهل‌الکتاب ولاتکذبوهم وقولوا آمنا بالذی‌انزل علینا وانزل الیکم و الهنا والهکم واحد» [1]. ازجملهٔ احادیث معروف دراین‌عهد این بود که « کتاب‌الله‌فیه خبرما قبلکم ونبأ ما بعدکم‌وحکم‌ما بینکم» نطق قرآن کریم‌باین حقیقت که « لارطب‌ولایابس‌الافی کتاب مبین » [2] طبعاً مایهٔ تحکیم چنین عقیدتی میشدونتیجهٔ‌این‌اعتقاد اکتفاءِ بقرآن واحادیث‌وانصراف‌ازهمهٔ کتب وآثاربود. دراینجا بی مناسبت نمیدانیم قسمتی ازقول حاجی خلیفه را در کشف الظنون راجع بوضع‌علوم میان مسلمانان نقل کنیم ، وی میگوید :

«عرب درصدر اسلام بهیچیك از علوم‌مگر بزبان خود ومعرفت احکام اسلام‌وفن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود ، توجه نداشت ، و این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و دور داشتن عقاید مسلمین پیش از رسوخ واستواری بنیان ایمان ، ازخللی‌بود که نتیجهٔ نفوذ علوم اوائل است، تاآنجا که روایت میکنند مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلاد یافتند سوختند و همچنین نظر در تورات و انجیل‌هم‌ممنوع بودتااتحادواجتماع کلمه درفهم وعمل کتاب‌الله‌وسنت‌رسول حاصل شود و این حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت وازآن پس اختلاف‌آراءِوانتشار مذاهب رواج یافت وتوجه بتدوین بمیان آمد .

«صحابه‌وتابعین براثرخلوص‌نیتی که ببرکت‌صحبت‌رسول‌الله داشتند وقرب‌عهداو

---

۱ ــ رجوع شود بمقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر (مطبعهٔ مصطفی محمد) ، ص ٤٣٦ .

۲ ــ سورة الانعام

وقلت اختلافات وامکان مراجعه بثقات از تدوین علم شرایع و احکام مستغنی بودنـد تا آنجا که برخی‌از آنان‌از کتابت علم کراهت‌داشتند ودراین‌باب بآنچه از سعیدالخدری روایت شده استناد کرده‌و گفته‌اند که اوازپیامبراذن کتابت‌علم‌خواست اماپیغامبر او را اجازت نداد و ازابن عباس روایت کرده‌اند که او کتابت را نهی کرده‌و گفته‌بودهر کس که پیش از شما بکتابت‌دست زد گمراه شدومردی نزد عبدالله بن عباس رفت و گفت‌من کتابی‌نوشته‌ام ومیخواهم برتوعرض کنم وچون بدونشان داد از وی گرفت وبآب‌شست وی‌را گفتند چراچنین کردی گفت‌زیراهنگامی اطلاعات خود را نوشتندبکتابت‌اعتماد می کنند واز حفظ دست‌می کشند وعلم‌شان از میان میرود (۱) .

۳ ـ سوختن کتابهای اسکندریه و ایران

بدین سبب می بینیم عرب هر گاه هنگام فتوحات خود بکتبی دست می یـافت بسوختن ونابود کردن آنها مبادرت میورزید . هنگامی که عمروبن‌العاص مصر را فتح کرد وبرذخائر علمی‌اسکندریه دست یافت از عمر راجع بـآنها دستور خواست . عمر چنین جواب داد که : «واماالکتب التی ذکـر تهافان کان فیها ما یوافق کتاب‌الله ففی کتاب‌الله عنه غنی وان‌کان فیها مایخالف کتاب‌الله فلاحاجة الیه فتقدم باعدامها» یعنی « راجع بکتبی که گفته‌یی اگر در آنها مطالبی موافق کتاب خداست بـا وجود آن کتاب از آن استغناحاصل‌است واگر درآنها چیزی برخلاف کتاب خداست حاجتی بدان نیست و بنابود کردن آنها اقدام کن ! » چون این فرمان بعمروبن العاص رسید شروع بتقسیم کتب میان گرمابهای اسکندریه کرد تا در تونهای آن حمامها بسوزانند و استفاده ازین کتب برای گرم کردن گرمابه‌ها شش‌ماه زمان گرفت .(۲)

در ایران نیزفاتحان عرب ازنظایر این اعمال خود داری نکردند . گویندچون مسلمانان ایران را فتح کردند درشهرهای آن برقسمتی از کتب دست یـافتند. سعدبن

۱ ـ کشف الظنون چاپ ترکیه ج۱ ص ۳۳

۲ ـ اخبارالحکماء قفطی چاپ مصر ص ۲۳۲ . این خبر را ابی‌الفرج ملطی‌در مختصر الدول نیز آورده است.

ابی وقاص بعمربن الخطاب نامه نوشت واز اودرباب این کتب ونقل آنها برای مسلمین دستورخواست. عمر باونگاشت که آنها را درآب افگن زیرا اگر متضمن هدایت باشد خداوند ما راباکتابی که راهنماتر از آن است هدایت کرده است، واگرمایهٔ گمراهی باشد خداوند مارا از آن بی‌نیاز ساخته است (١) .

٤ـ تأثیر ایرانیان در تدوین علوم عقلی اسلامی

در مدتی بیش ازیک قرن که حکومت وسیاست وسیادت در دست عرب بود نه تنها توجه و اقبالی اساسی بعلم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال بعلم را مهنهٔ موالی وشغل بندگان میدانست و ازآن کار ننگ داشت و بهمین سبب تا آنروز که جزنژاد عرب حکومت نمیکرد اثری از روشنی علم درعالم اسلام مشهود نبود و پس از آنکه با غلبهٔ عنصرایرانی‌وبرانداختن‌حکومت‌اموی‌وتشکیل‌دولت عباسی نفوذ ملل غیر عرب در دستگاه خلفا شروع شد توجه بعلوم‌نیز آغاز گشت . ابن خلدون میگوید : ازامورِ غریب یکی اینست که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم‌شرعی‌و خواه در علوم عقلی واگر درمیان علماءِ مردی در نسبت عربی بود در زبان وجای‌تربیت وپرورش از عجم شمرده میشد واین از آن روی بود که در میان ملت اسلام در آغاز امر علم و صنعتی‌بنا بمقتضای سادگی وبداوت آن وجود نداشت واحکام شریعت‌واوامر ونواهی خداوند را رجال بسینه‌ها نقل می‌کردند ومأخذ آنرا از کتاب وسنت بآنچه از صاحب شرع واصحاب او گرفته بودند می‌شناختند . دراین هنگام تنها قوم مسلمان عرب بودکه از امر تعلیم و تألیف و تدوین اطلاعی نداشت و حاجتی آنانرا بدین کار برنمیانگیخت و در تمام مدت صحابه و تابعین وضع بهمین منوال بود . . . پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت‌دوچیز برای شما نهاده‌ام که اگر بدان‌تمسك جویید گمراه‌نمیگردید و از آن دویکی کتاب‌الله ودیگر سنت من است ؛ وچون مدت نقل طولانی شداحتیاج بوضع تفاسیر قرآنی وتقیید حدیث از بیم تباهی آنها محسوس گردید وبمعرفت‌سندها

---

١ ـ کشف‌الظنون ج ١ ص ٤٤٦

وتعدیل ناقلان برای تمییز احادیث صحیح از منسوب حاجت افتاد و آنگاه استخراج احکام از کتاب وسنت شیوع یافت وبااین‌حال زبان عرب بتباهی گرایید ووضع‌قوانین نحوی لازم شد و همهٔ علوم شرعیه بـاستنباط و استخراج ونظر و قیاس احتیاج یـافت و از اینجا بعلوم دیگر حـاجت افتاد و همهٔ این علوم محتـاج بتعلیم شد و در زمـرهٔ فنون درآمد، وما قبلا گفته‌ایم که فنون نتیجهٔ حضارت است وعرب دورترین مردم از آنند، پس‌علوم خاص نواحی متمدن گشت وعرب از آن دورماند و متمدنین این عهد همه عجم ویا از کسانی بودند که درمعنی از آن دسته شمرده میشدند، یعنی‌موالی‌واهل شهرهایی که در تمدن وصنایع وحرف پیروعجمان بودند، زیرا ایشان براثررسوخ‌تمدن در میان آنان از هنـگام دولت فرس برای این کار بهتر و صالحتر بوده‌اند. حملهٔ نحوو حدیث و اصول فقه و کلام واکثر مفسرین همه از عجم یا از کسانی بودند که تربیت‌و زبان عجمی داشتند وهیچ قومی بحفظ وتدوین علم قیام نکرد مگر عجمان(ایرانیان)، ومصداق گفتار پیغامبرصلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم آشکارشد آنجا که گفت: اگرعلم‌باکناف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس (ایران) برآن دست خواهند یافت ...»[۱].

بر قول ابن‌خلدون این نکته را باید افزود که علوم وتمدن اسلامی تنهامرهون رنجها و زحمات ایرانیان نبود بلکه در این امر آرامیان نیز تـأثیر بسیار و مباشرت مستقیم داشته‌اند با این تفاوت که ایرانیان بانیان ومحرضان‌اصلی‌و واقعی‌بوده و درعین حال عدهٔ بزرگی از آنان مباشرت عمل ترجمه ونقل و تدوین علوم را مستقیماً برعهده داشته‌اند و در حقیقت ایرانیانند که علوم اسلامی را پدید آورده و در همهٔ علوم اعم‌از علوم لسانی ودینی وادبی وعقلی پیشوا ومؤسس وبنیان گذار بوده‌اند.

۵- علل تأثیر ایرانیان در نقل و تدوین علوم

علل‌اصلی تأثیر ایرانیان را در نقل وتدوین ونشر علوم در تمدن اسلامی‌میتوان در سطور ومواد ذیل خلاصه کرد:

---

۱ ـ مقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر ص۵۴۳ـ۵۴۴

۱ ـ راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت وبدست گرفتن قدرت دولتی .چون ایرانیان سوابق ممتدی در علوم داشتند پس از آنکه دولت بنی‌عباس را روی‌کارآوردند از یکطرف براثر نفوذ رجال معروف ایرانی) که همه یا از دانشمندان ویا از حامیان علم و ادب بودند) درخلفا و از طرف دیگر در نتیجهٔ معاشرت خلفا با آنان وقبول اثر از ایشان و همرنگ‌شدن با آنان ، توجه دولت عباسی که از بعضی، جهات رسوم‌وآداب وتشکیلات دربار ساسانی را پذیرفته بود ، بعلوم آغاز شد .

۲ ـ چون ایرانیان اهل بحث ونظر بوده ودر دورهٔ ساسانی چنانکه دیده‌ایم براثر رواج ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد بحثهای دینی آشنا بتحقیق در مسائل دینی‌شده بودند در اسلام نیز بسرعت‌آغاز مباحثات شدید کردند و در کشا کشهای مذهبی وارد شدند مانند قدریه ومجبره وخوارج مشرق وغالب شعب شیعه و نزدیك بتمام معتزله ... واین مبارزات مذهبی یکی‌از مهمترین علل‌توجه مسلمین‌بعلوم شد . از میان‌دسته‌های مذهبی اسلام معتزله بیش‌ازهمه برای اثبات اصول عقائد خود از منطق وفلسفه‌استفاده کرده وحتی برخی از آنان درمسائل ومباحث فلسفی وارد شده وعقاید خاص دربعضی‌از ابواب‌داشته‌اند . ازطرفی دیگرایرانیان ادیان‌قدیم واستواری از قبیل دین‌مانوی‌ودین زرتشتی ودین مزدکی ودین مسیحی (نسطوری) ودین بودایی داشتند و از پیروان این کیشها گروه بزرگی با قبول جزیه‌دردین خودباقی‌ماندند وپس ازضعف‌نظامی مسلمین (از اواخرعهدبنی‌امیه‌ببعد)فرصت‌شروع ببحثهای‌شدید با مسلمین‌یافتند واین‌مباحثات شدید هم یکی از علل اضطرار خلفا درنقل فلسفه وعلوم عقلی شد .

۳ ـ چنانکه در نخستین فصل این کتاب دیده‌ایم ایرانیان پیش از اسلام‌باعلوم مختلف از قبیل فلسفه وریاضیات وطب آشنایی داشتند و پس از شروع نهضت نقل و ترجمه در عهد اسلامی قسمت بزرگی از آنها را خواه آنها که اصلا از یونانی‌وهندی ببهلوی نقل شده بود وخواه آنها که مستقیماً ایرانیان ببهلوی وسریانی نوشته بودند، بزبان عربی نقل کردند و ازاین طریق سهم بزرگی در علوم اسلامی بدست آوردند و این غیر از تأثیری است که در ادبیات وسایر شؤن تمدن داشته‌اند .

۶- آغاز توجه بنقل علوم

با تمام این احوال فضل تقدم درنقل علوم را باسلام بنا برروایاتی که درصحت آنها تردیداست بعرب داده‌اند . میگویند نخستین کس از مسلمین که بنقل علوم باسلام پرداخت خالدبن یزیدبن معاویه متوفی بسال ۸۵ هجری بوده است که بیاری یکی از علمای اسکندریه بنام « اصطفان القدیم » بنقل بعضی از کتب کیمیا مبادرت کرد[۱]- این اقدام (اگر عقیدهٔ محققانی را که بصحت آن معتقد نیستند [۲] باور نداریم)وهمچنین نقلهایی که بامر خالد از کتب نجوم صورت پذیرفت، مقدمه‌یی برای نقل کتب بعربی بوده‌است . این خالد را بسبب توجهش بعلوم «حکیم آل مروان» لقب داده و گفته اند که وی بعد ازوفات برادر خودمعاویهٔ ثانی متوقع مقام خلافت بودلیکن مروان بن الحکم براو غلبه یافت وخلافت رادردست گرفت . چون خالد ازخلافت مأیوس شدمتوجه علوم گردید . در این ایام علم کیمیا در اسکندریه بسیار مورد توجه بود وخالد گروهی از علمای آنشهر وازآنجمله مریانوس نام راهب رومی را بخواند تاعلم کیمیا رابوی آموزد وچون آن علم راآموخت بنقل آن بعربی فرمان داد وهمچنانکه گفته‌ایم اصطفان القدیم باین امراقدام کرد. خالدبعلم نجوم هم رغبت داشت ودرتهیهٔ کتب وآلات نجومی مقداری از اموال خود را صرف کرده و گویا امر بترجمهٔ کتبی از نجوم هم داده بود .

در همین اوان اقدام ماسرجویه یا ماسرجیس از معاصرین مروان بن الحکم بنقل کناش (حاوی) القس اهرون بن الاعین، که شامل سی مقاله درطب بود، ازسریانی بعربی وافزودن دومقاله برآن صورت گرفت (۳) لیکن بنا بدلایلی که قبلا دیده‌ایم بنشراین کتاب ازطرف خلفا توجهی نشد و این کتاب همچنان در خزانهٔ خلفا باقی بود تا دور خلافت بعمربن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱)رسید و او آنرا در خزانه یافت و باآنکه عده‌یی ازاطرافیان وی را بنشر این کتاب تحریض کردند مدتی درتردید بسر میبردوچهل روز باستخارت گذراند وآنگاه امر ببیرون آوردن کتاب واستفادهٔ همگان از آن داد[۴].

۱ - الفهرست چاپ مصر ص۴۳۰ ۲ - رجوع شود به La Science arabe تالیف :
Aldo Mieli چاپ لیدن ۱۹۳۸ از ص۵۶ ببعد
۳ - طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۹ والفهرست چاپ مصرص۴۱۳
۴ - تاریخ التمدن الاسلامی ، جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۳۴

عمر بن عبدالعزیز چنانکه قبلا دیده‌ایم بنابر اشارهٔ مورخان در نقل مدرسهٔ اسکندریه وعلوم آن بانطاکیه دخالت داشت.

در صورت قبول این اقوال تألیف وترجمهٔ کتب علمی در دورهٔ اسلامی از عهد خلفای اموی آغاز شد، وتوجه بطب از باب حاجتی که بدان وجود داشت زودتر و بیشتر از سایر علوم در اسلام صورت گرفت وتألیف وترجمهٔ کتب طبی سابقهٔ بیشتری در تاریخ ترجمه در عهد اسلامی دارد. معمولا وقتی طبیبی باستخدام خلفا یا امرا ورجال اسلامی در میآمد برای خود یا فرزند یا یکی از شاگردان خویش کتابی تألیف میکرد واین تألیف غالباً عبارت بود از کناشها مانند کناشی که ثیاذوق متوفی بسال ۹۰ هجری طبیب حجاج بن یوسف برای پسر خود تألیف کرد واین ثیاذوق کتاب دیگری هم درادویه داشت [۱]. منتهی چون این مؤلفان بتشویق وتحریض امرا وخلفا بتألیف وترجمه مبادرت نمی کردند، و نیز برای حمایت و نگاهداری مؤلفان و مترجمان علاقه و توجه خاصی وجود نداشت، نمیتوان اقدامات منفرد مذکور را بچیزی شمرد. علت عمدهٔ عدم توجه بنی‌امیه بعلوم آن بود که اولا مسلمین در این مدت یا متوجه ادامهٔ فتوح خود بودند ویا به کشاکشهای داخلی اشتغال داشتند وثانیاً براثر وجود سیاست محض عربی در این مدت همهٔ مشاغل در دست عرب بود وسایر اقوام امپراطوری اسلامی که غالباً دارای سابقهٔ مدنی بودند، بهیچ‌روی دخالتی در امور نداشتند وچون عربان دارای سابقه‌یی در تمدن نبودند واشتغال بعلم را «مهنهٔ موالی» وامری حقیر و بی‌ارزش میدانستند، مطلقاً توجهی بعلوم نمی کردند.

۷ـ از منصور تامأمون

از اواسط نیمهٔ اول قرن دوم هجری یعنی بعد از سال ۱۳۲ هجری و تشکیل

---

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۴۲۲ و تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۳۸ . القفطی میگوید (اخبار الحکماچاپ مصر۱۳۲۶ هجری ص۷۴) : تیاذوق شاگردانی بزرگ داشت که بعد از او شهرت یافتند وبعضی ازآنان دورهٔ بنی عباس را نیز درک کردند مانند فرات بن شحناثا (ن: سخبانا) که طبیب عیسی بن موسی بود ودرعهد منصور درگذشت . در موردی دیگر از همین کتاب نام ابن طبیب تادون آمده است (ص۷۶) .

دولت عباسی بدست ایرانیان ، چون سیاست دولت اسلامی نسبت بموالی وملل غیرعرب خاصه ایرانیان دگر گونه گشت، ونژاد ایرانی در همهٔ امور وشؤن نفوذ ودخالت یافت طبعاً بسائقهٔ سابقه‌یی که در تمدن داشت شروع بترویج علوم وفنون کرد و حتی خلفای اسلامی هم از این حیث تحت تأثیر محیط ایرانی خود قرار گرفتند و بهمین سبب توجه بعلوم وترجمه و نقل کتب علمی از یونانی وپهلوی وسریانی وهندی شروع شد .

از میان خلفای عباسی نخستین کس که بعلوم توجه کرد ابوجعفر منصوربن محمد است (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) که بطب ونجوم اقبال بسیار داشت . علت توجه وی بپزشکان آن بود که اودر اوان بنای بغداد (۱۴۸هجری) گرفتار بیماری معده شده بود چنانکه شهوت از وی منقطع گردید واطبایی که در خدمت او بودند از علاجش عاجز آمدند. منصورروزی آنانرا گرد آوردوازایشان نشان طبیبی ماهر را در شهری جز بغدادخواست گفتند درعهد ما کسی در میان اطبا نیست که با جورجیس رئیس پزشکان گندشاپور همسان باشد . این جورجیس پسر بختیشوع ازپزشکان جندیسابور و از طبیبان بزرگ آنشهر بود وتألیفاتی درطب بزبان سریانی داشت ومقام وی دراین علم چندان شامخ بود که سمت ریاست اطباء بیمارستان گندشاپور بزرگترین بیمارستان ومدرسهٔ طب آن عهد را داشت . منصور او را بکیفیتی که در ذکر بیمارستان گندشاپور دیده شد نزد خود ببغداد خواند و اوبا دو شاگردش عیسی بن شهلافا وابراهیم بدانشهر رفت و منصور را معالجه کرد وبخواهش خلیفه نزد وی بماند . جورجیس ازدوستداران تألیف وترجمه بود وخود زبان یونانی و سریانی وپهلوی و تازی میدانست و برای منصور کتبی از یونانی بعربی ترجمه وچند کتاب نیز بسریانی تألیف کرد که کتاب الکناش از همه معروفتر بود (۱)

توجه منصور بعلم نجوم نیز بسیار بود . علت این امر اعتقاد شدید وی باحکام نجوم بوده است چنانکه این مرد مدبر باهمهٔ هوش وتدبیر خود کمتر بعملی دست میزدمگر آنکه نخست بامنجمان در آن باب استشاره میکردواو نخستین خلیفه‌ییست که منجمان را

---

۱ ـ الفهرست ص ۴۱۲ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۲۷ ـ ۱۲۸

بخود نزدیك و باحکام نجوم عمل کرد و بعداز او خلفای عباسی دراین امر از او متابعت مینمودند وغالب امراءِ اسلامی خاصه امرای ترك نیز از باب اعتقاد شدید باحکام نجوم همین خوی وعادت را دنبال میکردند . پیش از این تاریخ علم نجوم نزد ایرانیان ترقیات شگرف یافته بودودرعهدمنصور منجمان بزرگی در ایران میزیستند که یکی ازمشاهیر آنان «نوبخت» بود . وی در نجوم اطلاعات کافی داشتوما بعداً راجع باووپسرش ابوسهل ضمن ذکرمترجمان سخن خواهیم گفت . این پدروپسر درخدمت منصور وخلفای عباسی بخدمت اشتغال داشتند و کتابهایی درباب هیأت ونجوم و احکام آن از پهلوی بعربی در آوردند . علاوه براین منصور ابراهیم الفزاری وپسراو محمد راکه هردو ازمنجمان ایرانی بودند و علی بن عیسی الاسطرلابی المنجم را در خدمت خود وارد کرد و چون توجه این مرد باحکام و حرکات کواکب شهرت یافت ، منجمان از ایران و روم و هند بدربار او روی نهادند . از جملهٔ این قوم یکی از منجمان هندی بود که در روش نجومی معروف به«سید هانتا» دست داشت ودرسال ١٥٦ هجری بخدمت او رسیدو کتابی در نجوم بنا بر مذهب هندوان بر منصور عرض کرد . منصور فرمان داد که این کتاب را بعربی نقل و کتابی براین روش تألیف کنند که مبنای نظر در حرکات کواکب قرار گیرد . این کار را محمدبن ابراهیم الفزاری بانجام رسانید و کتابی از روی آن ترتیب داد که نزدمنجمان به«السند هندالکبیر» معروف شدوتا ایام خلافت مأمون مبنای احکام منجمان اسلامی بود (١) .

ابن خلدون میگوید (٢) «ابوجعفرمنصور نزدملك روم کس فرستادتا کتب تعالیم مترجمه را برای وی بفرستد واو کتاب اقلیدس وبعض کتب طبیعیات را فرستاد.مسلمین آنها را خواندند و از مطالب آنها آگهی یافتند و باطلاع از باقی این کتب و علوم راغب شدند .»

از آنچه گذشت معلوم میشود نهضت وحرکت علمی کامل درعهد منصور وبمیل

---

١ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج٣ چاپ سوم ١٣٦

٢ ـ مقدمه چاپ مصر ص ٤٨٠

شروع شد . درهمین ایام یکی از بزرگترین مترجمان اسلام بی‌آنکه از منصورفرمان واقبالی یافته باشد بترجمهٔ برخی از کتب منطق وادب وتاریخ از پهلوی بعربی‌مبادرت کرد واو عبدالله بن‌المقفع است که وجود وی‌بتنهایی مایهٔ تحولی عظیم در ادب عـرب گشت ومابعداً راجع باوسخن خواهیم گفت .

پس از منصور مهدی (۱۵۸ ـ ۱۶۹) خلافت داشت لیکن‌اوبیشتر گرفتارمسائل دینی ومبارزه با زنادقه وفعالیت شدیدی بود که آن قوم برای نشر عقاید خودداشته‌اند و تنها نتیجهٔ این مبـارزه توجه بکلام ومتکلمین بـرای ایجاد مقالاتی در رد زنادقه و مرقیون ونظایرآنان بوده است . الهادی (۱۶۹ ـ ۱۷۰) نیز فرصت کافی برای این امر نداشت لیکن‌بهرحال نهضتی که بوسیلهٔایرانیان در عهد منصور ایجاد شده بودهمچنان ادامه یافت تا دور خلافت به هرون الرشید (۱۷۰ ـ ۱۹۳) رسید . تا این وقت اذهـان مسلمانان‌براثرمعاشرت باایرانیان وسریانی زبانان اندك اندك آمادهٔ توجه بعلوم وقبول آنهامیشد. البته‌مسلمین‌براثرالقاآت‌دینی‌وعواملی که‌قبلا گفته‌ایم،درآغازامرنسبت‌باین علما بانظرشك وانکار می‌نگریستند وتنها بطب واطبا از باب حاجتی که بدانان‌داشتند اقبال وتوجهی اظهار میکردند . از خوشبختی غالب پزشکان این عهد با فلسفه‌ومنطق آشنا بودند وقسمتی از اوقات خلفا در مجالست‌ومعاشرت باآنان می گذشت وهمین‌امر بـاعث آشنایی ذهن آنان بافلسفه وعلوم و رغبت بدانها میگردید چنانکه از این پس اگر برشهری‌از بلادروم دست می‌یافتند بجای آنکه بسوزاندن کتب مبادرت ورزنـد فرمان حمل و نقل آنها را بعربی میدادنـد چنانکه چون هـارون‌الرشید در جنگهای خود بـا رومیان بـر بلاد انقره و عموریـه و جز آنها از شهرهـای آسیـای صغیر و کتابهای آن بلاد دست یافت همهٔ آنها را کـه غالباً از کتب طب یونانی بود ببغداد برد و طبیب خود یوحنا‌بن ماسویه را بترجمهٔ آنها مـأمور کـرد [۱] . در همین عهد نخستین ترجمهٔ کتاب‌اقلیدس‌بردست حجاج بن یوسف بن مطر صورت گرفت‌و بنسخهٔ «الهارونی» معروف شد زیرا حجاج یکبار دیگر نیز این کتاب را در عهد مأمون‌نقل

---

۱ ـ طبقات الاطباج۱ ص ۱۷۵

کرد و «المأمونی» نامیدند[١] وبهمین مترجم ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس‌را را نیز نسبت داده‌اند [٢] واین کتاب را بفرمان یحیی‌بن خالدبن برمك وزیر هارون نیز بعربی ترجمه کرده بودند.[٣]

با توجه باین مقدمات معلوم میشود که دورهٔ اول ترجمه درعصر عباسیان ازعهد خلافت منصور و بنای بغداد شروع شد (١٤٨ هجری) و تا پایان خلافت عباسی (١٩٣ هجری) ادامه یافت. ازجملهٔ مترجمان بزرگ این‌دوره نوبخت‌منجم ویحیی‌بن‌البطریق مترجم المجسطی وجورجیس‌بن بختیشوع وعبدالله بن‌المقفع ویوحنا بن‌ماسویه وسلام الابرش وباسیل‌المطران وسهل‌بن‌نوبخت بوده‌اند.

٨ـ عهد مأمون

بنابرآنچه گذشت‌توجه اساسی‌بعلوم ونقل کتب علمی‌ازیونانی‌وسریانی وپهلوی بعربی ازآغازعهد عباسی شروع‌شد لیکن مهمترین دورهٔ نقل وترجمهٔ علوم عهد مأمون است . مأمون چنانکه میدانیم از مـادری ایرانی بود . مادر وی دختر استاسیس است کـه بسال ١٥٠ خروج کرد وبسیاری از مردم خراسان بر او گردآمدند و سرانجام مقهور و مقتول شد و از جملهٔ کسان او کـه باسارت در دست مسلمین افتاد دختر وی «مراجل» بود که‌بعداًمأمون ازو وهارون بوجودآمد[٤]. این‌پسر برعکس امین که دختر زبیدهٔ هاشمیه‌بود، ببرکت مادری ایرانی وتربیت در نزد برامکه[٥]، و ازآنروی کـه قسمتی ازحیات وی هنگام حکومت وخلافت درخراسان میان ایرانیان گذشت، مردی روشن بین وعلم دوست وآزاده فکربیارآمد . وی‌بدانش‌وعلم‌توجه بسیارداشت و خصوصاً بفلسفه میلی‌فراوان مینمود چنانکه دربارهٔ اوبحقیقت یاافسانه گفته‌اند کـه او ارسطو را بخواب دید واین خواب اوازمهمترین علل توجه بنقل واخراج کتب بوده‌است[٦].

١ــ الفهرست ص ٣٧١ ٢ــ ایضاً ص ٣٧٤ ٣ــ ایضاً همان صفحه

٤ــ الکامل‌ابن‌الاثیرحوادث‌سال١٥٠ ٥ــ کتاب الوزراء والکتاب جهشیاری چاپ مصرص ١٦٥

٦ــ الفهرست ص ٣٤٩

توجه مأمون بفلسفه شاید بیشتر ازباب اعتقاد او بمذهب اعتزال ودوستی وآشنایی وی با ائمهٔ معتزله چون ابی‌الهذیل العلاف و ابراهیم‌بن سیار بوده است . مأمون معتزله را چندان تقویت مینموده است که غالب اقوال آنانرا که‌از بیم‌فقها اظهار نمیتوانستند کرد خود در مقالات خویش بیان میکرد واز آنجمله است قول بخلق قرآن که حتی در حیات پدر خویش نیز از اظهار آن ابا نداشت و بعضی از متعصبین قوم ازاین بابت بیمناك بودند که بعد از مرگ پدر مایهٔ‌آزار ایشان گردد . گویند فضیل‌بن‌عیاض چون از اقوال وافعال مأمون‌آگهی یافت برای طول عمررشید دعا میکرد تا مسلمین گرفتار چنین مردی نگردند . مأمون بعد از خلافت‌چندان بائمهٔ معتزله و عقاید آنان توجه کرد که مایهٔ خشم اهل سنت وحدیث وفقها گردید واورا «امیرالکافرین» لقب دادند .

میدانیم که معتزله نخستین فرقه از فرق مذهبی اسلامند که برای اثبات اصول عقاید خود از قبیل اعتقاد به عدل ، تنزیه وتوحید ، اختیارونظایر آنها،وبرای‌مجادله‌با سایر فرق اسلامی ومعتقدین بادیان دیگر، بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوسل‌شدند و حتی بعضی ازآنان مانند ابراهیم‌بن سیار نظّام در مباحث خاص‌فلسفه علاوه بر آنچه در کلام مورد حاجت بود، وارد میشدند .

بااین وضع علاقه و توجه مأمون بفلسفه‌آشکار و معلوم میشود که مأمون با این وسعت‌مشرب و آزادی‌فکر و رغبت بقیاس عقلی طبعاً متمایل بفلسفه وحامی فلاسفه و علما ونا قلان فلسفه وعلوم بود. وی نخست بمنظور تأیید وتقویت مذهب‌اعتزال‌بترجمهٔ کتب منطق وفلسفه وسپس بسایرعلوم توجه کرد .

مأمون برای‌آنکه امرترجمه ونقل علوم را بعربی‌آسان کند شروع‌بحمل کتب علمی از یونان وروم کرد وباین منظور چندتن از مترجمان وآشنایان بزبان یونانی را ببلاد روم و یونان فرستاد . ابن‌الندیم گوید [1] « میان مأمون و پادشاه روم مراسلات بردوام بود و ازینروی مأمون بر او استظهار کرد ونامه‌یی بدونوشت وازوی‌خواست که

١ــ الفهرست ص ٣٣٩

اجازت دهد تا کتابهای برگزیده‌یی از علوم قدیمه که در روم مخزون و مدّخر است ، برای وی فرستاده شود . پادشاه روم بعد ازامتناع بدین امرتن در داد و مأمون برای آوردن کتب جماعتی مانند حجاج بن مطر و ابن‌البطریق وسلم‌صاحب‌بیت‌الحکمة و غیرآنان‌را بروم گسیل داشت وایشان ازآنچه یافتند قسمتی اختیار کردند وچون‌نزد مأمون بردندآنانرا مأمور ترجمهٔآنها کرد و گویند که یوحنابن ماسویه از کسانی‌بود، که‌بروم فرستاده‌شد.»ونیزدربارهٔ مأمون گفته‌اند که وی بحاکم مسیحی‌صقلیه (سیسیل) کس‌فرستاد تا کتابخانهٔ مشهورآنجا راکه بکتب فراوان فلسفی‌وعلمی‌خود معروف‌بود برای وی فرستد . حاکم در ارسال‌آنها تردید داشت زیرا ازجانبی براثر دلبستگی و حرص براین کتب نمیتوانست دست از آنها بردارد و از جانبی دیگر از قوت و هیبت مأمون بیم داشت و بهمین سبب بزرگان دولت را گرد آورد واز حقیقت حال آنانرا آگاه ساخت . بزرگ روحانیان گفت : این کتب را نزد مأمون فرست زیرا بخدا قسم این علوم درمیان هیچ ملتی وارد نشد مگرآنکه‌آنانرا تباه وفاسد کرد . حاکم اشارت اورا پذیرفت و کتب را نزد مأمون فرستاد [1]. قاضی صاعد اندلسی هم‌بدین امراشارتی دارد و گوید که چون خلافت بهفتمین خلیفهٔعباسی مأمون رسید آنچه‌را جدّ اومنصور آغاز کرده‌بود باتمام‌رسانید.وی شروع‌بطلب‌علم ازمراکزآن کردوازملوك روم بخواست تاآنچه از کتب فلسفی‌ایشانست بوی فرستند وآنان‌نیزهرچه‌از کتب افلاطون وارسطو-طالیس وابقراط وجالینوس واوقلیدس وبطلیموس وفلاسفهٔ دیگریافتندنزد اوفرستادند . مأمون مترجمان ماهری برگزید وآنان‌را بترجمهٔ کتب مذکوربگماشت وآن قوم نیز تاآنجا که‌ممکن بود ازآن کتب ترجمه کردند .آنگاه مردمان‌را بخواندن واستفاده‌از آنها تحریض وبتعلیم‌آن علوم ترغیب کرد . مأمون با حکما خلوت میکرد و بمناظرهٔ آنان انس داشت وازمذاکرات ایشان لذت میبرد .

بدین ترتیب می‌بینیم که مأمون با توجه شدید خود بنقل علوم دومین دورهٔ مهم ترجمه را درعصرعباسی شروع کرد .

۱ــ عصرالمأمون، دکتراحمدفرید رفاعی، ج ۱ چاپ ٤ ص ٣٧٥ ــ٣٧٦

این عهد مهمترین دورهٔ ترجمه و توجه بعلوم و نقل‌وتدوین آنها بود و مترجمان وعلمای بزرگ از نژادهای مختلف درنهضتی که مأمون پدیدآورد شرکت کردند و تا چندی بعد از او بدین نهضت ادامه دادند. این دوره از آغاز قرن سوم شروع شد و چون تربیت یافتگان آن ایام غالباً خاندانهایی از مترجمان و ناقلان و علما تشکیل‌دادند وبیشترشاگردانی میپروراندند که مدتی بعداز ایشان بامر ترجمه ونقل‌و تدوین علوم اشتغال داشتند، اینست که دورهٔ دوم تا اواخرقرن چهارم امتداد یافت. از مترجمان بزرگ قرن سوم مشاهیری مانند یوحنابن‌البطریق والحجاج‌بن‌مطروقسطابن لوقا البعلبکی وعبدالمسیح‌بن‌ناعمة‌الحمصی وحنین بن‌اسحق واسحق‌بن‌حنین وثابت بن قرةالصابی الحرانی وحبیش‌الاعسم را نام میتوان برد که ذکر همهٔ آنان بعداً خواهد آمد وازمترجمان مشهور قرن‌چهارم متی‌بن یونس وسنان بن ثابت ویحیی‌بن عدی و ابوعلی‌بن زرعة وهلال‌بن هلال‌الحمصی‌را ذکر باید کرد.

درنتیجهٔ نهضتی که بهمت مأمون درتمدن اسلامی‌ایجاد شد، کتب متعددی در منطق وفلسفه ونجوم وریاضیات‌وطب وادب وسیاست ازیونانی وپهلوی وهندی وسریانی ونبطی بزبان عربی نقل شد و مبداءِ تمام تحقیقات مسلمین در علوم مختلف قرار گرفت. علاقهٔ مأمون بترجمه ونقل علوم بدرجه‌یی بود که مثلا بحنین‌بن‌اسحق چنانکه خواهیم دید درازاءِ هرکتابی که ازیونانی نقل میکرد هموزن‌آن زرمیداد.

۹ - رجال وخاندانهای ایرانی

غیر ازخلفای عباسی که حامیان علوم ومشوقین ناقلان ومترجمان‌بوده‌اند رجال وخاندانهای دیگری که غالباً ایرانی بوده‌اند مترجمین را بترجمه و نقل علوم ترغیب میکرده ومبالغ کثیردراین راه صرف مینموده‌اند وازآن جمله‌اند:

آل برمك که توجهی بسیاربعلوم داشتند. ازاین خاندان یحیی‌بن خالد وزیر هارون و پسرانش فضل وجعفر و برادر یحیی محمدبن خالد بپرورش علم و علما و تشویق شعرا وادبا مشهور بودند. ازدانشمندانی که در خدمت این خاندان‌بسیار مورد توجه و علاقه بودند آل بختیشوع اند و از آن میان یکی جبریل بن بختیشوع

بود که غالباً بمأمون میگفت من‌این نعمت‌را نه از تو دارم ونه از پدر تو بلکه همه راازیحیی بن خالد وپسران او بدست آورده‌ام (۱) .

برامکه خود ازاصحاب رأی‌ونظروعلم‌وبهمین‌سبب‌متهم بزندقه(۲) بودندومعمولا مجالسی برای مباحثه‌ومجادله درمنازل خود ترتیب میدادند. ازجملهٔ کتبی که‌بفرمان آل برمك‌بعربی نقل‌شد کتاب‌المجسطی‌است. یحیی‌بن‌خالدبن‌برمك بترجمهٔاین کتاب علاقه‌داشت وجماعتی‌رابنقل وترجمهٔ آن گماشت وچون ازترجمهٔ آنان رضایت نداشت بار دیگر ابوحسان وسلم‌صاحب بیت‌الحکمه‌رابدین‌کار گماشت‌وآندودراین‌امر کوشش بسیارنمودندوناقلان ماهری‌را حاضر کردندوترجمه‌های آنانرا آزمودند وصحیح‌ترین و فصیحترین آنها را برگزیدند (۳)

دیگر **بنی‌موسی** بن‌شاکرمنجم-یابنی منجم- یابنی‌شاکریعنی‌محمدواحمد و حسن‌اند. پدرآنان‌موسی‌بن‌شاکربنابرقول قفطی درعلم هندسه‌استادبود(٤) وبنابرقولی دیگر که‌هم قفطی نقل کرده‌است(٥) دربادی امرازراهزنان خراسان‌بود وازاین طریق مالی‌عظیم گردآورد ودرپایان عمرتوبه کرد . هنگام مرگ‌ازوسه پسر صغیر باقی ماند که مأمون‌آنانرا باسحق‌بن ابراهیم المصعبی سپرد و بایحیی‌بن ابی منصور در بیت الحکمة مستقرساخت وآنان درعلوم شهرت یافتند . ازاین پسران بزرگتر وجلیل‌تر ازهمه ابوجعفر محمد (متوفی بسال۲۵۹) بود که در هندسه و نجوم اطلاع بسیار و بمقالات اقلیدس و المجسطی آشنایی داشت و کتب نجوم و هندسه و عدد و منطق را گرد میآورد. وی ازبزرگان درگاه وازقواد بود تاآنکه‌ترکان بردولت بنی‌عباس غلبه یافتندودولت اهل‌خراسان ازمیان‌رفت. محمد منزلتی عظیم و مالی فراوان کسب کرد چنانکه مجموع عواید اودرسال ازدرگاه خلافت‌وفارس‌ودمشق‌وغیره درحد ودچهارصد هزاردینار بود وعوایدبرادراواحمد درحدود هفتاد هزاردینار. احمدازبرادرخود محمد درعلم فروتربود مگر درعلم‌حیل. اماسومین‌آنان حسن درعلم هندسه منفرد و در آن

۱- کتاب‌الوزراء والکتاب جهشیاری ص ۱۷۶ ۲- الفهرست ص ٤۷۳

۳- ایضاً ص ۳۷٤ ٤- اخبارالحکما ص ۲۰۸ ٥- ایضاً ص۲۸٦-۲۸۷

صاحب طبع‌وذوقی عجیب بود چنانکه بسیاری ازمسائل‌را که قدمامتوجه نشده بودند کشف کرد. بنی‌موسی علاوه برآنکه‌شخصاً درعلوم‌مهارت واطلاع‌بسیارداشتندبترجمه ونقل‌علوم بعربی وقرائت کتب منقول نیزاقبال و توجه بسیارنشان میدادند و از ثروت سرشار خود در بذل اموال برای تهیهٔ کتب وترجمهٔ آنها استفادهٔ فراوان کردند . این برادران گروهی از مترجمان ناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق را ببلاد روم گسیل داشتند تا کتب یونانی را ازآنجا ببغدادآورند وآنان طرائف کتب یونانی را در فلسفه وهندسه وموسیقی وارثماطیقی (حساب) وطب ازآن بلاد بیاوردند . بنی‌منجم‌جماعتی ازناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق وحبیش‌بن‌الحسن وثابت‌بن قرة وغیرآنان را مالی کثیربرای ترجمه میدادند ومجموع این مخارج درماه به ۵۰۰ دینار میرسید . مراد بنی‌موسی ازاین‌کارآن بود که ازمجموع اطلاعات علمی یونانیان بخوبی آگهی یابند وبراثرهمین مطالعات وتحقیقات کتب متعددی درهندسه وعلم حیل وحرکات موسیقی ونجوم تألیف کردند که شرح آنها در کتب علماوحکما آمده است[۱].ومادرضمن بحث درباب تدوین علوم بازهم ازاین خاندان وخدماتی کدآنان بترقی علوم‌درتمدن اسلامی کردندسخن خواهیم گفت .

ازجملهٔ این کسان باید نام‌آل بختیشوع‌ویوحنابن‌ماسویه (که ذکرآنان‌بعداً خواهدآمد) وعلی‌بن یحیی معروف بدابن‌المنجم‌کاتب مأمون و محمدبن عبدالملك و داودبن سرابیون وسلمویه وابن‌الطیفوری ونظایرآنان وشیریشوع‌بن‌قطرب ازعیسویان گندشاپورونظایرآنانرا ذکر کرد که هریك بقدر وسع برای ترجمهٔ کتب ازیونانی‌و سریانی مالی صرف میکردند و در شمار همین کسان باید محمدبن عبدالملك الزیات وزیر معتصم و واثق را ذکر کرد که مردی ادیب و شاعر و دانش دوست و متهم بزندقه[۲] بودومالی‌عظیم درنقل علوم وتشویق مترجمان صرف میکرد چنانکه گویند

---

۱ ــ رجوع شودبه اخبار الحکماء قفطی ص ۲۰۸ و ۲۸۶ ــ ۲۸۷ والفهرست ابن الندیم‌ص ۲۳۹ــ۲۴۰ و ص ۲۷۸ــ ۲۷۹

۲ــ برای‌اطلاع ازاحوال اورجوع شودبه الفخری ص ۱۷۴ــ۱۷۵ ۳ــالفهرست‌ص ۴۷۳

مجموع عطایای او بنا قلان و ناسخان کتب درماه به ۲۰۰۰ دینارمیرسید و بسیاری کتاب بنام او نقل شد .

۱۰ - بیت‌الحکمة

هنگامی که سخن از نقل وتدوین علوم درتمدن اسلامی میرودنمیتوان از ذکر بیت‌الحکمة غافل ماند . «بیت‌الحکمة» یا « خزانة‌الحکمة » یا « خزانة دارالحکمة » مرکزتجمع دانشمندان واهل فضل وادب ومترجمان کتب علمی بزبانهای‌مختلف بود. البته وضع این مرکزعلمی کاملا برما روشن نیست‌یعنی‌بواقع‌نمیدانیم که آیا کتابخانه بود ویا رصدخانه ویامرکزتجمع علماوامثال آنها وهمچنین آگاه نیستیم که آیا پیش از هارون‌الرشید هم وجود داشته است ویاآنکه مؤسس وبنیان گذار آن هرون بود لیکن ازغالب روایات چنین برمیآید که این مرکز نخستین بار در عهد هارون ایجاد شد لیکن درعهد مأمون بکمال رسید . درعهد هارون براثرفتوحاتی که آن‌خلیفه در بعضی بلادآسیای صغیر مانند عموریه وانقره کرده بودمقداری کتب طبی‌یونانی بدست آمد . پیش ازاین نیز از عهد منصور ببعد نقل کتب وترجمه وتمرکز آنها در بغداد آغاز شده بود . برامکه نیز قسمتی از کتب هندی و فارسی را جمع کرده بودند ، جمع‌آوری کتب سریانی وحتی تألیف کتب تازه‌یی بسریانی هم تااین هنگام در بغداد صورت عمل پذیرفته بود . ظاهراً بامررشید این کتابها و کتبی کدتاآن هنگام بعربی نقل شده بود درخزانهٔ خاصی که همین بیت‌الحکمه بود جمع شد . از کسانی که در عهدهارون دربیت‌الحکمه‌کار میکردند یکی‌ابوسهل فضل‌بن نوبخت است [۱] ودیگر علان‌الشعوبی که دربیت‌الحکمه برای رشید ومأمون وبرامکه باستنساخ کتب اشتغال داشت[۲] ودیگریوحنابن ماسویه، ومن قبلا بیاد ندارم که کسی دیگر را در شمار این قوم یاد کرده باشند وازاینجامیتوان نتیجه گرفت که نخستین کسان که‌دربیت‌الحکمة آمدشد می کردند ایرانیان بودند واین وضع‌دردورهٔ مأمون نیزوجود داشت .

---

۱ الفهرست ص ۲۷۶ ۲ [illegible] ص [illegible]

درعهد مأمون بیت‌الحکمة رونق بیشتری یافت زیرا در دور این خلیفه همچنانکه دیده‌ایم توجه بفلسفه وعلوم بیشتر ونهضت نقل و ترجمه وتدوین علوم قویتر بود وچنانکه گفتیم او بسیاری از کتب یونانی را ببغداد نقل کرد و جماعتی از مترجمان را مانند حجاج بن مطر وابن البطریق و یوحنا بن ماسویه وسلم صاحب بیت الحکمة بسیسیل ویا بنا بر بعضی اقول بقبرص وبلاد روم فرستاد و کتب یونانی را از آنجا نقل کرد وظاهراً وبنابر آنچه ازقول ابن نباته برمیآید آنها رادرخزانة الحکمه ضبط کردوسهل بن هارون را بحفظ آنها گماشت. میگویند که این سهل بن هارون در ادارهٔ دارا الکتب بغداد که ببیت الحکمة معروف بود هیمنه‌یی داشت [1] و ابن نباته در باب او میگوید [2] که «مأمون ویرا کاتب خزائن الحکمة کردودر این خزائن الحکمة کتبی از فلاسفه‌است که برای مأمون از جزیرهٔ قبرص آوردند . . . و سهل بن هارون را خازن آن کرد» . علاوه برسهل بن هارون مرد دیگری را نیز می شناسیم که درعهد مأمون صاحب نفوذ عمده‌یی در بیت الحکمة بود و او سلم‌است [3] که «صاحب بیت‌الحکمة» خوانده‌میشودو بعید نیست که سهل بن هارون تنها خازنی کتب منقول از قبرص یاسیسیل را داشت .

چنانکه ازظاهرنام «بیت‌الحکمة» برمیآید این مرکز علمی‌ویا کتابخانه بیشتر خاص جمع آوری کتب علمی وفلسفه بود تاسایر کتب، وبهمین‌سبب است که‌ملاحظه می کنیم‌غالباً آمدوشد دانشمندان واهل علم وحکمت در آنجا صورت میگرفت‌و حتی بعضی دراین باب مبالغه کرده‌و گفته‌اند که بیت‌الحکمة حکم مدرسه ورصدخانه یی داشت وظاهراً ملحق بقصر خلیفه بودنه‌درمکانی دیگر، زیرا درضمن ابنیهٔ بغداد خبری از بنای کتابخانهٔ‌خاص دراین ایام نیست واین رسم درسایر ممالك اسلامی هم استمرار داشت چنانکه درکاخ قرطبه ودر قصر خلیفهٔ فاطمی العزیز بالله هریك کتابخانه‌یی وجو داشت .

دراین کتابخانه‌بعضی،چنانکه‌دربارهٔ علان‌شعوبی‌دیده‌ایم، باستنساخ کتب‌و برخی‌مانند یوحنا بن‌ماسویه‌وابن نوبخت‌وجزآنان‌بترجمهٔ کتب مشغول بودندو گروهی بنحوی که

---

۱ ــ عصرالمأمون ج ۱ ص ۳۷۵ ۲ــ سرج العیون ص ۱۳۲ نقل‌ازضحی‌الاسلام ج ۲ ص ٦۳

۳ــ الفهرست ص ۳۳۹

دراحوال یحیی بن ابی منصور الموصلی المنجم ومحمد بن موسی الخوارزمی و بنی موسی بن شاکر و نظایر آنان می بینیم در آن برای استفاده از کتب ومطالعه وتحقیق آمدوشد میکردند. برای مترجمان رئیسی معلوم میشد واز جملهٔ کارکنان مؤسسه کتابداران (خازنان کتب) وصحافان (مجلدان ـ وراقان) بوده وهریك مشاهره یی خاص داشته‌اند. ابن الندیم گویدابن ابی الحریش در خزانة الحکمة مأمون بصحافی اشتغال داشت [1] و علاوه براین معاونان ودستیارانی هم باهریك ازصاحبان مشاغل خدمت میکردند ومثلا مأمورین خاصی برای تسلیم کتب بنساخ وجود داشتند و برهمهٔ این کارکنان رئیسی باعنوان «صاحب بیت الحکمة» ریاست میکرد. برای مطالعه کنندگان وسایل کاروجای مطالعه مهیا بود وبر روی هم در این مرکز علم و مطالعات همهٔ و سایل برای اهل علم وتحقیق فراهم شده بود تا در پیشرفت علم ومعارف کوشش کنند واز ینروی بیت الحکمة رابايد مهمترین مرکز برای نقل وترجمه وتدوین علوم اسلامی دانست. بیت الحکمة تا عصر ابن الندیم مؤلف الفهرست (متوفی بسال ٣٨٥) محققاً، وبنابر برخی از اقوال تا حملهٔ مغولان بر بغداد (سال ٦٥٦) همچنان دائر بود [2]. ابومنصور المعمری صاحب مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری خزانة الحکمة مأمون را «گنج خانهٔ مأمون» ترجمه کرده‌است [3].

١١ـ مترجمان بزرگ

ازآنچه گذشت نیك برمیآید که نهضت واقعی درامر ترجمه ونقل علوم در تمدن اسلامی ازاواسط قرن دوم هجری آغازشده واگرهم دردورهٔ امویان کاری دراین باب شده باشد ناقص ودوراز اهمیت بوده است.

ترجمهٔ کتب درتمدن اسلامی درآغاز امر مقصور بر کتب طب ونجوم بودواندکی بعد خصوصاً براثرنفوذ معتزله، وحاجت این فرقه درمقالات خود باثبات واستدلال، توجه بفلسفه ونقل کتب منطق وفلسفه آغازشد وبا سرعتی عجیب ازاواسط قرن دوم تا اواخر

---

١ ـ الفهرست چاپ مصر ص ١٤

٢ ـ درباب بیت الحکمه علاوه برمآخذمذکوردرمتن خصوصاً رجوع شود به ضحی الاسلام جزء دوم چاپ دوم ص ٦١ ـ ٦٦ و تاریخ التمدن الاسلامی ج ٣ ص ٢٠٢ ـ ٢٠٣ وعصرالمأمون چاپ چهارم ج ١ص ٣٧٥ ـ ٣٧٦

٣ـ بیست مقاله چاپ تهران ج ٢ص ٣٩

قرن چهارم بسیاری از کتب طب وتشریح وداروشناسی وفلسفه ونجوم وطبیعیات و کیمیا ورياضيات وفلاحت ونظاير آنهامستقيماً بعربي ويانخست بسرياني وسپس بعربي ترجمه‌شد.

تقدم‌درترجمهٔ همهٔاین کتب بادوقوم ایرانی وآرامیان‌سریانی‌زبان‌است‌وازمابقی اقوام اگراقدامی دراین باب‌شده‌باشد چندان نیست که‌بشمارآیدوبازحمات این‌دوقوم‌سنجیده شود. این مطلب‌شایدروشن باشد که‌آرامیان‌مذکوردرمدارس‌خودازباب‌مطالعه وتحقیق‌در علوم یونانی‌و کتب بزرگان‌آتن واسکندریه ناگزیرباطلاع اززبان یونانی‌بودندودرعین حال بسیاری از کتب معتبریونانی را بسریانی نقل کرده بودند. هنگامی که حکومت بدست تازیان افتاد آرامیان از باب‌آنکه خود ازاقوام سامی بودندبآسانی زبان‌عربی‌را فراگرفتندوازعهد خلافت عباسیان بادربارهای خلفا ارتباط یافتند. علمای سایربلاد خاورنزدیك نیزازاین تقرب بهره‌مند بودند وهمچنین است نسطوریان ایران و معلمان طب گندشاپور که‌غالباً زبان سریانی وعربی را علاوه برپهلوی میدانستند وازایرانیان دیگرنیزچنانکه روشن است گروه بزرگی بازبان وادب عربی چنان آشنایی یافتند که خود ازنویسندگان بزرگ عربی شدند ودراین باب بمراحل عالی کمال ارتقاء جستند.

این امورموضوع احترام بعقاید وادیان متنوعه (که درعصراول عباسی یعنی از آغازتشکیل این‌سلسله تااواخرعهد معتصم که دورهٔ غلبهٔ سیاسی نژاد ایرانی بود، در حکومت اسلامی رعایت میگردید) باعث شد که گروه بزرگی ازدانشمندان ومترجمان ایرانی‌وسریانی بدربارخلفاروی‌آورند و بکارترجمه‌وتدوین کتب‌پرداز ندوحتی‌خاندانهایی ازمترجمان ومشتغلان بعلوم پدیدآورند که ازجملهٔ آنان میتوان خاندانها وافراد ذیل را ذکر کرد:

۱ ــ **اصطفان القدیم** که بنابرآنچه گذشت وچنانکه دربعضی از کتب حکما مذکوراست بفرمان خالدبن یزیدبن معاویه (متوفی بسال ۸۵) بنقل بعض کتب کیمیا مبادرت کرد [۱].

---

۱ ــ الفهرست چاپ مصرص ۴۳۰

۲ـ **خاندان ماسرجیس یا ماسرجویه** ـ که نخستین آنان ماسرجیس (ماسرجویه) کتاب کناش اهرون القس را درسی مقاله از سریانی بعربی در آورد و دو مقاله بر آن افزود. این اهرون القس (کشیش) همان اهرون اسکندرانی [1] طبیب وفیلسوف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که مجموعه یی از رسالات طبی [2] یونانی را تألیف کرده بود. ماسرجیس از ناقلان سریانی بعربی بود واز جملهٔ آثار وی کتاب «قوی الاطعمه و منافعها ومضارها» و کتاب «قوی العقاقیر ومنافعها ومضارها» را ذکر کرده‌اند [3]. پسر ماسرجیس، **عیسی** را نیز درطب تألیفاتی بود مانند کتاب الروائح والطعوم و کتاب الالوان [4].

۳ـ **خاندان بختیشوع** ـ این خاندان چنانکه قبلا هم گفته‌ایم از عیسویان نسطوری ایران بودند و در اوایل عهد خلفای عباسی ریاست بیمارستان گند شاپور را برعهده داشتند. کیفیت ارتباط نخستین فرد از این خاندان یعنی جورجیس پسر بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور را با ابوجعفر منصور خلفهٔ عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) واقامت او رادر بغداد، در صحایف پیشین نگاشته و گفته‌ایم که او چون دوستدار ترجمه و تألیف بود بترجمهٔ برخی از کتب یونانی بعربی و همچنین تألیف کتبی درطب بزبان سریانی که مهمتر از همه الکناش بود، مبادرت کرد.

جورجیس مدتی در خدمت خلیفهٔ عباسی میزیست تا در سال ۱۵۲ بیمار شد و بگند شاپور باز گشت. دراین هنگام منصور از وی درخواست که بعداز رسیدن بگند ـ شاپور پسر خود بختیشوع را بجای خویش ببغداد فرستد لیکن جورجیس بدین کار رضا نداد و گفت بیمارستان گند شاپور و اهل آنشهر بمردی چون او محتاجند و من شاگرد خویش عیسی بن شهلافا یاشهلاثا (مختصرالدول ص۲۱٤) را که طبیبی ماهر است بجای خود می‌نشانم و منصور پس از امتحان عیسی اورا در دستگاه خود نگاه داشت [5].

اما **بختیشوع** پسر جورجیس یکبار در دورهٔ المهدی و بعد از آن در عهد هارون

---

۱ ـ Aaron d'Alexandrie   ۲ ـ Pandectes

۳ ـ الفهرست ص ٤۱۳   ٤ ـ الفهرست ص ٤۱٤

۵ ـ اخبارالحکما ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱

ازسال ۱۷۱ ببغداد رفت وبمعالجهٔ خلفا اختصاص یافت و بقول قفطی هرون و امین و مأمون والواثق و المتوکل را خدمت کرد [۱] لیکن این بیان خالی از غرابت و استبعاد نیست.

گویند چون بختیشوع بخدمت هارون رسید آن خلیفه ازوزیرخود یحیی البرمکی خواستار امتحان وی گشت و یحیی پزشکان بزرگ بغداد مانند ابوقریش عیسی و عبدالله الطیفوری و داودبن سرابیون و جز آنان را بخواند و چون آنان بختیشوع را آزمودند ابوقریش بهارون گفت : میان ما کسی نیست که تواند بااین مرد بحث کند زیرا او و پدر وی وامثال اینان درزمرهٔ فیلسوفانند [۲] واین سخن دلالت برمقام آل بختیشوع در علم وفلسفه میکند ونیز میرساند که طب گند شاپور دارای روش منطقی و علمی بود .
قفطی ازبختیشوع کتابی بنام «التذکرة» یاد میکند که برای پسرش جبرائیل نگاشت.
بختیشوع بامر هارون سمت ریاست پزشکان درگاه داشت و این سمت را بعداً پسرش **جبرائیل** عهده‌دار شد . قفطی دراین باب چنین گوید : درسال ۲۷۵ جعفربن یحیی بن خالدبن برمك بیمارشد . رشید ببختیشوع کس فرستاد تا بعیادت وعلاج جعفر رود و از آداب پزشکان چنین بود که اگر خاص پادشاهی بودند کسی از اصحاب و امراءِ او را بی‌اجازت وی مداوا نمی‌کردند . چون جعفر از بیماری خود بهبود یافت ببختیشوع گفت میخواهم از پزشکان برای من طبیبی ماهر اختیار کنی تا مورد اکرام و احسان من قرار گیرد . بختیشوع گفت من دراین باب کسی را حاذق تر از پسر خود جبرئیل نمی‌شناسم زیرا او از من درصناعت طب ماهرتر است . جعفر گفت : ویرا نزد من آر . چون اورا حاضر کرد جعفر از مرضی پنهانی که در او بود نزد جبرائیل شکایت برد و جبرائیل آنرا در سه روز مداوا کرد بنحویکه بهبود یافت و از این روی مقبول نظر جعفر قرار گرفت چنانکه اورا چون خود دوست میداشت و ساعتی از وی نمی‌شکیبید وبا او درطعام وشراب همراهی میکرد .

۱ـ اخبارالحکما ص ۷۱ـ۷۲ ۲ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۴۲ . داستان مناقشهٔ بختیشوع را با ابوقریش عیسی ، قفطی بعهد مهدی نسبت داده است . رجوع شود به اخبارالحکما ص ۷۱ .

بعداز این‌مطلب قفطی از کیفیت‌معرفی جبرائیل بحضرت‌هارون سخن میگوید و داستانی می‌آورد که خلاصهٔ آن چنین است : هارون را جاریه‌یی بود که‌اتفاق راروزی دست دراز کردوهمچنان باقی‌ماند . همهٔ چاره گریهای پزشکان دراین‌باب بی‌ثمر ماند . هارون ازجعفر چارهٔکاررا خواست واو خلیفه را بطبیب خود راهنمایی کرد . هارون پس ازحضورجبرائیل ازوپرسید ازطب چه میدانی ؟ گفت : گرم وسرد و خشك وتری را که خارج ازطبع باشد سرد و گرم و تر و خشك می کنم (۱) . هارون خندیدو گفت این غایت چیزی است که درطب بدان حاجت دارند . آنگاه داستان جاریه را با اودر میان نهاد . جبرائیل گفت : من او را علاج میکنم بدان شرط که شتاب نکنی و خشم نیاری . آنگاه کنیزك را درمیان جمع بخواند وچون‌آمد بشتاب بجانب او رفت وروی از اوبر گرداند ودامن اورا گرفت وچنان نمود که میخواهد عورت اورا مکشوف‌سازد. این امر مایهٔ تحریك کنیزك شد چنانکه بتندی دست برد تا دامن خویش بگیرد . جبرائیل گفت: اینك کنیزك بهبود یافته است ! (۲) و آنگاه درسبب این کار گفت : هنگام همخوابگی در اعضاء این کنیزك خلطی رقیق بر اثر حرکت و انتشار حرارت جریان یافت وچون سکون بعدازآن حرکت بغتة صورت میگیردآنچه‌دربطون‌اعصاب دویده بود ناگهان جامد شد وچیزی‌آنرا حل نمی کرد مگرحرکتی شدید مثل همان حرکت که زیادات را حل کند و بیمار را بهبود بخشد . این از جملهٔ حیل در علاج است و ازینروی در کتاب امتحان طبیب گفته‌اند که : «پزشك باید آگاه‌وباهوش باشد وقدرت‌استعمال‌قیاس‌داشته‌باشد ووجوه علاج‌را خود استخراج کند .» بعدازاین معالجه رشید درهمان مجلس پانصد هزاردرهم بجبرائیل‌بخشید واورا رئیس همهٔ اطبا کرد و مقام او روز بروز در نزد رشید اعتلایی یافت تا آنجا که هر کس برشید حاجتی داشت بجبرائیل رجوع‌میکرد . در عهد امین و سپس در دورهٔ مأمون بعد از گذراندن

۱ـ اشاره است بمعالجه‌یی که ازطریق اصلاح طبایع یاامزجهٔ اربعه وتصرف درآنها میکرده‌اند

۲ـ این داستان‌بی‌شباهت بداستان یکی ازپزشکان دورهٔ سامانی وکیفیت معالجهٔ کنیزك پادشاه سامانی نیست ، رجوع‌کنید به‌چهارمقالهٔ نظامی عروضی چاپ مرحوم‌میرزامحمدخان قزوینی ص ۷۳

دورهٔ مغضوبیت بهمان مقام برقرار بود . گویند روزی نزد فضل بن سهل ذوالریاستین که اسلام آورده وختنه‌شده وقرآن در برابرش بود وارد شد و از او پرسید «چون بینی نامهٔ ایزد؟» گفت «خوش وچون کلیله ودمنه!» . جبرائیل بعد از آنکه مأمون را از یك بیماری سخت رهایی داد یك میلیون درهم برسم جایزه از او بدست آورد والحق این طبیب از دولت وثروت خلفا وامرای آنان بسیار متمتع بود ومثلا از رشید وعیسی بن جعفر وزبیده زن هارن والعباسه خواهر هارون وفضل بن ربیع و فاطمه‌ام محمد و ابراهیم بن عثمان و یحیی بن خالدالبرمکی و جعفر بن یحیی البرمکی و فضل بن یحیی البرمکی مجموعاً هر سال ۴۹۰۰۰۰۰ درهم میگرفت واگر این مقدار را دربیست وسه سال مدت خدمت او محاسبه کنیم مجموعاً ۱۱۲۷۰۰۰۰۰ درهم میشود که اگر رواتب آل برمك را بعداز بر کناری وپریشانیشان در ده سال آخر حیات جبرائیل از این مبلغ بکاهیم (یعنی ۲۴۰۰۰۰۰۰درهم را) ۸۸۷۰۰۰۰۰ درهم باقی میماند[1] وهنگام مرگ باهمهٔ تهمتها که دیده ومصادراتی که شده ومخارجی که کرده واملاکی که خریده بود هفتادهزار دینار برای اومانده بود .

جبریل علاوه بررشید امین و مأمون را نیز خدمت کرد و بسال ۲۱۳ هجری در گذشت . بعد ازجبریل پسرش **بختیشوع** جای اورا گرفت والواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲) والمتوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷) والمستعین بالله (۲۴۸-۲۵۱) والمهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶) راخدمت کرد واگرچه در اواخرعهد الواثق بسبب کثرت مال از بغداد نفی واموال او مصادره شد[2] لیکن درعهد متوکل باز بمقام سابق برگشت وفوایدی که او ازخلفا برد بدرجه‌یی بود که هیچیك ازپزشکان عهداو در کثرت مال بدو نمیرسیدند. وی بسال ۲۵۶ هجری در گذشت . بروایت قفطی ، بختیشوع بن جبریل همراه مأمون بروم رفت[3] و پسر این بختیشوع یعنی **عبیدالله** درخلافت المقتدر مخصوص خدمت اوشد ومدتی در خدمت این خلیفه‌بود تامردوجای اورا پسرش **جبرائیل** گرفت یعنی جبریل بن عبیدالله (یاعبدالله)

۱- رجوع شود باخبار الحکما ص ۹۹ - ۱۰۰ وتاریخ التمدن الاسلامی ج ۲ ص ۱۴۰-۱۴۱
۲- اخبار الحکما قفطی ص ۷۲ ۳- ایضاً اخبار الحکما ص ۹۹

ابن‌بختیشوع معاصر المقتدر عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰) [1] و پسروی **عبیدالله** بن‌جبریل است که طبیبی‌فیلسوف‌بود ومقتبساتی‌ازچند طبیب در کتابی بنام نوادرالمسائل درحدود سال ٥٥٦هجری نوشت و کتاب دیگری بنام «مناقب‌الاطباء» [2] . دیگراز افراد این خاندان **علی‌بن‌ابراهیم**بن بختیشوع است که دراواخر قرن چهارم هجری میزیست .

ازافراد خاندان بختیشوع کسی که مستقیماً بترجمه توجه داشت جورجیس پسر بختیشوع است لیکن دیگران غالباً متوجه تألیف کتب طب بوده و مترجمانی را هم بترجمهٔ کتب معتبر طبی یونان و اسکندریه بسریانی میگماشته‌اند چنانکه جبریل‌بن بختیشوع حنین‌بن اسحق را مأمور ترجمهٔ کتاب‌التشریح‌جالینوس کرده بود.

٤ ـ **ابن‌المقفع** روزبه‌پسردادویه‌نویسنده ومترجم‌بزرگ قرن‌دوم هجری‌است . اصل وی ازشهر جور فارس و مانند پدر تا چند سال پیش ازاواخر حیات بنابر اشارت مورخان بر آیین زرتشتی و علی‌الظاهر بردین مانی بود . وی لهجهٔ پهلوی را بنیکی میدانست و عربی را نیز در محیط زندگی خود بصره که از مراکز مهم ادبی عراق بود فراگرفت و در هردوزبان استاد شد . اهمیت وی در ادب وشهرت کتب متعدد ادبی و تاریخی که ازپهلوی ترجمه کرد، و نفوذی که از این باب در ادب عربی بدست آورد، دراینجا مورد بحث مانیست . ابن‌المقفع بنابر ذکر نویسندگان کتب حکما در زمرهٔ نخستین کسانی است که در عهد منصور بترجمهٔ کتب علمی مبادرت کردند . ابن‌الندیم ازجملهٔ کسانی که درتهیهٔ مختصرات وجوامعی از شروح قاطیغوریاس و باری‌ارمینیاس ارسطوشرکت‌نموده‌اند،ابن‌المقفع‌راذکر کرده‌است.قفطی درترجمهٔ ابن‌المقفع گوید[3] وی، نخستین کسی‌است که درملت اسلامی بترجمهٔ کتب منطقی برای ابوجعفر منصور مبادرت‌جست . . . وسه کتاب منطقی‌ارسطورا ترجمه کرد : نخست کتاب قاطیغوریاس‌و دو دیگر باری ارمینیاس و سدیگر کتاب انالوطیقا وآنها را بعبارتی ساده و سهل ترجمه کرد .

تاآنجا که اطلاع داریم ابن‌المقفع غیر ازپهلوی وعربی زبانی دیگر نمی‌دانست

۱ــ قفطی معاصرالمقتدررا بختیشوع‌بن یحیی‌ازبنی بختیشوع‌میداند (ص۷۳)
۲ــ الفهرست ص ۳٤۸ ۳ــ اخبارالحکما ص ١٤٨ ـ ١٤٩

و بنابر این باید کتب مذکور را از زبان پهلوی بعربی در آورده باشد و این هم خلاف آنچه برخی از محققان پنداشته‌اند، امری مستبعد بنظر نمی‌آید، زیرا با اطلاعی که از توجه ایرانیان عهد ساسانی بفلسفه و علوم یونانی و ترجمهٔ بعضی از کتب یونانی بپهلوی داریم، اشکالی بنظر نمیرسد که کتب مذکور ارسطو هم بپهلوی و بوسیلهٔ عبدالله‌بن‌المقفع از پهلوی بعربی نقل شده باشد. جاحظ بصری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) که از باب نزدیکی عهد خود بعبدالله‌بن‌المقفع، وهمچنین بسبب اطلاعات وسیعی که داشت، قول او برای ماسند قاطعی میتواند بود، اشارتی راجع بتوجه ابن‌المقفع بترجمهٔ کتب ارسطو دارد آنجا که میگوید (۱) : ترجمه های کتب هیچگاه مارا از نص اصلی آنها مستغنی نمی‌سازد ... و کی ابن‌البطریق و ابن‌ناعمه و ابوقرة و ابن‌فهر و ابن‌وهیلی (ظ: ثیوفیل) و ابن‌المقفع مثل ارسطاطالیس‌اند؟ » استادپول کروس را جع باین موضوع بحث مفصل و ممتعی بعنوان «درباب ابن‌المقفع» (۲) دارد که برای اثبات ترجمه های منطقی ابن‌المقفع یاپسرش محمد مراجعهٔ بآن لازم است.

آلدومیلی (۳) در شرح ابن‌المقفع میگوید چنانکه مشهور است نباید ترجمهٔ عربی از نقل پهلوی چند کتاب فلسفی یونانی را مانند ایساغوجی (٤) فرفوریوس (۵) که حکم مدخلی بر منطق دارد، وقاطیغوریاس (٦) وباری ارمینیاس (۷) و انالوطیقای (۸) ارسطورا از عبدالله‌بن‌المقفع دانست بلکه این ترجمه ها متعلق به پسراو «محمد» است. ابن ابی اصیبعه گوید (۹) : عبدالله‌بن‌المقفع خطیب فارسی وکاتب ابی‌جعفر منصور بود و از کتب ارسطوطالیس نیز کتاب قاطیغوریاس و کتاب باریمینیاس و کتاب انالوطیقا را

۱ـ کتاب‌الحیوان چاپ قاهره سال ۱۳۲۳ هـ . ج ۱ ص ۳۸ .

۲ـ ترجمهٔ این‌مقاله در مجموعة‌التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیه، گردآوردهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ دوم، مصر، ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ تحت عنوان «ترجمه‌های ارسطومنسوب بابن‌المقفع» نقل شده‌است.

۳ - Aldo Mieli : La Science arabe, Leiden 1939, p.70

٤ - Isagoge   ۵ - Porphyrios (Porphyre)   ٦ - Les Catégories

۷ - *Peri hermeneia* یا *l'Hermeneia*   ۸ - Les Analytiques

۹ـ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ص ۳۰۸ ج ۱

ترجمه کرد وعلاوه بر اینها مقدمهٔ کتب‌منطق، معروف به‌ایساغوجی،ازفرفوریوس‌الصوری رانقل کرد . عبارت وی درترجمه ستوده ونزدیك باصل‌است» قتل ابن‌المقفع بسال۱۴۳ هجری بردست سفیان بن معاویه عامل منصور و علی‌الظاهر بفرمان‌آن خلیفهٔ خونخوار بفجیح‌ترین وضعی اتفاق افتاد . دربارهٔ ترجمه های او ونسخ موجود آن‌باز در ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت .

۵ - **ثیوفیل‌الرهاوی**[1]- ابن‌ثوما[2] ازنصرانیان رهاومطلع‌درعلم‌نجوم‌ورئیس منجمان مهدی خلیفه ودارای نظر های صائب بود . وی یکی از تألیفات جـالینوس را بسریانی نقل کرد. وفاتش بسال۱۶۹هجری‌مطابق‌با۷۸۵میلادی‌اتفاق‌افتاد[3]. به‌ثومانیز ترجمهٔ بعضی از کتب رانسبت داده‌اند[4].

۶ - **خاندان نوبخت** - نخستین فرد این خاندان که در تاریخ تمدن اسلامی مقامی‌بزرگ‌دارد، نوبخت ازمردم اهوازبود. وی‌خودرا ازنژادگیوپسر گودرز میدانست ودرعلم نجوم واحکام‌آن استاد بود. نوبخت پیش‌ازآن که بخدمت‌منصور درآید برآیین زرتشتی بودوپس ازآن باسلام گرایید .

آشنایی نوبخت با منصور ظاهراً قبل از خلافت‌او، و ورودش درخدمت‌آن‌خلیفه هـم‌پیش ازشروع‌بنای بغداد(سال ۱۴۴ هجری) بود ، زیرا بنا براشارت غالب مورخان تاریخ آغاز بنای شهر مذکور باختیار نوبخت تعیین شد . وی تا اواخر خلافت منصور (۱۵۸ هجری)زنده بود لیکن چون پیر وضعیف شده بود،پسر خود ابوسهل را بجای خویش بخلیفه معرفی کرد تامنجم خاص وی باشد .

نوبخت بنابر مشهور بترجمهٔ کتبی از پهلوی بعربی درعلم نجوم مبادرت کرد و شاید کتابی که حاجی خلیفه درعلم احکام نجوم بنوبخت نسبت‌داده ازجملهٔ کتب مترجم وی ازپهلوی بوده باشد وبهرحال‌ابن الندیم اکثرافراد خاندان نوبختی را ازمترجمان پهلوی دانسته است[5].

---

۱ - Theophilos d'Edssa ۲ - Thomas d'Edessa

۳ رجوع شود به‌اخبارالحکما ص ۷۷ و La Science arabe ص ۶۹

۴ - عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ص ۳۰۸ ج ۱

۵ - الفهرست ص ۲۴۱ - ۲۴۲

پسر نوبخت یعنی خرشاذ ماه طیماذا مازریاذ خسروابهمشاذ[۱] بنابرقول القفطی وابن‌الندیم منجمی حاذق وخبیر باقتران کواکب وحوادث آن بودوپس ازضعف وپیری، نوبخت بفرمان منصور پسرخودرا بجای‌خویش گماشت وچون اوبخدمت منصور رسید و نام خودرا گفت منصور گفت یاازاین نام طویل به«طیماذا» اقتصار کن ویا کنیهٔابوسهل را ازمن بپذیر واو کنیه‌را پذیرفت ونام را نگاه داشت و بکنیهٔ خود شهرت یافت . وی بنابرنقل ابن‌الندیم از کسانی است که در خزانةالحکمة هارون‌الرشید بود (بنابر این دورهٔ زندگیش تا عهد هارون امتداد یافت) ومترجم کتب ازفارسی (پهلوی) بعربی‌است ومبنای مطالعات واعتماد وی درعلم کتب پهلوی بوده است و قفطی نیز همین سخن را تکرار کرده و گفته است که اوآنچه از کتب علمی ایرانی می‌یافت بعربی‌درمیآورد. از کتب وی‌است : النهمطان (ن:الیهبطان ـ البهطمان؟) درموالید ـ کتاب‌الفأل‌النجومی ـ کتاب‌الموالید ـ کتاب تحویل سني‌الموالید ـ کتاب‌التشبیه والتمثیل ـ کتاب‌المنتحل من‌اقاویل المنجمین دراخباروMسائل وموالید وجزآن[۲].

ازمیان فرزندان ابوسهل بعضی مانند اسمعیل وابوالعباس فضل و عبدالله وسهل وپسرسهل حسن به علم نجوم توجه ودرآن تألیفاتی داشته‌اند [۳].

۷ - **عمر بن فرخان** - ابوحفص عمربن فرخـان الطبری بنقل قفطی مردی دانشمند ویکی از رؤساء مترجمان ومطلعین از علم حرکات نجوم و احکام‌آنها بوده ودر خدمت یحیی‌بن خـالدبن برمك بسرمیبرده است . در ایـام خلافت مـأمون وزیر او ذوالریاستین فضل بن‌سهل، عمربن‌الفرخان را ازشهر خویش بخواست ودرخدمت‌مأمون

۱ـ اخبار الحکما ص ۲۶۶ . دراین کتاب نام مذکور چنین نقل شده است : خرشاذماه طمباداه ماباراز بادحسروانشاه ، و صورت تصحیح شدهٔ مذکور درمتن رااز کتاب خاندان نوبختی مرحوم عباس اقبال ص۱۱ نقل کرده‌ام . جزء طیماذا رانجاشی درکتاب رجال طیمارث نقل کرده است که گویا تحریف باللفظی ازطهمورث باشد .

۲ـ راجع باحوال ابوسهل پسر نوبخت رجوع شود به اخبار الحکما ص۱۶۸ ـ ۱۶۹ و ۲۶۶ ـ ۲۶۷ و الفهرست ص ۳۸۲ ـ ۳۸۳ وخاندان نوبختی ص ۱۱ ـ ۱۴

۳ ـ رجوع شود به‌خاندان نوبختی ص ۱۵ ـ ۲۱

گماشت و او کتابهای بسیار برای وی ترجمه کرد و احکامی درنجوم داشت که همواره مقبول منجمان اسلامی بود . عمربن الفرخان کتبی درنجوم وسایر ابواب فلسفه‌نوشت‌و ازآنجمله بود کتابی درتفسیر چهار مقاله ازبطلیموس که بدست ابن البطریق نقل شده بود و کتاب المحاسن و کتاب اتفاق الفلاسفة و اختلافهم فی خطوط[۱]. پسرمحمدنیز ازمنجمین دانشمند ومشهوروصاحب تألیفات متعدد بود [۲].

۸- **ابوالحسن علی بن زیادالتمیمی** – وی مترجم معروف کتاب زیج شهریار از پهلوی به عربی است . این کتاب مجموعه‌یی از جداول نجومی بود که در اواخر عهد ساسانی ترتیب یافت و زیك شتریار [۳] یعنی جداول نجومی شاهی نامیده شد.

۹ – **ربّن الطبری** – قفطی اورا ازیهودیان طبرستان دانسته و گفته است که ربن و ربین وراب از نامهای مقدمان شریعت یهودی است لیکن میدانیم که « ربن » کلمهٔیی سریانی و بمعنی استاد ، استاد بزرگ بوده و معمولا برای نامیدن فضلاءِبزرگ نصرانی‌ویهود که با زبان و ادب سریانی سر و کار داشته و یا خود از مشاهیر علمای زمان بوده‌اند بکار میرفته است . بهر حال در تاریخ طبری هنگامیکه ذکر پسر این دانشمند یعنی علی رفته ازاو بصفت نصرانی یاد شده [۴] وعلی‌بن زید بیهقی گفته‌است که او از کتاب شهر مرو و با همتی رفیع و عالم بانجیل و طب بوده و تفسیر ربن «المعلم‌العظیم» است [۵]. نام این ربن الطبری سهل واوطبیب‌ومنجم وعالم به هندسه و ریاضیات بوده‌و کتبی درحکمت وعلوم « ازلغتی بلغت دیگر» وظاهراً ازیونانی‌وسریانی بعربی نقل کرد . ازجملهٔ منقولات وی نسخه‌یی از المجسطی بود از یونانی بعربی کاملتر ازسایرنسخ منقوله[۶]. وی درقرن دوم و اوایل قرن سوم میزیسته‌است. پسراو علی دبیرمازیاربن‌قارن بودوچون‌مازیار در۲۲٤ هجری‌بدست لشکریان عبدالله‌بن‌طاهر اسیر وتسلیم کسان معتصم گردید،اوبخدمت خلیفه درآمد .

---

۱ ـ اخبارالحکما ص۱٦۱ ـ ۱٦۲ . الفهرست ص۳۸۱ ۲ـ الفهرست ص ۳۸۲

۳ـ Zik - i - chatro_ayar ٤ـ تاریخ طبری حوادث سال ۲۲٤ واقعهٔ مازیاربن قارن

۵ـ تتمة صوان الحکمة ص ۹

٦ـ اخبارالحکما ص ۱۲۸ و ۱۵۵ . عیون‌الانباء ج ۱ص ۳۰۸ ـ ۳۰۹

۱۰-ابوزکریا یوحنا بن ماسویه- وی از اطباء معروف گند شاپور است که از اواخر قرن دوم هجری نام وی درضمن اسامی اطباء ومترجمان آشکار شد وشهرت عمدهٔ او در آغاز قرن سوم وعلی الخصوص در عهد مأمون بود که او را بریاست بیت الحکمة که مرکز تألیف وترجمه بود ، گماشت وچنانکه درشرح احوال حنین بن اسحق خواهیم دید آن مترجم بزرگ چندی شاگرد او بود . یوحنا بن ماسویه بامأمون و معتصم و الواثق و المتوکل معاصر بود و بسال ۲۴۳ در بغداد در گذشت . صاحبان تراجم اطبا آغاز کار اورا از عهد هارون الرشید دانسته و گفته اند که رشید اورا بترجمهٔ کتب طبی قدیم که هنگام فتح انقره و عموریه وسایر بلاد روم بدست آورده بود گماشت و کاتبان حاذق در اختیار او نهاد واو هارون وامین ومأمون وخلفای بعد از آنانرا تا المتوکل خدمت کرد. یوحنا در عهد متوکل در گذشت ومجلس درس ونظری داشت که انواع علوم قدیم در آن تدریس میشد وشاگردان بسیار درآنجا گرد میآمدند . میگویند مجلس درس اورا در میان متطببان وعالمان نظیری نبود .

پدر اوماسویه از تربیت یافتگان گند شاپور و مطلع درطب و دارو شناسی بود و درعهد رشید از آل بختیشوع برخوردار گشت ودراین شهر ازاو و یك کنیزك صقلابی یوحنا بوجود آمد و در خدمت جبرائیل بن بختیشوع تربیت شد و درحالیکه هنوز کودك بود ریاست بیمارستان یافت و رئیس شاگردان جبرائیل شد . قفطی [۱] وابن ابی اصیبعه [۲] شرح احوال یوحنا را بتفصیل آورده اند . از ترجمه های یوحنا وتألیف طبی او کتابهای ذیل را در کتب حکما واطبا آورده اند : کتاب الکمال والتمام- کتاب الکامل- کتاب الحمام - کتاب رفع ضرر الاغذیه - کتاب الاسهال - کتاب علاج الصداع - کتاب السدر والدوار- کتابی در اینکه چر اطبا ازعلاج زنان بارور در بعض ماههای حمل آنان خودداری کرده اند - کتاب محنة الطبیب - کتاب الصوت و البحة - کتاب ماء الشعیر - کتاب الفصد والحجامة- کتاب المرة السوداء - کتاب علاج النساء اللاتی لایحبلن - کتاب اصلاح الادویة المسهلة - کتاب الحمیات المشجر - کتاب القولنج - کتاب البرهان مشتمل برسی قسمت-

۱ - ازصحیفهٔ ۲۴۸ ببعد اخبار الحکما ۲- عیون الانباء ج ۱ ص ۱۷۵ - ۱۸۳

کتاب‌البصیرة ـ کتاب‌الجذام ـ کتاب‌النجح که کناش کوچکی بود و برای مأمون‌ترتیب یافت. یوحنابن ماسویه ازمترجمان زمان برای ترجمهٔ کتب یونانی هم استفاده میکرد وازآنجمله ازحنین بن‌اسحق که ذکر اوخواهدآمد .

پسر دیگر ماسویه میخائیل نام داشت و از پزشکان معروف زمان خود و در خدمت مأمون صاحب اعتبار ونزد اطباءِ بغداد مقبول القول ومحترم بود.(۱)

۱۱ـ **ابویحیی البطریق** ازمترجمان عهد منصوربوده ووفاتش درحدودسال ۸۰۰ میلادی(۱۸٤ه) اتفاق افتاده‌است. ترجمه‌هایی ازجالینوس وابقراطرا بوی‌نسبت‌داده‌اند وهمچنین است ترجمهٔ کتاب الاربعه(۲) از بطلیموس‌القلوذی که دربارهٔآن درملحقات سخن خواهیم گفت .

۱۲ـ **ابن‌البطریق**(ابوزکریا یحیی‌یایوحنا)پسرابو یحیی‌البطریق ازمعاصران مأمون (۱۹۸ـ ۲۱۸) و از مترجمان عهد او بود . وی در ترجمه امین و در تأدیهٔ معانی ماهربود لیکن درعربیت قوت بسیارنداشت . ترجمه‌های اوبفلسفه وطب اختصاص‌داشت ولی بفلسفه بیشتر راغب بود وعده‌یی از کتب ارسطو و چند کتاب را از بقراط ترجمه کردوهمچنین کتابی را ازاسکندروس طرالیوس (۳) طبیب یونانی بنام «کتاب‌البرسام» که بعربی درآورد (٤) . وی بیشتر به حسن‌بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین اختصاص داشت واهمیت اوبیشتردرآنست که‌بزبان لاتین‌آشنابود زیرا درمیان مترجمان اسلامی کمتر کسی را میدانیم که بااین زبـان آشنایی داشته بوده بـاشد و اگرچـه ابن‌ابی‌اصیبعه میگوید که یونانی نمی‌دانست بااینحال ترجمهٔ عده‌یی از کتب‌یونانی در موارد مختلف الفهرست بدونسبت داده‌شده وازآن جمله‌است یکی ترجمهٔ طیماوس(٥) افلاطون وتمام کتاب السماءِ والعالم (٦) ارسطو وتمام مجموعهٔ موسوم‌به کتاب‌الحیوان

۱ـ اخبارالحکماء المفطی ص۲۱۵ـ ۲۱٦ . عیون‌الانباء ج۱ ص ۱۸۳ ـ۱۸٤

۲ ـ Quadripartitum   ۳ ـ Alexandros de Tralleis طبیب یونانی که‌درطرالیوس Tralleis ازبلاد لیدیه Lydie درقرن ششم میلادی ولادت یـافته وبشغل پزشکی بیشتر درشهر رم مشغول بوده است وی یکی از بهترین اطباء یونانی بعد ازابقراط شمرده شده‌است . اثرمعروف واصلی او باسم Biblia iatrica duocaideca حاوی‌چندین مقاله در عموم مسائل طب بوده است (۵۲۵ ـ ٦۰٦ میلادی)

٤ ـ اخبار الحکما ص ٤۱

۵ ـ Timaios (Timée)   ٦ ـ le Ciel et le Monde

ارسطو که حنین بن‌اسحق آنها را اصلاح کرد و کتاب‌الترياق[1] جالینوس.ظاهراً ترجمهٔ کتاب سرالاسرار[2] منسوب به ارسطو هم از او بود . این کتاب که حاوی حکایات و اسمار وعقاید عمومی بوده درقرون وسطی میان اروپائیان شهرتی داشته‌است . آثارموجود او را درملحقات ذکر خواهیم کرد .

۱۳– **محمد بن ابراهیم الفزاری** ازمنجمین بزرگ ایرانی معاصر منصورخلیفهٔ عباسی است . پدر وی ابراهیم‌بن حبیب الفزاری را نخستین کسی دانسته‌اند که در دورهٔ اسلامی بساختن اسطرلاب توفیق یافت واز او کتبی درعلم‌نجوم ذکر کرده‌اند[3] . این دانشمند وپسر اومحمد از کسانی هستند که‌نخستین بار ازنجوم هندی استفاده کردند و با اطلاعی که از ارتباط علمی ایرانیان دورهٔ ساسانی باهند داریم این امر بهیچ روی مستبعد بنظر نمیرسد . ابراهیم و محمد قسمتی از مجموعهٔ نجومی السند هند (سید هانتا[4])را که مهمترین آنها متعلق بحدود قرن پنجم میلادی است‌میشناخته واز آن مستفیدبوده‌اند [5]و محمد ازمنصورفرمان نقل «سیدها نتا»را بعربی یافت تا ازروی‌آن کتابی که‌مسلمین آنرا مبنای حرکت کواکب گیرند ترتیب دهد . محمدبن ابراهیم چنین کرد و کتابی پدیدآورد که منجمین آنرا «السند هندالکبیر» نامیدند که تا عهد مأمون مورد استفاده بود تامحمدبن موسی الخوارزمی آنرا تلخیص کرد و زیج خود را بابعضی از تصرفات و وارد کردن قسمتی‌ازاصول ایرانی ویونانی برمبنای‌آن‌ترتیب‌داد[6].
وفات محمدبن‌ابراهیم درحدود سال ۱۸۳هجری اتفاق افتاده است .

۱٤ــ **خاندان حنین** . نخستین‌فرداین‌خاندان **ابوزیدحنین بن‌اسحق العبادی الطبیب** از عیسویان حیره است . ولادت‌اوبسال۱۹٤هجری اتفاق افتاد . پدروی‌مردی صیرفی وبقولی دوافروش بود واوپس ازرشد ببصره رفت وبقول‌القفطی عربی‌را درآنجااز خلیل‌بن احمد فراگرفت و از آنجا ببغداد شتافت تا بآموختن علم طب پردازد لیکن

۱ – De Theriaca
۲ – Secreta Secretorum
۳ ـ اخبار الحکما ص ٤۲ و La Science arabe تألیف آلدومیلی ص ٦۹
٤ – Siddhânta
٥ ـ مؤلفین عربی‌السندهندرا «الدهرالداهر» ترجمه ومعنی کرده‌اند (قفطی ص ۱۷۷)
٦ ـ رجوع شود به همین‌کتاب ص ٤۰ . اخبار الحکما ص ۱۷۷ـ ۱۷۸ . La Science arabe ص ٦۹ . تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۲٦

دراین‌کار دچار زحمت شد زیرا پزشکان خاصه پزشکان گندشاپور که در بغداد بودند باورود تاجرزادگان درحوزهٔ اطبامخالفت میکردند.دراین هنگام مهمترین وقدیمترین مجالس طب مجلس یوحنابن ماسویه یکی ازمتخرجین بیمارستان گندشاپور بود. حنین بخدمت اوشتافت و اتفاقرا یکبارراجع بمطلبی که نزد یوحنا میخواند پرسش و اعتراضی کرد. یوحنا براوخشم گرفت و او را از مجلس خود براند. این امر برحنین سخت گران‌آمد و تصمیم گرفت طب را بزبان اصلی‌آن یعنی یونانی بیاموزد و محتاج متطببان نگردد. بهمین فکردوسال ازبغداد باسکندریه‌رفت وزبان یونانی وادبیات‌آنرا بنیکی فراگرفت واشعار«اومیروس» [1] را حفظ کرد وبااین تحصیلات‌اعلم اهل زمان خود دریونانی و سریانی گشت و زبان عربی را نیز میدانست و ازینروی برای ترجمه آماده شد چنانکه غالب دانشمندان بغداد محتاج او شدند حتی یوحنابن ماسویه که اورا بنقل برخی ازکتب جالینوس بسریانی وعربی گماشت [2]. وی‌برای جبریل بن بختیشوع نیز چنانکه گفته‌ایم کتاب التشریح جالینوس را ترجمه کرد. جبریل بـا حنین بحرمت رفتار میکرد و اورا «ربن حنین» یعنی «استاد حنین» خطاب میکرد. هنگامی که مأمون تصمیم بنقل فلسفهٔ یونانی بزبان عربی گرفت پس از تحقیق حنین را برای ترجمه و مطالعه و اصلاح ترجمه های مترجمانی از قبیل حجاج بن مطر و ابن‌البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة ودیگران برگزید. اعتقاد مأمون درحق‌حنین چندان بود که هموزن هرکتاب که بعربی ترجمه میکرد درهم بدومیدادوبهمین سبب حنین ترجمه‌های خودرا با خط درشت کوفی بر اوراق ضخیم مینوشت تـا وزن کتاب بیشترشود وابن ابی‌اصیبعه خود ازاینگونه کتب حنین‌را که بخط‌کاتب‌او«الازرق»نوشته

---

۱ — Homère

۲ ـــ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۹ . شرح این‌واقعه وکیفیت تحصیل وآغازکار حنین‌و سهرب بی‌نظیر او درطب وفراگرفتن زبان یونانی ومهارت درترجمه و حسن اخلاق و رفتار وی در طب و مداوا بتفصیل در اخبار الحکماء قفطی ص۱۲۰ ـــ ۱۲۱ وعیون الانباء ابن ابی‌اصیبعه ج ۱ص ۱۸٤ ـــ ۲۰۰ آمده است .

شده بود دیده و در کتاب خود و صف کرده است[۱] . گویند حنین خود در طلب کتب یونانی وترجمهٔ آنها ببلاد روم و یونان سفر کرد . وی برای بنی موسی هم کتبی بعربی ترجمه میکرد وچون بنی موسی دوستدار کتب ریاضی بودند ظاهراً ترجمه های حنین برای آنان هم از اینگونه کتب یونانی بوده است . البته بحنین چنانکه خواهیم دید ترجمهٔ کتب فلسفی و منطقی را نیزنسبت داده‌اند لیکن شهرت او بیشتر درترجمهٔ کتب طبی یونانی خاصه کتب ابقراط و جالینوس بوده است . حنین بعد از عهد مأمون نیز بترجمه وریاست وهدایت مترجمان اشتغال داشت ومثلا در عهد المتوکل آثار مترجم اصطفن بن بسیل ویحیی بن هارون و موسی بن خالدالترجمان میبایست بردست حنین اصلاح شود وعلاوه براین سمت طبابت متوکل نیز با او بود . وفات اوشش روز گذشته ازصفرسال ۲۶۰[۲] ویا در۲٦٤[۳]اتفاق افتاد . علی‌بن زید بیهقی‌درتتمة صوان‌الحکمة نوشته است که مولد حنین بغداد بود ودرشام تربیت‌وتعلیم‌یافت.وی ازهفده سالگی بکار ترجمه پرداخت[٤] و تا پایان عمر بدین کار مشتغل بود . این مرد را بعد از اسکندر الافرودیسی‌الدمشقی معاصرجالینوس ومفسرمعروف کتب ارسطو[٥]،عالمترین‌مردبزبان یونـانی دانسته اند[٦] و او حقـاً زعیم و پیشوای مترجمان زمـان خود بـود . نزدیك صد کتاب ازجالینوس‌بسریانی ونیم‌آنرا بعربی‌نقل کردواز تألیفات اوریباسیوس و بولس‌الاجانیطی وابقراط وارسطو وروفوس وشروح آنها نیز عده‌یی را بعربی درآورد. اهمیت حنین بن اسحق بیشتر درآنست که نه تنها خود عدهٔ کثیری از کتب یونانی و سریانی‌را بعربی نقل کرد، بلکه چند تن از مترجمان معروف که نام برخی رادیده‌ایم زیردست اوتربیت شدندکه توانستند دنبالهٔکار اورا بگیرند .

حنین علاوه بر ترجمهٔ کتب طبی وعلمی چندین رساله و کتاب نیزدرطب‌وتاریخ

---

۱ ـ عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۹۷

۲ ـ الفهرست ص ٤۰۹ ـ اخبار الحکماء ص ۱۱۹ .

۳ ـ عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۹۰ وتتمة صوان‌الحکمة ج ص ۳ وتاریخ‌التمدن الاسلامی ج۳ص۱٤٤

٤ـ التراث‌الیونانی‌فی‌الحضارة الاسلامیه ترجمه وتلفیق عبدالرحمن بدوی چاپ مصر۱۹٤٦ص٥۸

٥ـ برای اطلاع از احوال اورجوع شود به عیون‌الانباء ج ۱ ص ٦۹ ببعد .

٦ـ تتمة صوان الحکمة ص ۳

وبعضی ازعلوم ادبی‌تألیف کردوهمچنین قسمتی‌از کتب‌جالینوس‌را تلخیص‌نمودورسالاتی بنحو سؤال وجواب برای تعلیم اصول طب نوشت .

از ترجمه‌های معروف حنین بن اسحق بعربی یابسریانی وازسریانی بعربی باید کتب ذیل رانام برد :

از ابقراط ویاتفسیرهای جالینوس برابقراط : کتاب عهد ابقراط (۱) ترجمه از یونانی بسریانی ـ قسمتی از کتاب الفصول (۲) ابقراط که مابقی آن‌راعیسی‌بن‌چهار بخت (صهاربخت ـ صهربخت) ترجمه کرد ـ کتاب تقدمةالمعرفة (۳) ازیونانی‌بعربی ـ کتاب الکسر (٤) درچهار مقاله ازیونانی بعربی ـ کتاب الاهویةوالمیاه والبلدان (٥) درسه مقاله ازیونانی‌بعربی ـ کتاب طبیعة الانسان (٦) ازیونانی بعربی ـ کتاب‌البحران (۷) ـ کتاب ایام البحران (۸) ـ کتاب‌المولودین‌لسبعةاشهر (۹) ـ کتاب‌المولودین‌لثمانیةاشهر (۱۰) ـ کتاب امراض الحادة ـ جراحات الرأس (۱۱) ـ ابیذیمیا (۱۲) ـ کتاب الغذاء (۱۳).

ازتألیفات جالینوس که حنین غالب آنها رابسریانی ترجمه کرده‌است (١٤)، کتب ذیل‌رامیتوان ذکر کرد: ازمجموعهٔ ستةعشرجالینوس: کتاب‌الفرق ـ کتاب‌الصناعة (١٥) ـ کتاب النبض (١٦) ـ رساله یی در چگونگی‌شفاء امراض ـ کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط (۱۷) ـ کتاب‌المزاج ـ کتاب القوی‌الطبیعیة ـ کتاب العلل والاعراض ـ یک‌مقاله ازکتاب النبض الکبیر ـ کتاب اصناف الحمیات (۱۸) ـ کتاب المقالات الخمس در

---

۱ — le Serment ۲ — les Aphorismes

۳ - la Bienséance ٤ - des Fractures

٥ - le livre des airs, des eaux et des lieux

٦ - le traité de la nature de l'homme

۷ - des Crises ۸ - des Jours critiques

۹ - du Foetus de sept mois

۱۰ - du Fœtus de huit mois

۱۱ - des Plaies de la tête

۱۲ - des Epidémies

۱۳ - de l'Alimentation (درمعذیه)

١٤ — الفهرست چاپ مصرص ٤٠٣

١٥ - Ars parva (l' Art médical) ١٦ - du Pouls

۱۷ - des éléments selon Hippocrate

۱۸ - des différentes fièvres

تشریح[۱] مرکب از کتاب العظام. کتاب العضل. کتاب العصب و کتاب العروق در دو قسمت.
خارج از ستة عشر: نیمی از کتاب الحاجة الی التنفس. کتاب الحرکات المجهولة از یونانی بعربی.
کتاب فی الذبول ـ کتاب التریاق[۲] باختصار دردومقاله ـ کتاب آراء ابقراط و فلاطن[۳]
که ترجمهٔ آنرا به حبیش نیز نسبت داده‌اند ـ کتاب فی مداواة الامراض[۴] ـ کتاب
تدبیر ابقراط للامراض الحادة دریك مقاله ـ کتاب فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف[۵]
کتب صحیحه وغیرصحیحهٔ ابقراط ـ کتاب محنة الطبیب ـ کتاب فی الحث علی تعلم الطب.
کتاب الادویة المفردة دریازده مقاله ـ کتاب المنی...

چنانکه گفته‌ایم غیر از ابقراط و جالینوس، حنین از اطباء دیگر نیز کتب و مقالاتی بعربی یاسریانی نقل کرد و از آن جمله است رساله‌یی از اوریباسیوس برای پسرش اسطاث[۶] درنه‌مقاله‌ورساله‌یی ازهمین پزشك برای پدرش در چهار مقاله و کتاب السبعین[۷] از همان طبیب که با شرکت عیسی بن یحیی بسریانی نقل شد. از فولس (بولس) الاجانیطی‌هم حنین «کتاب الکناش فی الطب» را درهفت مقاله ترجمه کرد[۸] وهمچنین است دومقاله درباب دواب وسموم منسوب به دیسقوریدس العین زربی[۹] که بعضی ترجمهٔ آنها را به «حبیش الاعسم» نسبت داده‌اند (این دو رساله اکنون دردست

---

۱ - Des administrations anatomiques

۲ - de Theriaca

۳ - des Dogmes d' Hippocrate et de platon

۴ - La mèthode de guérir

۵ ـ Du meilleur médecin et philosophe

۶ - Eustache . این رساله موسوم است به Synopsis

۷ ـ معلوم نیست کدامیك ازکتب اریباز است . مجموع آثار ومقالات این طبیب هفتاد است که نخستین بار از ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۹ باشتراك Daremberg و Bussemacker بفرانسه ترجمه و در پاریس چاپ شده است.

۸ ـ این کتاب الکناش که درهفت مقاله بودکتاب معروف بولس الاجانیطی در «طب» است که اکنون دردست واجزاء هفتگانهٔآن بدین شرح است :
کتاب اول دربهداشت ازطریق برهیز (احتماء).
کتاب دوم درمعالجات عمومی.
کتاب سوم دربیماریهای مومغز واعصاب وگوش وچشم وبینی ودهان
کتاب چهارم درجذام وامراض پوست وسوختگیها وجراحی عمومی ونزف‌الدم.
کتاب پنجم درسموم. کتاب ششم درجراحی. کتاب هفتم درداروشناسی

۹ ـ Dioskourides d'Anazarba طبیب معروف قرن اول میلادی است. Anazarbas (Anazarba) درکیلیکیه واقع است.

است. حنین بن اسحق کتاب حفظ الصحه[۱] از روفس الکبیر الافسسی[۲] طبیب معروف قرن اول میلادی را نیز ترجمه کرد .

حنین بن اسحق بهمان نحو که گفته شد دراصلاح بعضی ازترجمه‌هانیزشرکت داشت بدین معنی که چون یکچند در عهد مأمون و متوکل ریاست ورسیدگی بکار مترجمان را عهده‌داربود کتبی‌را که آنان ترجمه میکرده‌اند مطالعه و اصلاح مینمود وبهمین سبب غالب کتبی کـه مترجمانی مانند حبیش الاعسم و عیسی بن یحیی و جز آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده است[۳] . ازجملهٔ اصلاحات‌حنین یکی کتاب حیلةالبرؤ ازستة عشر جالینوس است و کتاب منافع الاعضاء[۴] جالینوس که حبیش‌الاعسم بعربی نقل کرد و کتاب علل‌النفس و کتاب حرکة العضل جالینوس که اصطفن‌بن بسیل (اصطفان‌بن باسیل) ترجمه کرد[۵] .

بحنین‌بن‌اسحق‌تألیف کتبی رانیز درطب نسبت داده‌اند که اگرچه تصور ترجمه نسبت بغالب آنها میرود دراینجا بذکر بعضی ازآنها مبادرت میشود : کتاب المسائل فی‌الطب برای محصلین این فن ـ کتاب‌الحمام دریك مقاله ـ کتاب اللبن دریك مقاله ـ کتاب علاج‌العین درده مقاله کـه درهرمقاله ازآن راجع بقسمتی از امراض چشم یـا طرزمداوای آن‌بحث میشد و ازینروی برخی ازاجزاء آنرا جداگانه بنام کتب‌تازه‌یی ذکرکرده‌اند مانند تقاسیم علل‌العین دریك مقاله ـ اختیار ادویة علل‌العین‌دریك‌مقاله‌ـ علاج (مداواة) امراض‌العین بالحدید در یك مقاله . حنین کتاب دیگری هـم درباب چشم برطریق سؤال‌وجواب دارد (کتاب‌العین) که برای دو پسرش داود واسحق تألیف کرد ـ اختصاری ازستة عشر برطریق سؤال وجواب برای پسران‌خود ـ کتاب‌الاسنان واللثه ـ رسالةفی‌قرص‌العود ـ رسالةفی‌قرص‌الورد ـ کتاب‌الفرق‌بین‌الغذاءِ والدواء والمسهل ـ کتاب قوی‌الاغذیه ـ کتاب تدبیرالناقه (الناقهین) در یك مقاله ـ کتاب معرفة اوجاع

---

۱ - la Diététique

۲ - Rufus d'Ephèse

۳ - الفهرست ص ۴۰۳

۴ - De l' usage des parties du corps humain

۵ - راجع بترجمه‌ها واصلاحات حنین مخصوصاً رجوع کنید به‌الفهرست چاپ مصر ازص ۴۰۱ تا ۴۰۸

المعدةوعلاجها در دومقاله ـ کتاب‌البول برطریق سؤال‌وجواب درسه‌مقاله ـ کتاب الآجال دریك مقاله ـ کتاب تولدالحصاة دریك مقاله ... [۱]

حنین‌بن‌اسحق غیرازترجمه‌ها وتألیفات خود درطب، دارای آثار مترجم یامؤلفی دردیگر ابواب علوم نیزبود وازآنجمله است کتاب قاطیغوریاس بتفسیرثامسطیوس [۲] دریك مقاله ـ تولدالناربین الحجرین دریك مقاله ـ احکام الاعراب بنابرمذهب‌یونانیان در دومقاله ـ کتابی درنحو ـ رساله‌یی دردلالت قدر برتوحید ـ تعبیرالرؤیادرپنج مقاله از ارطامیدورس‌صاحب کتاب‌الرؤیا ـ مقاله‌یی درعلت‌شوری آب‌دریا ـ نوادرالفلاسفةوالحکما [۳] ـ کلام فی‌آلاثارالعلویة ـ مقالة فی‌قوس قزح ـ کتاب تاریخ العالم و المبداء و الانبیاء والامم والخلفاء والملوك فی‌الاسلام که ازخلقت‌آدم شروع کرده وپس ازذکرانبیاء بعد ازآدم‌ببیان ملوك‌بنی‌اسرائیل ویونان و روم وسپس بذکرابتداء اسلام وخلفای بنی‌امیه وبنی‌هاشم تاعصر حیات خود یعنی تا زمان‌المتوکل علی‌الله پرداخته بود . مجموعه‌یی ازتفسیرهای علمای یونان بر کتاب السماء والعالم ارسطو که حنین در ترجمه و اصلاح آنها دست داشت ـ کتابی درباب‌سخنان افلاطون درطیماوس ـ کتاب‌الصوت از جالینوس ـ انالوطیقای اول [۴] وانالوطیقای دوم [۵] از ارسطو که قسمتهایی ازآنرا بسریانی‌ترجمه کرد ـ کتاب الکون‌والفساد [۶] ارسطو که بسریانی نقل کرد ـ کتاب النفس [۷] ارسطو درسه مقاله که بسریانی نقل کرد ـ کتاب باری ارمینیاس که خود آنرا بسریانی و

---

۱ ـ برای اطلاع ازهمهٔ تألیفات وترجمه‌های حنین‌که ذکرتمامی آنها باعث اطالهٔ کلام است علاوه برالفهرست رجوع‌کنید به : اخبارالحکماء ص ۱۱۹ ـــ ۱۲۰ . عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۹۷ ـ ۲۰۰

۲ ـ Themistios de Paphlagonie فیلسوف یونانی‌که در حدود ۳۹۵ میلادی در قسطنطنیه درگذشت. وی ازشارحین معروف‌آثار ارسطواست .

۳ـ این‌کتاب بشمارهٔ ۷۵٦ درکتابخانهٔ اسکوریال موجود است . رجوع شود بمقالهٔ ذیل Das Erbe der Antike in Orient und Okzident : C.H. Becker درمجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ مصر ۱۹٤٦ ص ۳۹

٤ - les premiers Analytiques

٥ - les derniers Analytiques

٦ - Génération et Corruption

٧ - Traité de l'Ame

پسرش اسحق بعربی نقل کرد ـ ترجمه وتفسیر کتاب السیاسة [1] افلاطون و کتاب النوامیس [2] او. دربارهٔ آثارموجود حنین بتفصیل درملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

حنین بن اسحق دوپسرداشت بنام **داود و اسحق** که برخی از کتب خودرا در طب برای آنان نگاشت وبعضی از کتب جالینوس رانیز برای آندو ترجمه کرد. ازاین دوپسر داود طبیب واسحق دوستدارفلسفه ومترجم کتب فلسفی وطبی بود و اوست که توانست جای پدررا گیرد ودرفضل وصحت نقل ازیونانی وسریانی بعربی ازجملهٔ مشاهیر مترجمان گردد. **ابو یعقوب اسحق بن حنین** کمتر بترجمهٔ کتب طب وبیشتر بترجمهٔ کتب فلسفی خاصه کتب ارسطو و شرح او و بعض کتب ریاضی توجه داشت. وی از معاصران وندمای المکتفی بالله (۲۸۹ـ۲۹۵ هجری) بود و چنانکه گفته‌اند برخلاف پدر که تاآخرعمرآیین مسیحی داشت بدین اسلام درآمد. اسحق درعربیت فصیح ومطلع بود، شعرعربی نیز میسرود، وی در پایان عمر دچار فالج شد و بسال ۲۹۸ بعهدالمقتدر درگذشت [3]. ازجملهٔ ترجمه‌های اوست.رسالهٔ سوفسطس [4] افلاطون بتفسیر الامفیدورس ـ ازارسطو: قسمتی ازاناالوطیقای اول وتمام اناالوطیقای دوم بسریانی، وطوبیقا [5] بسریانی، وریطوریقا [6] بعربی، و کتاب الکون والفساد ازسریانی بعربی ـ کتاب النفس ازسریانی بعربی ومقابلهٔ آن باردیگر باشرح ثامسطیوس ـ چند قسمت از کتاب الحروف معروف به‌الهیات [7] و کتاب الاخلاق (مجموعه‌های ارسطوراجع به‌اخلاق) بتفسیر فرفوریوس وتفسیردیگری ازهمان کتاب بوسیلهٔ ثامسطیوس وشرح الاسکندر الافرودیسی برسوفسطیقا وریطوریقا (خطابه) وابوطیقا (بوطیقا) [8] ی ارسطو ـ کتاب ایساغوجی ازفرفوریوس و اختصار کتاب اقلیدس ونقل واصلاح جوامع اسکندرانیین درشرح کتاب الفصول ابقراط بوسیلهٔ جالینوس. ترجمهٔ المجسطی بطلیموس که ثابت آنرا اصلاح کرد.

---

۱ - la Politique   ۲ - les Lois

۳ - برای اطلاع از احوال و آثار اسحق بن حنین رجوع شود به‌طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱ و تتمة صوان الحكمة ارعلی بن زیدالبیهقی چاپ لاهور ۱۹۳۵ ص ٤ والفهرست ابن‌الندیم ص ٤١٥ واخبار الحکما ص ۵۷

٤ - le Sophiste   ٥ - les Topiques

٦ - la Rhétorique   ۷ - Métaphysique

۸ - la Poétique

ازجملهٔ تألیفات او کتابی بود بنام تاریخ الاطبا که ابن‌الندیم از آن استفاده کرد(۱) و کتاب آداب‌الفلاسفة ونوادرهم و کتابی در نبض و کتاب صنعةالعلاج بالحدید و کتاب الادویة المفردة و کتاب الکناش‌الخف و مقالدیی در توحید. آثارموجود اورا درملحقات مذکور خواهیم داشت.

از آنچه گذشت و نیز بامطالعهٔ کتب تاریخ فلسفه وحکما درتمدن اسلامی، اهمیت خاندان حنین برمامسلم میشود. این‌خاندان در پیشرفت علم خاصه علم طب بنا بر رأی ونظر یونانیان وشراح اسکندرانی دارای همان اهمیت اند که خاندان بختیشوع درمعرفی طب ایرانی بوده‌اند بلکه ازبعض جهات خاصه کثرت وتنوع آثار مترجم بر آن‌خاندان نیز بر تری دارند وسهم عمده دراین باب با حنین‌بن اسحق بزرگترین ودانشمندترین فرد این خاندان است.

۱۵ـ **قسطا بن لوقا البعلبکی** ـ ابن‌الندیم او را در ردیف حنین‌بن‌اسحق قرار داده وحتی براو برتری نهاده و گفته است: «واجب بود که ذکر او بسبب فضل وبلندی‌جاه وتقدم وی درصناعت طب‌برحنین مقدم‌داشته‌آید لیکن یکی‌از دوستان از من خواسته است که حنین رابراومقدم دارم واین هردومرد فاضل‌اند» (۲). وی در غالب علوم واز آنجمله درطب وفلسفه‌وهندسه وحساب ونجوم وموسیقی براعت داشت و درزبان یونانی فصیح بودوعربی‌را نیکو مینوشت و زبان سریانی را خوب میدانست. اصلش از نصارای شام وازشهرمشهور بعلبك بود. دیرگاهی در بغداد بسربرد و در آخر عمر نزدیکی از ملوك ارمنستان میگذراند و آنجا نیز بترجمه و تألیف اشتغال داشت تا در گذشت. بروایت القفطی قسطا درایام بنی‌العباس ببلاد روم رفت وبسیاری از کتب آنانرا بدست آورد وبشام سفرکردوسپس بعراق خوانده شد تا بنقل آن کتب بعربی مبادرت کند واومعاصریعقوب‌بن‌اسحق کندی‌بود. قسطاعده‌یی از کتب طبی وفلسفی وریاضی وفلکی یونانی را بعربی ترجمه کرد وچون درنقل امین وزبردست بود، ترجمه های وی مورد اعتماد قرارگرفت وعلاوه براین بسیاری ازترجمه‌های مترجمان را نیزتصحیح واصلاح میکرد وازخصائص‌او آن‌بود که درعین ایرادمعانی کثیردراختصارالفاظ بسیارمیکوشید.

۱ - الفهرست ص۳۹۷ و ۳۹۸ و ٤۰٦ و ٤۱٥

۲ - الفهرست ص ٤۱۰

وی علاوه برترجمه ها وتفسیرها و شروح خود تألیفاتی در ابواب مختلف خاصه درعلم طب نیز داشت .

ازترجمه‌های او کتب ذیل را میتوان یاد کرد :

قسمتی ازالکون والفساد ارسطو - ترجمهٔ تفسیر الاسکندر الافرودیسی برمقالهٔ چهارم از کتاب‌السماع‌الطبیعی[۱] ارسطو که قسطا تا مبحث زمان از آنراترجمه کردو همچنین است ازتفاسیراسکندر برمقالهٔ پنجم‌ومقالهٔ‌ششم‌السماع‌الطبیعی - قسطاازتفسیر یحیی‌النحوی الاسکندرانی برالسماع الطبیعی ارسطو نیز قسمتی را ترجمه کرد . از فلوطرخس[۲]هم کتاب‌الآراءالطبیعیة را که محتوی‌آراء فلاسفه در مسائل طبیعیات در پنج‌مقاله‌بودترجمه کردوازذیوفنطس[۳]کتاب‌جبرومقابله‌واز«ایرن» کتاب‌الحیل[٤] را.

ازتألیفاتی که بنام قسطا ذکر کرده‌اند وبعید نیست که غالب آنها ترجمه باشد کتب زیرین رادرطب وریاضیات ونجوم ومنطق وفلسفه یاد میکنیم :

کتاب‌الدم - کتاب‌البلغم - کتاب‌الصفراء - کتاب‌السوداء - کتاب‌فی‌اوجاع‌النقرس- کتاب‌فی‌الروائح وعللها - رسالة فی‌احوال الباه و اسبابه برطریق سؤال وجواب - کتاب فی‌الدخول الی علم‌الطب - کتاب فی‌النبید و شربه فی‌الولائم - کتاب فی‌الاسطقسات - کتاب فی‌السهر- کتاب فی‌العطش- کتاب فی القوة والضعف - کتاب فی‌الاغذیة علی‌طریق القوانین‌الکلیة - کتاب‌فی‌النبض ومعرفة‌الحمیات‌وضروب‌البحرانات - کتاب‌فی‌علة‌الموت فجأة - کتاب فی‌معرفة‌الخدر وانواعه وعلله واسبابه وعلاجه - کتاب فی‌ایام‌البحران فی امراض‌الحادة- کتاب‌فی‌الاخلاط‌الاربعة وماتشترك فیه - کتاب‌فی‌الکبدوخلقتها ومایعرض

---

۱ . la Physique

۲ - Plotarchos de Cheronaia (plutarque de chéronée) ازنویسندگان ودانشمندان بزرگ‌یونانی‌است‌که درحدود ٤٦ - ۱۲۲ میلادی میزیست برخی دوت اورا در ۱۲۵ میلادی نوشته‌اند .

۳ - Diophantos d'Alexandreia ازریاضیون بزرگ‌یونانی‌است‌که درقرن‌سوم میلادی‌دراسکندریه می زیست .

٤ - Les Mécaniques . متن عربی این کتاب بفرانسه (۱۸۹۳) وبآلمانی (۱۹۰۰) ترجمه و چاپ شد. کتاب دیگری را ازقسطا دراستعمال اسطرلاب کروی ، استفانوس‌آرنالدوس Stephanus Arnaldus بلاتینی باعنوان de Spera solida ترجمه کرد .

فیها من الامراض ـ کتاب فی تدبیر الابدان فی سفر الحج ـ کتاب فی دفع ضرر السموم ـ کتاب فی المدخل الی علم الهندسة برطریق سؤال وجواب ـ کتاب آداب الفلاسفة ـ کتاب فی الفرق بین الحیوان الناطق و غیر الناطق ـ کتاب فی الفرق بین النفس و الروح ـ کتاب فی الجزء الذی لایتجزأ ـ کتاب فی النوم و الرؤیا ـ کتاب فی شکل الکرة و الاسطوانة ـ کتاب فی الهیئة وترکیب الافلاك ـ کتاب فی حساب التلاقی علی جهة الجبر و المقابلة ـ کتاب فی العمل بالکرة الکبیرة النجومیة ـ کتاب فی الاوزان و المکاییل ـ کتاب السیاسة ـ کتاب المدخل الی المنطق ـ کتاب فی شکوك کتاب اقلیدس ـ کتاب الفصد ـ کتاب المدخل الی علم النجوم ـ کتاب الحمام ـ کتاب الفردوس در تاریخ ـ رساله‌یی دراستخراج مسائل عددیه از مقالهٔ سوم اقلیدس ـ تفسیر سه مقاله ونیم از کتاب ذیوفنطس درمسائل عددیه ـ کتاب فی عبارة کتب المنطق وآن مدخل برایساغوجی فرفوریوس است ـ کتاب فی البخار ـ رسالة فی علل اختلاف الناس فی اخلاقهم وسیرهم وشهواتهم واختیاراتهم(١). بآثار موجود او در ملحقات اشاره خواهد شد .

١٦ـ حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی ـ یکی از مترجمان وطبیبان عیسوی ، از ناقلان یونانی و سریانی بعربی ، شاگرد و خواهرزادهٔ حنین بن اسحق بود . حنین هوش و فهم و درجهٔ اطلاع ویرا میستود و او را بر دیگران مقدم میداشت وترجمه‌هایش را می‌پسندید وبنیکی وصف میکرد وحتی بعضی ازقدماء آورده‌اند که غالب ترجمه‌های او بنام حنین مشهور شده است زیرا ناسخان نام او را بحنین تبدیل کرده‌اند وحال آنکه حنین غالباً از یونانی بسریانی نقل کرده و بسیاری از ترجمه‌های عربی را که دیگران کرده‌بودند اصلاح نموده است(٢) . ازجملهٔ ترجمه‌های حبیش یکی ترجمهٔ عهدا بقراط بعربیست . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرد و حبیش بامشارکت عیسی بن یحیی آنرا بعربی درآورد . دیگر تفسیر کتاب الماء و الهواء [والامکنة] بقراط از جالینوس که اصل آنرا حنین بعربی ترجمه کرده بود . از کتب وتفسیر های جالینوس وبعض اطباء دیگر ترجمهٔ کتب ذیل را هم بحبیش نسبت داده‌اند : تعریف

---

١ ـ اخبار الحکما ص ١٧٣ـ١٧٤ . الفهرست ص ٤١٠ـ٤١١ ، عیون الانباء ج ١ ص ٢٤٤ ـ ٢٤٥

٢ ـ الفهرست ص ٤٠٣ و ٤١٥ . اخبار الحکما ص ١٢٢

علل اعضاءِ الباطنة در شش مقاله ـ کتاب النبض الکبیر در شانزده مقاله ـ حیلة البرؤ بعربی ـ التشریح الکبیر[۱] ـ اختلاف التشریح بعربی ـ تشریح حیوان الحی بعربی در دومقاله ـ کتابی دراطلاع ابقراط از تشریح بعربی ـ کتاب علم ارسطو طالیس در تشریح درسه مقاله ـ تشریح الرحم دریك مقاله ـ الحاجة الی النبض در یك مقاله ـ آراءِ بقراط وفلاطن[۲] درده مقاله بعربی ـ منافع الاعضاءِ در هفده مقاله باصلاح حنین ـ خصب البدن دریك مقاله ـ کتاب المنی دردومقاله ـ ترکیب الادویة درهفده مقاله . ونیز باید کتبی از قبیل : الریاضة بالکرة الکبیرة ـ الریاضة بالکرة الصغیرة ـ کتاب المدخل الی المنطق و کتاب الاخلاق را ازترجمه‌های حبیش ذکر کرد[۳]. ازتألیفات حبیش کتابی است بنام «الزیادة فی المسائل التی لحنین» . کتاب مسائل حنین درطب و در حکم مدخلی برای آن علم است وحنین آنرا برای محصلین این فن تألیف کرد . دیگر کتاب اصلاح الادویة المسهلة و کتاب الاغذیة و کتاب الاستسقاء و مقاله‌یی درنبض . آثار موجود حبیش را در ملحقات این کتاب خواهیم یافت.

۱۷ ـ عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل ـ وی شاگرد وهمکار دانشمند و کثیر الترجمهٔ حنین ومردی فاضل بود چنانکه حنین دانش او را میستود و از نقل وی خشنود بود . اشتغال عیسی بن یحیی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود وخودنیزدراین باب تألیفاتی داشت . ازترجمه‌های وی یکی کتاب عهدابقراط بود باشتراك حبیش الاعسم . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرده و ازخود نیز چیزی برآن افزوده بود ـ کتاب تقدمة المعرفة ابقراط که حنین اصل و عیسی تفسیر جالینوس را برآن بعربی ترجمه کرد ـ سه‌مقاله ازپنج‌مقالهٔ کتاب الامراض الحادة ابقراط بتفسیر جالینوس ـ هشت مقاله ازجالینوس در تفسیر مقالهٔ ششم از کتاب ابیذیمیای بقراط ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس ـ کتاب طبیعة الانسان ابقراط بتفسیر جالینوس که حنین اصل و

۱ ـ de l' Anatomie

۲ ـ Des dogmes d' Hippocrate et de platon شاید مراد ازفلاطن (افلاطون — افلاطن) دراینجا افلاطن صاحب الکی ازاسنادان حالبنوس باشدکه کتاب الکی را بدو نسبت داده‌اند (الفهرست ص ٤۰۷)

۳ـ درباب ترجمه‌های حبیش رجوع کنید به الفهرست ازص ٤۰۱ ببعد .

عیسی تفسیر آنرا ترجمه کرد - کتاب فی ان المتحرك الاول لایتحرك که قسمتی را حنین وقسمتی را عیسی بن یحیی وقسمتی دیگررا اسحق بن حنین ترجمه کردند . کتاب السبعین ازاوریباسیوس که حنین و عیسی آنرا بسریانی نقل کردند . ابن الندیم گوید از خوشبختیهای حنین بن اسحق یکی آنست که آنچه حبیش بن الحسن الاعسم و عیسی بن یحیی وغیر آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بوی منسوب شده است .(۱) دربارهٔ آثار موجود اودر ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

۱۸ - حجاج بن یوسف بن مطر - وی از معاصران هارون الرشید و مأمون و از مترجمان بنام اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، مترجم ومفسر المجسطی واصول الهندسه(۲) اقلیدس بود که آنهارا بامر مأمون بعربی نقل کردونقل اورا بعداً ثابت بن قرة اصلاح نمود . دیگر از ترجمه‌های حجاج کتاب المرآة ارسطورا ذکر کرده‌اند .(۳) آثارموجود اورادرملحقات خواهیم دید.

۱۹- سرجیس الرأسی - ازشهررأس العین واز مترجمان قرن دوم و سوم است که معاصرحنین بن اسحق واختصاص وی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود و کتب بسیاری را ترجمه کرد لیکن از حیث ترجمه متوسط بود ازینروی حنین ترجمه های ویرا اصلاح میکرد و بهمین سبب ابن ابی اصیبعه گوید آنچه از ترجمهٔ او باصلاح حنین است خوب والا متوسط است - از جملهٔ ترجمه های او تفسیر جالینوس بر کتاب طبیعة الجنین ابقراط است .(٤)

۲۰- ثابت بن قرة الحرانی - وی ازمترجمان و علمای معتبر و مؤسس خاندان معتبر ثابت است. ابوالحسن ثابت بن قرة بن هارون (زهرون - مروان) بن ثابت بن کرایا (کریا) بن ابراهیم بن کرایا (کریا) بن مارینوس بن سالایونوس (سلاموبوس- سالایونس - مالاجریوس - سالامانس) الحاسب الحرانی الصابی از صابئین مقیم حران

۱- رجوع شود به الفهرست ابن الندیم ص ٤۰۱ و ٤۰۲ و ٤۰۳ . طبقات الاطباء ص ۱۰۰ و ۲۰۳و ۲۰٤ از ج ۱ . اخبار الحکما ص ۱٦٤

۲ - Ies Eléments de géometric

۳ - الفهرست ص ۳٤۱ و ۳۵۲ و ۳۷۱ و ۳۷٤ و اخبار الحکما ص ۳۱ و طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۸۷ و ۲۰٤

٤ - عیون الانباء ج ۱ ص ۹۹ و ۱۰۹ و۱۸٦ و۲۰٤و ۲۰۵

بوده وبسال ۲۱۱ولادت یافته ودرسال ۲۸۸ در گذشته‌وهفتادوهفت سال زیسته است[۱].
ثابت در ابتدای‌کار صیرفی بود وسپس بایکی ازمترجمان زمان خود ، محمدبن موسی،
آنگاه که ازبلاد روم باز میگشت ببغداد رفت وآنجا بتحصیل علوم اوائل پرداخت و
گویند که در خانهٔ محمدبن موسی از او علم میآموخت . ثابت در طب و فلسفه و
ریاضیات از استادان بزرگ زمان خود بود و ترجمه‌ها و تألیفات بسیار داشت و پس از
براعت در علوم بخدمت المعتضد عباسی (۲۷۹ـ۲۸۹) راه یافت واز جملهٔ منجمان او
گردید .

ابن ابی اصیبعه درشرح حال ثابت‌آورده است که در عهد ثابت بن قرة هیچکس
نبود که با او درصناعت طب وغیرآن ازجمیع اجزاء فلسفه برابری کند واورا تصانیفی
مشهور در جودت است وجماعتی بزرگ ازفرزندان وبستگان او ازوی استفاده‌برده‌اند.
ثابت را رصدهایی نیك است که در بغداد متولی‌آنها بوده ونتایج‌آنها را در کتابی گرد
آورده ومذهب خویش را درسال شمسی وآنچه راجع بخورشید در حال اوج و مقدار
سنین و کمیت حرکات و صورت تعدیل آن یافت،درآن کتاب یاد نموده است . وی در
نقل بعربی ماهربود وبزبان سریان وغیرآن‌آشنایی بسیارداشت[۲]. ازحذاقت و دانش
ثابت حکایات غریب نقل کرده‌اند که در کتب حکما و اطبا ثبت است . ترجمه ها و
تألیفات‌اودر طب وهندسه و نجوم و طبیعیات ومنطق و فلسفه وموسیقی و علم اخلاق و
حساب‌وداروشناسی بسیاربود والقفطی[۳]وابن ابی‌اصیبعه[۴]غالب‌آنهارا ذکر کرده‌اند.

۱ـ رجوع شود به و فیات الاعیان چاپ اخیر مصر ج ۲ ص ۱۲۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۳۸۰ .
عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ . اخبار الحکما چاپ مصر ص ۸۰ . تتمة صوان الحکمة ص ٦ ـ ۷ .
تاریخ ولادتش در الفهرست چاپ مصر و وفیات الاعیان سال ۲۲۱ است لیکن تاریخ درست‌تر همان
است‌که در متن آورده‌ایم زیرا در اینکه عمر او ۷۷ سال و وفاتش بسال ۲۸۸ است همهٔ مآخذ
متفقند .

۲ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ ـ ۲۱٦

۳ ـ اخبار الحکما ص ۸۱ ـ ۸٤

٤ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰

وی کـتب مهمی از ارسطو و اوطـوقیوس (۱) و ابلونیوس‌النجار ومنـالاوس (۲) و ابافرودیطوس (۳) وبطلیموس القلوذی وببس‌الرومی (٤) وجـالینوس وفیلغریوس (٥) و نیقوماخس‌الجهراسنی (٦) درعلوم مختلف ترجمه و کتب بسیاردرطب وریاضیات‌ومنطق و فلسفه‌تألیف کرده است .

از جملۀترجمه‌هاواصلاحات وتفسیرهای اویکی تفسیر کلام ارسطو در باب هاله وقوس‌قزح‌بوسیلۀ ابا فرودیطوس ودیگر ترجمه و تفسیری ازمقالۀ اول السماع الطبیعی ودیگرسه کتاب درهندسه ازاوطوقیوس و دیگر اصول هندسه از منالاوس و دیگر دو اصلاح ازالمجسطی که دومین ازروی ترجمۀ اسحق‌بن حنین بوده است،ودیگر ترجمۀ کتاب جغرافیای بطلیموس و دیگر ترجمۀ تفسیر ببس‌الرومی از کتاب تسطیح الکرۀ بطلیموس‌ودیگر کتاب الکیموس‌جالینوس‌با مشارکت‌شملی‌وحبیش بعربی و دو کتاب از فیلغریوس طبیب وجوامعی از کتاب «باری ارمینیاس» و «انالوطیقای اول» . اصلاح «کتاب‌النبات» (۷) ارسطو بتفسیر نیقلاوس الدمشقی (۸) کـه اسحق بن حنین ترجمه کرده بود و جوامعی از کتاب الادویـة المفردة و کتاب المرة السوداءِ و سوءِ المزاج المختلف و امراض الحادة و کتاب الکثرة وتشریح الرحم و کتاب‌المولودین‌لسبعةاشهر و کتاب‌الفصد و تفسیر کتاب الاهویة والمیاه و البلدان و کتاب ادویة المنقیة و کتاب الاعضاءِ الآلمة از آثار یا شروح جالینوس وجوامعی از کتاب نیقوماخوس در ارثماطیقی و از کتاب‌الاربعۀ بطلیموس القلوذی واصلاح مقالۀ نخستین از کتاب ابلونیوس در قطع النسب المحدودة .

تألیفات ثابت بسریانی وعربی بسیار ودرمسائل گوناگون ازقبیل اخلاق ومنطق

---

۱ ـ اوطوقیوس‌العسقلانی(Eutocius d'Ascalon) ریاضی دان معروف یونانی قرن چهارم میلادی .

۲ ـ منالاوس‌الاسکندرانی Menelaos d'Alexandreia از ریاضی دانان معروف قرن اول میلادی .

۳ ـ Epaphrodite ریاضی دان یونانی قرن دوم وسوم میلادی صاحب‌آثاری درحساب .

٤ ـ Pappus d,Alexandreia ریاضی‌دان اواخرقرن سوم واوایل قرن چهارم .

٥ ـ Philigarius ازجراحان معروف یونانی بعد ازجالینوس

٦ ـ Nicomaque de Grasa ازریاضیون یونانی قرن اول میلادی.

۷ - de plantis .

۸ ـ Nikolaos Damaskenos ازدانشمندان یونانی قرن اول قبل ازمیلاد .

وطب وفلسفه و هیئت ونجوم و حساب و هندسه وجبر و مخروطات و بعض مسائل دینی خودبودو برخی از آنها که بنام تألیفات شخص او ذکر کرده‌اند عبارتست از: اختصار المنطق- نوادرمحفوظة من طوبيقا - اغاليط السوفسطائيين ـ اختصار كتاب ما بعد الطبيعة ـ النظر في امر النفس ـ کتابی درتسهیل المجسطی - كتاب المدخل الى المجسطى - كتاب في العمل بالكرة - رؤية الاهلة بالجنوب - سنة الشمس - علة كسوف الشمس و القمر - مختصر درعلم نجوم - کتابی دراشکال اقلیدس ـ مساحت اشکال مسطحه ـ مقاله‌یی در هندسه - مقاله‌یی درتصحیح مسائل جبر ببراهین هندسی ـ اصولی از علم اخلاق - الطريق الى اكتساب الفضيلة ـ رساله‌یی درحل رموز كتاب السياسة افلاطون - كتاب وجع المفاصل- السكون بين حركتي الشريان که آنرا بسریانی در رد کندی تألیف کرد و شاگرد او عیسی بن اسیدالنصرانی بعربی نقل وثابت متن عربی آنرا اصلاح نمود - صفة كون الجنين- البياض الذى يظهر في البدن - اوجاع الكلي و المثانة - کتابی در تشریح یکی از طیور ظاهراً بویتمار - کتابی دراجناس انقسامات داروها - رساله‌یی درآبله وحصبه - رساله‌یی درسنگ مثانه - كتاب الذخيرة دراصول علم طب ـوچندین کتاب ورسالهٔ دیگر...دربارهٔ آثارمتعددی که ازودر دست است درملحقات بحث خواهیم کرد.

پسر این دانشمند یعنی **ابوسعید سنان بن ثابت** نیزدرمعرفت بعلوم و اشتغال بآن و تمهردرصناعت طب وعلم هیئت وریاضیات وفلسفه مشهوربوده است ودر خدمت المقتدر (۲۹۵- ۳۲۰) والقاهر(۳۲۰- ۳۲۲) والراضی(۳۲۲- ۳۲۹) بسرمیبردودراول محرم سال ۳۰۶ بیمارستان سیده را افتتاح کرد . وفات اوبسال ۳۳۱ اتفاق افتاد و او نخستین کسی است که مأمور امتحان اطبا شد وشرح آن بعداً خواهدآمد . وی چند کتاب درتاریخ و مسائل علمی تألیف کرد وبترجمهٔ نوامیس هرمس [۱] و نمـاز و بعضی از اوراد مذهبی

---

۱ ـ Hermès Trismègiste یکی ازعلمای افسانه‌ییست .افسانهٔ اوازقرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد و در قرن چهارم کمال یافت تا آنجاکه بسیاری کتب بنام او مشهور شدچنانکه ایامبلیخس (Jamblique) عدد آثار اورا ۲۰۰۰۰ ذکرکرد . درکتب فلاسفه و حکما سه هرمس بنام هرمس الاول که پیش از طوفان نوح میزیست،وهرمس الثانی که بعد از طوفان در آغاز بنای بابل زندگی میکرد، وهرمس الثالث که بعد از طوفان درمصر بسرمیبرد واستاد اسقلبیوس طبیب افسانه‌یی یونان بود ، ذکر کرده‌اند .

صابئین بعربی و اصلاح بعضی ازرسالات ریاضی که ابی‌سهل الکوهی از سریانی بعربی نقل کرده وبرسنان عرضه داشته‌بود (۱).

پسر ابوسعید یعنی **ابوالحسن ثابت بن‌سنان بن ثابت بن‌قرة** (متوفی بسال ۳۶۳) وبرادراو **ابواسحق ابراهیم** بن‌سنان بن‌ثابت‌بن قرة(۲۹۶-۳۳۵)نیز درحکمت و طب شهرت‌داشته وخلفای عباسی را خدمت می کرده‌اند .

۲۱ - **عیسی بن‌اسیدالنصرانی** شاگرد ثابت بن قرة حرانی و بزبان سریانی آشنا بود . ثابت فضل و دانش او را میستود وویرا بزرگ میداشت و عیسی در محضر او بنقل کتب ازسریانی بعربی مشتغل بود . وی سؤالاتی ترتیب داده وباستادخویش‌عرضه داشته وثابت کتابی درآن باب بنام« کتاب جوابات ثابت‌لمسائل عیسی‌بن‌اسید» تألیف کرده بود . ازترجمه‌های عیسی یکی کتابی‌است که‌ثابت درباب سکون بین دو حرکت شریان در ردکندی بسریانی برداخته و او آنرا بعربی درآورده و ثابت متن عربی را اصلاح کرده بود . بعضی گفته‌اند ناقل این کتاب حبیش‌الاعسم بود .

۲۲ - **موسی بن‌خالد** معروف به «**الترجمان**» از ناقلان کتب طبی و در شمار مترجمانی بوده‌است که‌بانظرحنین بن‌اسحق کارمیکرده‌اند . ابن‌ابی‌اصیبعه‌ترجمهٔقسمتی ازستهٔ‌عشرجالینوس را بدومنسوب میدارد . گویا این موسی و برادرش یوسف هر دو ازمترجمان پهلوی بعربی نیز بوده‌اند(۲).

۲۳ - **ابوعثمان‌سعید بن‌یعقوب الدمشقی** - از اطباء مشهور بغداد وازمترجمان معروف وصاحب نقلهای بسیار از کتب طب وسایرعلوم بعربی بوده است . وی بیشتر باابوالحسن علی‌بن عیسی الوزیر اختصاص داشت و او در سال ۳۰۲ بیمارستانی ترتیب داد و ابوعثمان سعیدبن یعقوب طبیب خود را برآن بیمارستان وسایر بیمارستانهای بغداد ومکه‌ومدینه ریاست داد . وی کتابی درمسائل مأخوذ از کتاب الاخلاق جالینوس وجوامعی از کتاب‌النبض‌الصغیر جالینوس ترتیب داد . علاوه براین به الدمشقی نقلی از

---

۱ - اخبارالحکما ص ۱۲۰ - ۱۳۳ ، عیون‌الانباء ج ۱ ص ۲۲۰ - ۲۲٤

۲ - الفهرست ص۳٤۲

مقالهٔ چهارم از کتاب‌السماع‌الطبیعی ارسطوو کتاب‌الکون‌والفسادوهفت‌مقاله‌ازطوبیقای ارسطووالاصول اقلیدس وشرح بیس‌الرومی را برآن [۱] نسبت داده‌اند . آثار موجوداو رادرملحقات‌مذکور خواهیم داشت.

۲۴ ـ **اصطفن بن بسیل** ـ وی یکی از مترجمان عهد مأمون و از شاگردان حنین‌بن اسحق بود وبسیاری از کتب طب یونانی را بعربی نقل کرد و ازآنجمله‌است کتب ذیل ازجالینوس : کتاب حرکات الصدروالرئة بعربی باصلاح حنین ـ کتاب علل النفس باصلاح حنین ـ کتاب حرکةالعضل باصلاح حنین ـ کتاب الحاجة الی‌التنفس نقل اصطفن وحنین ـ کتاب‌الامتلاء دریك مقاله ـ کتاب المرةالسوداءِ در یك مقاله ـ کتاب‌الفصد بامشارکت عیسی‌بن یحیی ـ کتاب عددالمقاییس با مشارکت‌اسحق .ـواز اوریباسیوس کتاب الادویةالمستعملة [۲].آثارموجود او رادر ملحقات‌خواهیم دید .

۲۵ ـ **ابراهیم‌ابن الصلت** ـ ازمترجمان وناقلان متوسط کتب طب . وی کتاب «صفات‌لصبی یصرع» را از جالینوس بسریانی وعربی نقل کرد ومقالهٔ اول از السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ المجسطی بطلیموس و تفسیر اوطوقیوس برمقالهٔ اول از همین کتاب را بتازی درآورد [۳].

۲۶ـ **اسطاث** ـ ازناقلان متوسط وازمعاصران حنین‌بن‌اسحق ویعقوب‌بن‌اسحق الکندی بود که قسمتی ازالهیات‌ارسطورا بتفسیرالاسکندرالافرودیسی برای‌وی بعربی نقل کرد .دیگر ازترجمه‌های وی کتاب‌الحقن سورانوس [۴]است که‌حنین‌آنرا اصلاح کردودیگر ترجمهٔ کتاب الکون والفساد ارسطوبتفسیرالامفیدورس بعربی [۵]. در بارهٔ آثار موجود اودر ملحقات سخن‌میگویم .

۱ــ از شرح بیس برکتاب‌الاصول اقلیدس جزهمین ترجمهٔ عربی اثری دردست نیست . متن وترجمهٔ ابن اترابوعثمان الدمشقی را William Thomson و G. Junge در کمبریج بسال ۱۹۳۰ منتشرکردند . ترجمهٔ‌آلمانی این‌کتاب هم بدست H.Suter درسال ۱۹۲۲ چاپ شد .

۲ ـ رجوع شودبه‌الفهرست ص ٤٠٤ ـ ٤٠٧

۳ ـ الفهرست ص ۲٤۱ و ٤٠٤ و عیون الانباء

٤ ـ سورانوس (Soranus d'Ephése (Soranos d'Ephesos طبیب معروف‌قرن‌دوم میلادی معروف به Soranus le Jeune که از تألیفات او کتاب Traité des fractures باقی مانده‌است .

٥ ـ رجوع شود به اخبار الحکما ص ۳۰ و ۳۱ . الفهرست ص ۳٤۱ و۳۵۲ و٤٠۸ . طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲٠٤

۲۷ـ **قویری** ـ ابواسحق ابراهیم از فضلا وفلاسفه‌و منطقیین معروف قرن سوم ، استاد متی‌بن‌یونس است وتفاسیری بربعض کتب ارسطومانندقاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس وانالوطیقای اول وانالوطیقای دوم دارد . ابن‌الندیم نام او را در شمار نام مترجمان‌ذکر کرده است[۱] .

۲۸ـ **خاندان کرخی** ـ نخستین‌آنان شهدی‌الکرخی ازاهل کرخ[۲] ومترجمی متوسط بود . پسر وی یعنی ابن‌شهدی نیزمانند پدر و درآخر عمر از او بالاتر بود . وی ازسریانی بعربی ترجمه میکرد واز جملهٔ ترجمه هـای او « کتاب الاجنة» از ابقراط بود[۳] .

۲۹ـ **ابن بَکّوس** ـ ابواسحق ابراهیم‌بن‌بکوس‌العشاری از طبیبان و مترجمان معاصرحنین‌بن‌اسحق واز کسانی بود که حنین ترجمه های او را اصلاح میکرد . کلمهٔ بکوس که آنرا بکس و بکش نیز نوشته‌اند باید معرب از کلمه بکوس یا باکوس[۴] نام خداوند شراب ویکی‌ازارباب انواع معروف یونانی‌باشد. این‌کلمه در کتب‌بصورتهای عجیبی مانندتمکین وتاش‌هم نوشته شده است . ابن‌ابی اصیبعه گوید که وی در علم طب ماهر وازمشایخ اطباء بغداد بود وباآنکه کورشد ازاشتغال بصناعت‌طب دست‌باز نداشت ودربیمارستان عضدی تدریس میکرد واو راکتابهایی درطب است ازقبیل کناش‌و کتاب اقرا باذین ملحق بکناش ومقاله‌یی دراینکه آب قراح باردتر ازآب جواست ومقاله‌یی درآبله . پسرابراهیم یعنی ابوالحسن علی نیز در طب ونقل کتب مردی مشهور ومطلع بود و کتب بسیاربعربی درآورد[۵] . ابراهیم‌بن‌بکوس را غیر از کتب طب و ترجمه‌های طبی نقلهایی ازقبیل ترجمه واصلاح سوفسطیقا و کتاب الکون والفساد ارسطو و کتاب

۱ـ الفهرست ص ۲٤۱

۲ـ کرخ یکی‌ازبلاد عراق وازمحلات‌بغداداست رجوع‌شود به ص۲۳۲ صورةالارض ابن‌حوقل‌چاپ دوم لیدن.

۳ـ طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰٤

٤ـ Bacchus

۵ـ راجع به‌ابن بکوس و پسر و نوادهٔ او رجوع شود به : اخبار الحکما ص۲۸ . الفهرست ص ۳٤۹ و ۳۵۱ و ۳۵۳ . عیون الانباء فی‌طبقات الاطبا ص ۱۸۸ و ۲۰۵ و ۲۳٦ و ۲٤۰ و ۲٤٤ و ۳۲۲ . تتمهٔصوان‌الحکمة ص ۱۱ (ذیل ابوالحسن‌بن مکین البغدادی الضریر)

الحس والمحسوس واسباب النبات ثاوفرسطس نیز بود .

راجع به احوال ابواسحق بن بکوس وپسرش ابوالحسن بن بکوس آنچه در کتب آمده غالباً بطریق مزج واختلاط است و بدین سبب گرفتاری بکوری را هم در احوال ابواسحق نوشته‌اند وهم درباب پسرش ابوالحسن وتدریس دربیمارستان عضدی رانیزبهر دوتن نسبت داده‌اند . ابن ابی اصیبعه برای ابوالحسن علی پسری بنام عیسی ذکر میکند که شاگرد ابوعبدالله ناتلی بوده وبنابراین درقرن چهارم وپنجم میزیسته است .

۳۰ـ **ابن ناعمة** ـ عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی از مترجمان متوسط ، مترجم عده‌یی از کتب فلسفی مانند سوفسطیقا واثولوجیا وچهارمقالهٔ آخر کتاب السماع الطبیعی ارسطو است [۱] . آثار موجود اورا درملحقات خواهیم دید.

۳۱ـ **عیسی بن چهار بخت** ـ (صهاربخت ـ صهربخت) از عیسویان جندیشابور واز پزشکان وداروشناسان مشهور بغداد درقرن سوم هجری بوده وتألیفات وترجمه‌هایی داشته است . از جملهٔ ترجمه های وی سه مقالهٔ اخیر از مجموعهٔ تفاسیر جالینوس بر کتاب الفصول ابقراط است که حنین بن اسحق آنها را بسریانی در هفت مقاله ترتیب داده بود .

۳۲ـ **ایوب الابرش الناقل** که او را برخی با ایوب الرهاوی [۳] اشتباه کرده‌اند، از جملهٔ ناقلان اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم بود وکتبی ازیونانی بسریانی وعربی درآورد . وی ازجملهٔ مترجمان متوسط محسوب میشد لیکن آنچه دراواخر حیات خویش نقل کرد ارزش بیشتری داشت واحیاناً باآثارحنین برابری میکرد . ازجملهٔ ترجمه های وی مقالاتی از کتاب البرهان ارسطو بوده‌است که برای جبرائیل بن بختیشوع نقل کرد. پسر این ایوب یعنی ابراهیم از اطباءِ معروف قرن سوم معاصر المتوکل (۲۳۲ـ۲۴۷)

۱ ـ رجوع شود به الفهرست ص ۲٤۱ و ۲٤۹ . اخبار الحکماء ص۲۸ و ۲۹ . عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج۱ ص۲۰٤

۲ ـ از علمای معروف قرن هفتم وهشتم میلادی و ناقل بسیاری ازکتب یونانی بسریانی که از آنمیان چندین رساله از جالینوس بوده است :

Aldo Mieli : La Science arabe, Leiden 1938 , p . 73—74

و نیز رجوع شود به عیون الانباء ج۱ ص۲۰٤ والفهرست ص۲٤۱ .

والمعتز (۲۵۱-۲۵۵) ونزد این خلیفهٔ اخیردارای مقام ومرتبتی عظیم بوده است[۱].

۳۳- **ابو بشر متی بن یونس (یونان)** - وی از مشاهیر مترجمان و دانشمندان قرن سوم وچهارم است ودر« اسکول مرماری » از مدارس سریانی که در دیر ها ترتیب میدادند[۲] نشأت کرد ونزداستادانی ازقبیل ثیوفیل بن ثوما وبنیامین و ابواسحق ابراهیم قویری وابواحمدبن حسین بن اسحق معروف بابن کرنیب فیلسوف معروف ، که در قرن سوم هجری میزیسته‌اند تلمذ کرد . وفات او بسال ۳۲۸ اتفاق افتاد . ازترجمه های اواز ارسطو کتب ذیل را نام برده‌اند ، کتاب البرهان وسوفسطیقا و کتاب الکون والفساد بتفسیر اسکندر افرودیسی و کتاب الشعر (ابوطیقا) وقسمتی از مقالهٔ اول کتاب السماء والعالم تفسیر اسکندر افرودیسی و مقالة اللام از کتاب الحروف (الهیات) بتفسیر ثامسطیوس و الآثار العلوية بشرح الامفیدورس وانالوطیقای دوم . متی علاوه بر آثارارسطو یا شارحین او تفسیری بر کتب اربعهٔ منطق ارسطو وجزآن نیز کتبی درمنطق داشته‌است[۳] آثارموجود او را در ملحقات ذکرخواهیم کرد.

۳٤- **ابوزکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریاء التکریتی المنطقی** - از مشاهیر منطقیین قرن چهارم هجری و از شاگردان مشهور ابوبشرمتی بن یونس و ابونصرالفارابی وبرمذهب نصارای یعقوبی بود . ازخصایص این دانشمند کثرت استنساخ کتب بود که در شبانه روز بصد ورقه بالغ میشد و او دو بار تفسیر طبری را استنساخ کرد. از جملهٔ ترجمه های وی یکی کتاب مابعدالطبیعه از تاوفرسطس است و دیگر الآثار العلويهٔ ارسطو بتفسیر اسکندر افرودیسی از سریانی بعربی ونقل یا اصلاح شرح ثامسطیوس بر کتاب السماء والعالم و اصلاح ترجمهٔ ابوروح الصابی از تفسیر اسکندر الافرودیسی بر مقالهٔ اول از کتاب السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ طوبیقا از سریانی بعربی (متن سریانی آن از اسحق بن حنین بوده است) . یحیی خودنیز کتب ومقالاتی

۱- طبقات الاطبا ج۱ ص۱۰۰ و ۱۷۰ - ۱۷۱ و۲۰٤ . الفهرست ص۲٤۱ .
۲- رجوع شود بصفحهٔ ١٤ ازهمین کتاب .
۳- رجوع شود بهعیون الانباء ج۱ ص ۲۳۵ . الفهرست ص۲٦۸ - ۲٦۹ و۳٤۸ - ۳۵۲ . تتمة صوان الحکمة ص ١٤-١٥ ؛ اخبار الحکما ص ۲۱۲

در منطق وفلسفه وطب داشت . وفاتش در ذی‌القعدهٔ سال ۳٦٤ هجری اتفاق افتاد[۱]. در ملحقات این کتاب بآثار موجود او اشاره خواهد شد.

۳۵ـ ابن زرعة ـ ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعة بن مرقیس بن زرعة بن یوحنا ازفلاسفه و منطقیین و از مترجمان زبر دست قرن چهارم است . ولادتش در شهر بغداد وبتاریخ ذی‌الحجهٔ سال ۳۳۱ ووفاتش در ۳۹۸ بوده‌است[۲]. وی ازملازمان یحیی بن عدی بود وچندین کتاب از سریانی بعربی نقل کرد ازقبیل کتاب‌الحیوان ارسطو و کتاب منافع اعضاء الحیوان بتفسیر یحیی‌النحوی و پنج مقاله از کتاب نیقولاوس در فلسفهٔ ارسطو و کتاب سوفسطیقای ارسطو وبعضی از تألیفات برقلس . تألیفاتی هم مانند اختصار کتاب ارسطاطالیس فی‌المعمور من الارض ـ اغراض کتب ارسطاطالیس المنطقیة ـ معانی ایساغوجی کتاب فی‌العقل و جز آنها بدو نسبت داده شده است[۳]. آثار موجود او را در ملحقات مذکور خواهیم داشت .

۳٦ـ ابوالخیر بن الخمار ـ ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهنام (بهرام) از نصرانیان ایران واز اطباءِ و حکما و از مترجمان بزرگ و ناقل از سریانی بعربی بوده و کتب بسیار از آن زبان نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه برخی از نقلهای او را دیده واز آنها بنیکی یاد کرده است[٤].

ولادت او بسال ۳۳۱ و وفاتش در اوایل قرن پنجم بعد از فتح خوارزم بدست محمود بن سبکتکین (٤۰۸ هجری) اتفاق افتاده و چون مدتی در خدمت محمود بسر میبرد بنابراین محققاً چندی بعد از ٤۰۸ نیز زنده بود وبهرحال پیش از ٤۲۱ در گذشته است زیرا دراحوال اوخدمت سلطانی را ازغزنویان غیراز محمود بن سبکتکین (متوفی بسال ٤۲۱) ذکرنکرده‌اند . ابوالخیر بعداز براعت در علوم مدتی درخدمت خوارزمشاه

۱ـ رجوع سود به : اخبارالحکما ص ۲۳٦ ـ ۲۳۸ . عیون الانباء ص ۲۳۵ . الفهرست ص ۳٦۹ و از ص ۲٤٤ بعد .

۲ـ ابن ابی اصیبعه (ج ۱ ص ۲۳۵) ولادتس را در سال ۳۷۱ ذکر کردهٔ و وفاتش را (ج ۱ ص ۲۳٦) در تاریخ ٤٤۸ ، واین هردو اشتباه است .

۳ـ رجوع شود به : تتمهٔ صوان الحکمة ص٦٦ـ٦۹ . عیون الانباء ج۱ ص ۲۳۵ ـ ۲۳٦ . الفهرست ص۳٦۹ ـ ۳۷۰ .

٤ـ عیون الانباء ج۱ ص۲۲۲ .

ابوالعباس مأمون بن‌مأمون‌بن محمد خوارزمشاه میزیسته وپس‌از قتل او وفتح خوارزم بر دست محمود بغزنین رفت . نوشته‌اند که سن ابن‌الخمار این هنگام از صد متجاوز بود[۱] واگرچنین باشد ولادت او میبایست پیش از سال ۳۳۱ اتفاق افتاده باشد . ابو-الخیر درطب وفلسفه تألیفات وترجمه‌های متعدد داشت . از جملهٔ ترجمه های او کتاب «الآثارالمتخیلة فی‌الجو» (که‌نسخه‌یی‌از‌آن‌در کتابخانهٔ رامپورموجوداست) ازسریانی-کتاب‌الآثارالعلویة از سریانی بعربی - کتاب مسائل ثاوفرسطس - مقاله‌یی دراخلاق ، درالفهرست ابن‌الندیم ذکرشده‌است[۲].

۳۷- **یوحنا القس** - یوحنابن یوسف بن الحارث بن‌البطریق القس از ریاضی دانان ومطلعین بتألیفات اقلیدس وسایر کتب هندسی درقرن چهارم بود . وی از یونانی ترجمه میکرد وعلاوه براین تألیفاتی هم درهندسه داشت .[۳]

۳۸- **نظیف‌القس الرومی** - ازپزشکان معاصرعضدالدولهٔ دیلمی (در بغداد از ۳۶۷ تا ۳۷۲) و مترجم از یونانی بعربی و از بیست و چهار طبیبی بود که عضدالدوله آنانرا در بیمارستان خود در بغداد بکار معالجه گماشت و راتبه‌یی برای آنان معین کرد[٤] . نظیف از معاصران و دوستان ابن‌الندیم بود و عزم خودرا بنقل مقالهٔ دهم‌از اقلیدس با او درمیان نهاد [٥] . آثار موجود او را در ملحقات‌میبینیم.

۳۹- **یوسف‌الناقل** - ابو یعقوب یوسف بن عیسی‌الناقل ملقب به « الناعس » مترجمی ایرانی از مردم خوزستان ، شاگرد عیسی‌بن‌چهار (صهار - صهر) بخت واز

۱- حواشی چهارمقاله‌ص ٤٤٥

۲- رجوع شود به : طبقات الاطبا ج ۱ ص۲۲۲ - ۲۲۳ . الفهرست ص ۲۷۰ . تتمة صوان الحکمة ص۱۲-۱٤ . حواشی چهارمقالهٔ عروضی ص۲٤۵-۲٤٦ .

۳- برای اطلاع از احوال او رجوع شود به : الفهرست ص۲۹۳ و ۲۷۱ . اخبارالحکما ص ۲٤۸

٤- عیون الانباء ج۱ ص۲۲۸ . اخبارالحکما ص ۲۲۱ . الفهرست ص ۲۷۱ .

۵- الفهرست ص ۳۷۱

مترجمان متوسط بوده است.[۱] وی مانند استاد خویش بیشتر بترجمهٔ کتب طبی اشتغال داشت.

۴۰ـ **ابوالحسن الحرانی الصابی** ـ ثابت‌بن ابراهیم بن زهرون از معاصران امیر عزالدوله بختیار (۳۵۶ـ۳۶۷) واز اطباء بزرگ عهدخویش بود. ولادت او دوشب مانده از ذی‌القعدهٔ سال ۲۸۳هجری در رقه[۲] ومرگش بنقل‌ابن‌ابی‌اصیبعه بسال ۳۶۵ در بغداد اتفاق افتاد وبا اینحال در طبقات الاطبا شرح ملاقات او با امیر عضدالدوله که در سال ۳۶۷ بغداد را تصاحب کرد، آمده‌است[۳] ودر این‌صورت بهترآنست که قول‌القفطی‌را باور داریم که وفات او را یازده شب مانده از شوال سال ۳۶۹ هجری دانسته است[۴]. ابوالحسن الحرانی علاوه برتألیفات خود درطب ترجمه‌هایی نیزدراین فن از پزشکان قدیم داشته مانندقسمتی‌از کتاب القوباءِ[۵] تألیف فیلغریوس وکتابی درامراض لثه ودندان (فیما یعرض للثة والاسنان) از همان طبیب.

* * *

مترجمان‌وناقلانی که تا اینجاذکرشده‌اند همه‌از آرامیان وحرانیان‌یاایرانیانی بودند که از زبانهای یونانی وسریانی وپهلوی اطلاع‌داشته وکتب‌علمی را ازآن‌زبانها بعربی ویا نخست ازیونانی بسریانی و سپس بعربی درمیآورده‌اند واشتغال آنان معمولا بطب و فلسفه وسایر علوم عقلی بود. اما مترجمان قرنهای دوم وسوم و چهارم هجری تنها بهمین عده محدود نبوده و گروه دیگری هم از نژادها و زبانهای دیگر بدین‌کار اشتغال داشته‌اند مانند **نبطیان** و **هندوان** و در ذیل این بحث لازم است که بذکر مختصری از بعض آنان مبادرت شود:

۴۱ـ **ابووحشیة الکلدانی** ـ ابوبکر احمد بن علی بن قیس بن‌المختار بن عبدالکریم النبطی معروف بابن وحشیة از مترجمان معروف قرن سوم و آغاز قرن

۱ـ طبقات الاطبا ج۱ ص ۲۰۴ ـ ۲۰۵

۲ـ رقه شهری درشمال بین‌النهرین برکنار فرات است

۳ـ ج ۱ ص۲۲۷

۴ـ اخبار الحکما ص۸۰

۵ـ قوباء: خشکریش، جرب‌خشک، زخم‌خنات، خشک‌رحم.

چهارم هجری بود که بزبان نبطی آشنایی داشت. بنا بر آخرین تحقیقات ثابت شده است که **قوم نبطی** ازنژاد عرب بودند که درحدود جنوب ومشرق سوریه تشکیل حکومتی دادند . این‌قوم بیشتر باموربتجاری اشتغال داشته و در نتیجهٔ ثروت بسیار احیاناً بمسائل علمی وادبی نیز توجه میکرده‌اند . در دورهٔ اسلامی نبطی بدسته‌یی از عرب اطلاق‌میشد که نه در شمار بدویان بودند و نه در زمرهٔ سپاهیان و گاه نیز بروستاییانی که بزبان آرامی تکلم میکردند این نام داده میشد . در قرون اولی هجرت زبان و کتب نبطی مورد توجه بعضی از علما بوده و در این ایام اسم مذکور یعنی نبطی بیشتر برساکنان «بطائح»[۱] اطلاق میشده است[۲]. از میان مترجمان نبطی مهمترین کسی که ترجمه های او در میان علمای اسلامی شهرت بسیار داشت **ابن وحشیهٔ** مذکور است که یکی از فصحاء نبط وازمطلعین درفن سحر وشعبده وعزائم بود و درعین‌حال ازصناعت کیمیا اطلاع وافر و کتب متعدد در این باب داشت که گویا همه منقول ازنبطی بود. از جملهٔ معتبرترین کتابهایی که وی ترجمه کرد «کتاب الفلاحة النبطیه» است که نسخهٔ‌خطی آن در دست است[۳]. دیگر کتاب الفلاحة الصغیر و کتاب اسرار الکواکب و کتاب الحیات والموت در علاج امراض . بقیهٔ کتب‌منقوله یا مؤلفهٔ ابن وحشیه از مقولهٔ کتب سحر وعزائم است[٤]. ازآثارموجود منسوب بابن‌وحشیه‌درملحقات سخن‌خواهیم گفت.

۲٤ـ **کنکه‌هندی** ـ اسم او را منکه نیز نوشته‌اند و حتی برخی مانند ابن‌ابی اصیبعه «کنکه» و «منکه» را دوتن ذکر کرده و از کتب منسوب به کنکه قسمتی را بنخستین ودسته‌یی را بدومین نسبت داده‌اند لیکن این‌هردو اسم ازیکتن واصح ضبطها نیز «کنکه» است که قابل انطباق براسم هندی « Kanaka » میباشد . وی ازمنجمان وپزشکان‌هندی گندشاپورواز کسانی‌است که‌بمباشرت‌مترجمان کتبی‌را بفارسی‌یا بعربی‌در

۱ـ ناحیه‌یی میان واسط وبصره .

۲ـ رجوع‌شود به تحقیقات‌مسیع E . Honigmann در Encyclopédie de l'Islâm ذیل‌عنوان نبطیان (Nabatéens) .

۳ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ طبع ٤ ص۱۵۸ .

٤ـ الفهرست ص۳٤۲ و ٤۳۳ و ۵۰٤ . تاریخ التمدن الاسلامی ص ۱۵۸ ج ۳ .

میآورد . کنکه درقرن دومهجری واوایل قرن سوم میزیست . وی بفرمانهارونالرشید ببغداد خوانده شد و در خدمت این خلیفه وظیفه و راتبه‌یی خاص داشت و از آل برمك نیز برخوردار بود . کنکه چند کتاب طبی و نجومی را چنانکه گفته‌ایم بمباشرت مترجمان ازهندی بپهلوی یا بعربی درآورد وازآنجمله است «کتاب السموم» منسوب به «شاناق» یکی از دانشمندان و اطباء قدیم هند . ابن ابی‌اصیبعه گفته است[1] که شاناق را معالجات و تجارب بسیاری در صناعت طب وتفننی در علوم و حکمت بود و در علم نجوم براعت و نزد ملوك هند حرمت داشت . . . و از جملهٔ کتب او کتاب السموم است درپنج مقاله که منکه (کنکه)الهندی از زبان هندی‌بزبان (پهلوی) ترجمه کرد ومتولی نقل آن بزبانفارسی (پهلوی؟) مردی معروف بابوحاتمالبلخی بود و کنکه این کتاب را برای یحیی‌بن خالدبن برمك ترجمه کرد . بعداً این کتاب بدست عباس‌بن ـ سعیدالجوهری مولای مأمون برای آن خلیفه بعربی نقل شد .

کلمهٔ شاناق باید معرب از اسم هندی چاناکیا[2] وزیرمعروفچاندار گوپتا[3] امپراطور هندوستان باشد که در حدود ۳۲۱ الی ۲۹۸ سلطنت میکرده است . این چاناکیا مردی دانشمند و صاحب تألیفاتی بود و بعید نیست که کتاب السموم نیز از وی بوده باشد .

در سال ۱۹۳٤ میلادی کتابی بنام کتابالشاناق فیالسموم و التریاق در برلین با ترجمهٔ آلمانی بمباشرت و اهتمام بنیتااشتروس[4] چاپ شد . این کتاب در دو قسمت است : نخستین قسمت آن مأخوذ ومنقول از کتاب السموم شاناق و همانست که کنکه آنرا از هندی بپهلوی درآورده بود ودومین بخش‌آن باید قسمتی باشد که‌هنگامترجمه بعربی از مآخذ یونانی در باب سموم و تریاقات برآن افزوده شده باشد .

ازجملهٔ ترجمه‌های دیگر کنکه کتابی بود از سسرد[5] هندی که برای یحیی ابن خالدالبرمکی نقل کرد وحکم کناشی را درطب داشت که دربیمارستان مورداستفاده

۱ـ طبقات الاطبا ج۲ ص۳۲ـ۳۳ ۲ـ čanakya ۳ـ čandragupta

٤ـ Benitta Strauss ۵ـ Susruta

بود [۱]. دیگراز کتبی که ترجمه یاتفسیریاتألیف آنها به کنکه نسبت دادهشده «کتاب النمودار فی‌الاعمار» است و : کتاب اسرارالموالید ـ کتاب القرانات الصغیر ـ اسماء عقاقیرالهند که برای اسحق بن سلیمان تفسیر کرد [۲].

٤٤ ـ **ابن دَهن** ـ یکی دیگر ازمترجمان هندی و ازمعاصران کنکه است که متعهد امور بیمارستان برامکه بود و کتبی از هندی بعربی نقل میکرد مانند کتاب استانکرالجامع ـ کتاب سندستاق (یعنی کتاب : صفوةالنجح) [۳].

* * *

مترجمان دیگری راهم که غالباً از مشاهیر ناقلان و دانشمندان قرن دوم و سوم و چهارم هجریند، علاوه بر مترجمان مذکور، ذکر کردهاند که چون اطلاعات کافی از غالب آنان در دست نیست بذکر مجملی ازنام واحیاناً از آثار ایشان در اینجا بسنده میشود :

زروبا (زوربا) بن‌ماجوه (مانحوه) الناعمی‌الحمصی .

هلال بن ابی‌هلال الحمصی که ترجمه‌هایی‌صحیح‌لیکن‌فاقد فصاحت‌داشت‌وما ببعضی ازآنها که در دست است در ملحقات این کتاب اشاره خواهیم کرد.

ابوالفتح‌اصفهانی مترجم بعض کتب ریاضی .

فثیون (فیثون) الترجمان که ازعربیت بی‌بهره وآثاراو کثیراللحن بود .

ابونصراوی (ناری) بن ایوب که مردی قلیل‌النقل بود .

بسیل‌المطران، مردی کثیرالنقل وترجمه‌های اومتمایل بخوبی بود. وی‌درخدمت طاهربن‌الحسین ذوالیمینین بسرمیبرد . بعضی ازترجمه های‌اودردست‌است و درملحقات ذکرخواهد شد.

حیرون (جیرون) بن رابطه .

---

۱ ـ برای اطلاع ازمطالب وموضوعات این‌کتاب مخصوصاً رجوع شود به :

A . Castiglioni : Histoire de la Médecine . 1931,p. 86-89 .

۲ ــ رجوع شود به : الفهرست ص ۲٤۲ و ۳۷۸ و ٤۲۱ . طبقات الاطباء ۲ ص ۳۲ و۳۳ .

La Science arabe,p. 73 .

۳ ـ الفهرست ص ۲٤۲ ـ ٤۲۱

تدرس(تذرس) السنقل که ازمترجمین کتب حکمت بود. دربارهٔ او وآثارموجود وی درملحقات این کتاب باز سخن‌خواهیم گفت .

ابویوسف‌الکاتب‌ازمترجمان متوسط که عده‌یی‌از کتب‌ابقراط راترجمه کرده‌بود.

قیضا الرهاوی ازهمکاران حنین که حنین ترجمه‌های وی را اصلاح میکرد .

عبدالله بن علی ازمترجمان ایرانی که کتاب سیرك (شرك ؟) را که از هندی بپهلوی ترجمه شده بود ، بعربی‌درآورد .

منصوربن باناس که سریانی وعربی میدانست ودرسریانی قویتربود .

عبدیشوع (حبیب؟)بن بهریزمطران موصل دوست جبرائیل‌بن بختیشوع وناقل او که چند کتاب برای مأمون نیزترجمه کرد .

سلام الابرش ازناقلان قدیم معاصر برامکه ناقل کتاب السماع‌الطبیعی ارسطو.

ایوب وسمعان که زیج‌بطلیموس را برای محمدبن خالدبن یحیی بن برمك بـا چند کتاب از کتب قدیم ترجمه کردند .

ابوروح الصابی مترجم قرن چهارم ناقل بعض کتب ارسطو مـانند مقالهٔ اول از السماع الطبیعی بتفسیرالاسکندرالافرودیسی .

ابوعمر یوحنـا بن یوسف که از جملهٔ ترجمه هـای او کتاب آداب الصبیان افلاطون بود .

ایوب‌بن‌القاسم‌الرقی که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد و از جملهٔ ترجمه های او کتاب ایساغوجی بود .

مرلاحی از مترجمان قرن چهارم که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد .

داریشوع که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد .

ابوسهل ویجن‌بن رستم‌الکوهی ریاضی دان بزرگ قرن چهارم که ترجمه هایی ر ریاضیات نیزداشت وازآنجمله است ترجمهٔ کتاب ارشمیدس درمثلثات ازروی‌ترجمهٔ ریانی آن.

التفلیسی (عیسی‌الرقی) طبیب ومترجم مشهور معاصر وملازم سیف‌الدوله حمدان که از سریانی بعربی ترجمه میکرد و چند مترجم دیگر که‌درملحقات بدانان اشاره خواهد شد .

۱۲- کتب وعلماء مستفاد

با نهضتی که درقرن دوم‌وسوم وچهارم هجری برای استفاده از علوم و اطلاعات ملل راقیهٔ جهان‌آنروزی یعنی یونانیان وروميان واسكندرانيان و آراميان و ايرانيان وهندوان پدیدآمد، غالب کتبی که تاآنروزگار بزبانهای مختلف و درباب موضوعات گوناگون علوم عقلی تألیف وتدوین شده بود بعربی نقل شد .

دانشمندان‌و کتبی که دراین مدت از ملل وامم مختلف مذکور مورد استفادهٔ مسامین قرار گرفته‌اند بسیارند وبیان همهٔ آنها بتفصیل البته خالی از اشکال نیست . اینست که در اینجا بذکر مهمترین‌آنان باشرحی مختصر از بعض کتب مهم ایشان که ترجمه ومبنای علوم اسلامی شد اقتصارمیکنیم .

مهمترین حوزهٔ علمی که مورد توجه مسلمین قرار گرفت حوزهٔ علمی آتن و اسکندریه وشراح ومفسرین علمای این دو دبستان است که بنابرآنچه گذشت تمام حوزه های علمی خاورنزدیك ومیانه را تا مدارس گندشاپور ازآثار وافاضات خودممتع میداشته‌اند . غالب معاریف وبزرگان این حوزه ها حتی رجال درجهٔ سوم وچهارم‌علمی وفلسفی وطبی مورد توجه مسلمین بودند وآثار بیشتر آنان یا مستقیماً از یونانی ویا از سریانی و یا ازپهلوی بعربی درآمد که بیشتر در دست است خواه آنها که در ذیل نام مترجمان درملحقات این کتاب می‌بینیم وخواه‌آنها که در ذیل‌اسامی‌دانشمندان یونانی در همان قسمت مذکور خواهیم داشت .

الف ـ در فلسفه : از جملهٔ این معاریف نخست **فیثاغورس** (بوثاغورس یا فوثاغوراس یا فوثاغوريا) از اهل ساموس (۱) است که رسائل ذهبیات منسوب باورابعربی‌ترجمه کردند وفلسفهٔفیثاغوری منسوب بدووهمچنین

۱ ـ Pythagoras de Samos (Pythagore) بدر فلسفهٔ یونانی‌که درحدود ۵۲۲ الی۴۹۷ ق . م . میزیسته است .

فلسفهٔ فیثاغوریون جدید که با توجه بمبنای معتقدات او بعداً در اسکندریه بوجود آمد
موردتوجه بعضی از عقلای مسلمین خاصه اخوان الصفا بوده است. بعدازفیثاغورس بی آنکه
توجه بسیار بفلاسفه وعلمای دیگر داشته باشند **سقراط** (سقراطیس) [۱] بن سفرونیسقس [۲]
(ولادت بسال ٤٦٨ ق.م. ووفات بسال ٤٠٠ یا بقولی ۳۹۹ق.م.) و تعلیمات اوعلی الخصوص
ازباب اهمیتی که درتعلیم شاگردان بزرگ خودوپرورش افلاطون داشت وسرگذشتی که
دارد، نزدمسلمین اهمیت وشهرت بسیاریافت. نخستین فیلسوف بزرگی ازیونانیان که مسلمین
بآثاراو بیش ازدیگران توجه کرده‌اند **افلاطون** (فلاطون - افلاطن- فلاطن) [۳] (۴۲۹-
۳٤۷ ق .م .) است که بنابرآنچه دیده‌ایم بسیاری ازرسالات و کتب او بعربی درآمد
وبعضی دیگررا نیز که ذکری ازترجمهٔ آنها نشده محققاً میشناخته و ذکر میکرده‌اند
وازمجموع آنها کتابهای ذیل را نام میبریم :

کتاب النوامیس [٤] - کتاب السیاسة [٥] - طیماوس [٦] - قریطن (اقریطن) [۷] -
کتاب المناسبات [۸] - سوفسطس [۹] - ثا اطاطس (ثاطیطس) [۱۰] - فرمانیدس
(برمینیذس) [۱۱] - فدرس [۱۲] - این [۱۳] در دومجلد - القیبیادس [۱٤] - افیاس [۱٥] -
خرمیدس [۱٦] - لاخس [۱۷] - مانن [۱۸] - فروطاغورس [۱۹] - اوثوفرون [۲۰] - غورجیاس [۲۱]
اوثوذیمس [۲۲] - قراطولس [۲۳] - مانکسانس [۲٤] - فاذن [۲٥] - تااجیس [۲٦] - مینس [۲۷]
ابرخس [۲۸] - قیلوطوفون [۲۹] - کتاب فلبس (الحس واللذة) [۳۰] - و کتب دیگری مانند
کتاب التوحید واصول الهندسه (ترجمهٔ قسطا) که بنام افلاطون ذکر کرده‌اند .

---

۱ - Socrates ۲ - Sophroniscos ۳ - Platon
٤ - les Lois ٥ - le Poltique ou de la Royauté
٦ - le Timée ۷ - le Criton
۸ - le Lysis ۹ - le Sophiste
۱۰ - le Théétète ۱۱ - le Parménide
۱۲ - le Phèdre ۱۳ - Ion ۱٤ - l'Alcibiade
۱٥ - Hippias ۱٦ - le Charmide
۱۷ - le Lachès ۱۸ - le Ménon
۱۹ - le Protagoras ۲۰ - l,Euthyphron
۲۱ - le Gorgias ۲۲ - l'Euthydème
۲۳ - le Cratyle ۲٤ - le Ménéxène
۲٥ - le Phédon ۲٦ - Théagès
۲۷ - Minos ۲۸ - Hipparque
۲۹ - Critophon ۳۰ - le Philèbe

شاگرد افلاطون، بزرگترین فیلسوف دنیای‌قدیم وکسی که‌مدتها‌جهان راتحت تأثیرعقاید وافکار خود داشت، یعنی **ارسطوطالیس** (ارسطالیس- ارسطو) (۱) فرزند نیقوماخس (۲) ازشهراسطاغاریا (۳) ازبلاد مقدونیه‌است که‌از ۳۸٤ تا ۳۲۲ قبل ازمیلاد مسیح‌میزیست‌وتحصیلات خودرادرآتن (اثینة) ٤ نزد افلاطون بپایان برد . وی چنانکه دیده‌ایم درتمام حوزه های علمی‌بعد ازخود دارای نفوذبسیار درمنطق وابواب فلسفه بود چنانکه تفسیرهای متعدد بر کتب اونوشتند وهمهٔ‌آثار اورا چند باربزبانهای سریانی و پهلوی وعربی ترجمه کردند وترجمه‌هایی که درعربی از کتب او ترتیب داده‌شد علاوه بریونانی از سریانی و پهلوی و همچنین از تفسیرهای متعددی است کـه بر آثـار او یعنی کتب منطیقات و طبیعیات والهیات وخلقیات نوشته‌اند و اینك بذکر فهرستی از کتب منقولهٔ او در اینجا مبادرت میشود :

منطقیات ارسطو که عبارت ازشش کـتاب بنام ارغنون (۵) شامل : قاطیغوریاس (المقولات) (٦) باری ارمانیاس (باری، ارمینیاس - بـاریرمینیاس) (العبارة (۷)) ــ اناالوطیقای اول (تحلیل القیاس) (۸) ـ اناالوطیقای ثانی (۹) مشهور به ابود قطیقا (۱۰) (البرهان) ـ طوبیقا (جدل) (۱۱) در هشت جزو- سوفسطیقا یا سوفسطائیین (المغالطین یا حـکمة‌المموهة) (۱۲) باضافهٔ دو کتب ریطوریقا (الخطابه) (۱۳) وابوطیقا یابوطیقا (الشعر) (۱٤) که مجموعاً هشت کتاب میشود .

درحـکمت طبیعی والهی وعملی : کتاب السماع الطبیعی (۱۵) یا سمع‌الکیان که

---

۱ — Aristoteles(Aristote)

۲ — Nicomaque

۳ — Stageira

٤ — Athènes

۵ — Organon

٦ — Categoriae(les Catégories)

۷ — De l' Interpretatione(Interprétation) یا l'Hermencia یا Perihermeneias

۸ — Analytica priora(les premiers Analytiques)

۹ — Analytica posteriora (les derniers ou seconds Analytiques)

۱۰ — Apodictiques

۱۱ — Topica (les Topiques)

۱۲ — Sophistici Elenchi (la réfutation des sophistes — les réfutations sophistiques)

۱۳ — Rhetorica (la Rhétorique)

۱٤ — Poetica (la Poétique)

۱۵ — Physica (la Physique)

أرسطو خودآنرا بههفت یاهشت کتاب منقسم کرده وچهار یاپنج قسمت اول را خصوصاً «کتاب‌الاصول»[۱] وسه‌یاچهارقسمت‌دیگررا« کتاب‌الحرکة»[۲] نامید. السماء والعالم[۳] مجموعه‌یی ازدورسالهٔ السماء[٤] والعالم[٥] ـ الکون و الفساد[٦] ـ الآثار العلویة[۷] کتاب‌النفس[۸] ـ کتاب‌الحس والمحسوس[۹] ـ کتاب‌الحیوان[۱۰] وجوامعی که‌از کتب اومربوط بحیوانات ترتیب داده‌شد مانند کتاب فی‌حرکة‌الحیوان یا « حرکات الحیوان المکانیة علی‌الارض »[۱۱] و کون‌الحیوان[۱۲] وطبائع الحیوان وطول اعمارالحیوان وقصرهاوجزآنها ـ کتاب‌الحروف یاالهیات[۱۳] ـ مجموعه‌یی ازچندرساله راجع بمسائل مابعد الطبیعی ـ اثولوجیا[۱٤] ـ کتاب‌السیاسة (بولیطیقا)[۱۵] ـ کتاب الاخلاق[۱٦] که‌ارسطوآنرادرسه عنوان‌بنام‌ایثیقون ماغانس[۱۷] وایثیقون‌نیقوماخس[۱۸] وایثیقون اوثی‌ذیمس[۱۹] نگاشت ومجموع آنها دوازده‌مقاله بود و این‌دوازده مقاله را فرفوریوس جمع وتفسیر واسحق‌بن حنین ترجمه کرد .

کتاب قاطیغوریاس را حنین بن اسحق بعربی درآورد واین ترجمه دو بار چاپ شد[۲۰] ومختصرات و جوامعی از آن بدست عبدالله بن المقفع و بنابر عقیدهٔ برخی محمدبن عبدالله‌بن المقفع ، وابن بهریز والکندی واسحق بن‌حنین و احمد بن الطیب والرازی تنظیم شد.[۲۱]

کتاب باری ارمینیاس را بروایت ابن‌الندیم حنین بسریانی و اسحق از سریانی

---

۱ — Traité des principes ۲ — Traité du mouvement
۳ — le Ciel et le Monde
٤ — le Ciel ٥ — le Monde
٦ — De Génèratione et Corruptione(la Génération et la Corruption)
۷ — Meteorologica (la Météorologie)
۸ — De Anima (traité de l'Ame)
۹ — De Sensus et Sensibili
۱۰ — Historia Animalium (Histoire des animaux)
۱۱ — la Marche des animaux
۱۲ — la Génération des animaux
۱۳ — Metaphysique ۱٤ — la Théologie
۱۵ — la Politique ۱٦ — l'Ethique
۱۷ — la Grande Ethique ۱۸ l'Ethique à Nicomaque
۱۹ — l' Ethique à Ethidème
۲۰ — یکبار در۱۸٤٦ بوسیلهٔ Julius Theod . Zenker وباردیگربوسیلهٔ M. Bouyges
در : Bibliotheca Arabica Scholasticorum, vol. IV
۲۱ — الفهرست ص ۲٤۸ . اخبار الحکما ص ۲٦ — ۲۷

بعربی درآورده ونسخهٔ آن بچاپ رسیده[۱] و جوامعی ازآن بدست قویری وابوبشرمتی والفارابی ومختصراتی بوسیلهٔ حنین واسحق و ابن المقفع والکندی وابن بهریز وثابت بن قرة واحمدبن الطیب والرازی ترتیب یافت .

انالوطیقا الاولی را تیادورس بعربی درآورد و گویند که آنرا برحنین عرضه داشت تااصلاح کند . حنین و اسحق آنرا بسریانی هم ترجمه کردند.قویری وابو بشرمتی ابن یونس والکندی آنرا تفسیر کردند .

از انالوطیقای ثانی (ابودیقطیقا) قسمتی را حنین بسریانی ونیمهٔ آنرا اسحق بهمان زبان نقل کردومتی نقل اسحق را بعربی درآورد . متی والفارابی والکندی آنراشرح کردند.

طوبیقا را اسحق بسریانی درآوردویحیی بن عدی نقل او را بعربی ترجمه کرد . الدمشقی هفت مقالهٔ آنرا وابراهیم بن عبدالله مقالهٔ هشتم آنرا بتازی درآورد . الفارابی ومتی بن یونس برآن شرح نوشتند. تفسیری کداهو نیوس واسکندرالافرودیسی براین کتاب نوشته بودند بوسیلهٔ اسحق وابوعثمان الدمشقی بعربی نقل شد .

سوفسطیقا را ابن ناعمه و ابوبشرمتی بن یونس بسریانی درآوردند ویحیی بن عدی بعربی نقل کردوابراهیم بن بکوس العشاری هم نقل ابن ناعمه را بعربی در آورد و قویری و کندی آنرا تفسیر کردند .

ریطوریقارا ظاهرا اسحق بن حنین بعربی ترجمه کردوهمچنین ابراهیم بن عبدالله . الفارابی آنرا تفسیر کرد .

ابوطیقا را ابوبشرمتی بن یونس ازسریانی بعربی نقل ویحیی بن عدی بعربی ترجمه و کندی آنرا تلخیص نمود وابن سینا وابن العبری وابن رشدآنرا تفسیر کردند . ترجمهٔ ابوبشرمتی دوبار بچاپ رسید[۲] .

---

۱ — I. Pollak : Die Hermeneutik der Aristoteles in der arabischen ubrsetzung des Ishaq ibn Honein . 1913

۲ — D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad poeticam Aristoteliam.— Londini . 1887

J. Katsch : Die arabischen ubersetzung der Poetik... Wien. 1928 — 1932.

ازالسماع الطبیعی یك مقاله وقسمتی ازمقالهٔ دوم راابوروح الصابی بعربی ومقالهٔ دوم را حنین بسریانی ویحیی بن عدی بعربی و قسمتی ازمقالهٔ چهارم ومقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم ومقالهٔ هفتم را قسطابن لوقا ترجمه کردند. ابوبشر متی وابن کرنیب وثابت بن قره وابی الفرج قدامة بن جعفر تفسیرهایی ازآن ترتیب دادند.

السماء والعالم را ابن البطریق وابوبشرمتی وابن الخمار بعربی درآوردند و شروحی نیزازآن بوسیلهٔ حنین وابوزید البلخی وابوجعفرالخازن ترتیب یافت.

الکون والفساد را حنین بسریانی و اسحق بن حنین و ابوعثمان الدمشقی و ابن بکوس بعربی درآوردند وشرح اسکندر الافرودیسی را متی بن یونس و قسطا و شرح الامفیدورس رااسطاث بعربی ترجمه کردند.

ازالآثارالعلویه شرح الامفیدورس را متی وشرح الاسکندرالافرودیسی را یحیی بن عدی ازسریانی بعربی در آوردند.

کتاب النفس را حنین بسریانی واسحق بعربی ترجمه کردند. تفسیر سنبلیقیوس ازاین کتاب هم بعربی درآمد. ابن البطریق جوامعی ازآن ترتیب داد.

الحس و المحسوس را نقل معروفی درعربی نبود. متی بن یونس قسمتی راازآن بعربی درآورد که الطبری ازوی فرا گرفت.

کتاب الحیوان را ابن البطریق و اختصار نیقولاوس را ازاین کتاب ابن زرعة بعربی نقل کردند.

ازکتاب الحروف (الهیات) قسمتی را اسحق و ابوزکریا یحیی بن عدی واسطاث وابوبشرمتی وشملی بعربی درآوردند. ازترجمهٔ اسطاث قسمتی چاپ شده است (۱). از شروح این کتاب هم قسمتی را بعربی ترجمه کردند. کتاب الاخلاق تفسیرفرفوریوس را که دردوازده مقاله بود، اسحق بن حنین بعربی درآورد.

اثولوجیارا حجاج بن مطروابن ناعمه بعربی درآوردند و کندی تفسیر کرد (۲)

---

۱ - بوسیلهٔ M. Bouyges درتفسیرمابعدالطبیعة ابن رشد درجزء:
Bibliotheca Arabica Scholasticorum.

۲ - برای اطلاع از ترجمه ها و تفسیر های کتب مذکور از ارسطو رجوع شود به: الفهرست ص ۴۷ - ۲۳، اخبارالحکما ص ۲۶ — ۳۲ مقدمهٔ « نامهٔ ارسطوطالیس درهنرشعر» از آقای سهیل افنان ص ۶۰ - ۶۵

آثار مفسرین افلاطون وارسطووفلاسفه‌یی که بعد ازاین دواستاد در یونان وروم واسکندریه وشهرهای خاورنزدیك ومیانه تا حدود قرن‌هفتم میلادی بسرمیبرده‌اند، نیز کم و بیش و تا آنجا که مورد حاجت مسلمین بود، خواه مستقیماً ازیونانی و خواه از سریانی وپهلوی، بعربی‌درآمد و از جملهٔ این قوم که بنام غالب‌آنان در صحایف پیشین بازخورده‌ایم این افرادرا یاد میکنیم:

ثاوفرسطس (۱) شاگردمعروف‌افلاطون‌وارسطو،مانند استادان‌خود نزد مسلمین شهرت واهمیت بسیارداشته‌است. ولادت اودر۳۷۲ ق.م . ووفات در۲۸۷ ق. م بوده‌است . نام‌اصلی‌این‌فیلسوف‌تورتاموس (۲) بود ولی بعدا ثاوفرسطس یعنی«متکلم‌الهی» نامیده‌شد. ثاوفرسطس‌مدتی درآتن شاگرد افلاطون وبعد ارسطو بود و درسال ۳۲۲ جای ارسطو را درادارهٔ«دارالتعلیم»(۳) گرفت. مجموع‌آثاراورا دیوجانوس‌لائرث(٤)دویست‌وچهل کتاب شماره کرده است . اهمیت او بیشتر از باب شرح آثار ارسطوبود و ازجمله تفسیر وی برقاطیغوریاس‌وباری‌ارمینیاس بعربی‌درآمد . دیگر ازآثارویاازتفاسیراوبرارسطو، کتاب اسباب النبات (٥) درشش جزو است که ابراهیم‌بن بکوس العشاری بعربی درآورد . و کتاب الحس و المحسوس درچهار مقاله که آنرا نیز ابن بکوس ترجمه کرد - دیگر ما بعدالطبیعه که ابوزکریا یحیی‌بن عدی بعربی درآورد .

نیقولاوس‌الدمشقی (٦) فیلسوف ومرد سیاسی وشاعرونویسندهٔ قرن‌اول قبل‌از میلاد که شرح زندگی قیصراوغوسطس (۷) وقسمتهایی ازتاریخ عمومی ازوباقی‌مانده. ازکتابهای او کتاب‌النبات(۸) رامسلمین میشناختداند و همچنین اختصار فلسفهٔ ارسطو را از وی . تفسیر هایی که او بر آثار ارسطو داشت نیز مـورد استفادهٔ مترجمـان و دانشمندان اسلامی قرار گرفت وازآثار او تلخیص کتاب الحیوان ارسطوبعربی ترجمه

۱ - Theophrastos (Théophraste) d'Eresos
۲ - Tyrtamos
۳ - Lycée
٤ - Diogène Laërce
٥ - Les Causes des plantes
٦ - Nicolaos Damaskenos (Nicolas de Damas ou Damascène)
۷ - Auguste
۸ - de Plantis

شد. این نیقولاوس غیراز **نیقولاوس الاسکندرانی** [۱] طبیب ازشراح جالینوس است.

فلوطرخس [۲] از فلاسفه ونویسندگان قرن اول ودوم میلادی (۴۶- ۱۲۲ یا ۱۲۵ میلادی) وصاحب کتاب معتبر آراءالطبیعیة درپنج مقاله بود که قسطابن‌لوقا آنرا بعربی درآورد ونیز ازوست کتاب «مداراةالعدو والانتفاع به» [۳] و کتاب الغضب [۴] و کتاب‌الریاضة و کتاب‌النفس.

ارطامیدورس [۵] دانشمند طبیعی دان یونانی (قرن دوم میلادی) که حنین‌بن اسحق کتاب تعبیرالرؤیا [۶] را درپنج مقاله ازوی بعربی نقل کرد.

فرفوریوس [۷] ازجملهٔ بزرگترین فلاسفهٔ متأخر است که در میان مسلمین اهمیت واعتبار داشت. وی فیلسوف افلاطونی جدید متولد بسال ۲۳۲ یا ۲۳۳ میلادی‌در باتانیا یادرصور و متوفی بسال ۳۰۴ است که نزدلونگین [۸] واوریگن [۹] و ابلونیوس و فلوطینس تلمذ کرد وصاحب کتاب معروف ایساغوجی [۱۰] است که مقدمه‌یی بر کتب منطق ارسطو محسوب میشود، وچند تفسیر برآثار ارسطو مانند قاطیغوریاس و باری ارمینیاس وانالوطیقای اول والسماع الطبیعی والهیات و کتاب الاخلاق، وهمچنین بر طیماوس وسوفسطس افلاطون نیزداشت که مسلمین ازهمهٔ آنها استفاده کردند. او شرح حالی برای فلوطین و فیثاغورس و کتابی بنام « اخبار الفلاسفة » و دو نامه به انابون (کتابان الی انابون) [۱۱] روحانی مصرهم داشت. کتاب المدخل‌الی القیاسات الحملیة را از این فیلسوف ابوعثمان الدمشقی بعربی درآورد و کتاب العقل والمعقول و کتاب الاسطقسات‌او بسریانی‌وعربی ترجمه شد.

---

۱ — Nicolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)

۲ — Plotarchos de Cheronaia (Plutarque de Chéronée)

۳ — le Profit qu'on peut tirer de ses ennemis

۴ — la Guérison de la Colère

۵ — Artéimdore d'Ephèse

۶ — Interprétation des songes

۷ — Porphyrios (Porphyre) de Baranea ou de Tyros. نام‌وی اصلا Alias Malchos بود وای بفرمان استاد خود لونگین نام خویش‌را بفرفوریوس مبدل کرد.

۸ — Longin

۹ — Origène

۱۰ — Isagoge

۱۱ — les lettres au Anabon

الاسکندر الافرودیسی[۱] فیلسوف معروف مشائی (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی) ازمشاهیر مفسران ارسطواست که نزد مترجمان عهد اسلامی بسیار معروف وآثار اواز غالب‌شرّاح دیگر بیشتر مورد استفاده است . الاسکندر الافرودیسی ازهمهٔ شراح ارسطو سخنان‌آن فیلسوف رابهتردریافته وروشن‌ترو واضحتر تفسیر کرده است. آثاراودرمیان‌مسلمین‌شهرت‌واهمیت‌فراوان‌داشت‌چنانکه ابن‌الندیم میگوید [۲] .
« ابو زکریا یحیی‌بن عدی گفته است که شرح الاسکندر را برتمام السماع الطبیعی و کتاب‌البرهان درمرده ریگ ابراهیم‌بن عبدالله الناقل النصرانی دیدم و این هردوشرح برمن بیکصد وبیست دینار عرضه شد ، رفتم تا چارهٔ دینار ها کنم ، چون باز گشتم وارثان‌را دیدم که‌آندو شرح‌را با کتب دیگر بمردی خراسانی بسه‌هزاردینارفروخته‌اند.»
ازجملهٔ کتب اسکندر افرودیسی کتاب النفس[۳]ـ کتاب الابصار ـ اصول العامیة ـ عکس المقدمات ـ الفرق بین الهیولی والجنس ـ کتاب‌المالیخولیا ـ کتاب الفصل علی رأی ارسطالیس وچند کتاب دیگرمعروف مسلمین بود و ازتفسیرهای او برآثار ارسطو تفاسیر قاطیغوریاس وانالوطیقا الاولی واناالوطیقا الثانی و طوبیقا و سوفسطیقا و السماع الطبیعی والکون والفساد والآثار العلویة والهیات بعربی نقل شد .

اوذیمس[٤] ازفلاسفه وشراح ارسطو که‌درحدود ۳۰۰ قبل ازمیلاد میزیسته و ازاهل جزیرهٔ رودس بود[٥]. بعضی‌از آثار او درطبیعیات دردست است که در آنها از کلام ارسطودفاع شده وحتی ایثیقون اوذیمس را که حقاً از ارسطو است برخی بدو نسبت داده‌اند .

ایامبلیخس[٦](۲۸۳-۳۳۳ میلادی) ازافلاطونیون جدیدوازپیروان فرفوریوس ومطلع ازدبستان افلاطونی وفیثاغوری که دراسکندریه بتدریس مشتغل بود و تفاسیری برارسطوداشت که بسریانی وبعضی بعربی ترجمه شد .

۱ — Alexandre d'Aphrodisias(Aphrodise)
۲ — الفهرست ص ٣٥٤
۳ — Traité de l'âme ٤ Eudème
۵ — اوذیمس دیگری‌ازاهل‌جزیرهٔ قبرس‌درهمین عهدمیزیسته‌است‌که ازوی اثری‌دردست نیست .
٦ — Jamblique

ماکسیمس(۱) (متوفی بسال ۳۷۱) مطلع از دبستان فیثاغوری و افلاطونی و مشائی . وی شارح بعضی از کتب ارسطووازآنجمله انالوطیقای او بود .

ثامسطیوس(۲)فیلسوف ومرد سیاسی یونانی (ولادت در ۳۱۰ یا ۳۲۰- وفاتدر ۳۹۵ میلادی) ازشارحین بسیار مشهور کتب ارسطو بود و از او تفسیرهایی برآثارآن فیلسوف دردست است مانند شرح انالوطیقای اول وثانی وشرح السماع الطبیعی و شرح کتاب‌الذکر(۳) و کتاب‌النوم(٤) و مجموعه‌یی ازبیست وپنج خطابهٔ وی که ازآن‌میان بیست‌خطابه رسمی‌است . ازشروح‌ثامسطیوس‌برارسطوشرح برقاطیغوریاس وانالوطیقای اول‌وابودقطیقا والسماع الطبیعی والسماء والعالم والکون والفساد وکتاب النفس بعربی ترجمه شد .

غرغوریوس اسقف نوسا (۵) ازقدّیسین نصرانی (ولادت درحدود ۳۳۰ ووفات درحدود۴۰۰میلادی) که آثار متعددی از و در دست است واز جملهٔآثار وی کتاب طبیعةالانسان رادرمآخذ عربی ذکر کرده‌اند .

سوریانوس‌الاسکندرانی(٦) فیلسوف‌یونانی که‌دراسکندریه‌بسال ۳۸۰ ولادت یافت ودرآتن درحدود۴۳۸ در گذشت . وی ازپیروان مذهب‌افلاطونی جدید بود و بعد ازفلوطرخس بجای اومتعهد پیشوایی افلاطونیون جدید گشت . سوریانوس در حضور شاگردان خودآثار افلاطون و ارسطورا شرح میکرد . از سوریانوس شرح قسمتی از الهیات ارسطوبعربی ترجمه شد .

ثاون(۷) سریانی‌فیلسوف نوافلاطونی قرن پنجم معلم دمسقیوس الدمشقی جامع احوال‌افلاطون وازشارحان آثار اوست که نزد مسلمین شهرت بسیار داشت وخصوصاً از ترجمهٔاو براحوال افلاطون استفاده بسیار کردند وهمچنین شرحی‌را که برقاطیغوریاس ارسطوداشت بعربی درآوردند . ثاون دیگری درقرن چهارم در اسکندریه میزیست که

---

۱ — Maxime d'Ephèse

۲ — Themistios de Paphlagonie

۳ — Traité de la Mémoire

٤ — Traité du Sommeil

۵ — Gregoire de Nysse

٦ — Syrianos d'Alexandrie

۷ — Théon

به ثاون الاسکندرانی [۱] مشهور است واز ریاضیون بزرگ صاحب تفاسیری بر آثار اقلیدس و بطلیموس بود؛ ثاون دیگری نیز ازاهل یونان بنام ثاون‌الازمیری [۲] دارای شروحی بر آثار افلاطون بوده است.

دیدخس(دیادوخس)برقلس بیزنطی [۳] فیلسوف نوافلاطونی (۴۱۲-۴۸۵ میلادی) که اصلا ازاهل لیکیه [٤] بوده است لیکن به برقلس بیزنطی مشهور است. وی‌را بسبب جانشینی سوریانوس،دیدخس(دیادوخس) یعنی«عقیب‌افلاطون»خوانده‌اند. برقلس درتکمیل دبستان نوافلاطونی وتوجه بافکار عرفانی از همهٔ متقدمان خود بیشتر کار کرد. شرح رسالات طیماوس وفرمانیدس (برمینیدس) افلاطون وشروحی برمهندسین قدیم ازاوباقی‌مانده‌است. مسلمین بآثاراین فیلسوف که غالباً بسریانی نقل‌شده بود، توجه بسیارداشتندوازآثار اوقسمتی‌ازکتاب تفسیروصایای ذهبیهٔ فیثاغورس را ثابت بن قره ازسریانی بعربی نقل کرد واز تفسیر رسالهٔ فاذن افلاطون نیز ابوعلی بن زرعه بخشی راازسریانی بعربی درآورد.

امونیوس(الحمونیوس-الحموموس) [٥] پسرهرمیاس [٦] فیلسوف یونانی اسکندریه‌شاگردابرقلس که دراواخرقرن پنجم واوایل قرن‌ششم‌میزیست وتفسیرهایی برارسطو وفرفوریوس داشت مانند شرح قاطیغوریاس‌وشرح طوبیقای ارسطو که بعربی ترجمه شد. اورا نباید با امونیوس سکاس (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم) معلم فلوطینس اشتباه‌کرد [۷]. از کتب امونیوس پسرهرمیاس کتاب: شرح‌مذهب‌ارسطالیس فی‌الصانع واغراض ارسطالیس فی کتبه و حجة ارسطالیس فی‌التوحید معروف محققان اسلامی بود.

دمسقیوس الدمشقی [۸] فیلسوف نوافلاطونی (ولادت بسال ۴۸۰ دردمشق) و از

۱ — Théon d'Alexandrie

۲ — Théon de Smyrne

۳ — Proklos ho Diadochos de Byzantion (Proclus le Diadoque)

٤ — Lycie

٥ — Ammonius

٦ — Hermias

۷ — رجوع شود به‌همین‌کتاب درذیل «حوزهٔ علمی اسکندریه».

۸ — Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas)

پیشروان این طریقت بود. وی هنگامیکه یوستینین تدریس فلسفهٔ غیرمسیحی را ممنوع ساخت باسنبلیقیوس و گروهی دیگر از بازماندگان فلاسفهٔ قدیم بایران پناهنده شد ونزد خسروانوشروان رفت وچندی درایران بود. دمسقیوس مخصوصاً طرفدارعقاید ایامبلیخس و فلوطینس صاحب تاسوعات بود. چندین شرح بررسالات افلاطون دارد که اکنون نیز دردست است.

الامفیدورس الاصغر[۱] فیلسوف نو افلاطونی قرن پنجم و ششم که مخصوصاً درتفسیر آثار افلاطون سعی داشت. شرح او برسوفسطس افلاطون بعربی درآمد. وی کتاب القیبیادس وغورجیاس وفاذن وفلبس افلاطون را شرح کرده وتفسیری نیز بر کتاب الآثارالعلویه ارسطو نوشته بود که اکنون در دست است. از شروح وی برآثار ارسطو تفسیرالآثارالعلویه وتفسیرالکون والفساد وکتاب النفس بعربی درآمد. ابن‌الندیم بنقل ازیحیی بن عدی گفته‌است که شرح کتاب اخیر بسریانی دیده‌شد. وی غیرازالامفیدورس الاسکندرانی[۲] فیلسوف مشائی قرن‌پنجم میلادی است که معلم برقلس بود و شرحی بدومنسوب نیست.

اسقلیبیوس طرالیوسی[۳]ـ فیلسوف یونانی اواخرقرن پنجم‌واوایل‌قرن ششم که دراسکندریه میزیست وتفسیرهای متعدد برآثار ارسطو داشت و اکنون بعضی از آنها دردست است.

سنبلیقیوس[۴] (سنبلقس) ازاهل کیلیکیه است که‌در حدود سال ۵۰۰ ولادت یافت. وی ازشاگردان امونیوس‌ودمسقیوس بود وبعد از بسته شدن مدارس آتن در۵۲۹ میلادی بایران پناهنده‌شد ودرسال ۵۳۲ بآتن باز گشت. ازجملهٔ آثاراوتفسیرقاطیغوریاس وتفسیر کتاب‌النفس‌ارسطورا ذکر کرده‌اند که هردوبعربی ترجمه شد. دیگر از کتب منسوب بدو کتاب شرح صدر کتاب‌اقلیدس‌را که مقدمه‌یی برهندسه است ذکر کرده‌اند.

۱ – Olympiodore le Jeune
۲ – Olympiodoros d'Alxandreia (Olympiodore d'Alexandrie)
۳ – Asclépios de Tralles
٤ – Simplikios de Kılikia (Simplicius ou S'mplice de Cilicie)

یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی[۱] معروف به‌یحیی فیلوپونوس[۲] (محب‌الاجتهاد ــ محب‌التعب) فیلسوف معروف اواخر قرن پنجم و قرن ششم میلادی است که دراسکندریه میزیست. اورا برخی معاصر ودارای روابطی با عمرو بن العاص فاتح مصردانسته‌اند واین قول را بتحقیق نمیتوان باورداشت. حتی بیهقی[۳] ویرا که بنام یحیی‌النحوی‌الدیلمی الاسکندرانی الملقب بالبطریق ذکرمی کند معاصرعلی‌بن‌ابیطالب‌علیه‌السلام دانسته و گفته‌است که عامل‌امیر المؤمنین علی‌بن‌ابیطالب‌رضی‌اللّٰه‌عنه ارادهٔ بیرون راندن یحیی ازفارس وتخریب دیراو کرده بود. یحیی قصه بامیرالمؤمنین برداشت وازاو امان‌خواست. محمدبن‌الحنیفه نامهٔ امان اورا بامرعلی علیه‌السلام نوشت ومن نسخهٔ این نامه را دردست حکیم ابی‌الفتوح‌المستوفی النصرانی‌الطوسی دیده‌ام که توقیع امیرالمؤمنین برآن وچنین بود: «اللّٰه‌الملك و علی‌عبده». یا این یحیی الدیلمی کسی‌دیگرغیرازیحیی‌النحوی الاسکندرانی استویااین امان نامه‌را باید از مجعولات نصرانیان ایرانیان برای حفظ خوددربرابرمتعصبان عرب ومسلمین‌دانست[٤].

بهرحال یحیی‌النحوی ازمدافعان بزرگ تثلیث واصول مسیحیت و از مخالفان فلسفهٔ مشاء وافلاطونیون جدیدبودوردودی برارسطووبرقلس‌داشته‌است مانند کتاب الرد

---

۱ ــ معمولا الاسکلانی ضبط شده لیکن تصوره‌میرود که اسکلانی‌و بمعنی مدرسی ــ مدرس ــ منسوب بمدرسه (اسکول) باشد وبعضی الاسکلانی را محرف ازاصل العسقلانی دانسته‌اند (التراث الیونانی ح . ص ٥٠).

۲ ــ Ioannes (Jean) philoponos ou Grammaticus

۳ ــ تتمهٔ صوان‌الحکمه ص ۲۳ بعد .

٤ ــ حیات یوحنافیلوپونوس اسکندرانی که نزد مسلمین یحیی النحوی الاسکندرانی معروف شده ، هنگام فتح مصر بدست سپاهیان عرب (٦۲٤ میلادی) مورد تردید است . یحیی ازشاگردان امونیوس پسر هرمیاس (اواخرقرن پنجم) رئیس یکی ازمدارس اسکندریه و از افلاطونیون جدید ، بود و در نیمهٔ اول قرن ششم شهرت بسیار داشت . بنا بر این چنانکه قبلا نیز اشاره شد (رجوع شود بهمین کتاب ذیل عنوان حوزهٔ علمی اسکندریه)زنده بودنش دراواسط قرن هفتم دورازعادت است ، دراین باب خصوصاً رجوع کنید به‌توضیحات M.Meyerhof در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» Von Alexandrien nach Baghdad ص٥٠ ازکتاب التراث الیونانی فی‌الحضارة‌الاسلامیة .
(این مقاله درکتاب مذکور بعنوان من‌الاسکندریة الی بغداد از صفحهٔ ۳۷ ببعد چاپ‌شده‌است).

علی برقلس (۱) - کتابی دراینکه نیروی هرجسم متناهی متناهی است - شش مقاله درردبر ارسطاطالیس - یك مقاله درردبرنسطورس. وبسبب ردودی که برفلاسفه داشت برخی چنین پنداشته اند که غالب سخنان امام حجة الاسلام الغزالی در تهافت الفلاسفه تقریر کلام یحیی النحوی است (۲) .

بیحیی النحوی تفاسیری بر آثار ارسطو نسبت داده اند مانند تفسیر قاطیغوریاس و تفسیر باری ارمینیاس و تفسیر انالوطیقای اول و دوم و تفسیر طوبیقا و تفسیر السماع الطبیعی و تفسیر الکون والفساد که مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت . یحیی تفاسیری بر آثار جالینوس و کتبی درطب نیزداشت که بعداً مذکور خواهد افتاد .

ب ـ درریاضیات درریاضیات وعلوم تعلیمی ازهندسه وارنماطیقی وموسیقی ونجوم وهیئت نیز مسلمین ازیونانیان وعلمای اسکندرانی و در درجهٔ دوم ازایرانیان وهندوان فوائد بسیار بردند ودراین راه هم ازایام بسیارقدیم آغاز کار کرده وعلاوه بر کتب فلاسفه ودانشمندانی که قریباً دیده ایم و غالب آنانرا بحث هایی در ریاضیاب بوده است، ازاین دانشمندان و کتب آنان نیز بهره ها بر گرفته اند :

اوطولوقوس (۳) ریاضی دان یونانی آسیای صغیر قرن چهارم قبل ازمیلاد صاحب دواثرمعروف: «الکرة المتحرکة» (٤) و «کتاب الطلوع والغروب (٥)» که هردو بعربی ترجمه و کتاب اول بدست یعقوب بن اسحق الکندی اصلاح شد . این هر دو کتاب اکنون نیز در دردست است .

اقلیدس مهندس بزرگ یونانی که درحدود سال ۲۸۵ قبل ازمیلاد درگذشت . ازتاریخ حیات او اطلاعات قلیلی دردست است وتنها میدانیم که اندکی پس ازبسته شدن مدرسهٔ افلاطون درآتن، بطلیموس اول سوتراورا باسکندریه خواند واو درآنجا مدرسه یی خاص ریاضیات تأسیس نمودو کتاب خودرا بنام اصول الهندسه (٦) یاجومطریا (۷) که تا

---

۱ — Contre Proclus

۲ — تتمة صوان الحکمة ص ٢٤

۳ — Autolykos de Pythane

٤ — De la Sphère en mouvement

٥ — Des levers et couchers des astres

٦ — Les Eléments de géometrie   ۷ — Géometrie

آنروزگارکاملترین ومعتبرترین کتاب دراصول علم هندسه بودتألیف کرد . این کتاب حاوی سیزده مقالهاست وهمهٔآن بوسیلهٔ مترجمان دورهٔ اسلامی بعربی درآمد و چند شرح برآن نگاشتهشد . نخستین بار این کتاب را الحجاج بن یوسف بن مطر برای هارون نقل کرد وآنرا الهارونی خواند وباردیگر برای مأمون بعربی درآورد والمأمونی نامید . بعد از حجاج بن یوسف ، اسحق بن حنین این کتاب را بعربی نقل و ثابت ابن‌قرة اصلاح کرد وباز ابوعثمان الدمشقی ده مقالهرا از آن بعربی درآوردو از شرّاح آن تا اواخرقرنچهارم هجریالنیریزیوالکرابیسی والجوهری والماهانی (شرح مقالهٔ پنجم) وابیجعفرالخازن الخراسانی وابیالوفاء (شرحناتمام) وابنراهویةالارّجانی(شرح مقالهٔدهم) وابوالقاسم الانطاکی و ابویوسف الرازی (مقالهٔدهم) را نام بردهاند . دیگر از کتب معتبراقلیدس کتاب المعطیات(۱) اوست که اکنون در دست است و مسلمین نیزازآن استفاده کردهاند . کتابهای دیگریهم مانندااختلافالمناظر(۲) ـ کتابالنغمیا کتابالموسیقی ـ کتابالظاهرات ـ کتاب القسمة باصلاح ثابت ـ کتاب الفوائد ـ کتاب القانون ـ کتابالثقلوالخفة ـ کتابالترکیب و کتاب التحلیل باقلیدس نسبت دادهاند .

ارسطرخس (۳) منجم معروف یونانی (درحدود ۳۱۰-۲۳۰ق.م) ،نخستین کسی است که معتقدبود زمین برروی‌محورخود بر گرد خورشید درحرکتاست.ازوی کتابی راجع بفواصل نسبی کرهٔ زمین از ماه و خورشید دردست است . در کتب حکما و فهارس کتابیرا بنام حد (بعد؟) الشمس والقمر از وی نام بردهاند که گویاهمین کتاب موجود بوده باشد .

ارشمیدس (٤) ازاهل سیراکوز معروفترین مهندس دنیای قدیم و یکی از بزرگترین دانشمندان جهان درهمهٔ ادوار تمدن بشری است . وی در سیراکوز بسال ۲۸۷ ق .م. ولادت یافت ودرسال ۲۱۲ ق .م درهمان شهردرگذشت . در جوانی برای استفاده ازمحضراقلیدسباسکندریه رفت ودربازگشتمداوماً مشغول مطالعهوا کتشافات

۱ — les Données

۲ — Traité d'Optique

۳ — Aristarchos (Aristarque) de Samos

٤ — Archimedes (Archimède) de Syrakousai Sy(racuse)

گرانبهای خود بود . ازجملهٔ کتب اومسلمین کتاب کره واسطوانه ـ کتاب تربیع دائره.
کتاب تسبیع دائره ـ کتاب دوائرمماس ـ کتاب مثلثات ـ کتاب خطوط متوازی ـ کتاب
المأخوذات دراصول هندسه ـ کتاب المفروضات ـ کتاب خواص مثلثات قائمة الزوایا را
نام برده ودر دست داشته اند .

ابلونیوس[۱] ازاهل برغامس ومهندس ومنجم معروف یونانی است که درحدود
سال ۲۰۵ ق.م. در اسکندریه اهمیت بسیار داشت . وی ازشاگردان ارشمیدس ویکی از
مبتکرین وایجادکنندگان علوم ریاضی است . مهمترین کتابی که از او باقی مانده
کتاب قطع مخروطات[۲] یا قطع مخروطیه یا کتاب المخروطات اوست که در هشت
مقاله بود . بنابر نقل ابن النديم مسلمين ازآن هفت مقالهٔ تمام وقسمتی از مقالهٔ هشتم
را دردست داشته اند که چهارمقالهٔ اول آنرا هلال ابن ابی هلال الحمصی وسه مقالهٔ دیگر
راثابت بن قرة الحرانی ترجمه کرده بود . اکنون ازاین کتاب چهارقسمت اول آن بیونانی
دردست است و مابقی را ازروی یك ترجمهٔ عربی یافته اند . از کتب دیگر ابلونیوس
کتاب «فی النسبة المحدودة» دردومقاله است که مقالهٔ اول را بعد از نقل بعربی ثابت بن
قرة اصلاح کردواز کتاب دوم هم ترجمهٔ نامفهومی بعربی شد . از میان علمای اسلامی
بنی موسی بکتب ابلونیوس توجه بسیار داشته اند .

ابسقلاوس[۳] ریاضی دان مشهوریونانی اسکندریه بود که درقرن دوم قبل ازمیلاد
میزیسته است . وی دو کتاب راجع بکثیرالوجوههای منتظم دارد که بعنوان چهاردهمین
وپانزدهمین کتاب ازاصول علم هندسهٔ اقلیدس شناخته شده است . علاوه براین از وی
یك رسالهٔ نجومی بهمین نام در دست است . ابن النديم کتابهای : الاجرام و الابعاد ،
المطالع واصلاح کتاب چهارم وپنجم ازاصول اقلیدس را بوی نسبت میدهد .

ابرخس[٤] ازمنجمین وریاضیون معروف قرن دوم قبل ازمیلاد مسیح، صاحب
تألیفات متعدد درعلم نجوم بود که ازآن میان تنها شرح اوبرمنظومهٔ نجومی اراتوس[۵]

---

۱ — Apollonios de Perga

۲ — Traité des Sections Coniques

۳ — Hypsyklès

٤ — Hipparchos de Nikeia (Hipparque de Nicée) معروف به Hipparque le Rhodien

۵ — Aratus منجم وشاعریونانی قرن سوم قبل ازمیلاد ازاهل صقلیه (سیسیل) بوده.

دردست‌است . ازجملهٔ کتب او که بعربی ترجمه‌شد یکی کتاب اسرار النجوم و دیگر کتاب‌صناعةالجبرمعروف به‌الحدودبود که ابوالوفامحمدبن محمد الحاسب آنرا بعداز نقل اصلاح وشرح کرد .

ایرن‌الاسکندرانی [۱] (ایرن المصری الرومی الاسکندرانی) غیر از ایرن البیزنطی[۲] مهندس است . ایرن الاسکندرانی که درحدود یکقرن قبل ازمیلادوبنا بر بعضی‌اقوال درحدودقرن دوم‌بعدازمیلاد میزیست ، نزد مسلمین شهرت داشت و کتابهای اومعروف بود . ازجملهٔ کتب اویکی حل شکوك اقلیدس وظاهراً همانست که اکنون بنام شرح اصول اقلیدس[۳] دردست است ودیگر کتاب‌العمل بالاسطرلاب .

نیقوماخوس‌الجهراسنی [٤] الفیثاغوری.ابن‌ابی‌اصیبعه[٥]اورا بغلطپدرارسطو طالیس‌خوانده وبانیقوماخوس اسطاغاریائی[٦](قرن چهارم قبل از میلاد) اشتباه کرده است. نیقوماخوس الجهراسنی درقرن اول میلادی میزیسته و بدبستان فیثاغوری نسبت داشته است . ترجمه‌های‌آثار اورا چنانکه دیده‌ایم به‌ثابت‌بن قرة الحرانی نسبت داده و ازوی دواثرمعروف یکی : کتاب الارثماطیقی [۷] ودیگر کتاب الموسیقی الکبیر[۸] را ذکر کرده‌اند .

منالاوس [۹] ریاضی دان معروف اسکندریه قرن اول میلادی . وی راجع به محاسبهٔ اوتار کتابی درشش مقاله داشته است که اکنون دردست نیست . اما متن لاتین

---

۱ — Heron d'Alexandricia (Héron d'Alexandrie) معروف به Héron l'Ancien

۲ — Héron de Byzance معروف به Héron le Jeune

۳ — le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

٤ Nicomaque de Gerasa

٥ طبقات الاطباء ج ۱ص۳٦

٦ Nicomaque de Stagire

۷ــ این‌کتاب اکنون دردست وحاوی اطلاعات‌کثیرراجع بعلم حساب وترجمهٔ فرانسوی‌آن چنین‌است : Introduction à l'étude de l'arithmétique . کتاب مذکور را Wechel در۱٥۳۳ چاپ کرد.

۸ ــ این‌کتاب نیز اکنون دردومجلد دردست وموسوم است به : Manuel d'harmonie

۹ — Ménélaos d'Alexandrie

کتاب دیگری ازاو بنام کتاب الاشکال الکریة [۱] درسه مقاله دردست است . غیر از این کتاب اخیر مسلمین کتب دیگری‌راهم ازو میشناخته‌اند مانند : کتاب فی معرفة کمیة تمییزالاجرام‌المختلطة ، کتاب اصول الهندسة که ثابت‌بن‌قرة آنرا بعربی‌درآورد و کتاب المثلثات که اندکی ازآن بعربی ترجمه شد .

ثاوذوسیوس [۲] ریاضی دان و مهندس قرن اول‌میلادی مشهور به ثاوذوسیوس طرابلسی [۳](ازطرابلس آسیای صغیر) یاثاوذوسیوس بیثینیائی [٤] که‌گاه با یکی از شکاکین بهمین نام که درعصرمتأخرتری زندگی میکرد اشتباه میشود . در کتب‌اسلامی اسم اورا ثیودورس [٥] وثیوذوفروس [٦] و ثاذوسیوس [۷] یا ثاوذوثیوس [۸]هم‌نوشته‌اند و پیداست که دو صورت اخیر صحیح‌و مابقی غلط و نتیجهٔ اشتباه نساخ است .مسلمین از ثاذوسیوس سه کتاب‌راترجمه‌یاذکر کرده‌اند وآن سه کتاب که‌اکنون‌نیزموجودمیباشد عبارتست از: کتاب‌الاکر [۹] درسه مقاله و کتاب‌اللیل‌والنهار [۱۰] در دو مقاله و کتاب المساکن [۱۱]دریك مقاله که یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌آنرا دررسالهٔ «اختلاف مواضع المساکن من کرة‌الارض» شرح کرده‌است .

بطلیمیوس‌القلوذی [۱۲] منجم وجغرافیایی بزرگ یونانی قرن دوم‌میلادی که قسمت اعظم حیاتش را دراسکندریه بسربرد . از حوادث حیات او اطلاعات کامل در دست‌نماندلیکن اهمیت‌مطالعات و کثرت تألیفات او بر کسی پوشیده نیست. وی درنجوم وابوابی ازریاضیات وجغرافیا وموسیقی وبعضی دیگر از اقسام علوم تألیفات مهم که غالباً مدتها بعد ازودنیای متمدن‌را تحت تأثیر خود داشته‌اند ، بوده است. مهمترین‌اثر

---

۱ — Sphériques .
این کتاب راجع به‌مثلثات کروی است . ازمنلاوس کتابی بنام المثلثات اسم برده‌اند که اندکی از آن بعربی درآمده فعلا بقطع ویقین نمیتوانم گفت این دوعنوان یعنی الاشکال الکریة والمثلثات کدام‌یك ترجمهٔ عنوان مذکور است .

۲ — Thédose ۳ — Théodose de Tripoli

٤ — Théodose de Bithynie

٥ — الفهرست ص۳۷٦

٦ — اخبار الحکما ص ۷٦

۷ — ایضاً ص ۷٦

۸ — طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۱۳

۹ — Sphericæ ۱۰ — De diebus et noctibus

۱۱ — De habitationibus

۱۲ — Ptolemaios, Klaudios de Alexandreia (ptolémée, Claude)

او کتاب معروف بدالمجسطی[۱] در سیزده مقاله شامل اطلاعات وسیع راجع بنجوم و حاوی نظریهٔ معروف بطلیموس درباب اجرام سماوی و کیفیت ترتیب ونظم آنها و حل مثلثات قائم‌الزوایا و کروی وامثال این مسائل است . المجسطی نزد منجمین اسلامـی اهمیت بسیارداشت وچند بار ترجمه و تفسیر شد . نخستین کسی که به ترجمه وتفسیر آن توجه کرد یحیی‌بن خالدبن برمك است که یك بار جماعتی را بدین کار گماشت وچون دید چنانکه باید ازعهدهٔآن بیرون نیامده‌اند از ابـوحسان و سلم صاحب بیت الحکمة تفسیر آن کتاب را بخواست وآندو با استعانت از بهترین مترجمان کتاب را بعربی‌درآوردندو باصلاح وتصحیح آن مبادرت کردند وبهترین وصحیح‌ترین ترجمه هارا بر گزیدند . ثابت‌بن قرةالحرانی هم یکی‌ازترجمه‌های قدیم این کتاب رااصلاح کرد . اسحق‌بن حنین نیـز یکی از ناقلان این کتابست و نقل او را هم ثابت اصلاح نمود . دومین کتاب مهم بطلیموس کتاب الجغرافیا[۲] است که درقرن شانزدهم چند بار بچاپ رسید . این کتاب در هشت مقاله است و یکبار برای کندی بعربی ترجمه شد و سپس ثابت‌بن قرةآنرا ترجمه کرد . ترجمهٔ سریانی این کتاب راهم مسلمین می‌شناختهانـد. دیگراز کتب وی کتاب‌الاربعه[۳] است دراحکام نجوم که ابراهیم‌بن الصلت آنرا بعربی درآورد وحنین‌بن اسحق اصلاح کرد . دیگر کتاب جداول زیج بطلیموس المعروف بالقانون‌المسیر(؟)[٤] که‌شرح ثاون‌اسکندرانی‌را بر آن‌مسلمین‌میشناخته‌اند.دیگر کتاب الموسیقی[۵] که شامل‌نظریهٔ ریاضی راجع باصوات مستعمله در موسیقی یونانی است . ازجملهٔ کتب‌دیگر بطلیموس که در کتب عربی ذکر و غالباً بعربی ترجمه و برخی از عربی‌بلاتینی نقل‌شده‌است کتب ذیل راباید نام برد : الحرب‌والقتال ـ استخراج‌السهام ـ تحویل‌سنی‌العالم ـ المو الید ـ المرض‌وشرب‌الدواء ـ سیرالسبعة ـ اقتصاص‌احوال‌الکواکب ـ کتاب‌الثمرة که احمدبن‌یوسف‌المصری المهندس آنرا تفسیر کرد .

---

۱ — Almageste . ترجمهٔ اسم اصلی این‌کتاب «la Composition mathématique» است وبعداً آنرا ازباب اهمیت وتأثیرفراوانش مگیسته Megiste یعنی کبیرخواندند واین‌اسم هنگام تعریب با افرودن الف ولام تعریف عربی المجسطی وبعداً نزد اروپائیان Almageste شده است.

۲ Géographie

۳ — Opus Quadripartitume یا Tetrabiblon

٤ — la Table chronologique ou Canon des règnes (royal)

۵ — les Harmoniques

بطلیموس ازدانشمندانی است که درتمدن اسلامی وعلمای این قوم اثر شگرف وژرفی داشته‌است و شدت این تأثیر از گفتار القفطی بنیکی برمیآید آنجا که گفته است : «باین بطلیموس (۱) علم حرکات نجوم ومعرفت اسرار فلك منتهی شده و نــزد وی آنچه ازاین صناعت دردست یونانیان و رومیان‌وغیرایشان، از ساکنان قسمت غربی زمین پراگنده بود، گرد آمد وبوسیلهٔ اوآن پراگنده ها نظام یافت و مشکلات آنهــا روشن‌شد وبعداز اوهیچکس رانمی‌شناسم که درصدد تألیف کتابی مثل کتاب المجسطی برآمده ودراندیشهٔ معارضهٔ باوی افتاده باشد، بلکه برخی از دانشمندان ازراه شرح و تبیین(مانند فضل‌بن ابی‌حاتم‌النیریزی) وبرخی ازراه اختصــار وتقریب در صدد پیروی از او و دست یافتن بر افکارش برآمده‌اند مانند محمدبن جابرالبتانی و ابوالریحان ـ البیرونی الخوارزمی مصنف کتاب‌القانون المسعودی که‌آنرا برای مسعودبن محمودبن سبکتکین تألیف و در آن پیروی از بطلیموس کــرد وهمچنین است کــوشیاربن لبان گیلی در زیج خود وحتی هدف غائی دانشمندان بعد از بطلیموس که دنبال او رفته‌اند فهم کتاب وی است آنچنانکه در خورآن باشد وکتابی از علوم قدیم و جدید شناخته نشده که شامل جمیع مباحث ومحیط برهمهٔ اجزاء آن فن باشد مگرسه کتاب : اول کتاب المجسطی درعلم هیئت وحرکات نجوم‌ودوم کتاب ارسطو طالیس در علم منطق و سوم کتاب سیبویه‌البصری درعلم‌نحوعربی.»(۲)

دیوفنطس (۳)الیونانی الاسکندرانی در۳۲۵میلادی ولادت یافت وهشتاد وچهار سال زندگی کرد . وی‌ازمشاهیرریاضی دانان اسکندریه بود . کتاب المسائل العددیهٔ وی که راجع بمباحث ریاضی خاصه جبر و شامل شانزده جزو بود نزد مسلمین شهرت داشت وقسطابن لوقا سه‌مقاله ونیم ازآنرابعربی درآورد(٤)واکنون شش کتاب ازاین مجموعهٔ نفیس دردست است . شاید این کتاب نزد مسلمین بکتاب صناعةالجبر (۵) و یامسائل الجبر(٦)هم شهرت داشت(۷).

۱ -- یعنی بطلیموس القلودی
۲ ـ اخبار الحکما ص ٦۸ ـ ٦۹
۳ -- Diophante
٤ -- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۲٤۵ ۵ -- الفهرست ص ۲۷٦
٦ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۹۸
۷ ـ کتاب دیگری بنام les Nombres angulaires هم از دیوفنطس‌دردست است .

پپس الرومی[۱] الاسکندرانی ازمشاهیر ریاضی دانان اسکندریه بود که در اواخرقرن چهارم میلادی زندگی میکرد. ازآثاراو کتاب جوامع ریاضی [۲]است که درهشت جزو بودواصلا برای توضیح مشکلترین کتب ریاضی متقدمین نوشته شد ومع الوصف حاوی مسائل ونظرهای تازه یی نیز بود. ازاین کتاب اکنون غیراز جزء اول وقسمتی از جزء دوم بقیه دردست است. مؤلفین اسلامی دو کتاب ازاو اسم برده اند یکی تفسیر کتاب بطلیموس فی تسطیح الکرة که ثابت بن قرة آنرا بعربی درآورد و دیگر تفسیر مقالهٔ دهم ازاقلیدس دردو مقاله.

ثاون الاسکندرانی [۳] ریاضی دان ومنجم بزرگ یونانی قرن چهارم میلادی است. ازحوادث حیات اواطلاع قلیل دردست است لیکن ازوی چند کتاب باقی مانده مانند شرح اصول اقلیدس[٤]، وشرحی بر کتاب جدول زیج بطلیموس وشروحی دریازده مجلد برالمجسطی بطلیموس که در ۱۵۳۸ بطبع رسیدو گویا همان باشد که مسلمین آنرا المدخل الی المجسطی نامیده اند[٥]، و کتاب العمل بالاسطرلاب و کتاب العمل بذات الحلق.

اوطوقیوس العسقلانی[٦] ریاضی ومهندس یونانی قرن ششم میلادی.ازآثاروی شرح برمخروطات ابلونیوس البرغامسی وشرح برمقالهٔ اول از ارشمیدس در باب کره واسطوانه است که هردو چاپ شده. کتاب اخیراو معروف مؤلفین اسلامی بودو کتاب دیگری را ازو بنام «کتاب فی الخطین» ثابت بن قرةالحرانی بعربی درآورد.

دیگراز ریاضیون معروف که ذکرشان درشرح فلاسفهٔ گذشته است فرفوریوس وایامبلیخس ودیدخس برقلس وسنبلیقیوس را ذکر باید کرد که آثار همهٔ آنان درریاضیات مورد استفادهٔ مسلمین واقع شده است.

غیرازاین مؤلفین و کتب آنان که ذکر کرده ایم وهمهٔ آنها چنانکه دیده ایم

---

۱ — Pappus
۲ — Collections mathématiques
۳ Théon d'Alexandrie
٤ - le Commentaire sur les Eléments d'Euclide
٥ — الفهرست ص ۲۷٦
٦ — Eutocius d'Ascalon

مورداستفادهٔ مسلمین بودند، ریاضون و کتب‌دیگری ذکرشده‌اند که برای اطلاع ازآنها باید به کتابهای مربوط مراجعه کرد . درموسیقی نیز گذشته از کتبی که یاد کرده ایم کتابهای دیگری‌مانند کتاب الریموس و کتاب الایقاع از ارسطکاس و کتابی در آلات مصوته معروف به‌الارغنن البوقی والارغنن الزمری و کتاب‌دیگری درباب آلت مصوته‌یی که‌ازشصت میل شنیده شود منسوب بهمورطس یامورسطس و کتاب الدوائروالدوالیب ازهرقل‌النجار؛ ودرآبیاری کتاب استخراج المیاه درسه باب از بادروغوغیا ، ذکـر و غالباً بعربی ترجمه شده است[۱].

غیر ازیونیان واسکندرانیان‌وناقلان‌سریانی‌زبان‌آنان، مسملین‌درریاضیات‌ازعلما وآثار **هندوان** نیزاستفادهٔ بسیار کرده‌اند .

در این کتاب تاکنون بتفاریق راجع بمعارف هندوان و استفادهٔ مسلمین ازآن سخن گفته‌ایم . درریاضیات تأثیر هندوان و اهمیت کتبی ازآنان که بعربی نقل شده بسیاراست . ازجملهٔ بزرگترین ریاضیون قدیم هند که میشناسیم و آثار آنان مستقیماً یامع‌الواسطه‌مورد استفادهٔ‌مسلمین‌قرار گرفته‌است، آریابهاتا[۲] صاحب کتاب‌آریابهاتیا (قرن پنجم‌میلادی) وبرهماگوپتا [۳] (قرن ششم‌میلادی) ووراهامیهیرا [٤] صاحب قسمتهایی از کتاب معروف السندهند (سیدهانتا) یا «پنچا سیدهانتیکا» [٥] بـود که‌در اوایل قرن ششم میلادی میزیسته و کتاب اورا اثربین و آشکاری در علوم دورهٔ اسلامی بوده است . وراها میهیرا از کسانی است که بکرویت زمین‌معتقد بودوبیرونی دو کتاب ازتألیفات اورا بعربی‌درآورد[٦]. مهمترین کتب ازآثار هندوان که مسلمین‌بدان توجه بسیار کردند کـتاب السند هند است که تألیف‌آن درحدود قرن چهارم وپنجم میلادی صورت گرفت و بیشتر محتوی مطالب نجومی بود . این کـتاب را چنانکه میدانیم و

---

۱ — الفهرست ص ۳۲۷ ـ ۳۲۸

۲ -- Aryabhata

۳ -- Brahmagupta

٤ -- Vrâhamihira

٥ -- panǯasiddhântikâ

٦ ـ تأثیرهندوان درنجوم اسلامی درکتاب مدخل جغرافیای شرقیان :
Introduction à la Géographie des Orientaux تألیف J.T.Reinaud بر مقدمهٔ ترجمهٔ ابوالفدا (پاریس ۱۸٤۸) بتفصیل نموده شده است .

قبلا گفته شد درعهد منصور بعربی درآوردند وپس ازترجمهٔ آن منجمین بدان توجه بسیار کردند واز کسانی که برروش این کتاب رفتند وتألیفاتی باتوجه بدان ترتیب دادند یکی محمدبن ابراهیم الفزاری سابق الذکر ودیگر حبش بن عبدالله ودیگر محمدبن موسی الخوارزمی و دیگر ابوالطیب سندبن علی الیهودی بوده اند . از میان مسلمین بیشتر ازهمه ابوریحان البیرونی الخوارزمی دانشمند بزرگ قرن چهارم وپنجم به کتاب السندهند وسایر تألیفات ریاضی هندوان توجه و از آنجمله کتابی بهالسندهند تألیف کرد بنام جوامع الموجود لخواطر الهنود فی حساب التنجیم . وی زیج ارکند را که قبلا نیز نقل شده بود ترجمه و تحریر کرد تا نیات دریافته شود و مقالهیی در جواب سؤالات منجمین هندومقالهیی بنام تحصیل الان من الزمان عندالهند نوشت . در حساب وشمارش اعداد بارقام هندی نیز تألیفاتی داشته است .

مؤلفین کتب حکما و علما نام عدهیی از مشاهیر ریاضیون و منجمین هندی را که کتب آنان بعربی درآمده بود ذکر کردهاند وازآنجمله ابن الندیم بعد از ذکر «کنکه» و «جودر» و «صنجهل» و «نهق الهندی» که هریك کتبی از هندی بپهلوی یا عربی درآورده و گاه خود نیز تألیفاتی درریاضیات ونجوم بنا برمذاهب هندوان داشتهاند، میگوید : ازعلماء هند کسانی که کتب ایشان درنجوم وطب بما رسیده باکهر، راحه، صکه، داهر، آنکو، زنکل، اریکل، جبهر، اندی، جباری(۱) هستند .

از ایرانیان نیز مسلمین خاصه درترتیب زیجها و مراصد استفادههایی کردند و قبلا ذکر کتب منقول ریاضی وبرخی از مترجمان آنها گذشته است والبته این نکته مطلقا قابل انکار نیست که استفادهٔ حقیقی مسلمین در علم ریاضی از منابع یونانی و اسکندرانی صورت گرفته وفایدهیی کهازسایرمنابع بردهاند چندان قابل اعتنا نبودهاست .

ج - درطب

اگر چه عملا آشنایی مسلمین با علم طب مرهون یاوریهای سریانیان وایرانیان است لیکن منابع اصلی و واقعی کار آنان دراین رشته کتب یونانی بود که ازدورهٔ رونق مدارس آتن تاپایان حیات علمی اسکندریه

۱ — این اسامی بدون تصرف از نسخهٔ الفهرست ابن‌الندیم چاپ مصر سال ۱۳۴۸ ص ۳۷۸ نقل شده است .

بتدریج فراهم‌شد ودر رأس آنها آثار ابقراط قرار دارد .

ابقراط(۱) طبیب بزرگ یونانی (۴۵۹ یا ۴۶۰-۳۵۵ ق .م .) پسر ایراقلیس(۲) است. وی پدر طب یونانی و نخستین کسی است که باین فن جنبهٔ علمی کامل داد و با تألیفات متعدد خود اساس پزشکی را در عالم نهاد. اگرچه پیش از او در دبستان علمی ایتالیایی(۳) وسایر دبستانها که در کنید(٤) و کوس(٥) ورودس(٦) و کروتون(۷) وسیرن(۸) تشکیل یافت، تاحدی بمقدمات علم طب نظم وترتیبی داده شده بود لیکن همهٔ پیشرفتهای این دبستانها مقدمه‌یی برای کارهای ابقراط بود و اوست که باید حقاً ویرا بنیان گذار طب دردنیای قدیم دانست و اوست که قرنها بعد دریونان وروم و اسکندریه وممالك خاور نزدیك ومیانه ومدارس عیسوی ایران ودرتمام تمدن اسلامی و دورهٔ قرون وسطی و تجدد (رنساس) اروپا نفوذ و اثر بین و آشکاری در همهٔ طبیبان داشته است و تفاسیر متعدد بر آثار او نوشته اند و بهمین سبب است که مسلمین نیز ازمیان اطبای یونانی بیش از همه بدو توجه کرده‌اند . از آثار وی که بعربی درآمده این کتابها را نام میبریم: کتاب عهد ابقراط(۹) . کتاب الفصول(۱۰) . کتاب تقدمة المعرفة(۱۱) . کتاب الکسر(۱۲). کتاب الاهویة والمیاه والبلدان(۱۳). کتاب طبیعة الانسان(۱٤). کتاب البحران(۱٥). کتاب ایام البحران(۱٦). کتاب المولودین لسبعة اشهر(۱۷). کتاب المولودین لثمانیة اشهر(۱۸). کتاب امراض الحادة . جراحات الرأس(۱۹) . ابیدیمیا(۲۰). کتاب الغذا(۲۱) . کتاب التشریح(۲۲). کتاب الاخلاط(۲۳). این کتابها وبسیاری از کتب دیگر این پزشك بزرگ که بتفسیر اطباء مشهور بعد از او خاصه جالینوس بود بعربی در آمد و مدتها مورد

---

۱ - Hippocrate
۲ - Hèracléide
۳ l'Ecole Italique
٤ - Cnide
٥ -- Cos
٦ Rhodes
۷ Croton
۸ - Cyrène
۹ - le Serment
۱۰ les Aphorismes
۱۱ les Pronostics
۱۲ - Des Fractures
۱۳ — le livre des airs, des eaux et des lieux
۱٤ - - le traité de la nature de l'homme
۱٥ - Des crises
۱٦ — Des jours critiques
۱۷ --- Du Fœtus de sept mois
۱۸ --- Du Fœtus de huite mois
۱۹ — Des plaies de la Tête
۲۰ - - des Epidémies
۲۱ — کتاب الاغذیه des Aliments
۲۲ — da l'Anatomie
۲۳ - - des Humeurs

بحث واستفادهٔ پزشکان اسلامی قرار گرفت و یکی از ارکان اصلی طب اسلامی را تشکیل داد.

از اولاد وشاگردان ابقراط که دریرا کندن تعلیمات طبی او بسیار تأثیر داشته‌اند مسلمین همه خاصه **دراقن** [۱] **وثاسلوس** [۲] و داماد او **فولوبس** [۳] و شاگردش **منس** [۴] را میشناختند اما بعد از ابقراط تا ظهور اطبای اسکندریه با پزشکان دیگر یونان و آثار آنان کمتر آشنایی داشته‌اند واطلاعات خودرا از طب یونانی حتی آثار ابقراط درحقیقت مدیون اسکندرانیون و کتب آنان هستند.

از مهمترین اطباء بعد از ابقراط که مسلمین باآثار آنان آشنایی داشتند یکی **هیروفیلوس** [۵] طبیب معروف اسکندریه است که در حدود سال ۳۰۰ ق. م. حیات داشته است. وی مخصوصاً درتشریح صاحب اطلاعات ومطالعات بسیار بود واولین کسی است که باروش دقیق در تشریح مغز و تحقیق در جهاز دوران دم و سلسلهٔ اعصاب کار کرده واکتشافات مهم در نبض و جهاز تنفس داشته است. دیگر **ارسیسطراطس** (ارسطراطس ـ اراسیسطراطس ـ اراسیستراتس) [۶] متولد بسال ۳۱۰ ق. م. طبیب معروف وازشراح جالینوس، ودیگر **اقریطون** [۷] المزین طبیب معاصرتراژان(ولادت ۵۲ وفات ۱۱۷ میلادی) صاحب چند کتاب درطب وتاریخ وازآنجمله کتاب الزینة [۸].

یکی ازاطباء بزرگ قبل ازجالینوس که بسیار مورد توجه واحترام مسلمین بود **دیسقوریدس العین زربی** [۹] ازعین زربه از بلاد کیلیکیه [۱۰] پزشک نامبردار قرن اول میلادی است. اهمیت او بیشتر درآنست که تمام اطلاعات مربوط بدارو شناسی عهد خودرا در کتابی بنام «الحشائش» درپنج مقاله گرد آورد که بدست اصطفن بعربی ترجمه‌شد. اصل وترجمهٔ این کتاب اکنون دردست‌است. دیسقوریدس باین کتاب دورساله یکی بنام السموم [۱۱] ودیگر بنام الدواب افزود واین کتاب را حنین با حبیش بعربی

۱ — Dracon
۲ — Thessalos
۳ Polybe
۴ — Ménon
۵ — Erophile
۶ Erasistrate
۷ — Criton
۸ — Cosmétique
۹ — Pèdanius Dioskourides (Dioscoride, Discuride, Dioskyrides) d'Anazarbas (Anazarba)
۱۰ — Cilicie
۱۱ — De venenis

درآوردند . متن یونانی دورسالهٔ اخیر نیز بضمیمهٔ اصل کتابْ الحشائش بیونانی اکنون دردست‌است [١]. دیگر **روفس افسسی** [٢] ملقب به‌الکبیر که دراواخرقرن اول واوایل قرن دوم میلادی میزیست . از کتب اواکنون کتاب تسمیة اعضاءِالانسان [٣] درتشریح و کتاب حفظالصحة [٤] ودو کتاب دیگر در دست است . کتاب نخستین را حنین بعربی درآورد. علاوه براین چندین کتاب دیگراورا نیزمسلمین ترجمه کرده یا میشناخته‌اند مانند کتاب المالیخولیا ـ کتاب الاربعین ـ کتاب الیرقان والمرار ـ کتاب الصرع ـ کتاب فی‌ذات الجنب والرئة ـ کتاب الذبحة ـ کتاب تنقیص اللحم ـ کتاب استعمال الشراب ـ کتاب التریاق ـ کتاب الحمی الربع ـ کتاب التدبیر ـ کتاب الباه ـ کتاب اللبن وجز آنها .

بعد از بقراط مشهورترین طبیبی که درعهود بعد ازخود خاصه دردورهٔ اسلامی اثر آشکاری داشت **جالینوس برغامسی** [٥] (١٢٩ یا ١٣٨ ـ ٢٠٠ یا ٢٠١ میلادی) است . وی درآغاز حیات فلسفه وسپس طب آموخت وعلاوه برمولد خود در ازمیر و اسکندریه نزد استادان فن بتعلیم طب مشغول بود و سپس مدتی از اوقات خود را در مطالعهٔ کتب ابقراط صرف کرد ودربیست وهشت سالگی به برغامس باز گشت و بعد از چندی بشهر رم رفت و در آنجا شهرت بسیار کسب کرد چنانکه محسود پزشکان آنشهر گردید و در سال ١٦٦ ازآنشهر بـه برغامس بر گشت ولی باز بدربار قیاصره خوانده شد و آنجا بتألیف کتب متعدد و شروح خود برابقراط پرداخت و بقولی تا حدود چهار صد کتاب تألیف کرد که‌قسمتی ازآنهادرحریق معبدصلح [٦] ازمیان‌رفت. وی‌ازبزرگترین‌شارحان آثار ابقراطاست وعلاوه براین خود ابتکارات وتألیفات بسیار داشت که همه بعد از وی مورد مطالعه ودقت اطباء اسکندریه وخاورنزدیك ومیانه ومسلمین قرار گرفت وجوامع واختصارات بسیارمانند ستة عشر ازآنها ترتیب یافت . ابن ابی اصیبعه میگوید : « از اسکندرانیین‌آنانکه کتب ستة عشر جالینوس را گردآورده و تفسیر کرده‌اند هفت تن

---

١ — رجوع‌شود به A. Castiglioni : Histoire de la Médecine, Paris, 1931 p. 188

٢ — Rufus d'Ephése

٣ — Des nomes des parties du corps humain

٤ — Diététique

٥ — Galenos de Pergamon (Galien de Pergame)

٦ — le Temple de la Paix

بوده‌اند وایشان عبارتند ازاصطفن(۱) وجاسیوس(۲) و ثاوذوسیوس(۳) واکیلاؤس(٤) و انقیلاؤس(٥)وفلاذیوس(٦) ویحیی‌النحوی که همه برمذهب مسیح بوده‌اند و گویند که انقیلاؤس الاسکندرانی مقدم برسایر اسکندرانیان بودواو کسی‌است که کتب ستة‌عشر جالینوس را مرتب کرد ومن گویم که اسکندرانیان برقراءت کتب ستة عشر در تعلیم طب اقتصار میکردندوآنرا بترتیب میخواندند و هر روز برای قراءت و فهم قسمتی از آن گرد می‌آمدند . پس آنرابصورت جوامع درآوردند تا حفظ وفراگرفتن‌آنها رابرای ایشان میسرسازد وبعد هریك ازایشان بتفسیر ستة عشر مبادرت کردندوبهترین‌تفسیری که ازستة عشر شد ، ازجاسیوس است»(۷). تمام مجموعهٔ ستة عشر و آنچه ازسایرآثار اصلی‌ویا تفاسیرجالینوس برابقراط بدست مسلمین رسیدبعربی درآمدوازآنجمله است:

ازمجموعهٔستةعشر: کتاب‌الفرق . کتاب الصناعة(۸). کتاب النبض الصغیر(۹) که برای شاگردان خود نوشت . کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط (۱۰). کتاب المزاج. کتاب القوی الطبیعیة . کتاب‌العلل والاعراض . کتاب فی‌التأتی لشفاء الامراض. کتاب اصناف الحمیات(۱۱). کتاب المقالات الخمس درتشریح مرکب از کتاب العظام (۱۲) وکتاب العضل(۱۳) و کتاب العصب ودو کتاب درعروق . کتاب‌تعرف علل اعضاء الباطنة یا المواضع الآلمة(۱٤). کتاب‌النبض الکبیر. کتاب‌البحران . کتاب ایام البحران(۱٥)

۱— Stephano Alexandrino (Stephen d'Alexandrie) کیمیاوی وفیلسوف معروف .

۲— طبیب مشهوراسکندریه درقرن پنجم میلادی .

۳— Théodosios

٤ ــ ظاهراً تکراری ازاسم انقیلاؤس است وباید بجای این اسم ماریئوس (Marinus) یکی دیگراز شراح معروف جالینوس وگردآورندهٔ جوامعی ازو باشد .

٥ - - Nikolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)

٦ــ Palladius ازاطباء یونانی بعد ازاسکندرطرالیوس واتیوس، صاحب تفاسیر(Commentaires) وکتاب الحمیات (Traité des fièvres)

۷ ــ طبقات الاطبا ج ۱ص ۱۰۳ .۱۰٤.

۸ ــ Ars parva (l'Art médical)

۹ -- Du pouls,pour les élèves

۱۰ — Des Eléments selon Hippocrate

۱۱— Des différents fièvres

۱۲ — Des os

۱۳ — De la dissection des muscles

۱٤ ــ Des lieux malades

۱٥ ــ این‌دو کتاب اخیر چنانکه دیده‌ایم بابقراط نسبت داده شده‌است (تاریخ علم طب تألیف کاستیگ لیونی، ترجمهٔ فرانسه . ص۱۳۳) ودراینصورت باید ازتفاسیرجالینوس برآثارآن استاد باشد .

کتاب، تدبیر الاصحاء . کتاب حیلة البرؤ . کتاب علاج التشریح یا التشریح الکبیر
راهم گاه جزو مجموعهٔ ستةعشر شمرده اند و آن درپانزده مقاله بود و بدست حنین ترجمه شد.

خارج ازمجموعهٔ ستة عشر ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه کتبی را که ازجالینوس
درطب یاسایرعلوم بعربی ترجمه شده ودردست مردم بوده بدینگونه شماره کرده اند :
کتابی دراختلاف قدماء درتشریح . کتاب تشریح الاموات . کتاب تشریح الاحیاء .
کتابی دراطلاعات ابقراط ازتشریح . کتابی درآراء ارسیسطراطس درتشریح. تشریح الرحم.
کتاب فی مفصل الفقرةالاولی . اختلاف اعضاء المتشابهةالاجزاء ـ تشریح آلات الصوت .
تشریح العین. حرکةالصدروالرئة. علل التنفس. الصوت. حرکةالعضل. قوی الادویةالمسهلة.
فی العادات. فی آراء ابقراط وافلاطن[۱]. آلة الشم. منافع الاعضاء[۲]. افضل هیأت البدن .
الادویة المفردة. اوقات الامراض . الاورام . الاسباب المتصلة بالامراض . اجزاء الطب .
المنی . تولد الجنین . المرة السوداء . ادوار الحمیات . فی رداءة التنفس . الفصد .
الذبول . قوی الاغذیة . التدبیر الملطف . الکیموس الجید والردی . تدبیر امراض
الحادة ترکیب الادویة در هفده مقاله . الحرکات المجهولة . التریاق فی ان
الطبیب الفاضل فیلسوف[۳] . فی مداواة الامراض[٤] . کتب ابقراط الصحیحة .
محنةالطبیب . فی الحث علی تعلم الطب . تقدمة المعرفة . الریاضة بالکرة الصغیرة .
الریاضة بالکرة الکبیرة . تعریف المرء عیوب نفسه . فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن.
ما ذکر فلاطن فی طیماوس . المدخل الی المنطق . فی ان المتحرک الاول لایتحرک .
کتاب الاخلاق . انتفاع الاخیار با عدائهم . عدد المقاییس . این کتب را بیشتر حنین
ابن اسحق وحبیش الاعسم واصطفن بن باسیل وعیسی بن یحیی و ثابت بن قرة و شملی و
یحیی بن البطریق وثوما (توما) الرهاوی پدر ثیوفیل الرهاوی و اسحق بن حنین بعربی
درآوردند .

ازمشاهیر اطباء اسکندریه یکی **سورانوس افسی**[٥] طبیب معروف قرن دوم

---

۱ — Des dogmes d'Hippocrate et de platon
۲ — De l'usage des parties du cotps humain
۳ — Du meilleur médecin et philosophe
٤ — La Methode de guérir
٥ — Soranos d'Ephesos (Soranus d'Ephèse)

میلادی است که بسورانوس اصغر (۱) معروف است . از آثار او رسالهٔ شکستگیها(۲) در دست است، سورانوس دیگری از اهل افسس بنام سورانوس القدیم (۳) صاحب کتاب علل الکیمیاویة(٤) مدتی در اسکندریه وسپس در رم بسر میبرد واز اطباء معروف عهد تراژان بود .
از آثار سورانوس کتاب الحقن بدست اصطاث بعربی نقل شد و حنین بن اسحق آنرا اصلاح کرد .

فیلغریوس (٥) جراح و پزشک معروف یونانی که بعد ازعهد جالینوس زندگی میکرد، نیز نزد مسلمین اهمیت واعتباری داشت . از کتب وی کتاب الفوباء و کتاب دیگر در امراض لثه ودندان بدست ابوالحسن ثابت بن قرة الحرانی بعربی ترجمه شد . ازاین گذشته کتب دیگری را از او اسم برده اند: کتاب من لایحضره طبیب . علامات الاسقام . فی وجع النفرس. فی الماء الاصفر. فی الحصاة . فی وجع الکبد . فی الیرقان . فی خاق الرحم. فی عرق النساء . فی السرطان .

اُریباسیوس برغامسی (٦) معروف به اوریباسیوس القوابلی (۷) طبیب یونانی (۳۲۵ ـ ٤۰۰ میلادی) شاگرد زینون قبرسی (۸) ازمشاهیر اطبائی است که بعد از جالینوس درمیان مسلمین بسیار شهرت داشت. از جملهٔ کتب او کتاب ادویة المستعملة(۹) است که اصطفن بن بسیل آنرا بعربی درآورد . نسخهٔ اصل این کتاب درسال ۱۵۵٤ چاپ شد. کتاب دیگری (۱۰) ازاین طبیب که برای پسرش اسطاث (۱۱) درهفت مقاله نگاشته وحکیم گناشی داشته است، و کتابی دیگر که برای پدرش اونافیس درچهار مقاله نوشته بود، بدست حنین بن اسحق ترجمه شد . از آثار اوریباسیوس کتابی بنام السبعین ذکر کرده اند که حنین بن اسحق و عیسی بن یحیی آنرا سریانی درآورده اند .

یکی از اطباء مقدم براوریباسیوس که ازحیث شهرت در تمدن اسلامی هیچگاه

---

۱ Soranus le Jeune
۲ traité des fractures
۳ Soranus l'Ancien
٤ Traité des maladies chimiques
٥ Philigarius
٦ Oreibasios de Pergamon (Oribase)
۷ ــ علت شهرت وی بدین لقب کثرت اشتغال او ببیماریهای زنان بوده است .
۸ ـ Zénon de Chypre
۹ ـ Euporista یا les Remèdes faciles à préparer
۱۰ ـ Synopsis
۱۱ ـ Eustache Eutathius

بدو نرسید، لیکن اوریباسیوس خود از وی استفاده کرده بود، **ارسیجانس** [۱] است که از آثار او کتاب طبیعة الانسان و کتاب النقرس واسقام الارحام وعلاجها بعربی نقل شد ودو کتاب اخیر جزو مجموعهٔ شماره ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

از جملهٔ پزشکان یونانی **الاسکندروس طراليوس** (طرالینوس) [۲] که از مشاهیر اطبای قرن ششم [۳] بود (۵۲۵ - ۶۰۶ میلادی) نیز درمیان مسلمین شهرت داشت. وی را یکی ازپزشکان خوب یونانی بعد از ابقراط میدانند و ازو کتابهای ذیل بعربی نقل شد: کتاب علل العین وعلاجاتها درسه مقاله - کتاب البرسام. کتاب زرداب‌ها و مارها و کرمهایی که درشکم تولید میشود (کتاب الصفار والحیات والدیدان التی تتولد فی البطن). نقل کتاب البرسام با بن البطریق نسبت داده شده است.

از اطباء دیگر مورد استفادهٔ مسلمین **بولس (فولس) الاجانیطی** [٤] طبیب و جراح معروف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که دراسکندریه تربیت یافت و چندی نیز در رم بسر برد و درمدت حیات شهرت فراوان کسب کرد. ازمیان کتب او کتاب الکناش فی الطب [۵] درهفت مقاله اکنون دردست است. این کتاب را حنین بن اسحق بعربی ترجمه کرد وماشرح اجزاءآنرا درذیل احوال حنین داده ایم. دیگراز آثاراو کتابی را دربیماریهای زنان (کتاب فی علل النساء) ذکر کرده‌اند.

از یحیی النحوی صاحب الاجتهاد، که ذکراو چند بار گذشته‌است، نیز مسلمین علاوه برفلسفه‌ومنطق درطب استفادهٔ بسیار کردند خاصه از تفاسیر متعدد او بر کتب جالینوس.

علاوه‌بر اطباء یونانی واسکندرانی، استفادهٔ مسلمین ازپزشکان ایرانی مسلم است و ما در این باب قبلا درذکر مراکز علمی ایران و خاندان بختیشوع و دیگر پزشکان ایرانی گندشاپور سخن گفتیم. ازهندوان نیزخواه بوسیلهٔ کتبی که ازآنان بپهلوی درآمده بود وخواه مستقیما ازمتن هندی کتب طبی‌آنقوم، مسلمین چندین کتاب را بعربی درآوردند مانند کتاب السموم شاناق و کتاب طب سسرد (سوسروتا) که بایدآنرا مهمترین کتاب

---

۱ — Archigène

۲ — Alexandros de Tralleis (Alexandre de Tralles)

۳ — بعضی اورا بقرن پنجم نسبت داده‌اند (تاریخ طب تألیف کاستیگ لیونی ص ۲۱۹)

٤ — Paulos d'Aigina (Paul d'Egine)

۵ — De Médecine

طبی‌هندوان شمرد- کتاب العقاقیر- کتاب علاجات‌الحبالی- کتابی ازتوقوشتل که‌صددرد وصددوا را درآن‌شماره کرده‌بود . کتاب‌دیگری ازهمین‌طبیب بنام التوهم فی‌الامراض و العلل- کتابی‌دردرمان بیماریهای زنان- کتاب‌السکر.

آشنایی مسلمین با کتب طبی هندوان و استفادهٔ از آنها بوسیلهٔ بعض پزشکان هندی که‌در بیمارستان گند شاپور بسرمیبرده‌اند صورت گرفت واین اطبا بنا بررسمی که ازدورهٔ ساسانی معمول بود در آن بیمارستان‌کارمیکرده و بتعلیم اصول طب هندی و معالجت برخی از بیماران بروش خود اشتغال داشته‌اند.

فصل سوم

علوم عقلی

در تمدن اسلامی

۱ ـ حدود استفادهٔ مسلمین از علوم عقلی

از آنچه گذشت معلوم میشود که مسلمین بیاری مترجمان کتب پهلوی وسریانی و حرانی و هندی از گنجینهٔ گرانبهای علمی ملل راقیهٔ آنروز عالم بهره‌ها برداشتند، استفادهٔ آنان درعلوم همچنانکه گفته‌ایم بیشتر از اطلاعات یونانیان بود. البته با نهایت مجاهدتی که مترجمان اسلامی درنقل همهٔ کتب یونانی، از اصل یونانی یا منقولات سریانی وپهلوی آنها، بعربی کردند کتابهایی هم ازنظر دقت آنان دورماند مثلا باآنکه تقریباً ازتمام آثار رباضی یونانی استفاده بردند مطالعات ارشمیدس را درحساب کمیت صغری (۱) نشناختند واین فخر نصیب دانشمند مشهور دورهٔ بازگشت (۲) یعنی «بونا ونتوکاوالیری» (۳) وبعد «بارو» (٤) و«نیوتون» (٥) علمای معروف قرون جدید گردید. علت عمدهٔ این امر مخصوصاً تجاوز ارشمیدس از حدود استعداد معاصران وآیندگان خود بود چنانکه تا دوهزارسال ازقدرت وفهم ودرك غالب دانشمندان بالاترقرار داشت.

مطلب دیگراینکه مسلمین غالباً مغلوب شهرت بعضی ازدانشمندان قدیم شدند و ازتحقیق جدید دردرستی یا نادرستی نظرهای آنان بازماندند. مثلا با آنکه فساد نظر بطلیموس القلوذی در باب افلاك وکیفیت حرکات آنها وکرهٔ زمین و خورشید از دورهٔ بازگشت ببعدبسرعت باظهوردانشمندانی مانند گالیله او (٦) وکپلر (۷) وکوپرنیکوس (۸)

---

۱ ــ Calcul infinitésimal   ۲ ــ Renaissance   ۳ ــ Bonaventura Cavalieri

٤ ــ Barrow   ٥ ــ Newton

٦ ــ Galileo   ۷ ــ Kepler   ۸ ــ Copernicus

آشکار شد ، وبا آنکه پیش از بطلیموس ، ارسطر خس در باب حرکت زمین بر گرد خورشید نظرصائبی داشت (۱) ، مسلمین درقبال آثار بطلیموس وشارحین اوسر تعظیم فرود آوردند و تاآنجا بعقایدآنان تمسك کردند که ازاحترام آنها بمثابت معتقدات دینی نیز اکراه نداشتند .

درطب نیزمسلمین فی‌الواقع بتتبع عقاید جالینوس ونقل آثاروشروح او برابقراط یا تفاسیر اطباءِ دیگر بر کتب وی بیش ازهمهٔ اطبا توجه کردند واصول نظرهای ابقراط وجالینوس را بی کم و کاست پذیرفتند وازتحقیق عمیق درسایردبستانهای طبی که بعد از دورهٔ رونق مدارس آتن هم متعدد بود غفلت کردند . شکوك و ایرادات بعضی مانند محمدبن زکریاءالرازی درعقاید آن استاد هم جزونوادرامورومانند ردود یحیی‌النحوی الاسکندرانی برارسطو دربرابرانبوه اعتقادات دیگران بی اثر بود . از اشکالات عمدهٔ مسلمین در آزمودن صحت و سقم عقایـد اطباءِ وجود بعضی از مشکلات و موانع دینی بود وازآنجمله است منعی که در شکافتن اجساد مردگان وجود داشت واین منع گاه برخی از اطباءِ غیر مسلمان را هم، مانند یوحنابن ماسویه، در صورت تمایل بتحقیق تازه، بجای جسم آدمی مجبور بمطالعه درلاشهٔ حیوانات میکرد (۲) . این امر باعث شد که مسلمین بجای مطالعهٔ مستقیم درانسان بآنچه در کتب آمده است بسنده کنند و گاه اشتباهی را هم که درنقل وجود داشت بعنوان حقایق علمی باور دارند . اتفاقاً جالینوس هم تنها بر اثر علل روحانی و خصوصی ، نه‌بسبب دیگر ، بتشریح جسد انسان تمایلی نداشت وناچار بود امتحانات تشریحی خود را در جسد حیوانات خاصه بوزینگان انجام دهد . بهر حال با وجود دبستانهای متعدد طب و داروشناسی و تشریح و وظائف الاعضاءِ درمیان یونانیان واسکندرانیان، اگر کسی بخواهد اصول طب اسلامی را نیك بشناسد باید بیش از هر روش دیگر طبی روش جالینوس القلوذی را مورد مطالعه قرار دهد .

درطبیعیات هم علی الاصول اطلاعات یونانیان بعد ازارسطوافزایش قابل ملاحظه نیافته بود و حتی بجای بحث در طبیعیات بنحو اعم تحقیق در گیاهان از باب خاصیت

---

۱ – رجوع شود بهمین کتاب ص ۱۰۵ ۲ – نامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۲۷ –۲۸

دارویی آنها ادامه یافت و بهمین سبب آثار برخی از آنان مانند دیسقوریدس دردورهٔ بازگشت اثر شگرفی در گیاه‌شناسی داشته‌است. توجه مسلمین درطبیعیات بیشتر بهمین کتب داروشناسی و گیاه‌شناسی معطوف بوده‌است وچندان فایده‌یی ازسایر کتب یونانی درباب علوم طبیعی برنگرفتند لیکن غالب آثار ارسطو وشراح اورا درمسائل مختلف طبیعی بعربی نقل کردند ومورد مطالعه قرار دادند.

درمنطق وفلسفهٔ اولی، دانشمندان اسلامی بیشتر مجذوب آثار و افکار ارسطو ودردرجهٔ دوم افلاطون ویاشراح نوافلاطونی آندو گردیدند واین علاوه برعلل تاریخی ممتد در سیر علوم یونانی از آتن تا بغداد، معلول علتهای دیگر خاصه استفاداتی بود که علمای علم کلام ازروش قیاسی واستدلالی ارسطو کردند. البته گاه نیز زمزمه‌هایی در رد وایرادارسطو یاتابعان وی ازمتفکرانی مانندمحمدبن زکریاوابوعلی سینا (تاحدی درمقدمهٔ منطق حکمة المشرقیین) وغزالی[1] (درتهافت الفلاسفة) شنیده شد ولی این زمزمه‌هازود خاموش گشت وجای آنهارا عقاید راسخ متفلسفین اسلامی بافلاطون وارسطو مخصوصاً بارسطو وآثاراو و انحصارحکمت بدان استاد یونانی گرفت. اگر از معتقدان سایرروشها هم کسانی بمنصهٔ ظهوررسیدند قوتی چنانکه باید پیدا نکردند و زود علائم شکست درکار آنان ظاهر شد. برروی‌هم مسلمین درتتبع کتب فلسفهٔ یونانی مانند سایرعلوم تقریباً دنبالهٔ روش اسکندرانیون را ازحیث شرح وتفسیر و یادگیری آنها گرفتند و مطالعات فلسفی درآثار فلاسفهٔ معروف یونان و اسکندریه، نزدآنان بایجاد مبتکرات مفیدی، چنانکه تحقیقات ومطالعات علمی را براساس تازه‌یی نهد، وانقلاب شگرفی درعلوم پدید آورد، منجر نشد.

البته دانشمندان اسلامی درباره‌یی مسائل علمی خاصه در ریاضیات ونجوم وطب پیشرفتهایی نسبت به قدماءِ یونان واسکندریه کردند یعنی بمسائل تازه‌یی دست یافتند و این بیشتر ازجهت اختلاط روشهای مختلف یونانی وایرانی وهندی بایکدیگروترجمهٔ کتب ازدانشمندان و زبانهای مختلف در موضوع واحد، وکمتر نتیجهٔ ابتکارات آنان

---

۱ ـ بیهقی در تتمة صوان الحکمه آورده‌است که غزالی در تهافت الفلاسفهٔ خویش بیشتر از سخنان یحیی النحوی الاسکندرانی که ردودی بر ارسطو داشته استفاده کرده است (ص ٢٤).

بوده است و ما هنگام شرح وتوضیح هریك از علوم عقلی در تمدن اسلامی از مجموع این پیشرفتها وترقیات مسلمین آگهی خواهیم یافت .

پیداست که بمحض توجه‌مسلمین بعلوم اوایل، علمای‌مشهوری ازمیان‌مسلمانان ظهورنکردند بلکه دورهٔ استحصال‌آنان از زحمات مترجمان، ازاواخر قرن سوم ببعد آغازشد وتا آن تاریخ ابتکار درتألیف و تصنیف کتب علمی بیشتر با غیر مسلمانان و یا نومسلمانانی‌بود که بازبان‌عربی آشنایی داشته و بعربی تألیف میکرده‌اند . غالب این کتب نیز جنبهٔ تقلید داشته و بیشتر تحریر بهتری از کتب منقوله بوده است نه تألیف ابتکاری‌کامل وتازه‌یی که لیاقت دوام وبقاء داشته باشد .

مسألهٔ دیگرقابل ذکرآنست که اگرچه علوم دورهٔ اسلامی همواره بنام‌مسلمین تمام‌میشودلیکن‌پدیدآورندگان‌واقعی‌آن‌معمولا یا ازستاره‌پرستان‌حران‌ویا ازمسیحیان آرامی‌وایرانی‌ویا ازززردشتیان وهندوان بودند وغالب‌آنان‌هم‌دین‌اصلی‌خود راتاچندگاه درخاندان خویش نگاه داشتند ومدتها از قبول اسلام خودداری کردند،واصولا مسلمین تا مدتی چنانکه باید اقبالی بعلوم نداشتند و حتی مخالفت با علوم عقلی‌رامدتها‌بعنوان پیروی از دین ومبارزه با الحاد و مذاهب تعطیل بشکل یك سنت موروث نگاه داشته وغالباً دانشمندان خاصه فلاسفه را بکفر و زندقه متهم کرده‌اند . این نکتدرا هم باید بیاد داشت که‌تسمیهٔ علوم دورهٔ اسلامی‌بنام علوم‌عربی،همچنانکه‌برخی ازمحققان غربی کرده‌اند،بکلی خلاف انصاف است زیرا چنانکه دیده‌ایم ونیز چنانکه در ذکر اسامی علما و فلاسفه خواهیم دید ، سهم عرب در علوم عقلی دورهٔ اسلامی بغایت‌اندك‌و تقریباً منحصر بزبان عربی یعنی زبان رسمی حکومت اسلامی بوده است،ولی‌بزودی با شروع استقلال ادبی‌فارسی، ازقرن‌چهارم باین تمامیت لسانی‌هم نقصانی راه یافت وبسیاری از کتب معتبر در علوم مختلف بزبان فارسی نگاشته شد و همچنین است‌تألیفات‌عمده‌یی که درعراق و الجزیره و دیگر نواحی بزبان سریانی و عبرانی در علوم‌صورت گرفت. اهمیت عمدهٔ مسلمین وفایدهٔ بزرگ‌کار آنان درتشکیل حوزهٔ علمی اسلامی، نگاه‌داشتن ترجمه‌های متعددی است ازآثاردانشمندان یونانی و اسکندرانی که اصل غالب‌آنها از میان رفته و اروپائیان بعداً بوسیلهٔ ترجمه‌های لاتینی که از ترجمه‌های عربی‌آن آثار

صورت گرفت،ازوجود آنها آگهی یافته و در دورهٔ اسکولاستیك و رنسانس بیاری آنها علوم یونانی را مورد تحقیق ومطالعه قرار داده‌اند . دیگر ازوجوه اهمیت آنان التقاطی است که با دست یافتن برمنابع مختلف یونانی واسکندرانی وهندی وایرانی ونبطی از اطلاعات این اقوام کرده و آنها را بر بعضی مطالعات جدید خود افزوده و از اینطریق بسهم خود سبب تکاملی درعلوم شده‌اند .

۲ـ عهد اعتلای علوم

علوم اسلامی علی‌الخصوص در بغداد و ممالك شرقی خلفا تا پایان قرن‌چهارم‌و چند سالی از اوایل قرن پنجم درمدارج ترقی سیر میکرد . ازاین‌مدت قرن دوم وسوم را باید بیشتر عهد نقل و تدوین و تکوین علوم عقلی و قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عهد استحصال مسلمین از زحمات دو قرن پیش و قرن طلائی علوم در تمدن اسلامی دانست . مهمترین عامل درسرعت انتشار و کثرت ترجمه و تدوین کتب علمی را دراین مدت تشویق گروهی از خلفای عباسی و وزرا و امرای ممالك مختلف اسلامی باید دانست.تشویق‌خلفایی‌ازقبیل‌منصوروهارون‌ومأمون‌وواثق‌وعده‌یی‌ازجانشینان‌آنان،وامرای شرقی خاصه سامانیان و خوارزمشاهان آل عراق وآل مأمون و دیالمهٔ آل زیار وبعضی از افراد دیالمهٔ آل‌بویه و گروهی از امرای مغرب مانند سیف الدوله حمدان و بعض خلفای اموی اندلس وامرای آن دیار وخلفای فاطمی ، بدون توجه بقومیت ودین علما وآزاد گذاردن‌آنان درعقاید خویش وپرداختن صلات گران دربرابر آثارمنقول‌یامؤلّف، باعث‌شد که حوزه‌های درس‌رونق‌یابدوعلمای‌بزرگ‌درخوارزم‌وماوراءالنهروخراسان‌وری وبغدادوالجزیره وشام‌ومصر واندلس‌وجزآنها ظهور کنندو کتابهای‌بیشماردرشعب‌مختلف علوم وفنون‌بعربی‌وفارسی در آورند . دراین دستگاهها علمای یهودی ونصرانی وزردشتی وصابی ومسلمانان بی‌آنکه مزاحم یکدیگرباشند بسرمیبردند وهر کس از آنان بقدر علم ودانش خودازتقرب‌خلفا و امرا و وزرا وصلات‌آنان‌برخوردار‌بود. مثلاا کرام منصور دربارهٔ جورجیس پسر بختیشوع و سهل انگاری نسبت بعادات دینی او بدرجتی بود که چون چندی ویرا دربغداد نگاه داشت بحاجب خود ربیع (پدر فضل وزیر هارون) که

ازمتعصبان عرب بود، فرمان داد برای او شراب حاضر کنند تا تغییری که در چهرهٔ او بر اثر امتداد اقامت در بغداد حاصل شده بود،زایل شود. ربیع ازاین کارامتناع کرد و گفت اجازه نمی‌دهم که شراب در این خانه (یعنی دارالخلافة) بیاورند . منصور او را دشنام‌داد و گفت باید خودمتعهداین کار شوی ! ربیع چنین کرد وآنچه‌ممکن بود شراب گوارا برای جورجیس آورد[۱] . رفتارمنصوربا اکثرپزشکان ومنجمان خودهمین بود و حتی باغالب آنان در کارهای بزرگ مشورت میکرد . نظیر این رفتار را رشید در بزرگداشت‌جبریل بن بختیشوع داشت‌چنانکه گویند چون بسفرحج رفت‌درمکه جبریل را دعای خیر کرد . ویرا گفتند که اوذمی است ! گفت‌آری ولیکن صلاح بدن‌من‌وقوام آن بدوست و صلاح مسلمین بمن، پس صلاح مسلمانان در نیکو حالی و بقای جبریل است[۲] .وگاهاکرام خلفا نسبت باطباء خودبدرجتی‌می‌رسید که کارهای بزرگ بدانان واگذارمیکردندمانند رفتاری که معتضد باسلمویه طبیب‌نصرانی خود کرد واورا بتوقیع بسیاری از نامه‌ها از طرف خود امر داد و برادرش را بکارهای عمدهٔ اداری گماشت و دراجرای مراسم‌دینی‌خود مختار کرد وبعدازموت فرمان داد که درحضوراو برجنازه‌اش برسم مسیحیان تشریفات مذهبی را اجرا کنند[۳] . رفتارمعتضد باثابت‌بن‌قرةدانشمند بزرگ‌نیزازنوادرتاریخ است . البیهقی دراوصاف ثابت‌آورده‌است که بزرگداشت‌معتضد درحق او بدرجتی بود که روزی باوی درباغ میگشت در حالیکه دست او بر دست ثابت بود . ناگاه معتضد دست ازدست ثابت برداشت چنانکه ثابت بحیرت افتاد . معتضدویرا گفت هنگامی که دست بردست توداشتم‌دچارخطایی بزرگ بودم‌وسهو کردم زیرا دانش برتری میجوید وبرآن برتری نتوان‌جست[٤]. نظیر این رفتاررا خوارزمشاه‌ابوالعباس مأمون‌بن‌مأمون‌با ابوریحان داشت و ابوریحان‌خود در کتاب المسامرةفی‌اخبارخوارزم حکایتی‌دراین‌باب‌آورده‌بود که ابوالفضل بیهقی ازاو درکتاب تاریخ خویش‌نقل وآنرا با آنچه با خواجه ابومنصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمة الدهرفی محاسن اهل العصر که

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۱ص ۱۲٤ ۲ ـ ایضاً ج ۱ ص ۱۳۰
۳ ـ ایضاً ج ۱ ص ۱٦۵ ٤ ـ تتمه صوان الحکمة ص ٦ ـ ۷

بخوارزم رفته واین خوارزم شاه را مدتی ندیم بود نقل کرده ، کامل ساخته است و آن چنینست : روزی در مجلس شراب خوارزمشاه درادب سخن‌می گفتند «حدیث‌نظرفت، خوارزمشاه گفت همتی کتاب انظرفیه وحبیب انظرالیه و کریم انظرله.و بوریحان گفت خوارزم شاه سوار شده شراب میخورد نزدیك حجرهٔ من رسید فرمود تا مرا بخواندند، دیرتر رسیدم بدو ، اسب براند تا درحجرهٔ نوبت من وخواست که فرود آید،زمین بوس کردم وسوگند گران دادم تا فرود نیامد و گفت :

العلم من اشرف الولایات　　　　یأتیه کل الوری ولایأتی

پس گفت لولاالرسوم الدنیاویة لما استدعیتك فالعلم یعلو ولا یعلی! و تواند بود که او اخبار معتضد امیرالمؤمنین را مطالعت کرده باشد که آنجا دیدم که روزی معتضد در بستانی دست ثابت بن قره گرفته بود،ناگاه دست بکشید. ثابت پرسید یا امیرالمؤمنین دست‌چرا کشیدی؟ گفت کانت یدی فوق یدك والعلم‌یعلو ولایعلی.»

اطبادراین ایام‌ازهمهٔ‌علمانزدخلفاوامیران‌ووزیران‌محترم‌تر بودندودربیشتر اوقات باآنان بسرمیبردند وبراثراین‌تقرب‌غالباًخلفاوشاهان باایشان رفتاردوستانه‌داشتند،اگرچه‌بیشتر متدین باسلام نبودند،واین‌سهل انگاری‌خود سبب‌مهمی‌برتجمع‌بسیاری ازدانشمندان‌بلاد الجزیره وحران دربغداد وافادات علمی‌آنان درآن شهربود . نظری باحوال مترجمان بزرگ وتوجه عجیب‌آنان درقرن دوم وسوم وچهارم بنقل کتب علمی ازالسنهٔ مختلف نشانهٔ بزرگی از ارزش علم در نزد رجـال وبهره مند شدن این گروه ازهنرخود هست والامحال بود چنین نهضت‌عظیمی سه قرن تمام ادامه یابد وما چون قبلاباین‌امراشارات متعدد کرده‌ایم ازتکرار موارد مختلف آن خودداری میکنیم .

بعد از اطبا دردربارهای امرا مرتبهٔ منجمین گرامی‌تراز دیگر دانشمندان بود زیرا اینان با احکام خود ساعات و اوقات بسیاری از اعمال‌خلفا وامراراتعیین‌میکردند وبسبب دانش خویش غالباً طرف مشورت‌آنان قرارمیگرفتند و حتی نظام الملك‌طوسی با همهٔ دهاء خود از تدبیر امور با حکیم موصلی منجم خویش امتناعی نداشت [1] .

۱ ــ چهارمقاله چاپلیدن ص ٦١ ــ ٦٢

منجمین نیز مانند پزشکان جزو موظفین دربارهای خلافت ودستگاههای سلطنت بودند وبهمین سبب با همهٔ مخالفتی که از جانب اهل مذاهب با منجمان میشد، نجوم در عهد اسلامی رونق و رواجی داشت.

تشویق امراووزرا از علما تا درجه یی بود که غالباً با آنان در حضور خـویش مجالس بحث و نظر تشکیل میدادند و از آنجملهاستمجالس‌مأمون .مسعودیدرسیرت مأمون نوشتهاست که[1]در آغاز کار خود هنگامی کهفضل بن سهل وجزاوبر کاروی غلبه داشتند بمطالعه ونظر دراحکام نجوم وقضایایآن مشتغل بود وبرمذهب پادشاهان ساسانی مانند‌اردشیر پسر بابك میرفت ودرقرائت کتب قدیم وامعان نظر درمطالعهٔ آنها کوشش و مواظبت میکرد چنانکه فهم و درایت او درآنهابنهایت رسید وچون‌فضل‌بن سهل بسرنوشتی که مشهوراست، دچارشدومأمون بعراق‌آمد، ازهمهٔ اینهامنصرف گشت واعتقاد بتوحید ووعد ووعید [2] را آشکار و بامتکلمین مجالست‌آغاز کردوبسیاریاز اهل جدل و مناظره مانند ابی‌الهذیل وابی‌اسحق‌ابراهیم‌بن سیارالنظام و جز آنان از موافقین ومخالفین ایشان بدوتقرب جستند، و فقها و اهل دانش از ادبا ملازم مجلس او شدند ومأمون برای آنان اجراء ومقرری معلوم کرد و در نتیجه مردم بفن نظر راغب شدند و بحث وجدل را فرا گرفتند و هر گروهی برایخود کتبیتألیف و درآن‌مذهب خودرا تأیید کردند. و باز بنا بروایت مسعودی مأمون روزهای سه‌شنبه از هـرهفته دانشمندان را در درگاه خود گرد می آورد وبعداز صرف‌طعام بدارالمناظره میرفتند. فرزند مأمون یعنی هرون ملقب به الواثق (۲۲۷-۲۳۲هجری)نیز که از پیروان‌مذهب اعتزال و از دوستداران ائمهٔ معتزله و دانشمندانی از قبیل احمدبن‌ابی دوادو محمدبن عبدالملك‌الزیات بود در محضرخود ترتیب محافل علمی‌میداد . مسعودی گوید [3] که الواثق دوستدار نظربود واهل‌نظرراتکریم میکرد و با تقلید و اهل‌تقلید دشمن بود و

---

۱ ـ مروج الذهب چاپ مصر ج ٤ ص ۲٤۵

۲ ـ قول بتوحید و وعد و وعید دو اصل از اصول پنجگانهٔ مذهب اعتزال است .

۳ ـ مروج الذهب ج ٤ ص ۳۰

فلاسفه و طبیبان را دوست میداشت. در محضر او ذکر انواع علوم از طبیعیات و الهیات رفت و واثق از آنان خواست که کیفیت ادراک معرفت طب و مأخذ اصول آنرا برای وی شرح دهند و بگویند که آیا این مأخذ از حس است یا از قیاس یا آنچه از طریق عقل دریافته شود و یا از راه سمع. از جملهٔ اطبا در آن مجلس پسر بختیشوع و پسر ماسویه و میخائیل و یقولی حنین بن اسحق و سلمویه حاضر بودند و یکی از آنان شرح مفصلی در پاسخ الواثق داد که بتمامی در مروج الذهب ثبت است (۱). علاوه بر این درهمین مجلس و مجالس دیگر الواثق سؤالات متعددی راجع بطب و طبیعیات و برخی مسائل فلسفی کرد و از حاضران جواب یافت. الواثق مجلسی نیز برای بحث بین فقها و متکلمین درباب انواع علوم از عقلیات و سمعیات در جمیع فروع و اصول ترتیب داد (۲).

نظیر این اعمال را بعضی از وزراء هم داشته‌اند مانند برمکیان که بنقل مسعودی یکی از ایشان یحیی بن خالد صاحب بحث و نظر بود و مجلسی داشت که اهل کلام از مسلمین وسایر مذاهب در آن گرد می‌آمدند و در مسائلی مانند کمون و ظهور و قدم و حدوث و اثبات و نفی وحرکت وسکون ومماسه و وجود و عدم و جر و طفره و اجسام و اعراض و تعدیل و تجریح و کمیت و کیفیت و مضاف و امامت و سایر مسائلی که در علم کلام مورد بحث بود و حتی در مسائلی از قبیل عشق از نظر فلسفی و روانی در آن بحث میشد و در این مباحث دانشمندانی چون علی بن هیثم و ابومالک الحضرمی الخارجی و ابوالهذیل و النظام شرکت میکردند (۳) و یا مجالسی که ابوالفتح فضل بن جعفر بن الفرات معروف بابن حنزابه وزیر المقتدر که بسال ۳۲۷ در غزه درگذشت، تشکیل میداد و در یکی از آنها بسال ۳۲۰ میان ابوسعید السیرافی نحوی و ادیب مشهور و متی بن یونس القنائی الفیلسوف درباب منطق و الفاظ آن بحث مشبعی رفت (۴) و همه بنظایر این مجالس در دستگاههای سلاطین ایران خصوصاً خاندانهای ایرانی مشرق مانند سامانیان و خوارزمشاهان و بعضی از سلاطین صفاری مثل امیر ابوجعفر

۱ ـ مروج الذهب ج ٤ ص ٣١ بعد
۲ ـ ایضاً ص ٣٦
۳ ـ ایضاً ج ۳ ص ٢٨٦ بعد.
٤ ـ مقدمهٔ الامتاع و المؤانسه ابوحیان التوحیدی ج ۱ ص ۱۰۸ بعد نقل از معجم الادباء.

احمدبن محمد وپسر اوخلف و گروهی از زیاریان مانند شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و علاءالدوله کاکویه و نظایر آنها بسیار باز میخوریم .

از مسائلی که از اوایل قرن دوم تا اواخر قرن چهارم برواج علوم و آزادی دانشمندان دربحث های علمی یاوریهای بسیار کرد شیوع مذهب اعتزال وغلبهٔ متکلمین معتزله بود. معتزله بسبب توجه بمبانی عقلی و بحث درمسائل مهمی مانند عدل و توحید و اختیار و نفی رؤیت و خلق قرآن ونظایر این مباحث، ومناقشه با فرق مختلف اسلامی مانند اهل سنت وحدیث وشیعه وملل غیر اسلامی مثل مانویه (زنادقه) و مجوس ونصاری و یهود که معمولا کلام مدون واستواری داشتند ، ناگزیر محتاج با تخاذ روش منطقی وفلسفی برای پیروزی خود بودند و بهمین سبب گروهی ازایشان بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوجه شدند ودرروش برخی ازفلاسفه تعمق وتحقیق کردند و کتب منطق وفلسفه را موردمطالعه ومداقه قراردادند وحتی برخی از آنان مانند ابراهیم بن سیار النظام(۱) دربسیاری ازمباحث فلسفه که زائد براحتیاجات متکلمین معتزله بود وارد شدند واگرچه علمای اهل حدیث و سنت غالباً با این عمل معتزله مخالفت میکردند لیکن بهرحال آنان منشاء تحولی از جهت توجه بعلوم عقلی درمیان مسلمین گردیدند وبسایر جریانات در پیشرفت علوم کمك کردند .

اهمیت معتزله بیشتردر آنست که چون خود اهل بحث وجدل بودند طبعاً مروج روح بحث و تحقیق در میان پیروان خویش میشدند ، و از آنجا که تا عهدالمتوکل در بسیاری ازخلفا نفوذ شدید داشتند، و در اغلب بلاد مشرق ومرکز ممالك اسلامی غلبه و ریاست با آنان بود، طبعاً خلفا و امرا را نیزمانند خود دوست دار مباحثات علمی بیار می‌آوردند (۲) و این امر در پیشرفت علوم عقلی در عهد مذکور اثربسیار داشت .

دراواخر قرن سوم ودر قرن چهارم وپنجم وجود فرقه یی ازاهل تشیع وتبلیغات شگرف آن در همهٔ اقطار واکناف ممالك اسلامی بترویج منطق و فلسفه یاوری بسیار

---

۱ — رجوع شود به الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص ۲٤ — ۲۷ . الفرق بین‌الفرق البغدادی ص ۷۹ — ۹۱

۲ــ البته‌وجود عده‌یی ازمتعصبین و متقشفین را مانند صاحب بن عباد درمیان معتزله هیچگاه فراموش نمی‌کنیم ولی میدانیم‌که افراد روشن بین در میان این فرقه بسیار بوده‌اند .

کرد و آن فرقهٔ اسمعیلیه است. پیروان مذهب اسمعیلی برای آمادگی در تبلیغ اصول مذهبی خود همواره مجالس بحث و مناظره در میان خود داشتند و در این مجالس ورزیده و مهیا میشدند (۱). وجود این مجالس ذهن بسیاری از آنان را با اصول منطق و فلسفه آشنا می‌کرد و در یکی از همین مجالس است که کودکی خردسال که پدرش اسمعیلی مذهب بود، حاضر میشد و با بحثهای فلسفی آشنایی مییافت و ذهن او باستدلال و منطق و فلسفه و علم متوجه میشد و بعد یکی از بزرگترین فلاسفه و متفکرین اسلام گردید و او ابوعلی بن سیناست که خود در شرح حال خویش باین نکته اشاره کرده است. اعتقاد اسمعیلیه بباطن احکام و آیات و لزوم توجه از قشر دین بحقیقت و لب آن و بالنتیجه توسل بتأویلهای عقلی و فلسفی در شرح و تفسیر آیات و احادیث و سنن مذهبی [illegible] آن میشد که پیروان این مذهب با منطق و فلسفه آشنایی بیابند و همین سبب است که نزد آنان استفاده از فلسفهٔ یونانی و اقتدا به ادلهٔ عقلیهٔ فلاسفه‌ئی مانند افلاطون و ارسطو و فیثاغورس شرط بود. و این امر در آن حال که اجزاء فلسفه بوسیلهٔ بسیاری از اهل سنت و حدیث تحریم میشد بسیار اهمیت دارد. در مراحل عالی دعوت اسمعیلیه (۲) داعی برای بحث در معانی شرایع اسلام از نماز و روزه و زکوة و حج و طهارت بروش فلاسفه متوسل میگردید و میگفت فلاسفهٔ یونان در شرح مشکلات بعقل تمسک میکردند و بر هر مسلمان واجب است که در هر باب از طریق عقل حکم کند و بدین طریق ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و جز آنان از فلاسفه را در نفس مدعو محترم و مسلم میکرد و معمولاً در مراحل ششم و هفتم و هشتم و نهم دعوت این استفاده از فلسفه و فلاسفه مستمر و مداوم بود. مثلاً در مرحلهٔ هفتم وقتی که در خلقت عالم بحث میکرد از روش فلاسفه میرفتند که [illegible] (۳) و علی الخصوص در مرحلهٔ نهم که مدعو را از رموز و اصول مذهب اسمعیلی آگاه میکرد و در

۱ — [illegible]
تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی ج ۳ ص ۳۶۳ [illegible] ۳۶۹ [illegible]
۲ — خطط مقریزی چاپ مصر ج ۲ ص ۲۲۷ [illegible]
۳ — ایضاً همین مجلد ص ۲۳۲

این مورد داعی او را بکتب فلسفه خواه طبیعت و خواه ما بعد طبیعت راهبری و ثابت میکرد که انبیاءِ ناطق سیاست عامه را اداره می کنند همچنانکه فلاسفه حکمت خاصه را : «ان الانبیاء النطقا اصحاب الشرائع انماهم لسیاسة العامة و ان الفلاسفة انبیاء حکمة الخاصة » (۱) . چون دورهٔ قوت تبلیغات اسمعیلیه قرن چهارم و پنجم یعنی دورهٔ اقتدار خلفای فاطمی است، این فرقه نیز بسهم خود برواج وانتشار فلسفه دردورهٔ مذکوریاوری فراوان کردند . بهمین سبب ملاحظه می کنیم که خلفاءِ فاطمی بعلوم توجه بسیاری کردند و بنا بر آنچه از گفتار مقریزی برمیآید درخزانة الکتب خویش ، که درقصر آنان ترتیب یافته بود ، خزانه یی حاوی هژده هزار مجلد کتاب درعلوم قدیم داشتند ودر «المارستان العتیق» هم کتابخانهٔ بزرگی بود حاوی بیش از دویست هزار مجلد کتاب که عدهٔ کثیری از آنها درطب و کیمیا بود و برروی هم کتابخانهٔ خلفای فاطمی ۱۶۰۰۰۰۰ نسخه داشت که درغلبهٔ صلاح الدین ایوبی کرد برقصر خلفا قسمت اعظم آنها بردست او و دیگر متعصبان ازمیان رفت (۲)

نتیجهٔ وجود این عامل بزرگ ، یعنی توجه شدید محافل سیاسی ورجال ذی نفوذ از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن پنجم بعلوم عقلی، آن بود که باوجودهمهٔ مخالفتهای شدید اهل سنت و حدیث و غالب متکلمین وفقها، اکثر کتب وآثار یونانی وسریانی وایرانی وهندی بعربی در آمد و گنجینهٔ عظیم ومختلطی ازاطلاعات پیشینیان در علوم عقلی و تجربی برای مسلمین فراهم شد و سپس گروهی ازمتفکرین از مسلمان و مسیحی و زردشتی وستاره پرست که همه درربقهٔ طاعت خلیفهٔ مسلمین بسرمیبردند شروع بمطالعه و تحقیق در این کتب وآثار کردند وهریك دررشته یی از علوم بمطالعه وتألیف وتلفیق و احیاناً ابتکار پرداختند و کتب بیشماردرریاضیات ونجوم وطب و طبیعیات ومنطق وفلسفه پدیدآوردند وبا این وضع نه تنها وارث یونانیان وایرانیان در علوم، بلکه شارح ومفسر و مکمل آثار آنان شدند و پیشرفتهایی درغالب علوم برای آنان حاصل گشت که در روزگاران بعد بوسیلهٔ مترجمان لاتینی مورد استفادهٔ غربیان قرار گرفت.

---

۱ ـ خطط مقریزی ج ۲ ص ۲۳۳

۲ ـ ایضاً همان مجلد ص ۲۵٤ ـ ۲۵۵

قوم نسبت باهل سنت وحدیث وفقها ومتعصبین اهل اسلام وعامه، فرصت نیکویی برای آزار صاحب نظران وفیلسوفان وعاقلان قوم داد . سختگیری نسبت باهل ذمه نیز که غالب آنان خاصه مسیحیان دوستداران وحاملان علوم اوائل بودند از همین روز گار شروع شد و المتوکل فرمان های سخت نسبت بآنان مانند دوختن غیار وداشتن عمامه های عسلی رنگ ونظایر آن داد (۱) . این اعمال متعصبانه همه فرصتهای مناسبی برای اهل سنت وحدیث وفقها، و محدثین متعصبی مانند احمد بن حنبل، در آزار مخالفان خود، که همهٔ متهمین بکفر وزندقه والحاد مثل ریاضیون و فلاسفه و متکلمین معتزله و نظایر آنان در زمرهٔ ایشان بودند، بوجود آورد و این فرصت را ظهور اشعری وتشکیل فرقهٔ اشاعره و آوردن مقالات آنان کامل کرد.

زیانهایی که جلوگیری از بحث ونظر و اعتقاد بتسلیم و تقلید بر اندیشهٔ بحاث مسلمین، که تازه در حال تکون و ترقی بود ، وارد آورد بیشمار واز همهٔ آنها سخت تر آنست که باظهور این دسته درمیان مسلمین، مخالفت با علم و علماو عناد با تأمل وتدبر در امور علمی ودوری از تحقیق درحقایق وانتقاد آراءِ علمای سلف، آغاز شد زیرا طبیعت محدثین متوجه بوقوف دربرابر نصوص واحترام آنها ومحدود کردن دایرهٔ عقل واحترام روایت بحد اعلی ومنحصر ساختن بحثها درحدود الفاظ است . این امورسبب عمدهٔ ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسك بنصوص بدون تعمق درمقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت بفلسفه واجزاءِ آن و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید . اینها نتایجی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقلهای مسلمین چیره گردید و آنچه در کتب بود برآنچه در عقل محترم است برتری یافت وبهمین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغوی مطالب بسیار درحفظ داشت برعالمی که قلیل الحفظ وکثیر التفکر بود رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف ومتفکر فزونی یافت و درنتیجه فلسفه وسایر علوم عقلی روز بروز از رونق و رواج افتاد تا بجایی که نظایر محمد بن زکریا وابونصر وابوریحان وابوعلی

۱ ـ رجوع کنید به الیعقوبی ج ۲ و ظهرالاسلام ص ٤۳

تدریس وتحصیل نمیشدواین امرطبعا ازرونق‌ورواج علوم‌عقلی‌وتوجه طلاب بآنهامیکاست.

قوت صوفیه دراین عهد ودر قرن ششم و هفتم نیز بلای بزرگی برای علوم عقلی علی‌الخصوص فلسفه و استدلال که‌آنرا کافی برای درك حقایق نمیدانستند گردید. با غلبهٔ ایوبیان و ممالیك آنان در مغرب و تسلط عده‌یی از خانان یـا غلامان ترك در بازماندهٔ ممالیك سلجوقی، کـه هیچیك را حوصلهٔ فهم علوم عقلی و ترویـج علم و تشویق‌علما نبود، کتابخانه‌های عظیم برباد رفت وحوزه های علم برچیده شدوعلوم عقلی که‌باآنهمه رونق وشکوه درتمدن اسلامی استقبال شده‌بودراه اندراس وانطماس گرفت.

با ذکر این مقدمات عجیب نیست اگر از مرد دانشمندی چون خاقانی ابیاتی دال برتکفیر فلاسفه وتقبیح فلسفه (و باصطلاح اهل زمـان علم تعطیل) بشنویم (۱)

---

۱ ــ بعض ابیات یکی از قصاید خاقانی را ازباب آنکه نمونه‌یی ازعقاید مردم قرن‌ششم‌نسبت بفلسفه و فلاسفه است دراینجا نقل می‌کنم :

چشم بر پردهٔ امل منهید   جرم بر گردهٔ ازل منهید ...

ای امامان و عالمان اجل   خال جهل از بر اجل منهید

علم تعطیل مشنوید ازغیر   سر توحید را خلل منهید

فلسفه در سخن میآمیزید   وآنگهی نام آن جدل منهید

وحل گمرهیست برسر راه   ای سران پای دروحل منهید

رخش زندقه جهان بگرفت   گوش‌همت براین رخل منهید

نقدهر فلسفی کم‌ازفلسی است   فلس در کیسهٔ عمل منهید

دین بتیغ‌حق‌ازفضل‌رسته‌است   بار بنیادش از فضل منهید

حرم کعبه کز هبل شد پاك   باز هم درحرم هبل منهید...

مشتی اطفال نو تعلم را   لوح ادبـار در بغل منهید

مرکب دین که زادهٔ عربست   داغ یونانش بر کفل منهید

قفل اسطورهٔ ارسطو را   بر در احسن الملل منهید

نقش فرسودهٔ فلاطن را   بر طراز بهین حلل منهید

علم دین علم کفر مشمارید   هرمان همسر تلل منهید

چشم‌شرع‌ازشماست‌ناخنه‌دار   بر سر ناخنه سبل منهید

فلسفی مرد دین مپندارید   حیز را جفت سام یل منهید

فرض‌ورزید وسنت آموزید   عذر ناکردن از کسل منهید

ازشمانحس میشوند‌این‌قوم   تهمت نحس بر زحل منهید

گل علم اعتقاد خاقانیست   خارش ازجهل مسندل منهید

افضل ارزین فضولها راند   نام افضل بجز اخل منهید

ویا علوم قدیمه‌ویا علوم عقلیه نامهایی است که مسلمین برعلوم‌عقلی‌وفنی مینهاده وآنها راازاین طریق‌مقابل « علوم‌ادبیه » و«علوم حدیثه» وعلی‌الخصوص « علوم شرعیه » قرار میداده‌اند . تمام علوم‌ریاضی وطبیعی‌والهی وفروع مختلف آنها یعنی طب‌وفلک‌وموسیقی و کیمیا وجزآن با حمایتی که از طرف عده‌یی از خلفا و امرا نسبت بآنها میشد،مورد اعتراض گروه‌بزرگی از متعصبین اهل سنت وحدیث بوده است و هر کس را که بدان علوم توجهی داشت زندیق وملحد میدانستداند . اتهام مأمون بزندقه [1] نزد بعض اهل مذهب‌ازهمین جهت بودوهمچنین‌است علت‌زندیق شمردن‌محمدبن‌عبدالملك‌الزیات [2] از باب علاقهٔ وی بعلوم وترجمه ونقل‌آثارعلمی . علی‌بن عبیدة الریحانی یکی ازفصحاء وفضلاء معاصر مأمون کـه درتألیفات و تصنیفات خود طریق حکمت مـی‌پیمود ، متهم بزندقه‌بود [3] واصولا پیشروان دین و فقها وزهاد درمیان اهل سنت و جماعت لفظ علم را جز برعلم موروث ازنبی اطلاق نمیکردند ویا جزآنرا علم نافع نمیشمردند وعلمی‌را که نفع‌آن برای اعمال دینی‌ظاهروآشکارنبود عدیم‌الفائده می‌پنداشتند [4] و میگفتند بتجربه دریافته شد که چنین علم بخروج ازصـراط مستقیم منتهی خواهـد شد . علوم اوائل‌را « علوم مهجوره » و« حکمة مشوبة بکفر » [5] میشمردند ومعتقد بودند نهایت آن بکفروتعطیل خواهد کشید چنانکه ابواحمد احمد النهر جوری العروضی شاعرو عروضی قرن چهارم متوفی بسال ۴۰۳ چون صاحب اطلاعات وسیع‌درفلسفه وعلوم‌اوائل بود دربارهٔ وی گفتند « کان‌سیء المذهب متظاهراً بالالحاد غیر مکاتم‌له » [6] و یکقرن پیشتر ازاواحمدبن‌طیب‌السرخسی‌شاگردمعروف الکندی را معتضدعباسی(۲۷۹-۲۸۹) با همهٔ علاقه‌یی که بعلوم اوایل‌داشت، ازآنجا که « اورا دعوت بالحاد کرده بود» بقتل رسانید ودرپاسخ کسی که علت این عمل را پرسیده بود گفت «وی مرا بالحاد خواند و من بدو گفتم : هان ! من پسرعم صاحب این شریعتم و اکنون بجای او نشسته‌ام ! پس

۱ — الفهرست ص ۴۷۳

۲ — ایضاً همان صحیفه

۳ — معجم الادبا چاپ مصر ح ۱۴ ص ۵۲

۴ — «العلم‌الموروث عن النبی صلعم هوالذی‌یستحق ان یسمی علما و ما سواه اما ان یکون علماً فلایکون نافعاً واما ان‌لایکون‌علماوان سمی‌به ولئن‌کان‌علماً نافعاًفلابد ان یکون‌فی‌میراث محمدصلعم». مجموعة‌الرسائل الکبری چاپ قاهره سال ۱۳۲۴ ج ۱ ص ۲۳۸ منقول ازترجمهٔ مقالهٔ گلدزیهر بعنوان «مواقف اهل‌السنة‌القدماء باراء علوم‌الاوائل»

۵ — معجم‌الادبا ح ۴ ص ۱۶۷

۶ — ایضاً ج ۵ ص ۷۴ ـ ۷۵

قدریه (معتزله) ازنظام کسی بیشتر جامع جمیع عوامل کفر نبود زیرا وی درجوانی با دسته‌یی از ثنویه و قومی ازدهریه [1] که قائل بتکافوء ادله اند،و گروهی از فلاسفه معاشرت داشت وعقیدهٔ خودرا راجع به جزء لایتجزأ ازملحدین فلاسفه، وقول باینرا که فاعل عدل قادر برظلم نیست از ثنویه، و اعتقاد خویش را راجع به اینکه رنگها و طعمهاوبویها وصوتها درزمرهٔ اجسام هستند، ازهشامیه[2] گرفت[3] . امام جمال الدین ابی‌الفرج ابن‌الجوزی‌البغدادی (متوفی بسال ۵۹۷ هجری) که حملات شدیداهل‌دیانت را بفلاسفه خوب نشان‌داده است[4]، میگوید: ابلیس در فریفتن فلاسفه ازاینروی قادر شده است که آنان بآراء وعقول خود بسنده کردند وبمقتضای گمان خود سخن گفتند بی‌آنکه بانبیاء التفاتی کنند مثلا صانع را منکرشدند واکثر آنان علت قدیم برای‌عالم اثبات کردند وبقدم عالم معتقد گردیدند وزمین را ستاره‌یی درمیان فلك فرض کردند و گفتند که هر کوکب را عوالمی همانند زمینست ویا بعضی بعدم صانع معتقدندوقومی پنداشته‌اند کــه چون صانع عالمرا پدیدآورد واستوار ساخت اجزاء او در سراسر آن پراگنده شد چنانکه همهٔ قوه وذات او درعالم موجود وازجوهرلاهوتست؛ و گفته‌انــد که خداوند جز برنفس خود علم ندارد وبرخی مانند ابن سینا ومعتزله گفته‌اند که او برنفس خود و بر کلیات علم دارد نه برجزئیات . رستاخیز اجساد و بازگشت ارواح را ببدنها وبهشت‌ودوزخ جسمانی را منکرشده وپنداشته‌اند که اینها مثالهاییست که‌برای عوام زده شد تا ثواب وعقاب روحانی را درك کنند ونیز معتقدند که نفس بعد از جسم بقاءسرمدی دارد ونفوس کامله درلذت‌کامل ونفوس متاوثه درالم شدید بسرخواهند برد . بعد ازآن‌بلیس گروهی ازملت‌ما (مسلمانان)را فریفت وایشانرادرشماراین‌فرقهٔ فلاسفه

۱ — مراد فرقهٔ سمنیه‌است رجوع شود به الفرق بین‌الفرق چاپ مصرسال ۱۳٦۷ ص ۷۹ . راجع بسمنیه رجوع شود بهمان‌کتاب ص ۱٦۲ .

۱ — پیروان هشام‌بن‌الحکم الرافضی ازمتکلمین معاصرهارون‌الرشید .

۳ — البغدادی هم ازکفر و ضلال این متکلم بزرگ شرح مفصلی در الفرق بین الفرق آورده و پیشوبك فضیحت باضافهٔ فضایح دیگری ازقبیل انکارشق‌القمرونفی رؤیت‌جن ازوی شمرده است . رجوع شود به ص ۷۹ — ۹۱

٤ — تلبیس ابلیس چاپ دوم مصر۱۳٤۷ ص ٤۵ ۵۰

درآورد و بآنان چنین نمود که راه صواب پیروی از فلاسفه است زیرا آنان حکمائی بوده‌اند که گفتارها و کردارهایشان دلالت بر نهایت هوشیاری ایشان دارد چنانکه از جماعت سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و جالینوس نقل شده است. و این قوم از علوم هندسی و منطق و طبیعی اطلاع بود و بهوشیاری امور پنهانی را استخراج و کشف کردند مگر آنکه چون از الهیات سخن گفتند در اشتباه افتادند و از این روی در آن دچار اختلافاتی گردیدند و حال آنکه در حسیات و هندسیات خلافی میان ایشان نیست و سبب اشتباه آنان اینست که آدمیزاده همهٔ علوم را درک نمی کند و جز بر قسمتی از آن دست نمی‌یابد و در این گونه موارد باید بشرایع مراجعه کرد. راجع به این فلاسفهٔ متأخر از امت ما (مسلمانان) گفته‌اند که ایشان منکر صانع بوده‌اند و بشرایع و احکام بی اعتنائی میکردند و آنرا قوانین وضعی می‌پنداشتند و هرچه دربارهٔ ایشان گفته شد راست است زیرا ایشان از شعار دینی کناره گرفتند و از طاعت اسلام سر پیچیدند و عذر یهود و نصاری مقبول‌تر از عذر ایشان است چه ایشان بدینی اعتقاد دارند که معجزات دلالت بر صحت آنها میکرد و همچنین کسانی که بدعت در دین آورده‌اند از ایشان معذورترند زیرا این قوم مبتدعه دعوت بنظر و تأمل در ادله می‌کنند اما برای کفر فلاسفه دلیلی جز علم ایشان باینکه فلاسفه از جملهٔ حکما بوده‌اند وجود ندارد، و می‌بینی که فکر نکردند پیغمبران از جملهٔ حکما و بلکه بالاتر از آنان بوده‌اند. اکثر این فلاسفه وجود صانع را اثبات می‌کنند و نبوات را منکر نیستند لیکن در تحقیق این مسائل اهمال ورزیده‌اند و مستدیی هم که فهم آنان یکباره فاسد شد دهریان را پیروی کردند و ما گروهی از فلاسفهٔ امت خود را دیده‌ایم که نتیجهٔ تفلسف در آنان حیرت و سرگردانی شده است چنانکه نه بمقتضای فلسفه رفتار میکنند و نه بمقتضای اسلام سالکند. در میان ایشان اشخاصی یافته میشوند که در ماه رمضان روزه میگیرند و نماز میخوانند و بعد شروع باعتراض بر خالق و نبوات و انکار رستخیز اجساد می‌کنند ...

نسبت بمتکلمین علی الخصوص معتزله هم از باب توجهی که بفلسفه داشتند همین نظر موجود بود و اقوال بسیار در تکفیر متکلمین داریم خصوصاً که در آغاز امر از باب آنکه متکلمین غالباً اصطلاحات فلسفه را بکار میبردند و با فلاسفه مشتبه میشدند مورد

طعن وملامت بودند. فقها ومحدثین مانند شافعی ومالك واحمد بن حنبل وسفیان ثوری بقول غزالی قائل بحرمت کلام بودند ومیان این قوم خصوصاً معتزله بیش از دیگران بکفر وزندقه نسبت داشتند وجزو فرقی بودند که ابلیس آنانرا ازراه راست منحرف کرده بود وافرادی از آنان را مانند ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی ومحمدبن الهذیل العلاف و نظام معتزلی ذکر کرده ازعقاید ایشان بزشتی یادمی کند[۱]. ابن الجوزی راجع بتحریم علم کلام چنین میگوید: گروهی ازمسلمین هستند که ابلیس آنانرا از تقلید گریزان کرد وخوض درعلم کلام ونظر درسخنان فلاسفه را درچشم ایشان بیاراست تا بگمان خود اززمرهٔ عوام بیرون آیند. احوال متکلمین بر چند گونه است و کلام در اکثر آنان بشکوك ودر بعض آنان بالحاد منجر شده است وفقهاء قدیم این امت از علم کلام نه از راه عجز باز ایستاده‌اند بلکه دیدند که تشنگی حقیقت را شفائی نمی‌بخشد و مرد پاك اعتقاد را از طریق صحت منحرف میسازد. بدین سبب ازآن خودداری کردند و خوض وتأمل درآنرا ممنوع ساختند تاآنجا که شافعی رحمه‌الله گفت اگر بنده‌یی بهمهٔ منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهتر ازآنست که درعلم کلام نظر کند و اگر شنیدی که کسی بگوید اسم مسمی وغیر مسمی است شهادت ده که وی از اهل کلام است ودینی ندارد وحکم من درباب علماءِ کلام آنست که آنانرا بتازیانه بزنند و درمیان عشایروقبایل بگردانند و بگویند این سزای کسی است که کتاب وسنت را رها کرد و بکلام روی آورد. احمدبن حنبل گفت که اهل کلام هیچگاه روی رستگاری نخواهند دید وهمهٔ علماء کلام زندیق اند.»[۲] این مخالفتهای شدید بامتکلمین جز بسبب توجه وعنایت آنان بفلسفه ومنطق برای اثبات اصول عقاید خودومبارزه بامخالفین خویش چیزی نبود وچون فقها واهل حدیث وسنت درقبال استدلالات منطقی این قوم عاجز میماندند بصدور چنین احکام سخت برضد آنان مبادرت میکردند و متکلمین اشاعره هم که کیفیت بحث درمسائل اصولی دین را اصلا ازمعتزله اخذ کرده بودند درتکفیر این فرقه با اهل سنت

---

۱ - تلبیس ابلیس ص ۸۳

۲ - ایضاً ص ۸۲ - ۸۳

لیکن بهرحال نشاندیی از کیفیت تفکر مسلمین نسبت بعلم هندسه است وقرائت آن خالی از فایدتی نیست . از وزراء معروف قرن چهارم ابن عباد که ازعدلی مذهبان بود، با همهٔ روشن بینی معتزله ، نسبت بهندسه با نظر بغض مینگریست ومهندسین را احمق میخواند [۱] وباز یاقوت ازابوالحسین بن فارس معاصرصاحب بن عباد کتابی را اسم میبرد که بصاحب بن عباد اهداء ودرآن بخطر هندسه نسبت بدین اسلام اشارت کرد .

علم نجوم وهیئت نیز با همهٔ اقبالی که ازجانب خلفا وامرا نسبت بآن میشد ، از طرف اهل دین مردود بود وبهمین سبب است که می بینیم ابومحمد حسن بن موسی ـ النوبختی (اواخر قرن سوم واوایل قرن چهارم) ازمتکلمین شیعه با آنکه خاندان او شهرت خود را با علم نجوم آغاز کرده بود، کتابی در رد منجمین نوشت(کتاب الرد علی المنجمین) وکتاب دیگری نیز درانتقاد ابوعلی الجبائی در نقضی که اوبرنجوم نوشته بود ازهمین ابومحمدالنوبختی اسم برده‌اند واواین کتاب رابدان سبب نگاشت که معتقد بود جبائی در رد خود برمنجمین بنیکی از عهده برنیامده است [۲] . اشعری نیز ردی برمعتقدین باحکام نجوم داشت (اضافةالاحداث الی النجوم وتعلیق احکام السعادة بها)وشافعی هم با آنکه دراوایل حیات بتعلم علم نجوم اشتغال داشت بعد از آن کناره گرفت ومعتقد بحرمت آن بود [۳] . بعضی دیگر از ائمهٔ شافعی هم بتحریم نجوم علی الاطلاق رأی میداده اند مانند الشیخ کمال الدین ابن زملکانی وابن الصلاح [٤]. ابومعشر البلخی منجم بزرگ نیزچنانکه روایت کرده‌اند درآغاز امر چون از اصحاب حدیث بود با منجمین وفلاسفه مخالفت وعنادمیورزیدو الکندی را آزار میدادومردم را برویمیشوراند [٥] وبعد کەخودبعلوم ریاضی راغب شداز این کاردست بازداشت واین دشمنی وتعصب رانظامی عروضی

---

۱ ـ معجم الادبا ج ٤ ص ۱۷۲ـ۱۷٤

۲ ـ راجع باین هردوکتاب رجوع شود برجال نجاشی چاپ بمبئی ص ٤۷.

۳ ـ رجوع شود بمعجم الادباء یاقوت چاپ مصر ج ۱۷ ص ۲۸۸. طبقات الشافعیة السبکی ج ۱ ص ۲٤۳ و۲۵۸ (چاپ مصر) .

٤ ـ ایضاً طبقات الشافعیة السبکی ج ۱ ص ۲٤۳ .

٥ ـ تاریخ الحکماء ص ۱۰۷ . عیون الانباء ج ۱ ص ۲۰۷ .

کفر وزندقةوان اهلها ملحدون » [۱] بنابراین علم طب هم از تعرض رجال مذهبی برکنار نمانده‌بود و گویا بهمین سبب بود که جاحظ متکلم مشهور معتزله کتابی در رد علم طب داشت ومحمدبن زکریا ناگزیر در رد او کتابی بنام « الرد علی‌الجاحظ فی نقض‌الطب» نگاشت[۲] . صاحب‌بن عباد که برمذهب معتزله میرفت ودراین‌مذهب‌تعصب میورزید، بنابرتصریح معاصر اوابوحیان‌التوحیدی بعلوم عقلی‌با بغض‌وعناد مینگریست وازآن بهره‌یی نداشت : « ... والغالب علیه کلام‌المتکلمین‌المعتزلة ... وهوشدید‌التعصب علی اهل‌الحکمة والناظرین فی‌اجزائها کالهندسة والطب والتنجیم والموسیقی والمنطق والعدد ولیس له من الجزء الالهی خبر ولاله فیه عین ولااثر » [۳] ودرجانب مغرب نیز مخالفت با علوم اوایل وکتب علمی کم وبیش دائر بود چنانکه غیراز کتب‌طب‌وحساب ولغت وفقه همهٔ کتبی که درعهد خلیفهٔ اموی اندلس الحکم‌بن‌الناصر متوفی بسال ۳۳٦ هجری درعلوم مختلف عقلی گرد آمده بود بفرمان منصوربن ابی‌عامردر محضر خواص علما سوخت ودرچاهها مدفون گشت زیرا غیر ازعلوم دینی سایر معارف نزدعوام‌اندلس مذموم وهرکه بعلوم فلسفی وحکمی اشتغال داشت متهم بالحاد وکفربود [٤]. مخالفت وعناد این مرد مقصور برکتب علمی نبود بلکه چنانکه صاعد اندلسی درشرح حال‌یکی از علمای اندلس باسم ابو عثمان سعیدبن فتحون صاحب کتاب شجرة الحکمة آورده است منصوربن ابی‌عامر اورا بزندان افکند وبعد از آزادکردن از زندان هم وی را از اندلس بیرون کردند واو درجزیرهٔ صقلیه (سیسیل) درگذشت. درقبال این سختگیریها ابن حزم (ابومحمد علی‌بن احمدبن سعیدبن حزم) از متکلمین فرقهٔ ظاهریه ومورخ وشاعر بزرگ اندلس(۳۸٤–٤۵٦ هجری) راجع بفلسفه ومنطق نظرهای مساعدی‌اظهار میدارد ومخصوصا معتقد است که فایدت علم منطق دراحکام شرعی آشکار میشود لیکن اونیزمعجم ازتعرض‌اهل‌مذهب برکنارنماند[۵].

۱ ــ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۹۵
۲ ــ الفهرست ص ٤۱۸
۳ ــ معجم‌الادبا ج ٦ ص ۱۷٤-۱۷۵ ٤ - طبقات‌الامم چاپ بیروت ص ٦٦
۵ - رجوع کنید بترجمهٔ مقالهٔ سابق‌الذکر گلدزیهر (Goldziher) بعنوان
Stellung der alteslamischen Orthodoxie zu den antiken Wissenschaften
Berlin, 1916
درمجموعهٔ التراث‌الیونانی
وبه Encyclopédie de l'Islâm ذیل عنوان ابن‌حزم.

این موافقت با منطق تنها ازطرف ابن‌حزم درتمدن اسلامی صورت نگرفت بلکه باوجود مخالفت عدهٔ بزرگی از رجال دین گروهی هم با این علم وصاحبان آن ازدر موافقت درمیآمدند منتهی این موافقت بامنطق برای استفاده‌از آن دراثبات نظرهای دینی بود . ازمیان رجال دینی بزرگترین کسی که منطق را مورد حمایت خود قراردادغزالی است . وی میگوید رجال دین ازعلومی مانند حساب ومنطق نفرت طبیعی دارند واین نفرت تنها از آن باب است که این دوعلم ازعلوم فلاسفهٔ ملحد میباشد والا ادنی تعرضی ازاین دوعلم نسبت بدین بنفی یا باثبات مشهود نیست . تنها اسم فلسفه‌است که‌هرعلمی را که بدان منسوب باشد مورد نفرت آنان قرار میدهد ومثل آنان دراین‌مورد چنانست که کسی دختری زیبا را خواستگاری کند و چون بداند که اسم اواسم‌بعض هندوان یا سیاهان‌زشت روی است، طبع وی ازجهت قبح اسم ملول ومتنفر گردد . بهمین سبب است که مرد دین با این دوعلم هم همچنان عناد میورزد که با علوم اوائل، واین‌عناد باعث میشود که از آنچه بدوعلم حساب ومنطق درعلوم خاص خود (یعنی علوم دینی) حاجت دارند بی‌بهره مانند(۱) .

غزالی معتقد است که آنچه از علوم ریاضی که ذاتاً مفید است نفیاً واثباتاً بامور دینی ارتباطی نداردبلکه‌درآنها مسائل برهانی واستدلالی‌هست که انکارآن‌میسر نمیباشد. اما درعین حال دوآفت ازآن منبعث میگردد وآن چنانست که هر کس درآن نظر کند از نکات دقیق وبراهین ودلایل آن بعجب میافتد وبسبب این اعجاب نظر خوب بفلاسفه پیدا میکند ومی‌پندارد که همهٔ علوم آنان در وضوح واستواری برهان مثل این علم ریاضی است . آنگاه از کفر وتعطیل وسستی ایشان درامور شرع با خبر میشود وازراه تقلید طریق کفر میسپارد وبا خود میگوید اگردین حق بود با همهٔ تدقیق این قوم که درعلم ریاضی دارند ، ازنظر ایشان پنهان نمیماند، وبیهوده است که بدو گفته‌شود: فلسفه ودین دو میدان مختلف از معرفتند و ممکن است کسی در یکی از این دو حاذق وآگاه ولی از دیگری بی‌بهره وبی اطلاع باشد واین از آنرویست که طریق استدلال

۱ ــ معیارالعلم چاپ قاهره سال ۱۳۲۹ ص ۱۱۲ والمنقذ من‌الضلال چاپ قاهره سال ۱۳۰۹ ص ۲۹

در ریاضیات غیر از الهیات ودرنخستین طریقهٔ برهانی ودرثانوی طریقهٔ تخمینی است و این حقیقت را کسی که کلام قدما را در ریاضیات والهیات آزمود ودرآن غور کرد بنیکی درمی‌یابد . اگر این سخنان بکسی که برعمیاء بفلاسفه اعتماد کرد، گفته شود، نه تنها مقبول او نخواهد گشت بلکه غلبهٔ هوی وشهوت بطالت اورا برآن خواهد داشت که حسن ظن خود را درهمهٔ علوم نسبت بآن قوم بیفزاید واین آفت بزرگی است که بسبب آن واجب است هر که را دراین علوم مطالعه وتحقیق میکنند ازاین کار باز دارند زیرا این علوم اگرچه تعلقی با مرد دین ندارد لیکن چون از مبادی علوم فلاسفه است بدی وشؤم آنان در وی میگیرد ، و کمیاب است کسی که درعلم ریاضی مطالعه و تعمق کند وازدین منصرف نگردد ولگام تقوی را ازسر برنیاورد (۱) .

غزالی در کتاب دیگری (۲) ریاضیات را یکباره ازدائرهٔ علومی که برای مسلمانان اشتغال بدان مجاز است بانهایت شدت وسختی بیرون میافگند .

دراین کتاب یعنی فاتحة العلوم غزالی بابی را بشروط مناظره ومضار آن اختصاص داده وضمن زیانهایی که ازقبیل کبر و کینه وغیبت وخودستایی وپی‌جویی اسرار دیگران و نفاق وریا برای مناظره میشمارد، میگوید اگر کسی گوید که ازفوایداین فن تشحیذذهن است باید گفت که اگرچیزی سودی‌تنهاوزیانهایی بسیاردارد جایزنیست برای این یك منفعت‌خودرا بزیانهای بزرگ دچار کرد،چنانکه شراب‌لاشك‌درتعدیل‌مزاج‌وتقویت‌طبع ودماغ وقمار در تفریح خاطرمؤثراست، وبا اینحال هردو حرامندوحتی مداومت‌دربازی شطرنج باآنکه ذهن را نیرومند میسازد ممنوع ومحظوراست وهمچنین است نظردرعلم اقلیدس والمجسطی ودقائق حساب وهندسه وریاضت درآنها که خاطر را تشحیذ ونفس را نیرومند میکند وبا اینحال ما آنرا بسبب یك آفت که درپی دارد منع‌میکنیم، زیرا از مقدمات علوم‌اوائل است که مذاهب فاسدی‌درپی دارد واگرچه درخود علم هندسه وحساب مذهب فاسدی که متعلق بدین‌باشد وجود ندارد، لیکن میترسیم که بدان‌منتهی گردند .

---

۱ ــ المنقذ من‌الضلال ص ۹

۲ ــ فاتحة‌العلوم چاپ مصر سال ۱۳۲۲ ص ٥٦

درباب طبیعیات هم غزالی همین نظر را دارد و گوید [۱] : « اما درطبیعیات حق آلوده بباطل وصواب مشتبه باخطاست» .غزالی نسبت بمنطق برخلاف بسیاری ازعلمای اهل سنت مخالفتی نداشت منتهی اولاً آنرا معمولاً باسمهایی غیر ازاسم منطق که منظور علمای دین بود مینامید ومثلا « معیارالعلم » و « محك النظر» میگفت واز این گذشته موضوع بحث او دراین کتب مسائل فقهی ودینی برروش منطقیین بوده است . با اینحال درالمنقذ من الضلال بازهم بدبینی ذاتی غزالی مانند همهٔ همقدمان اوبعلم منطق آشکار شده است [۲] . غزالی دراین کتاب میگوید که منطق مانند ریاضیات ذاتاً خطری برای دین ندارد وهیچ رابطه‌یی بین قواعد حد واشکال قیاس با مسائل دینی نیست تا کسی آنرا انکار کند وممنوع سازد وحتی باید گفت که نتیجهٔ این انکار آن خواهد بود که اهل منطق درعقل کسی که چنین حکمی ازوی صادر میشود تردید کنند . ازطرف دیگر اهل منطق نیز مرتکب ظلم وبیدادی میشوند وآن عبارتست از اینکه ایشان برای برهان شروطی که تصورمیرود لامحاله بیقین منجر گردد ، جمع میکنند لکن هنگام رسیدن بمقاصد دینی باین شروط وفانمی نمایند وحداعلای تساهل را بکار میبرند وبسا که دوستدار منطق دراین علم نظر کند وپندارد کفریاتی که ازاهل منطق نقل میکنند بهمین براهین یقینی تأیید واثبات شده است، پس اونیز پیش ازآنکه بمعرفت حقیقت وادراك حقیقت علوم الهی آنان برسد بکفر وضلال دچارمیگردد .

با مطالعهٔ این مقدمات نظرغزالی نسبت بحکمت خاص بنیکی معلوم میگردد . وی در کتاب المنقذ من الضلال ودرتهافت الفلاسفة نظر خودرا نسبت بفلسفه آشکار کرده و گفته است که بیشتر مسائل فلسفه تخیلات واهی وسست است ودرالهیات همهٔ افکار فلاسفهٔ الهی مانند سقراط وافلاطون وهمچنین ارسطو وفارابی وابن سینا بی بنیاد واشتباه است . عمدهٔ اشتباهات این فلاسفه را غزالی در بیست مسأله دانسته [۳] وسه مسألهٔ : انکار معاد جسمانی ـ علم واجب بکلیات وعدم علم اوبجزئیات ـ قدم عالم ، را

---

۱ ـ مقاصدالفلاسفة ؛ قاهره ۱۳۳۱ ص ۲

۲ ـ المنقذمن الضلال ص ۱۰ـ۱۱

۳ ـ این بیست مسأله را آقای جلال الدین همائی درکتاب غزالی نامه خود شماره کرده است. رجوع شود به ص ۳۴۷ـ۳۴۸ ازآن کتاب .

دلیل کفر والحاد فلاسفه شمرده است .

البته تکفیر وتخطئهٔ اصحاب علوم اوائل بعد از غزالی هم در قرن ششم حتی در بلاد مغرب [1] همچنان ادامه داشت لیکن ذکر همین شواهد برای خواننده کافیست تا بداند چگونه ازاوایل قرن پنجم ببعد باغلبهٔ رجال دین وپیشرفت اهل سنت‌وحدیث وشکست معتزله وقوت سیاست دینی وغلبهٔ ترکان ونظایر این‌عوامل، نزاع ومبارزه‌یی که ازآغاز توجه دسته‌یی ازمسلمانان بعلوم اوایل میان‌آنان ومعتقدین باکتفاوتمسك بآیات واحکام واخبار درگرفته بود، بشکست دستهٔ نخستین منتهی شد .

باوضعی که برای اصحاب علوم اوائل ، بنا برآنچه دیده‌ایم ، پیش‌آمد ناگزیر عدم تظاهر بآن دانشها ؛ وسعی درمخفی ساختن مقاصد علمی محض ؛ وتخصیص کتب علمی بدستهٔ خاص با ایجاد صعوبتی در کیفیت تفهیم معانی چنانکه فهم آن از حوصلهٔ عموم خارج باشد ؛ وحتی تشکیل دسته‌های مخفی ازمعتقدین بعقاید حکمی ویا فرقی که عقاید دینی خودرا با اصول فلسفی‌هم‌آهنگ ساخته بودند، میان بسیاری‌ازاهل‌دانش معمول گردید . تشکیل دسته های مخفی از دانشمندان برای آن بود که اولا از گزند متعصبین مذهبی بر کنار باشند وثانیاً بی‌ذکر اسم مؤلف بتوانند رسالات ومقالاتی برای ارشاد عامه ورهانیدن آنان ازآسیب تعبد وتقلید تألیف ومنتشر کنند. ازمیان این فرق مهمتر ازهمه فرقهٔ اخوان الصفا وخلان‌الوفا بود که دراواسط قرن چهارم در شهر بصره که ازمراکزمهم‌علمی وادبی‌بوده تشکیل‌شده‌وما بعدازین راجع بعقاید وآثارآنان‌سخن خواهیم گفت .

۵ - مراکز مهم علوم عقلی

ازآنچه پیش‌ازاین‌دیده‌ایم معلوم میشود، نخستین حوزهٔ علمی که دردورهٔ اسلامی وبتشویق مسلمین تشکیل شد انطاکیه وبعد از آن بغداد است . راجع بکیفیت انتقال تعلیم ببغداد علاوه برآنچه درذیل عنوان « انتقال علوم ازاسکندریه ببلاد خاورنزدیك»

---

۱ ـ از سخت‌ترین اعمالی‌که در حدود بلاد مغرب نسبت باصحاب علوم عقلی شد، اقدام منصوربن ابی‌عامر بنفی ابن‌رشد وعده‌یی از اهل حکمت وعلوم اوائل بود، از قرطبه در دههٔ آخر قرن ششم . (طبقات ـ الاطبا ج ۲ ص۷۶)

ذکر کرده‌ایم، نقل این سخنان را از ابن ابی‌اصیبعه لازم میدانیم . وی بنقل از کلام فارابی گفته است که : « بعد از ظهور اسلام تعلیم از اسکندریه بانطاکیه منتقل شد وچندی درآنجا ادامه یافت تا آنکه از همهٔ معلمین آنجا یك معلم باقی ماند که ازو دوتن تعلیم یافتند واز آندو یکی ازاهل حرّان بود ودیگری ازمردم مرو . آنکه از مرو بوداز وی‌دوتن‌تعلیم‌یافتند که نخستین ابراهیم المروزی ودومین یوحنابن حیلان[۱] بود . از مرد حرانی هم اسرائیل الاسقف[۲] وقویری تعلیم یافتند وببغداد رفتند . ابراهیم بامور دینی پرداخت لیکن قویری درکار تعلیم ایستاد . اما یوحنابن حیلان نیز بکار دین اشتغال جست . ابراهیم‌المروزی ببغداد روی نهاد ودرآنجا بماند و نزد مروزی متی‌بن یونان (یونس) تلمذ کرد ... »[۳] البته مراد از انتقال تعلیم دراینجا غیر ازامر ترجمهٔ کتب، ومقصود از آن خالی گذاشتن معلمین حرانی وسریانی است مراکز تعلیم خود را وروی نهادن ببغداد ، وگرنه وجود دانشمندانی که غالباً ازمراکز تعلیمی گندشاپور یا خاورنزدیك مستفید‌میشده‌وسپس برای‌امرترجمه یا منادمت خلیفگان‌ووزیران وامیران ببغداد میرفته اند مورد تردید نیست . انتقال مرکز تعلیم از گندشاپور ببغداد زودتر از انطاکیه ببغداد صورت گرفت وآن چنانکه دیده‌ایم از عهد منصور است زیرا از دورهٔ این خلیفه رؤسای بیمارستان گندشاپور روی ببغداد نهادند واندکی بعد خاصه درعهد هارون ازمیان آنان بعضی چون جبرائیل‌بن بختیشوع ویوحنابن‌ماسویه چنانکه قبلاً گفتیم متعهد تدریس شده ومجالس درس مشهوری داشته‌اند منتهی تعلیم‌علوم‌یونانی ازمنطق وریاضیات وطبیعیات والهیات تا پیش‌از اواخر قرن سوم‌بیشتراختصاص بمدارس سریانی وحرانی داشت وبغداد از این بابت نیازمند آن مراکز تعلیمی‌بود . چهار معلم که دراواخر قرن سوم از حران ببغداد رحلت کردند مراکز تدریس علوم عقلی را درآنجا دائر ساختند . این مراکز تدریس واین مدارس بکلی با آنچه در حوزه‌های

---

۱ ــ استاد ابونصر فارابی است وابونصر همهٔ کتب منطقی ارسطو حتی انالوطیقای ثانی راکه قرائت آن میان عیسویان ممنوع بود نزد اوخواند .

۲ ــ ظاهراً از اسقفان وساکن حران بود . از شاگردان وآثار او اطلاعی دردست نیست .

۳ ــ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۳۵ .

سریانی وجود داشت متفاوت بود، بدین معنی که بر اثر مخالفتی که همواره از جانب علمای اهل‌سنت وحدیث نسبت بعلوم‌عقلی وجود داشت، هیچگاه تأسیس مدارس‌عمومی برای تعلیم این دانشها دربغداد میسر نبود و هرچه مخالفت علمای دینی شدیدترمیشد، حتی تشکیل مجالس خصوصی تدریس هم دشوار تر میگشت اما برروی هم مدارس خصوصی برای‌تعلیم‌فلسفه وعلوم همواره دربلاد اسلامی وسیلهٔ ترویج آنها بود وعلی‌الرسم هریك ازاستادان بزرگ فلسفه‌وعلوم عقلی شاگردان را درمجالس درس‌خصوصی تربیت میکردند[۱] مگر پزشکان که مرکز تعلیم رسمی‌یعنی بیمارستان را دراختیارخود داشتند وماهنگام تحقیق درطب اسلامی ازاین‌بیمارستانها و کیفیت تعلیم درآنها بحث خواهیم کرد . بنابراین عنوان ریاست وتعلیم دربغداد غیرازآنست که درمدارس سریانی ویا در مدارس ایرانی وجود داشت .

درعین حال نباید مراکزی را مانند بیت‌الحکمة که‌قبلا راجع بآن‌بحث کرده‌ایم، و«دارالعلم» ابونصرشاپوربن اردشیر وزیر صمصام‌الدوله وبهاء‌الدولهٔ دیلمی وامثال آنها را فراموش کرد .دارالعلم‌اخیر درسال ۳۸۳ تأسیس شد و کتابخانهٔ عظیمی داشت که در سال ۴۴۷ هنگام غلبهٔ طغرل سلجوقی بربغداد دچارنهب وحرق شد[۲] .

با توجه بکوششهایی که درقرنهای دوم وسوم وچهارم دربغداد برای نقل وتدوین علوم اوائل صورت گرفت،و بااجتماع دانشمندان بزرگ از صنوف وامم مختلف ، شهر

---

۱ ــ بی مناسبت نیست که شرحی از مجلس درس متی بن یونس را در اینجا از قول ابن خلکان (وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۹۱) نقل‌کنیم:«چون ابونصرفارابی ببغداد وارد شدابو بشر متی‌بن یونس‌حکیم مشهور درآن بود و مردم نزد او فن منطق میآموختند و او دراین هنگام در آن فن آوازه‌یی بلند و شهرتی بسیار داشت وهر روز صدها تن از مشتغلین منطق درحلقهٔ وی گرد می‌آمدند واوکتاب ارسطاطالیس را درمنطق میخواند وشرح آنرا بر شاگردانش املا میکرد و از او در شرح ارسطو هفتاد دفتر نوشته شده بود وکسی در این وقت درفن او بوی نمیرسید و او را در تألیف خود عبارات بلیغ و اشارات لطیف بود و در تصانیف خویش بسط وتذییل بکار میبرد تا آنجا که یکی از علماء این فن گفته است که ابونصر فارابی طریق تفهیم معانی کثیر را با الفاظ ساده جز از ابوبشرمتی فرا نگرفت . »

۲ ــ رجوع شود به کامل ابن الاثیر حوادث سال ۳۸۲ .

مذکور بزرگترین حوزهٔ علمی مسلمین شد وهیچیك از حوزه های علمی اسلامی از حیث کثرت دانشمندان وتنوع آثار منقول و تألیفات علمی بدان نمیرسید وتا هنگامی که تربیت یافتگان این حوزه درسایر بلاد اسلامی بنشرعلوم اوائل مبادرت نکردند، مرکز واحد علوم معقول شمرده میشد. سایر حوزه های علمی مسلمین بعد از بغداد ایجاد شده ومبدأ نقل علوم اوائل درآنها، بغداد بود. ازجملهٔ این‌حوزه‌ها یکی بخارا مقرپادشاهان سامانی بود که کتابخانهٔ عظیم آن واقع درقصر سامانیان شهرتی داشت و بنابر شرح ابوعلی بن سینا در ذکراحوال خود در این کتابخانهٔ عظیم نسخ متعددی از کتب اوائل وجود داشت واین کتب را فهرستی‌خاص بود. ابوعلی خود ازآن کتابها فوائد بسیار برگرفت (١). ثعالبی‌هم درباب‌بخارا ووصف‌آن‌ازجهت اجتماع‌دانشمندان ورواج علم درآن بیانی مشبع دارد. (٢)

اصفهان وری براثرتوجه امرای آل‌بویه و وزرای ایشان از مراکز معروف علم و ادب شده بود. درشهر ری هنگام تسلط محمود غزنوی کتابخانه‌یی عظیم شامل کتب مختلف علم و ادب موجود بود که ازآن میان کتب فلسفه ومؤلفات معتزله و کتب‌نجوم بفرمان محمودسوخت وازسایر کتب صدبارازآنشهرحمل‌شد (٣). بلاد دیگری‌ازقبیل نیشابورو گرگان‌و گرگانج‌وشیرازنیزهریك‌براثرتشویق‌امرا وبسبب تجمع‌دانشمندان بزرگ قرن سوم وچهارم‌درآنها، مراکزنشر علوم اوائل گردیده بود.

درمغرب ممالك اسلامی هم برابر توجدآل حمدان و طولونیون وخلفای فاطمی وبعضی‌ازخلفای اموی‌اندلس حوزه‌های علمی‌بزرگ‌مانند موصل وحلب ودمشق وفسطاط وقاهره وقرطبه پدید آمد. کتابخانهٔ بزرگ قاهره در قصرخلفای فاطمی مزین بسیاری از کتب اوائل بود وازآن جمله مقریزی ١٨٠٠٠ کتاب‌ازعلوم قدیم را درآن کتابخانهٔ عظیم نام برده‌است. خلیفه‌الحاکم درسال ٣٩٥ هجری‌بتقلید ازمراکزعلمی‌بغدادمحلی بنام «دارالحکمة» ترتیب داد و کتابخانه‌یی‌بنام دارالعلم‌برآن افزود (٤). بهمین جهات

١ ــ عیون الانباء ج ٢ص ٤ ٢ ــ یتیمة الدهرچاپ قاهره سال ١٣٥٢ ج ٤ ص ٩٥
٣ ــ تاریخ الخلفاء سیوطی وکامل ابن اثیرحوادث سال ٤٢٠
٤ ــ خطط المقریزی ج١ ص ٤٥٨ وج ٢ ص ٣٤٢

اطبا وفلاسفه و دانشمندان بزرگی در مصر ظهور کردند که غالب آنان از عیسویان و یهودیان بوده‌اند . درقرطبه توجه بعلوم عقلی چند گاهی خاصه درعهد فرمانروایی الحکم المستنصر (۳۵۰-۳۶۶) دوام داشت و کتابخانه‌یی که وی ترتیب داد از حیث کثرت ونفاست نسخ مشهوربود وحتی گویند شامل ۴۰۰۰۰۰ مجلد کتاب وقسمتی از آنهادرعلوم عقلیه بوده است .

☆☆☆

اینك که بحث ما در برخی از مقدمات و مطالب کلی درباب احوال علوم وعلما در تمدن اسلامی بپایان رسیده است ، میتوانیم بتحقیق درهریك ازعلوم عقلی که بعداز مزج واختلاط وتدوین ، صورت جدید خود رابدست آورد، مبادرت کنیم ؛ وبرای آنکه بحث درآنها آسانترو روشن‌ترصورت پذیرد ، هریك را فصلی خاص ترتیب دهیم .

فصل چهارم
فلسفه

در این فصل مراد مطالعهٔ مختصریست در تاریخ علوم منطق و الهی و کلیات فلسفه و اخلاق و ذکر دانشمندان بزرگی که تا اواسط قرن پنجم در این علوم شهرت یافته و آثاری پدید آورده‌اند. بحث در اجزاء حکمت را طبعاً در فصول دیگری که باجزاء علوم طبیعی و ریاضی اختصاص خواهد یافت موکول می‌کنیم.

مسلمین همچنانکه بحث در مبداء وجود و تحقیق در احوال اعیان موجودات را با توجه بآثار عقلای یونانی شروع کردند، نام این علم و این مبحث یعنی «فلسفه» را هم از یونانیان گرفتند (۱) لیکن درعین حال آنرا بنام «حکمت» هم خوانده‌اند، با این تفاوت که حکمت معنی عام تری از فلسفه دارد و مفهوم «علم» را بنحو اعم نیز شامل است. فیلسوف در تمدن اسلامی کسی را میگفتند که با حکمت یونانی خاصه منطقیات و طبیعیات و الهیات و خلقیات سروکار و مخصوصاً بـا روش ارسطو و آثار او آشنایـی داشته باشد. با این حال نباید فراموش کرد که در تمدن اسلامی روشهای دیگری از فلاسفهٔ قدیم یونان مانند اصول عقاید فیثاغورس و افلاطون یا عقاید فیثاغوری و افلاطونی جدید که از طریق اسکندریه بحوزه‌های علمی خاور نزدیك و بعد از آن بحوزه‌های علمی اسلامی سرایت کرد، نیز معمول بوده است. بعضی از محققان حکما علاوه بر این روشها گاه بجریانات دیگر فلسفی یعنی عقایدی که از مانویان و هندوان بممالك اسلامی نفوذ کرده بود، نیز توجه میکردند.

برخی از حکما نیز چند طریقه را بهم میآمیخته و از هریك بنحوی استفاده میبرده‌اند. مثلا اخوان الصفا هرجا که لازم دیده‌اند عقاید ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و مبانی دین اسلام و بعض معتقدات دیگر را دررسائل خود مورد استفاده قرارداده‌اند، و رازی درعقاید خود ازفیثاغوریون وازسقراط و دیگر فلاسفهٔ مقدم برارسطو و از اصول عقاید

---

۱ ـ از اصل یونانی Philosophos

مانویه متأثر بوده است .

استفاده از اصول عقایـد ارسطو و افلاطون و افلاطونیان جدید و آمیختن این روشها بایکدیگر، وبا مبانی دینی، وپدیدآوردن فلسفه‌یی خاص از آن میان ، بین حکمای اولی اسلامی همچنان معمول بود که بین حکمای عیسوی آسیای صغیر وحوزه‌های علمی خاور نزدیك . مثلا با آنکه مشائین در پیروی از عقاید ارسطو و اثبات اقوال او اصرار میورزیدند، تحت تأثیر شدید روش افلاطونی جدید بودند. وحتی بعضی از کتب منسوب بارسطو را که از آثار نو افلاطونیان وحاوی نظرهایی مخالف عقاید ارسطو بود ، بعنوان کتب ارسطو مورد شرح وتفسیر قرارمیدادند ، مانند اثولوجیا یا «الربوبیة»(۱) منسوب بارسطو که اصلا از فصول چهارم وپنجم وششم کتاب تاسوعات فلوطینس اخذ شده بود، ونیز کتاب دیگری بنام «العلة» (۲) منسوب بارسطو که با اضافات وتصرفاتی از کتاب «الثالوجیا» یا «الربوبیة» (۳) تألیف دیدوخس برقلس افلاطونی مأخوذ بوده است. بنا براین درفلسفهٔ مشائی ازطرفی از راه تفاسیر وشروح پیشوایان مکتب مذکور برآثار ارسطو، وازطرفی دیگر ازراه انتساب برخی از کتب فلاسفهٔ افلاطونی باستادمذکور، عقاید افلاطونیون جدید با اصل معروف «اشراق» ونظریهٔ هیرقلیطس (٤) وبرمانیدس (٥) که معتقد بودند حقیقت وجود ازیك منبع ازلی نور وهستی دائماً ساطع میشود ، وبدین طریق به وحدت مطلق درعالم (وحدت وجود) قائل بودند ، راه یافت . نظریهٔ دیگری که نیز دراسکندریه از کتب دینی عهد عتیق وعهد جدید برخاسته و در فلاسفهٔ نو افلاطونی نفوذ کرده بود ، بوسیلهٔ کتب همین فلاسفه درفلسفهٔ اسلامی راه جست ، وآن تصوریك نفس کلی بعنوان جوهر مجرد ونفسانی عالم وفارغ از ترکیب است که علت ازلی وابدی نظام ماده گردید .

ارسطو تنها از آن لحاظ که دارای آثارمتعددی بود، وکتب اومورد تفسیر مفسرین قرار گرفت ، اهمیت ندارد بلکه وی راهنمای نهضت خاص فکری است که با آثار خود وآثاری کـه بدونسبت داده شده بود، مسائل مختلفی را مطرح کرد و در ترجمه‌ها

۱- Theologia ۲- De Causis ۳- Les Eléments de Théologie

(الثالوجیا وهی الربوبیة . ابن الندیم ص ۳۵۲ درترجمهٔ احوال دیدوخس برقلس)

٤- Héraclite ۵- Parménide

وتفسیرهای او این مسائل بنحو عجیبی توسعه و تکامل یافت . منتهی باید درنظر داشت که این توسعه وتکامل از راه انتقاد درمباحث آن استاد بوجود نیامد بلکه از دو طریق یعنی از راه تعلیم وتوضیح و از طریق داخل کردن عقاید جدید در مباحث اصلی استاد حاصل شد، واین دوعمل هم بدست مفسران و شارحان یونانی صورت گرفت وهم بوسیلهٔ متفاسفین اسلامی . جز درموارد اتفاقی این شارحین ومفسرین دنبال حقیقت اصلی عقاید ارسطو نمیرفتند بلکه دنبال خود حقیت می گشتند ، منتهی دراین راه از روش تحقیق آن فیلسوف بزرگ یا روشهای منسوب بدو تجاوز نمینمودند و هرچه بیشتر در آراء فلاسفه ومتکلمین اسلامی دقیق شویم حقیقت این مدعا بیشتر برما ثابت میگردد .

فلسفه در اسلام عبارتست ازعدهٔ کثیری تفاسیر وتوضیحات درمورد ماوراء الطبیعة وفروع آن که بیشترمبتنی است برروش کار شارحان ارسطو دراسکندریه وبلادخاور نزدیک وبهمین سبب بسیاری از بحث های آنان عیناً در میان فلاسفهٔ حوزهٔ اسلامی امتداد یافت مثلا اثبات وحدت محض خالق درعین تصورصفات دنبالهٔ مباحثی است که نوافلاطونیانی ازقبیل ایا مبلیخس وابرقلس پیش گرفته بودند ودنبالهٔ این مباحث بتمدن اسلامی نیز کشیده شد، بعین مانند عقیدهٔ دیونیسیوس[1] درباب عدم علم خالق بجزئیات که مدتها درمیان معتزله وفلاسفهٔ اسلامی ادامه یافته ومایهٔ تکفیر آنان شده بود .

نظایراین افکار که بوسیلهٔ تعلیم از معلمین مسیحی و یا کتب آنان بمسلمین نقل شده باشد ، بسیاراست . واصولا نفوذ افکارمعلمین مسیحی دربعضی از فلاسفه مستقیم وبدون واسطه میباشد وهرچه ترجمه درمیان مسلمین بیشتر وشایعتر شد نفوذ این افکارحتی در معتزله هم بیشتر گردید، وهمچنین است درجریان دیگر فلسفی که بفلاسفهٔ مشاء منتهی شد ونزد مشائین نظریهٔ نوافلاطونی «اشراق» بهمان نحو که در کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو ملاحظه می کنیم قوت گرفت وبمرحلهٔ اثبات رسید .

در کتاب اثولوجیا سخن از خالقی مافوق جواهر است که از او بطریق اشراق عقل فعال صادر میشود وصورکلی اشیاء درهمین عقل فعال وجود دارد . قوه‌یی که مایهٔ تتابع مبادی وجود گردید عشق است و بوسیلهٔ آنست که خالق توانست از تنهایی

۱- Dionysios Areopagites (Denys l'Aréopagite) قرن سجم وششم میلادی .

محض برهد ودر کسوت عقل فعال وسایر مبادی که بعدازآن واقعست ظهور کند. نفس کلی همه موجودات را بهمین ترتیب بنابر صوری کلی که در خود دارد بوجود میآورد واین خود ادامه وتتابعی از اشراق «واحد» است. بنسبت فاصله بامرکزی که عقل اول از آنجا نور افشانی میکند، میان موجوداتی که بتناسب استعداد خود از آن منبع نور ووجود بهره میبرند اختلاف درمراتب وجودی حاصل میشود ولی هر ناقص همواره میکوشد بکامل بپیوندد.

در کتاب العلة منسوب بارسطو مأخوذ از الثالوجیا تألیف ابرقاس، هم این موضوع مورد بحث قرار گرفته است و بنابر آن علت اولی بمعنی "خیر" سبب اصلی وجود ومقدم بر آنست و بعد ازو بترتیب مراتب "وجود" و "عقل" و "نفس" و "طبیعت" قرار دارند. تمام امور کلی و فانی بوجود لایزالی که تنها وجود قائم بذات است منسوب و منتهی میشوند واین درست عین بیان فارابی وابن سیناست که گویند وجود تمام ممکنات معلول است بعلت وجود واجب.

با مطالعه دراین دو کتاب که نمونههایی از بحثهای آنها را دیدهایم، میتوان بقسمتی از مبانی فلسفهٔ مسلمین پی برد بااین تفاوت که نفوذ این عقیده درمشائین بمراتب بیشتر از متکلمین است.

بااطلاع از این مقدمات نفوذ فلاسفه ومتکلمین عیسوی درفلاسفه ومتکلمین اسلامی هم بخوبی معلوم وعلی الخصوص تأثیر عقاید کسانی مانند فلوطینس وابرقاس ویوحنا الدمشقی و یحیی (یوحنا) النحوی بعنوان عقاید خاص ارسطو آشکار میگردد، که بعدها باروش افلاطون مقایسه گردیده ویا گاه بر آن برتری داده شده است.

علاوه بر این مشاهیر فلاسفهٔ عیسوی، عدهٔ دیگری از فلاسفه از مذاهب مختلف مسیحی، خاصه از یعقوبیان ونسطوریان، بر اثر نزدیکی فراوان با مسلمین، واینکه غالباً در دورهٔ نهضت علمی مسلمین با آنان معاصر وهمقدم بودهاند، تأثیرات شگرف در تکوین فلسفهٔ مسلمین کرده وبسی از معلمین مسیحی استاد فلاسفه ومتکلمین اسلامی بودهاند وتحقیقات آنان در تشکیل عقاید شاگردانشان تأثیر فراوان داشته وبهرحال این نکته مسلم است که افکار مسیحیان مشرق درمیان حکمای اسلامی ومعتزله وبعضی دیگر از فرق ادامه یافته ودرپارهیی موارد با اصول دینی اسلام نزدیک شده است.

مسیحیان که هنگام بحث در موضوع تثلیث میبایست درفلسفهٔ یونانی مطالعه و تحقیق کنند، علاوه بر ایساغوجی فرفوریوس بآثار ارسطو خاصه منطقیات و بعضی از قسمتهای ماوراء الطبیعهٔ او که برای تحقیقات آنان مفید بود، توجه بسیارداشتند و بدین جهت و همچنین براثر اهمیت کلیساهای سوریه وفلسطین که بدعت‌های گوناگون در آنها ظهور کرده بود، کتبی که وافی بمنظورهای ایشان بود بسریانی ترجمه شد. باآمدن اسلام البته تغییری در دین حاصل شد ولی بحث های فلسفی وعقلی واصولی همچنان وبهمان نحوادامه یافت. مثلا قدم کلمةالله (۱) در اینجا بقدم کلام الله (قرآن) تبدیل صورت داد و تحقیق در موضوع جبر و اختیار بهمان شدت وبهمان صورت باقی ماند وهمچنین است بحث درباب صفات واسماءالهی که مدتها دراسلام باقی ماند وعلاوه براین موضوعات کلامی مسائلی دیگرمخصوصاً اصول اخلاقی ارسطو هم نزد عیسویان شهرت ومقبولیتی یافته بود. برای ورود این مباحث نیز در اسلام مانعی وجود نداشت وعین این حالت برای طبیعیات ارسطو و کتب بطلیموس و جالینوس وجود داشت وبهمین جهت مسلمین بسرعت شروع بنقل این کتب بعربی کردند و درغالب اینها ترجمه ازمنقولات سریانی زودتر ازاستفاده ازاصل یونانی آنها صورت گرفت وبهمان نحو که دیده‌ایم کتاب المدخل فرفوریوس (ایساغوجی) وقاطیغوریاس وانالوطیقای اول و دوم و ماوراء الطبیعه والسماء والعالم (۲) و کتاب الحیوان و بعضی ازتفاسیر مانند تفسیر اسکندر افرودیسی برماوراء ـ الطبیعه و کتاب الحیوان و کتب دیگری که قبلا ذکر کرده‌ایم، بزبان عربی درآمد. کتاب النوامیس وطیماوس وچند کتاب معدود دیگر ازافلاطون هم براین کتب افزوده شد ولی کتاب السیاسة ارسطو دیرتر از سایر آثار آن استاد شناخته ومیان مسلمین منتشر گشت وتوجه باین نکته خالی ازاهمیت نیست زیرا باآنکه ارسطو درسایرمسائل عقلی مورد توجه و اعتقاد بود، لیکن در تحقیق مسائل مربوط بسیاست افلاطون بیشتر طرف اعتناقرارداشت، چنانکه درآثارفارابی راجع بحکمت عملی ملاحظه می کنیم، واین اختلاط روش افلاطونی و ارسطوئی را در موارد دیگر از فلسفهٔ اسلامی هم مشاهده می نمائیم و

۱ـ Verbe

۲ـ De coelo et mundo

در عین حال از روش نجومی بطلیموس و معتقدات فیلوپونیان (دوستداران اجتهـاد) و پیروان اوریگن در اینکه اجرام سماوی دارای نفس وعقلند، نیز نفوذهایی درروش فلسفی مسلمین ایجاد شد.

این افکار ونظایر آنها که فرصت تعدید همه را نداریم[1] وذکر آنها بتفصیل از حوصلهٔ تاریخ مختصری که گرد میآوریم خارج است، فلسفهٔ اسلامی را بنحوی که میبینیم ودر بادی امر تصور می کنیم فلسفهٔ ارسطویی است، بدیدآورد. ازمیان کسانی که در اسلام بفلسفه اشتغال داشتهاند دستهیی بدون التزام مطلق در اثبات اصول دین اسلام بمباحث این علم متوجه بودند ونظرهای مشاهیری ازفلاسفهٔ آتن واسکندریه را بی آنکه بدبستانهای مختلف آنان از لحاظ نظم تاریخی توجه کنند مورد مطالعه قرار میدادند. اینان فلاسفه اند که بنا بر آنچه قبلا ذکر کردهایم همواره درمعرض مخالفت اهل دین واقع بودند.

دستهٔ دیگری نیز از آغازکار بافلاسفه در این امر شرکت داشتند وایشان ائمه وپیشوایـان مذهب اعتزال بودهانـد که غـایت مقصودشان در آوردن اصول دیـن بیك صورت علمی و منطقی و بحث در ذات و صفات واجب الوجـود واحـوال ممکنات از مبداء ومعاد بروفق شریعت اسلام بوده است وفعالیت علمی این فرقه ازقرن دوم هجری آغاز شد وباآنکه مصدرخدمات ذیقیمتی باسلام گردیدند بجرم استفاده ازمبانی فلسفی یونـانیان وایرانیـان وهندوان[2] همواره مورد بغض ونفرت مسلمین بودند وآخر نیز باغلبهٔ اهل حدیث وفقها ومتشرعین واصحاب علوم دینی راه زوال گرفتند.

تمایل وآشنایی مسلمین بافلسفهٔ یونانی چنانکه دیدهایم باترجمهٔ آثار حکمای یونان واسکندریه وتفاسیر وشروح آنها وهمچنین بـاتعلیمات گروهی مـانند قویری و یوحنابن حیلان وابو یحیی المروزی وابوبشرمتی بن یونس وابوزکریـا یحیی بن عدی ونظائر این اشخاص که غالباً کتب منطق وفلسفه را تدریس وباروش املاء شرح وتفسیر میکردهاند؛ آغـاز شد. این عمل دیرگاه امتداد داشت و تـا اواخر قرن چهارم بطول

۱ــ در این باب ودرکیفیت تأثرمسلمان از جریانات فلسفی اسکندریه وبیزنطه ومراکز مسیحی خاور نزدیك رجوع شود به بحث ممتع ومفصلی که درکتاب ذیل شده است:

G. Quadri; la Philosophie arabe dans l'Europe médiévale; Paris 1947.p,5-23

۲ــ Ancyclopédie de l'Islâm, Art. Falsafa par Horten.

انجامید ودراین میان آثار گوناگون فلسفی وشروح آنها بترجمه‌های نیك وبد وبالتمام یا بنحو اختصار بعربی در میآمد ودر خلال این مدت بهمان نسبت که آشنایی مسلمین باآثار مذکور حاصل میشد تألیفات ابتکاری که غالباً صورت‌اختصارات وتحریر یاشرح کتب فلسفی وسایر آثار علمی را داشت بوجود میگرایید. ازجملهٔ نخستین دانشمندان بزرگ که بدین‌کار دست زد الکندی درنیمهٔ اول قرن سوم بوده است.

فیلسوف العرب ابو یوسف یعقوب بن اسحق الکندی از اعقاب ملوك کنده بود که درمیان اجدادوی اشعث‌بن‌قیس الکندی درتاریخ‌اسلام مقام وشهرتی‌دارد وپدرش اسحق بن الصباح درعهد مهدی وهادی ورشید عامل کوفه بود. یعقوب دورهٔ تعلم خود را در بصره وبغداد گذراند ودرطب وفلسفه‌وحساب ومنطق وتألیف الحان وهندسه وطبایع اعداد ونجوم براعت یافت وبتألیف وشرح وتلخیص بسیاری از کتب مبادرت کرد. ابومعشر او را ازحذاق‌مترجمین دانسته‌ودرردیف‌حنین‌بن اسحق وثابت‌بن قرة‌الحرانی‌و عمر بن‌فرخان الطبری ذکر کرده است لیکن ما بسبب شهرت بیشتراو بتألیف وتفسیر وتردید در اینکه مترجم بوده است یامفسر ومحرر آثار منقول، بذکر نام وی درشمار مترجمان مبادرت نکرده‌ایم بااینحال در ذکر احوال او نوشته‌اند که‌یکی از دو زبان یونانی یا سریانی را میدانسته است وابن ابی اصیبعه گفته است که بسیاری از کتب فلسفی را ترجمه کرد[1]. الکندی در خدمت مأمون ومعتصم منزلتی عظیم داشت لیکن درعهد المتوکل کتابخانهٔ او ضبط وبنام «خزانةالکندیة» نگاه‌داشته‌شد. وفات اوظاهراً در حدود سال ۲۵۸ هجری اتفاق افتاد. [2] یعقوب بن اسحق شاگردان بزرگ مانند ابومعشر بلخی واحمدبن الطیب سرخسی داشت. وی ازتمام اطلاعات وعلوم عقلی عهد خود برخوردار بود ودرغالب آنها تألیفات وتحریراتی کرد وبهمین سبب‌اثر ونفوذاین‌استاد بزرگ در ریاضیات وفلسفه در تمام قرن سوم وچهارم ادامه داشت. تألیفات یعقوب بن

---

۱ — طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰۷

۲ — این نظری است که آلبینو ناگی Albino Nagy ناشر پنج رساله ازکندی دارد وبر رجوع شود به تاریخ فلاسفه الاسلام فی المشرق والمغرب تألیف محمد لطفی جمعه. چاپ مصر سال ۱۳۴۵. ص ۱.

اسحق را که تا حدود ۲۷۰ مجلد نوشته اند ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه و القفطی ذکر کرده اند[۱]
و از این میان تألیفات او در منطق و فلسفه و شروح او بر کتب ارسطو مانند قاطیغوریاس
و باری ارمینیاس و انالوطیقای اولی و ابو دقطیقا و سوفسطیقا و بوطیقا، شایان توجه
است. از ایرادات قدما بر کتب منطقی او آنست که چون کتب کندی از صناعت تحلیل
خالی بود درعلوم کمتر از آنها استفاده میشد زیرا برای وصول بحق درمسائل علمی از
دانستن این صناعت گزیری نیست. گذشته ازمنطق، الکندی درما بعدالطبیعه وحساب
واکر و موسیقی ونجوم وهندسه وفلکیات واحکام نجوم وطب وجدلیات و نفسیات و
سیاسیات ومباحث مختلف ازطبیعیات نیز دارای تألیفات متعدد بود. از آثار معتبر او در
منطق وفلسفه، این کتب را ذکر کرده اند: المدخل المنطقی (بتفصیل)، المدخل المنطقی
(باختصار)، فی المقولات العشر، فی البرهان المنطقی، فی سمع الکیان، فی بطلان قول من
زعم ان جزألا یتجزأ، فی جواهر الاجسام، فی الابانة عن وحدانیة الله عزوجل. فی ان النفس
جوهر بسیط غیر داثر، فی التوحید، فی مائیة العلم واقسامه، فی مائیة الشیء الذی لانهایة له،
فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة، فی مائیة العقل والابانة عنه وچندین اثر
دیگر.... از این همه اکنون درحدود بیست رساله از اصل عربی و یا ترجمه های لاتینی آثار وی
دردست است. رسالات او بلاتینی بیشتر بدست ژراردوس کره مونی (ژراردودی کره مونا)[۲].
ترجمه شده وغالب این آثار منقول از آغاز اختراع چاپ ببعد بطبع رسیده است[۳]
پنج رسالهٔ کندی که در قرون وسطی ترجمه شده بود باتوضیحات بدست «آلبینوناگی»
در ۱۸۹۷ بامتن عربی آنها چاپ شده وازآنجمله است رسالهٔ معروف «فی مائیة العقل»[٤] یا
«کتاب فی العقل» که ترجمهٔ لاتین آن از ژراردوس کرمونی است. کتاب اثولوجیای منسوب
بارسطو مشهور بکتاب المیامر را که عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمة الحمصی بعربی ترجمه
کرده بود، یعقوب بن اسحق اصلاح وتحریر کرده وازاین تحریر نسخ متعدد در کتابخانه های

۱ــ الفهرست ص ۳۵۸ــ۳۶۵ . طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۹ــ۲۱۴، اخبار الحکما ص ۲۴۱ــ۲۴٦

۲ــ Gérardus Cremonensis (Gherardo di Cremona)

۳ــ مانند:

De medicinarum Compositarum gradibus investigandis libellus, Strassburg, 1531
De pluviis, imbribus et ventis ac aeris mutatione, Venezia, 1507.
Le Liber Jacob Alkindi de causis diversitatum.

٤ــ de Intellectu

ایران‌وهندومصر واروپـا موجوداست[1] وبسال ۱۸۸۲ دربرلین چاپ شده است. دیگر از کتب موجود او در مسائل فلسفی رسالهٔ « فی‌الابـانة عن وحدانیةالله » جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ کتابخانهٔ مجلس موجوداست . دیگر کتابی است باسم « رسالة فی النفس » که‌نسخه‌یی از آن درخزانهٔ‌تیموریهٔ کتابخانهٔ مصردرمجموعه‌یی بشمارهٔ ٥٥ موجوداست.
دررسالهٔ عقل، الکندی تحت تأثیر فلسفهٔ افلاطونی وارسطویی جدید وبـا توجه بآثـار اسکندر الافرودیسی وخلط عقـاید وی بـا فلاسفهٔ مذکور عقل را بچهـار نوع منقسم میدارد: عقل‌هیولانی، عقل‌بالفعل، عقل‌بالملکه، عقل مستفاد. عـالم مخلوق علتی فعـال وابدی یعنی ذات واجب است ومیـان واجب الوجود وممکنـات نفس‌کلی وبعد از آن نفوس‌افلاك واسطه‌اند. نفوس جزئیهٔ بشریه پرتوی ازنفس‌کلی ودرعین تعلق خود باجسام ازقید آنها آزادند .. این فیلسوف دربیان مسائل فلسفی روش فیثاغوریون وافلاطونیون جدیدرا که درمزج فلسفهٔ افلاطون وارسطو کوشش داشته‌اند، پیروی کرده است وعلاوه برفلسفهٔ یونانی از دبستانهای فلسفی ایران وهند نیز متأثر بوده[2] ودر بعضی ازتصانیف خود بجمع بین مبانی شرع واصول معقولات مبـادرت کرده است[3]. علاوه بر این او بعقاید معتزله‌هم توجه وعلاقه‌یی داشته وبعضی از رسالاتش مانند «فی ان افعـال الباری جل اسمه‌کلها عدل لاجورفیها» بقصد اثبـات اصل معروف معتزله در اینکه ذات واجب فقط مصدر خیر است ومنشاءِ شرنفس ماست، نگاشته شده‌بود.[4] بر اثر توجه بمسائل

۱ــ رجوع شود به فهرست کتـابخـانهٔ ملی پـاریس تـألیف دو اسلان (de Slane) وبهمین کتاب قسمت ملحقات ذیل اسم ابن ناعمه و فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۸ - ۹ و فهرست کتابخـانهٔ‌مجلس ج ۲ ص ٧٦ - ٧٨

۲ــ اخبار الحکما ص ۲٤۰ ۳ــ تتمة صوان الحکمة ص۲٥

٤ ــ راجع به الکندی وآثار و احوال و عقاید او رجوع شود به: الفهرست ابن الندیم ص۳٥٧ تا ۳٦٥. اخبار الحکما ص۲٤۰ــ۲٤٧. طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰٦ــ۲۱٤ . تتمة صوان الحکمة ص۲٥ــ ۲٦. حواشی چهار مقاله ص۲۰۳ــ۲۰٦ تاریخ فلاسفةالاسلام ص۱-۱۲ و:

Encyclopédie de l'Islám, Art. Al.Kindi, par De Boer.
Baron Carra de vaux: Les Penseurs de l'Islam, Vol. II, p. 3 _ 6
Aldo Mieli: La Science - arabe, p. 81-82.
Brockelmann: Geschichte der Arabischen Litteratur Vol. 1, p. 209-210

کلامی کندی دارای رسالات متعدد در رد مخالفین اسلام بود مانند رسالة فی الرد علی المنانية، فی‌الرد علی‌الثنوية، فی‌نقض مسائل الملحدين وجز آن ...

شاگرد معروف کندی، یعنی ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان الطیب معروف به: **احمد بن الطیب السرخسی** وبه **ابن الفرائقی** استادو ندیم‌ومشاور المعتضد بوده‌است که‌مدتی حسبت بغداد برعهدهٔ او بود ودر ۲۸٦ بفرمان خلیفه کشته‌شد. وی‌درمیان تألیفات مختلف‌خوددر فلسفه‌ومنطق نیز کتبی داشته‌است. اهمیت‌اودرمنطق بیشتر تألیف‌مختصراتی است‌دراین‌فن مانندمختصر قاطیغوریاس ومختصر باری ارمینیاس ومختصر انالوطیقای‌اول و ثانی[1]. از آثاراو کتاب‌ادب‌النفس جزومجموعهٔ‌شمارهٔ ٥٤٠٨ کتابخانهٔ برلین‌موجوداست.

شاگرددیگر کندی‌یعنی **ابوزید احمد بن سهل البلخی** مانند استادخودمردی کثیر التألیف ومتفنن درعلوم بود لیکن تألیفات او در فلسفه بیشتر بحث در مسائل کلامی اختصاص داشت واز ینروی او را در کلام همردیف جاحظ دانسته و «جاحظ خراسان» لقب داده بودند. وی از جمیع علوم قدیمه وحدیثه مطلع ودر مصنفات خود پیرو طریقهٔ فلاسفه وازینروی متهم بالحاد بود. اهمیت ابوزید احمد بیشتر در آنست که بین حکمت وشریعت‌را جمع وآندورا بیکدیگر نزدیک کرده بود. بااینحال کتبی‌خاص فاسفه مانند رسالهٔ «حدودالفلسفة» وتألیفاتی درفلسفهٔ عملی وتوجهی بفلسفهٔ فیثاغوری‌جدیدداشت. وی گویااستادرازی درفلسفه‌بود وفاتش‌در۳۲۲اتفاق افتاد[2].

درهمان حال که کارهای علمی‌شاگردان کندی ودیگر فیلسوفان مشائی ادامه داشت یک فیلسوف منفرد بزرگ درتمدن‌اسلامی آغاز فعالیت کرد، وی:

ابوبکر محمد بن زکریاء بن یحیی الرازی ملقب به «جالینوس‌العرب» فیلسوف وعالم طبیعی وکیمیاوی وطبیب بزرگ ایران وعالم‌اسلامی واز مشاهیر علمای جهان ویکی از نوابغ روزگار قدیم است. ولادت او در غرهٔ شعبان سال ۲٥۱ در ری اتفاق

---

۱ ــ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۱٤ - ۲۱٥ ، الفهرست ابن‌الندیم ص ۲٦٥ــ۲٦٦، اخبار الحکما ص٥٥ــ٥٦، معجم‌الادبا ج۳ ص ۹۸- ۱۰۲

۲ -- برای اطلاع از احوال وی رجوع شود به معجم‌الادباء یاقوت حموی ج ۱ ص۱۹٤ وج۳ ص ۲۹ و ٦٤ــ۸٦ وج٦ ص٥۸ وج۱٦ ص۱۱۱ وج۱۹ص٦۲ تتمهٔ صوان‌الحکمة ص۲٦

افتـاد ودر همین شهر بتحصیلات ژرف خـود در فلسفه و ریـاضیات ونجـوم وادبیـات مبـادرت کرد وبعید نیست که توجه او بتحصیل علم کیمیا نیز در ایـام جوانی صورت گرفته‌باشد. توجه واشتغال وی بعلم‌طب بعد از سنین جوانی وبنا بر قول ابوالریحـان پس‌از مطالعات‌وتجارب آن‌استاد در کیمیاصورت گرفته ونتیجهٔ‌عارضه‌یی بود که درچشم وی ازتجارب کیمیاوی پدید آمد. معلم اورا درعلم طب، علی‌بن ربن الطبری دانسته‌اند واین‌مطلقا نادرست‌بنظرمیآید زیرا ابن‌ربن‌تا ۲۲۴هجری که‌سال اسارت‌مازیاربن‌قارنست دبیر او بود وبعداز آن ببغداد رفت ومیان این تـاریخ وتـاریخ ولادت محمدبن زکریـا ۲۷ سال است وچون رازی بتصریح ابوریحان وابن‌ابی اصیبعه طب‌را در سنین کبر فرا گرفت بـاید بر این بیست‌وهفت‌سال دست کم بیست وپنج سال دیگر بیفزائیم وبسیار بعید بنظر میرسد که علی‌بن ربن تا این غایت که مصادف با اواسط نیمهٔ دوم قرن سوم میشود زنده مانده باشد. معلم رازی در فلسفه نیز بدرستی معلوم نیست. ابن‌الندیم گفته است[۱] مردی معروف به «البلخی» که در بلاد مختلف میگشت استاد رازی در فلسفه بوده ومدعی است که کتبی را درعلوم مختلف بخط اودیـده ودرعهد او آثـار بلخی در خراسان شهرت فراوان داشته است[۲]. ناصربن خسرو قبادیانی سمت استادی رازی را درفلسفه‌بمردی مشهوربه «ایرانشهری» داده وآورده است که‌رازی سخنان اورا که‌استاد ومقدم وی‌بود بالفاظزشت‌ملحدانه باز گفته‌است[۳]. بهرحال رازی پس‌از شهرت‌درطب بخدمت‌ابوصالح منصوربن‌اسحق‌سامانی حاکم‌ری‌درآمد وبزودی ریاست بیمارستانیرا که درآنشهرتأسیس شده بود، برعهده گرفت وبعدها چندی دربغداد بهمین‌شغل اشتغال‌داشت لیکن مدت توقف او درآنشهر بدرستی معلوم نیست زیرا چون اوبزرگترین طبیب‌عهد خود شناخته شده بود غالباً مورد دعوت امرای عصرخویش بود ولی مسلماً درهیچیك از دربارها نماند وقسمت بزرگی حیات خود را در ری گذراند و در همین شهر نیز پنج روز

---

۱ — الفهرست ص۴۱۶ ۲ — ماکس مایرهوف در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» **ابو زید احمد بن سهل البلخی** را از استادان رازی شمرده وگفته استکه رازی بسبب تعلیمات او در بعضی از آثار خود متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید شد. ابن ابوزید البلخی سفرهای بسیار کرده وحتی بنا بر بعض روایات بهند نیز رفته بود. رجوع شود بهمین‌کتاب ص۱۶۵

۳ — زاد المسافرین چاپ برلین ص ۹۸.

گذشته از شعبان سال ۳۱۳ وفات یافت[۱] و عمرش دراین وقت بتاریخ قمری شصت و دوسال و پنج‌روز و بتاریخ شمسی شصت‌سال و دوماه بود. رازی در اواخرعمر براثر کثرت مطالعه و تحریر و تجارب کیمیاوی با بریزی‌چشم‌وسپس بکوری‌دچارشد[۲]. ذکر آثار طبی و کیمیاوی رازی و اهمیت وی، در این دوعلم در اینجا مورد ندارد و بعداً خواهد آمد وما دراینجا بتحقیق درآثار فلسفی واهمیت وعقاید او درفلسفه قناعت میکنیم:

از کتب وآثار فلسفی محمدبن زکریا اکنون جز مقدارمعدودی در دست نیست ولی بنابرآنچه ازفهرست بیرونی وسایر مآخذ برمیآید وی کتب متعدد درکلیات مسائل طبیعی و منطقیات ومابعدالطبیعه داشته است و آنها عبارتند از کتب: سمع الکیان ـ الهیولی الصغیروالهیولی‌الکبیر(ابن‌الندیم: کتاب الهیولی المطلقة والجزئیة) ـ فی‌الزمان والمکان ـ اللذة ـ فی‌ان للجسم محرکاً من‌ذاته طبعاً ـ فی‌العادة ـ المدخل الی‌المنطق ـ کتاب‌البرهان ـ کیفیةالاستدلال ـ العلم الالهی علی رأی‌سقراط[۳] ـ العلم‌الالهی الکبیرـ فی‌الفلسفةالقدیمة ـ رساله در انتقاد اهل‌اعتزال ـ قصیدهٔ الهیه ـ الحاصل[۴] ـ الشکوک علی ابرقلس ـ ردنامهٔ فرفوریوس بدا نابون‌المصری ـ النفس الصغیر ـ النفس‌الکبیر ـ الطب‌الروحانی ـ فی‌السیرةالفلسفیة ـ امارات الاقبال والدولة. چند رسالهٔ دیگر فلسفی که در رد برمخالفین خود در مسألهٔ قدم هیولی ولذت ومعاد و ناقدین خود برعلم‌الهی و

۱- رسالهٔ بیرونی در فهرست کتب رازی ص ۶. تاریخ وفات رازی را در مآخذ دیگر ۳۱۱ و ۳۲۰ و ۳۶۴ و دوسیت ونود و اندی و سیصد و اندی ذکر کرده‌اند. رجوع کنید بمآخذ مذکور در شمارهٔ بعد از حاشیهٔ همین صحیفه.

۲- شرح احوال رازی بتفصیل وذکر همهٔ اقوال گذشتگان در این باره که بعضی نادرست بنظر میآید در اینجا لازم نیست. در این باب رجوع کنید به: فهرست ابن الندیم ص۴۱۵ ببعد و ۵۰۴. زادالمسافرین موارد متعدد. اخبار الحکما ص ۱۷۸ ببعد. رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریاءالرازی چاپ پاریس سال ۱۹۳۶ باهتمام پول کروس. عیون الانباء ج ۱ ص ۳۰۹ ببعد چهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ لندن ص ۷۴ به بعد و حواشی آن ص ۲۴۰ - ۲۴۱. وفیات الاعیان چاپ تهران ج ۲ ص ۱۹۳ ببعد. دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان الرازی (ابوبکر محمد بن زکریا) بقلم P. Kraus و S Pines. تاریخ الاسلام السیاسی والثقافی ج ۳ ص ۵۶۹ - ۵۷۰. طبقات الامم ص ۳۳ و ۶۱. La Science arabe ص۸۹-۹۳.

۳- در طبقات الاطبا: فی‌العلم الالهی علی رأی افلاطون.

۴- ابن الندیم: الحاصل فی‌العلم الالهی. ابن ابی اصیبعة: الحاصل وغرضه فیه مایحصل (یحصل) من العلم الالهی من طریق الاخذ بالحدس وطریق البرهان.

رد بر « سیس ثنوی »[1] نگاشت . کتاب دیگری نیز در رد نبوات و درنقض ادیان داشت بنام «فی النبوات» وشاید برای تکمیل اقوال خود درهمین کتاب کتاب معروف دیگر خود را بنام «حیل المتنبین» معروف به « مخاریق الانبیاءِ » نگاشته بوده است . رازی علاوه بر این تألیفات فلسفی شروح وجوامعی هم از آثار متقدمینی مانند ارسطو و افلاطون داشت. از افلاطون رسالهٔ طیماوس را شرح کرد و از ارسطو جوامعی در منطق چون جوامع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقا ترتیب داد و نیز کتابی در منطق بروش و با اصطلاحات متکلمین اسلام تدوین کرد . مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گفته است که رازی در سال ۳۱۰ کتابی در سه مقاله راجع بفلسفهٔ فیثاغوری نگاشت و بعید نیست این توجه بفلسفهٔ فیثاغوری جدید نتیجهٔ تعلم رازی نزد ابوزید البلخی بوده باشد که از شاگردان کندی و متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید بود .

نسخ برخی از آثار فلسفی محمدبن زکریا اکنون در دست است از آنجمله کتابی بنام «القوانین الطبیعیة فی الحکمة الفلسفیة» است که نسخه یی از آن در کتابخانهٔ جمعیت دائرةالمعارف عثمانیهٔ حیدرآباد باقیست[2] و نسخه یی دیگر در کتابخانه اوپسالا. قسمتی دیگر از رسائل موجود اورا « پول کراوس» درمجموعهٔ «رسائل فلسفیة لابی بکر محمدبن زکریاءِ الرازی » بانضمام قطعاتی از کتب مفقودهٔ او چاپ کرد . ازجملهٔ این آثارست : الطب الروحانی ـ السیرةالفلسفیة ـ مقالة فی مابعدالطبیعة ـ قطعاتی از کتاب اللذة ـ العلم الالهی ـ القول فی القدماءِ الخمسة (مأخوذ از تألیفات اودرعلم الهی منقول از تحقیق ماللهند ابوریحان ومنهاج السنة النبویة از ابن تیمیة و کتاب الازمنة والامکنة ازابوعلی احمد المرزوقی الاصفهانی و کتاب محصل افکار المتقدمین والمتأخرین امام فخر رازی)ـ القول فی الهیولی (بازمانده از الهیولی الکبیر والهیولی الصغیر ورسالهٔ رد بر مسمعی) ـ القول فی الزمان والمکان (بازمانده از کتب الهی او مذکور در کتاب الفصل فی الملل والاهواءِ والنحل ابن حزم و

---

۱ — در برخی از نسخ « سیسن » و در بعضی دیگر « سسس » و صورت اخیر اصح و یکی از اسامی ایرانیست واز آنجمله است « استاسیس » یا «استادسیس» مشهور. درالفهرست نام کتاب چنین است: فیماجری بینه وبین سیس المنانی.

۲ — تذکرة النوادر من المخطوطات العربیه، حیدرآباد سال ۱۳۵۰، ص۱۴۰.

زادالمسافرین ناصرخسرو و کتاب المباحث المشرقیة امام فخررازی) والقول فی‌النفس والعالم (مأخوذ از کتب الهی اومذکور درزادالمسافرین ومناظرات امام فخر رازی‌و جوابهای‌شیخ‌الرئیس برسؤالات ابوریحان) والمناظرات بین‌ابی حاتم‌الرازی وابی‌بکر الرازی (مقتبس از کتاب اعلام‌النبوة ازابی حاتم‌الرازی).

اهمیت رازی درفلسفه بیشتراز آن‌جهت است که او خلاف بسیاری ازمعاصران خود در فلسفه عقاید خاصی که غالباً مخالف با آراء ارسطو است، داشته است. قاضی صاعد اندلسی گوید[1]: جماعتی از متأخران کتبی برمذهب فیثاغورس وپیروان او نگاشته ودر آنها فلسفهٔ طبیعیهٔ قدیم راتأیید کرده‌اند واز کسانی که در این باب تألیفی دارد ابوبکر محمد بن زکریاءالرازی است که از رأی ارسطاطالیس شدیداً منحرف بود واو را بسبب جدا شدن از غالب آراءِ معلم خود افلاطون ودیگر فلاسفهٔ مقدم بر او عیب‌میکرد ومی‌پنداشت کداو فلسفدرا تباه کرده وبسیاری از اصول آنرا تغییر داده است ومن گمان نمی کنم که علت دشمنی رازی باارسطاطالیس وسعی در حقیر شمردن اوچیزی جزآن‌باشد که آراءرازی در کتاب العام‌الالهی والطب‌الروحانی و کتب دیگر او که دال برنیکو شمردن مذهب ثنوی در شرك وآراء براهمه وابطال نبوت واعتقاد عوام صابئه در تناسخ است، با افکار ارسطاطالیس منافات دارد. ابوریحان میگوید: من کتاب محمدبن زکریاءالرازی‌را درعلم‌الهی‌خوانده‌ام اودرآن تحت تأثیر کتب مانی وخاصه کتاب اوموسوم‌به سفرالاسرار واقعست[2].

رازی درمابعدالطبیعه معتقد بوجود پنج قدیم بود یعنی خالق-نفس‌کلی-هیولی اولی ـ مکان مطلق یاخلاء ـ زمان مطلق یادهر. برخی از قدما مانند امام فخرالدین محمدبن‌عمرالرازی[3] معتقدند کدپسرزکریا اعتقادبقدماء خمسدرا ازحرانیان گرفته لیکن حقیقت امرآنست که عقیدهٔ مذکور بعد از رازی میان حرانیین راه یافته[4]. ابوریحان بیرونی‌هم هنگام نقل‌قول رازی در قدمت پنج چیز گفته است که وی اعتقاد

۱ــ طبقات الامم ص۳۲   ۲- فهرست کتب محمد زکریا ص۳

۳ــ کتاب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین من‌العلماء والحکماء منقول از : رسائل فلسفیهٔ محمد ابن زکریا از ص۲۰۳ ببعد   ٤ــ پول‌کراوس، رسائل فلسفیهٔ محمدبن زکریا از ص۱۹۱ ببعد.

خویش‌را بقدماءخمسه از یونانیان گرفته[۱] اما ظاهر امر آنست که محمدبن زکریا در این باب از معتقدات فلسفی ایرانیان استفاده کرده است. ابن حزم در کتاب الفصل گوید اعتقاد مشهور مجوس برآنست که خالق عالم یعنی اورمزد وابلیس یعنی اهرمن وگاه[۲] یعنی زمـان وجـای[۳] یعنی مکان وخلاء وتوم[٤] یعنی جوهر یـاهیولی یا سرشت یـا خمیره: پنج قدیمند. ابن حزم در کتـابی که بررد کتاب العلم‌الالهی رازی نوشته‌بود این‌اعتقاد رازی‌را که بنظراو ازمجوسان گرفته‌بود رد کرد.

مسعودی[٥] نیز نظیر این قول را دارد و گوید مجوس معتقد بقدمـاء خمسه هستند یعنی اورمزد (خدای عزوجل) واهرمن (شیطان شریر) وگاه (زمـان) و جای (مکان) وتوم (طینت وخمیره). اهرمن از این راه پدید آمد که خداوند در ملالت از تنهایی دچار وحشت‌شد واز بیمناکی اوهام بر او مستولی گشت واین خیالات بد تجسم یافت وبظلمت بدل‌شد واهرمن ازآن بوجودآمد.

با دقت در این اشارات معلوم میشود که اعتقاد بقدماءِ خمسه در ایران موضوع تازه‌یی نبود وبعید نیست که رازی در این باب تحت تأثیر نظرهای ایرانیان قدیم واقع شده بـاشد.

از این پنج قدیم دو قدیم حی وفـاعلند وآندو «خالق» و«نفس کلی» اند ویکی فـاقد حیات و منفعل وآن «هیولی اولی» است که جمیع اجسام موجوده از آن پدید آمده‌اند ودو قدیم دیگر یعنی خلاء و دهر نه‌حی‌اند ونه‌فـاعل. خالق تام‌الحکمة وعقل تام ومحض است وسهو وغفلت براو راه نمی‌یـابد وحیات ازاو چون فیض نور از قرص خورشید فیضان میکند. از نفس کلی نیز حیات مانند نور براگنده میشود لیکن‌او مترجح بین‌جهل وعقل است بدین معنی که چون بدخالق که عقل محض است توجدیابد ازنور

۱-- کتاب تحقیق ماللهند ص۱۶۳ ۲— دراصل: کام. ۳— دراصل: حام.

٤— در اصل «نوم» وبتصحیح نول کراوس «هوم». ولی ظن غـالب بر آنست که نوم محرف ازکلمهٔ « توم » پهلوی (tôhm و tôm) یعنی نطفه، جرثومه، اصل، مبنی، باشد. برای تحقیق بیشتری در این کلمه رجوع شود به H.S. Nyberg: Hılfsbuch des Pehlevı,II.p 226-227:

٥-- التنبیه والاشراف طبع لیدن ص۹۳

عقل برخوردار میشود وچون بهیولی که جهل محض است نظر افگند غفلت وجهل بر او مستولی میگردد. نفس کلی بنا بخواست صانع بهیولی تعلق جست وبراثر این تعلق بصورتهای گونا گون بااو ترکیب شد واز این انواع تراکیب سموات وعناصر واجسام حیوانات بوجه اکمل پدیدآمد واگر چیزی ازنقص وفسادهم درآن باقی ماند ازآن جهت است که ازالۀآن امکان نداشت. سپس خداوند برنفس افاضۀ عقل کرد وعقل را از جوهرالهیت خود سوی مردم عالم فرستاد تانفس‌را در هیکل آدمی از خواب گران برانگیزد وبدو بنماید که این عالم جای وی نیست وتادرعالم هیولانی است رهایی از آلام متصور نیست وچون نفس از این حقیقت آگهی یافت ودریافت که درعالم خاص خویش یعنی عالم علوی براحت باز رسد بدان مشتاق واز این جهان بر حذر خواهد شد و بعد از مفارقت جسم سوی آن جهان‌عروج خواهد کرد وابداالآباد درآن باقی خواهد ماند. اما نفس بدین مقام‌نرسد مگر از طریق فلسفه وهرکس فلسفه بیاموزد و عالم خویش‌را بشناسد وکم آزار باشد ودانش آموزد از این شدت رهایی یابد ودیگر نفوس درین‌عالم چندان باقی مانند تا هر نفسی درهیکل مردی فلسفی سمت تهذیب‌یابد وقصد عالم خویش کند وچون تمام نفوس بشریه بدین مرحله رسیدند وهمه بنفس کلی باز شدند عالم امکان راه نیستی گیرد وهیولی از بند صورت گشاده شودوبدان حال باز گردد که در روز ازل بوده است.

با این کیفیت روشن میشود که رازی عالم را محدث می‌پندارد برعکس ارسطو که آنرا بملازمۀ قدم خالق قدیم پنداشته است. رازی گوید ایجادعالم از صانع‌حکیم بیکی از دووجه ممکن‌است صورت گرفته باشد یا به «طبع» ویا به «خواست». اگر بطبع باشد لازم آید که مطبوع محدث باشد ودر این صورت صانع نیز محدث خواهد بود زیرا میان موجود که بطبع موجد ایجاد شده‌باشد باموجد فاصلۀ متناهی خواهد بود. اما اگر از «خواست» صانع باشد لازم آید که صانع پیش از محدث موجود بوده باشد وبرای آنکه صانع از خواست تا آفریدن بخواست آفریدن آید میبایست قدیم دیگری باوی بوده‌باشد که اورا بدین‌فعل بیآورد وآن‌قدیم‌دیگر «نفس» است.

امـا در طبیعیات، رازی گفته است هیولی مطلق از اجزاء لا یتجزا پدید آمده

است که قابل تقسیم ومرکب نیستند. هیولی بسیط ومادهٔ جسم است وترکیب اجسام از اجزاء لایتجزا وجوهر خلاء است واز جزوهای هیولی آنچه متکاثف تر یعنی خلاءِ در بین آنها کمتر باشد سنگین‌تر است وآن جوهر زمین است وآنچه گشاده‌تر از نخستین باشد یعنی خلاءِ آن بیشتر از اجزاء خاك باشد جوهر آب وآنچه گشاده‌تر از دومین، جوهر هوا وآنچه گشاده‌تر از سومین جوهر آتش است. پیداست که در این جواهر یاعناصر اربعه هر تغییری در تکاثف یا گشادگی باعث میشود که عنصری مبدل بمرتبهٔ فرودین یاز برین گردد مثلا ازآب آنچه تکاثف بیشتری یابد زمین شود وآنچه گشاده‌تر شود هوا گردد. ترکیب جرم فلك‌هم ازجزوهای هیولی است منتهی نوع ترکیب درآن با نوع ترکیب در عناصر اربعه فرق دارد وبهمین سبب ازحیث حرکت هم باآنهامتفاوت ودارای‌حرکت‌مستدیراست. اختلاف‌اجسام درچگونگیها (کیفیات) هم ازقبیل سنگینی وسبکی وتاریکی وروشنی وجزآن بسبب اندکی یا بیشتری خلاء درترکیب باهیولی است. هیولی که پیش از ترکیب باخلاء بسیط بوده بعد از فنای عالم بهمان‌حال نخستین بازمیگردد وهمچنان درآن‌حال باقی میماند.

قدم هیولی را رازی بدین گونه ثابت‌می کرد که میگفت در عالم چیزی پدید نمی‌آید مگر از چیزی دیگر یعنی ابداع محال است وممکن نیست خالق چیزی را از معدوم بوجود آورد پس‌لازم‌است هیولی قدیم بوده‌باشد تااجسام ازآن پدید آیند و چون هیولی را از مکان چاره نیست مکان هم قدیم است. مکان کلی غیر از مکان جزئی یامضاف‌است‌همچنانکه زمان‌کلی غیر اززمان محصور میباشد. زمان کلی یادهر جوهری است ممتد وقدیم وزمانی که ارسطو گوید یعنی مدت‌واقع میان‌مبادی ونهایات حرکات تنها قابل انطباق بازمان محصور است. زمان‌کلی جوهری ممتد وقدیم، گذرنده ورونده است، پیش‌از خلقت‌عالم وجودداشت وبعداز فسادعالم امکان‌هم خواهدبود

رازی بنابرآنچه ازاشارات مختلف برمیآید معتقد بحلول بود و میگفت رهایی نفوس ازاجساد حیوانات جزاز طریق ذبح‌آنها روا نبود واین نفوس‌پس‌از رهایی‌باجساد انسانی بپیوندند و از نفوس بشریه نیز نفسهای نیکوکاران بمراتب عالیهٔ روحانی ارتقاءِ جویند ونفسهای بدکرداران دیو شوند وخویشتن بصورت فرشتگان بآدمیان مینمایند

وایشان را گویند که «رومردمان را بگوی که سوی من فریشته آمد و گفت خدای ترا پیغامبری داد و من آن فریشته‌ام ، تا بدین سبب میان مردمان اختلاف افتد و خلق کشته شود » (زادالمسافرین).

اصول معتقدات رازی دراخلاق ازهمه‌جا بهتردر کتاب سیرةالفلسفیة[۱] و کتاب الطب‌الروحانی[۲] آمده‌است . وی دراخلاق معتقد بزهدوترك‌دنیا وانزوای‌ازخلق نیست. درآغاز رسالهٔ سیرةالفلسفیة بکسانی که اورا در معاشرت باخلق وتصرف دروجوه معاش سرزنش کرده‌اند تاخته و زندگی خویش را علی‌الخصوص با اعمال «امام» خود سقراط مقایسه کرده است که از روش کلبیون اعراض نموده ودرحیات اجتماعی شرکت جسته ودرعین آنکه درزندگی خصوصی طریق قناعت پیش گرفته بوداز مواجهه با عامه و با ملوك وبیان حق باالفاظ روشن امتناعی نداشت. فرد باید ازانهماك در شهوات دوری جوید واز هرچیز بمقداری که از آن چاره نیست یابمقداری که جالب المی بیشتراز لذت‌حاصل‌از آن‌نباشد بهره‌بر گیرد. مبنای‌اخلاق درفلسفهٔ‌رازی‌براصل‌لذت والم‌استوار است واو در این باب عقاید خاص دارد. بعقیدهٔ رازی لذت‌امر وجودی نیست وعبارتست ازباز گشت بحالت طبیعی بعدازخروج ازآن ویا خلاص‌ازالم. درصورتیکه درنظر ارسطو لذت امری وجودی‌است. ناصرخسرو گفته است[۳] «قول‌محمدزکریا آنست که گوید لذت چیزی نیست مگر راحت از رنج ولذت نباشد مگر براثر رنج و گوید که چون لذت‌پیوسته شود رنج گردد و گوید حالی که آن‌نه لذتست ونه رنج است آن طبیعتست وآن بحس یافته نیست...» ورازی‌خود درالطب‌الروحانی درباب لذت‌والم بحث مفصلی دارد[۴] وعلاوه براین درتألیفی خاص باسم کتاب‌اللذة[۵] عقیدهٔ خویش را آورده بود و ناصر خسرو خلاصه‌یی از آنرا برای رد وبدگویی آن فیلسوف درزادالمسافرین نقل

---

۱ - بنا بر تسمیهٔ ابوریحان چنین است ولی ابن‌الندیم وقفطی وابن ابی اصیبعه آنرا بنامهائی مانند: السیرةالفاضلة-سیرةالحکماء هم آورده‌اند.

۲ — ویعرف ایضاً بطب‌النفوس (ابن‌ابی اصیبعه)

۳ — زادالمسافرین چاپ برلن ص۲۳۱

۴ — رسائل فلسفی محمدبن‌زکریا ازص۳٦ ببعد

۵ — ابن‌الندیم درالفهرست‌ص٤۱٦ وابوریحان بیرونی‌درفهرست کتب‌محمدزکریا «فی‌اللذة» گفته‌اند ورازی خودآنرا «مقالة‌فی‌مائیة‌اللذة» نامیده‌است (الطب‌الروحانی ص۳۸)

کرده‌است[١]. رازی راجع بانتخاب انواع لذات معتقد است چون مقصودی که درخلقت ماوجودداشت سازگار بالذات جسدانی نیست بلکه‌عبارتست از کسب‌علم و بکاربردن‌عدل که‌بوسیلهٔ آندو از این عالم‌خلاص خواهیم یافت وبعالمی خواهیم رسید که درآن موت والم وجودندارد، پس باید از برخی لذائذ بیش از آنچه حاجت جسم است چشم بپوشیم. رازی درسیرةالفلسفیة که بهترین نمودار اصول اخلاقی این‌فیلسوف است میگویدآدمی از باب تشبه‌بخداوند که رحیم وعادل‌است، بایدنسبت بخلق‌وبخود عادل ورحیم باشد واز ایلام‌دیگران وخودجزدرموردلزوم بپرهیزد وبازدرهمین‌باب بپیروی‌ازافلاطون گفته‌است که چون فلسفه عبارتست‌از تشبه بخدای عزوجل بقدر طاقت انسان، وخدای ما عالم‌و مبرا از جهل وعادل ودور از ظلم وجور است ماهم باید در این صفات بدو تشبه‌جوییم. درکتاب طب‌الروحانی که در بیست فصل است، جمیع‌وظایف آدمی را در استعانت از عقل وانصراف از هواجس نفسانی وشناختن عیوب خود ودوری جستن ازعجب وحسدو غضب ودروغ وبخل وغم وشرابخوارگی وافراط درهمخوابگی ومقدار اکتساب وخرج وعدم مجاهدت در طلب مراتب دنیوی وتمییز مطلوبات هوی وعقل،شرح میدهد ودر پایان آن سیرت فاضله‌یی‌را که باید مورداتباع هرجویندهٔ کمال باشد، آن میداند که‌با مردم بعدل وعفت ورحمت رفتار کند ودر حفظ منافع همگان مگر بدکاران وظالمان بکوشد تاجالب سلامت وصلح اکثر ایشان گردد ومحبت آنان‌را برانگیزد.

رازی نه‌تنها باارسطو وپیروان او برسر جدال واعتراض بود بلکه با متفکرین زمان‌خودخاصه بامتکلمین‌هم مانندجاحظ[٢] وابوالعباس‌ناشیء[٣] وابوالقاسم‌الکعبی[٤] ومسمعی[٥] وشهید البلخی[٦] نظر خوبی نداشت زیرا این قوم میکوشیدند اصول دین را برمبانی فلسفی منطبق سازند ودرنظر رازی این امر امکان نداشت و خلاف

---

١ — ناصر خسرو اقوال محمدبن زکریا را راجع بلذت و الم وانتقادات خودرا براو از ص٢١٢ تا ص٢٤٤ زادالمسافرین‌آورده‌است. بدانجا مراجعه شود.

٢ — الرد علی‌الجاحظ فی‌مناقضته‌الطب

٣ — الرد علی‌الناشیٔ فی نقضه‌الطب

٤ — ماجری‌بینه وبین ابی‌القسم الکعبی فی‌الزمان

٥ — الرد علی‌المسمعی فی‌رده علی‌القائلین بقدم‌الهیولی.

٦ — فماجری‌بینه وبین‌شهیدالبلخی فی‌اللذة؛ الرد علی شهید فی‌نقض (ن. نبیب) المعاد.

پیروان ارسطو در اسلام تصور نمی‌کرد که بتوان بین فلسفه ودین سازش ایجاد کرد. درمیان مخالفان فلسفی او افرادی مانند ابوبکر حسین التمار المتطبب فیلسوف دهری سابق الذکر، وثابت بن قرة الحرانی فیلسوف صابئی، ومسعودی مورخ وفیلسوف معروف، واحمدبن طیب السرخسی شاگرد کندی وجود داشتند. رازی نسبت با کثر مذاهب هم راه انتقاد پیش گرفته واین انتقاد خودرا دربرخی از آنها مانند مذاهب دیصانیه ومحمره ومانویه[۱] ومذاهب غالیهٔ شیعه[۲] بشدت آشکار کرده است. وبرای اظهار مخالفت خود بنحو اعم باهمهٔ ادیان دو کتاب معروف: «النبوات» معروف به «نقض الادیان» و کتاب «حیل المتنبین» معروف به «مخاریق الانبیاء» را نگاشت که مدتها بعداز رازی همهٔ مایهٔ خشم مسلمین وتکفیر آن فیلسوف بود. ازاین دو کتاب اکنون اثری در دست نیست اما متکلم وداعی بزرگ اسمعیلی ابوحاتم الرازی[۳] مؤلف کتاب مشهور اعلام النبوة متن مناظرهٔ خودرا بامحمدبن زکریا درباب نبوت آورده وعقاید رازی را آنجا ذکر کرده است وپیداست که اصول عقاید رازی دراین کتاب همانست که درنقض الادیان یا کتاب النبوات آمده بود. اصول عقاید محمدبن زکریاء الرازی بنا بر نقل ابی حاتم اینست که: خداوند همهٔ بندگان خودرا مساوی خلق کرده وهیچکس را بر دیگری برتری نداده است واگر بگوییم که برای راهنمایی آنان حاجت بانتخاب کسی داشت حکمت بالغهٔ وی میبایست چنین اقتضا کند که همه را بمنافع ومضار آنی وآتیشان آگاه سازد و کسی را از میان ایشان بردیگران برتری ندهد ومایهٔ اختلاف ونزاع آنان نگردد وباانتخاب امام وپیشوا باعث آن نشود که هرفرقه تنها ازپیشوای خود پیروی ودیگران را تکذیب کند وبانظر بغض بدانان بنگرد وجماعات بزرگی برسراین اختلاف ازمیان بروند. معجزات متنبیان نیز چیزی جز خدعه ونیرنگ نیست وغالب آنها هم از مقولهٔ

۱-- الطب الروحانی ص۹۱ -۹۲.   ۲- - ردبراحمد الکیال درمبحث امامت.

۳-- ابوحاتم احمدبن حمدادبن احمد الورسنانی (یاالورسامی) الرازی داعی ومتکلم بزرگ اسمعیلی بود که بسال ۳۲۲ هجری در گذشت. وی مدتی در طبرستان و آذربایجان ودیلم واصفهان وری مشغول دعوت بوده وگروهی از معاریف این صفحات رامانند اسفاربن شیرویه ومرداویج بسر زیار بکیش اسمعیلی درآورد. راجع به این مرد مراجعه شود به: الفهرست ابن الندیم ص ۲۶۸ و الفرق بین الفرق البغدادی ص۷۰ و رسالات فلسفی رازی گرد آوردهٔ پول کروس ص۲۹۱--۲۹۴

افسانه‌های دینی‌است که بعداز آنان پدید آمد. مبانی واصول ادیان باحقایق مخالفت ومغایرت دارند وبهمین سبب هم میان آنها اختلاف دیده میشود وعلت اعتماد واعتقاد مردم بادیان واطاعت ازپیشوایان مذهبی تنها عادت است. ادیان ومذاهب علت اساسی جنگها ومخالف باانديشه‌های فلسفی وتحقیقات علمی هستند. کتابهایی که بنام کتب مقدس آسمانی معروفند، کتبی خالی ازارزش واعتبارند وآثار کسانی از قبما مانند افلاطون وارسطو واقلیدس وابقراط خدمت مهمتر و مفیدتری ببشر کرده است. کتاب نقض ادیان رازی بی‌تردید حاوی شدیدترین حملات بادیان بوده است که درتمام ادوار قدیم ودرقرون وسطی صورت گرفت.

براثر حملات شدید رازی بپیروان نظر وقیاس،وبمعتقدان جمع میان دین و فلسفه،ومعارضه باادیان،وتوجه برخی ازمبانی فلسفی ایرانیان وفلاسفهٔ پیش از ارسطو خاصه ذیمقراطیس[1]،وعقاید خاصی که داشت،غضب گروه بزرگی ازعلمای اسلامی‌بر ضد او برانگیخته شد. جمعی اورا تنها متطبب خواندند وحق ورود در مباحث فلسفی ندادند، گروهی‌ویرا ملحد (ابوحاتم‌رازی)، نادان (ناصرخسرو)، جاهل (ناصر خسرو، موسی‌بن میمون الاسرائیلی، مرزوقی)، غافل (ناصرخسرو)، مهوس‌بی‌باك (ناصرخسرو) وسخنان اورا دعاوی وخرافات بی‌دلیل (ابن حزم)، هوس (ناصر خسرو)، هذیانات (موسی بن میمون) خواندند . ابوعلی‌بن سینا در جوابهای خود بسؤالات بیرونی از رازی بدین نحو یاد کرده‌است: «وکانك اخذت هذاالاعتراض... عن محمدبن زکریاء الرازی المتكلف الفضولی فی‌شروحه فی‌الالهیات تجاوز قدره فی‌بط الجراح والنظر فی‌الابوال والبرازات،لاجرم فضح نفسه وابدی جهله فیما حاوله ورامه». کتابهای بسیار هم در حیات رازی وبعد ازو دررد اقوال وی نوشتند وفی الواقع عقاید رازی بحدی نزدفلاسفه‌ومتکلمین‌اسلامی اهمیت وشهرت‌پیدا کرد که‌غالب‌متفکران‌معاصر و بعدازواز نقض وردآن خاصه در رد کتاب معروف او در فلسفهٔ الهی چاره‌یی‌ندانستند. ازجملهٔ

۱— Demokritos d'Abdera فیاسوف بزرگ یونانی (٤٦٠—٣٧٠ ق.م.)

کسانی که بررازی ردودی نوشته‌اند افراد ذیل را میتوان یاد کرد [۱] :

۱ ـ ابوالقاسم عبدالله بن احمدبن محمود البلخی الکعبی رئیس معتزلهٔ بغداد (متوفی بسال ۳۱۹) که معاصر رازی بود و چند رد بر کتاب‌العلم الالهی رازی داشت و رازی‌خودتألیفاتی درردالکعبی نگاشت مانند: الف ـ کتاب نقض‌نقض‌البلخی‌للعلم‌الالهی [۲] (ابن‌الندیم) یا کتاب فی‌نقض کتاب‌البلخی‌لکتاب‌العلم الالهی والردعلیه [۳] و شاید این همان کتاب باشد که بیرونی‌بنام «فی‌ایضاح غلط المنتقد علیه فی‌العلم الالهی» [٤] ذکر کرده است . ب ـ کتاب فی‌الرد علی ابی‌القاسم‌البلخی‌فیما ناقض به فی‌المقالة الثانیة من کتابه‌فی‌العلم الالهی [٥] یا کتاب‌الردعلی‌ابی‌القاسم‌البلخی فی‌نقضه المقالة الثانیةفی‌العلم الالهی [٦] . ج ـ کتاب‌الی‌ابی‌القاسم‌البلخی‌فی‌الزیادةعلی‌جوابه‌وعلی‌جواب‌هذاالجواب [۷] یا کتاب‌الی‌ابی‌القاسم‌البلخی‌والزیادة علی‌جوابه وجواب‌هذاالجواب [۸] . د ـ مقالهٔ‌رازی در رد انتقادات کعبی در امر زمان (فیماجری بینه و بین ابی‌القاسم الکعبی فی‌الزمان) (بیرونی) .

۲ ـ ابونصر محمدبن محمد الفارابی (متوفی بسال ۳۳۹) که « کتاب فی الرد علی الرازی فی‌العلم الالهی » را نگاشت .

۳ ـ ابوعلی محمدبن الحسن‌بن‌الهیثم‌المصری الریاضی (متوفی بسال ٤۳۰)صاحب کتاب « نقض علی‌ابی بکر‌الرازی المتطبب رأیه فی‌الالهیات والنبوات »

٤ ـ ابومحمد علی بن‌احمدبن سعیدبن‌حزم الظاهری‌الاندلسی (متوفی‌بسال٤٥٦) که بنابر اشارهٔ خود در کتاب الفصل فی‌الملل کتابی را از خود بنام « کتاب التحقیق فی‌نقض کتاب‌العلم الالهی لمحمدبن زکریاء الطبیب » ذکر کرده است . [۹]

٥ ـ ابوالحسن علی‌بن‌رضوان الطبیب المصری (متوفی بسال ٤٦۰) صاحب

---

۱ ـ ابن فهرست را از ص ۲ ـ ۳ و١٤٥ ـ ١٤٧ و١٦٧ ـ ١٧٠ و ١٩٦ و ٢٠٢ و ٢٤١ ـ ٢٤٢ مجموعهٔ رسائل‌فلسفی محمدبن زکریای رازی از پول‌کراوس نقل کرده ایم .

۲ ـ الفهرست ص ٤١٩

۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۲۰

٤ ـ رسالهٔ فهرست کتب بیرونی ص ١٦

٥ ـ طبقات الاطباج ۱ ص ۳۱۷

٦ ـ الفهرست ص ٤١٨

۷ ـ ایضاً همان صحیفه

۸ ـ طبقات الاطباج ۱ ص ۳۱۷

۹ ـ طبع مصر ۱۳٤۷ ج ٥ ص ٤٤ و ج ۱ ص ۳٥

«کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی واثبات الرسل» .

۶ ـ ابومعین ناصر بن خسرو القبادیانی (متوفی بسال ۴۸۱) که در کتاب زادالمسافرین ودر کتاب بستان العقول بسیاری از اقوال رازی را درقدم هیولی و اختلاف عناصر ومکان و زمان و کیفیت حدوث عالم و لذت مردود دانسته و بحث های مفصل در رد سخنان او کرده است .

۷ ـ ابوعمران موسی بن عبیدالله بن میمون الاسرائیلی القرطبی (متوفی بسال ۶۰۱) که درفصلی از کتاب خود بنام دلالة الحائرین سخنان محمدبن زکریا رازی را وارد کرده واورا تنها طبیب دانسته است نه فیلسوف .

۸ ـ ابوبکر محمدبن الیمان السمرقندی متوفی بسال ۲۶۸ که نقضی بر الطب الروحانی رازی داشت ورازی جوابی بر آن نوشت بنام «کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان» در بعضی نسخ بجای ابن الیمان ، ابن التمار نوشته شده ودراین صورت باید مقصود ابوبکر حسین التمار الدهری المتطبب باشد که دربعض مناظرات ابوحاتم الرازی وابوبکر رازی حضور داشته و از مخالفان رازی بوده است .

۹ ـ ابوالحسن شهیدبن حسین البلخی (متوفی بسال ۳۲۵) که ردهایی بر رازی داشت ورازی کتابی دررد انتقادات اودرامر لذت نوشت (کتاب فی نقضه علی سهیل (شهید) البلخی فیما ناقضه به فی امر اللذة)[۱] . ابن الندیم گوید که بین شهید و رازی مناظراتی بوده وهریك بردیگری نقوضی داشته‌اند . عقیدهٔ شهید درباب لذت در کتاب صوان الحکمة از ابوسلیمان محمدبن طاهر بن بهرام المنطقی السجستانی (متوفی در حدودسال ۳۷۱) آمده و شاید قسمتی از کتاب نقض او بر نظریهٔ لذت رازی باشد .

۱۰ ـ ابوعلی احمدبن محمدبن الحسن المرزوقی الاصفهانی متوفی بسال ۴۲۱ که در کتاب الازمنة والامکنة عقیدهٔ رازی را در زمان ومکان واعتقاد او را بقدماء خمسه رد کرده است .

۱۱ ـ فخرالدین محمدبن عمر الرازی متوفی بسال ۶۰۶ در کتاب محصل افکار

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۱۹ . الفهرست ص ۴۱۸

المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحکماء المتکلمین ، که قول محمد بن زکریا را بقدماء خمسه مذکور داشته و مورد انتقاد قرارداده است و همچنین است در کتاب المطالب العالیة که درسال ۶۰۳ یعنی سه سال پیش از فوت او نوشته شد . دراین کتاب امام فخر بتفصیل راجع باقوال رازی درباب زمان سخن گفته ودلایل متعدد در رد آن اقامه کرده و همچنین در مناظرات خود اشارتی برد مذهب رازی در امر خلق نموده است .

۱۲ ـ نجم الدین علی بن عمر القزوینی الکاتبی متوفی بسال ۶۸۵ یا ۶۹۳ صاحب کتاب المفصل فی شرح المحصل سخنان امام فخر را در رد رازی شرح کرده است .

بعد از رازی بزرگترین فیلسوف مسلمین که در تاریخ علوم عقلی وعلی الخصوص در تأیید فلسفهٔ افلاطون وارسطو و نزدیك کردن آندو بیکدیگر بپیروی از افلاطونیون جدید،و منطبق ساختن مبانی حکمت درتمدن اسلامی، مقام شامخی دارد فارابی است .

ابو نصر محمد بن محمد الفارابی (۱) فیلسوف بزرگ مسلمین قبل ازابوعلی بن سینا بوده است . بعضی از صاحبان تراجم اصل او را از ترکان دانسته‌اند بـا این حال ابن ابی اصیبعه گوید : « کان ابوه قائد جیش وهو فارسی المنتسب » (۲) وشهرزوری درتاریخ

۱ـ اسم و نسب او بنا بر ضبط مقدمهٔ رسالهٔ « ما یصح و مالایصح من احکام النجوم » ابونصر محمد بن محمد الفارابی الطرخانی است . در مآخذ دیگر محمد بن محمد بن الطرخان الفارابی (الفهرست ص ۳۶۸) ومحمد بن محمد بن طرخان (اخبار الحکماء ص ۱۸۲) و محمد بن اوزلغ بن طرخان (طبقات الاطباء ۲ ص ۱۳۴) ومحمد بن طرخان بن اوزلغ الفارابی الترکی (ابن خلکان ج ۲ ص ۱۹۱) نوشته‌اند . کلمهٔ طرخان از القابی است کـه از قرن دوم ببعد متداول بود و آنرا بمعنی «رئیس بزرگ» و « آنکه پادشاهان قلم تکلیف ازو بردارند و برگناه اومؤاخذه نکنند » و«لقب پادشاه خراسان» و«آنکه بی اجازت بخدمت سلطان در آید » نوشته‌اند . در شرح احوال منوچهری شاعر بزرگ نوشته‌اند که او نسبت طرخانی داشت . با این وصف معلوم میشود که طرخان اسم نیست بلکه لقب است وظاهراً جد یا پدر فارابی که از سپاهیان و سرداران سامانی بود این لقب را داشته و بنابراین مناسبت قاعدهٔ سلسلهٔ نسب صحیح فارابی چنین باشد . « محمد بن الطرخان» یا « محمد بن محمد الطرخانی » که در صورت اول طرخان لقب پدراو ودرصورت دوم طرخانی نسبت خود اوست واگرسلسلهٔ نسب منقول ابن الندیم را درست بدانیم یعنی « محمد بن محمد بن الطرخان» طرخان لقب جد فارابی است که در اینجا بصورت علم استعمال شده است . بهرحال داشتن چنین لقب یا نسبتی دلیل ترك بودن کسی نمیتواند بود و ذکر « اوزلغ » و « الترکی » در نسب و نسبت او چنانکه خواهیم گفت ازمبدعات متأخراست .

۲ ـ طبقات الاطباء ۲ ص ۱۳۴ .

الحکما آورده است که پدرش از سرداران سپاه وفارابی از سلالۀ فارسی بود وابن‌الندیم هم که معاصر این فیلسوف بوده اصلا بترك بودن وی‌اشارتی ندارد بلکه میگوید « اصله من فاریاب (ظ . فاراب) من ارض خراسان » (۱) البته فاراب ازسرزمین خراسان‌نیست و شاید از آن باب که جزو متصرفات امیرخراسان یعنی پادشاه سامانی‌بود، بدینگونه یاد شده باشد ، لیکن استفادۀ ما از قول ابن‌الندیم در این نکته است که انتساب فارابی بتر کستان وبه « بلاد ترك » درقرن چهارم هنوزرواجی نداشته وافسانۀ ترك بودن وی‌هم هنوز اختراع نشده بود و گرنه ابن‌الندیم که در صدد بیان وجه نسبت وی بر آمده بود از ذکر این نکته غفلت نمی کرد .

کلمۀ « فاراب» صورت جدیدتری‌ازاسم «پاراب» (۲) است وآن ناحیتی درحوضۀ سیحون و برسرحد بلاد غزوجزوولایت « اسپیجاب » بوده است . در نیمۀ دوم‌قرن‌چهارم نواحی کوچکی‌ازاسپیجاب‌محل اقامت‌ترکان‌وبقیه مانند سایرنقاط ماوراء النهرازعناصر آریایی مسکون‌بود . ابوالقاسم محمدبن حوقل درباب « وستکند » یکی ازاین نواحی کوچك ، گفته است که « وستکند مجمع ترکان است و از این ترکان قبایلی‌پراگنده قبول اسلام کردند و گروهی از غزوخرلخ هم نام اسلام پذیرفتند ومیان پاراب و کنجده وشاش(چاچ) چراگاههای‌خرمی است که‌نزدیك هزارخانوارازترکان درآنهاساکنند که اسلام آورده‌اند ودرخرگاهها سکونت دارند وایشان را بنایی‌وعمارتی‌نیست » (۳) ناحیۀ پاراب سرزمینی پرآب وآبادان و طول وعرض‌آن هریك کمتر از یك روز راه بود . از شهرهای کوچك این ناحیه یکی « کدر» قصبه و کرسی‌آن ودیگر« وسیج »بوده است . کدر همانست که بعداً به اترارمشهور واولین بار درمعجم البلدان یا قوت بدین‌اسم‌دیده شده است واما وسیج « ومنها ابونصرالفارابی صاحب کتب المنطق المفسرلکتب القدماءِ والمتقدم فی دلك علی کل‌من‌کان فی زماننا و عصرنا وایامنا » (٤) .

برای من تصور اینکه ابونصرمحمد ازآن قبایل صحرا نشین بیابانگرد که بقول ابن حوقل به عمارت و بنا توجهی نداشتند ، بوده و در بحبوحۀ بیابانگردی و بداوت ،

---

۱ ــ الفهرست ص ۳٦۸
۲ ــ صورة الارض چاپ‌دوم . لیدن ص۵۱۰ ومواردد‌یگر.
۳ ــ ایضاً ص ۵۱۱
٤ ــ ایضاً ص ۵۱۰ ــ ۵۱۱

ناگهان بفکر تحصیل علم افتاده باشد ، بسیار دشوار است خاصه که در کلام ابن‌حوقل دربارهٔ خود ناحیهٔ پاراب اصلا سخن ازسکونت ترکان در نیمهٔ دوم قرن چهارم نیست تا چه رسد بوسط قرن سوم یعنی ایام ولادت فارابی . در نیمهٔ دوم قرن چهارم یعنی بیش از صد سال بعد از ولادت فارابی دروستکند از نواحی‌دیگر اسپیجاب و میان ناحیهٔ‌پاراب وناحیهٔ کنجده (که قصبهٔ آن سبانیکث بود) وناحیهٔ شاش (چاچ) ازاقامت‌وتوقف‌طوایف غزو خرلخ سخن میرود اما این اشاره نه مربوط بزمان تولد فارابی است و نه مربوط بمحل ولادت وی . علاوه بر این در کتب مقدم برقرن ششم هرجا که سخن از الفارابی است اشارتی بترك بودن وی نیست و این اشارات بیشتر در کتب قرن ششم و قرن هفتم است مثلا البیهقی فارابی را از « فاریاب (فاراب) ترکستان » دانسته [۱] والقفطی فاراب را «احدی‌مدن‌الترك» شمرده [۲] وابن‌ابی اصیبعه وابن‌خلکان‌درذکرسلسلهٔ‌نسب ابونصرجد اورا « اوزلغ » نوشته‌اند وابن خلکان اورااز نژاد ترك دانسته‌است . پیداست که بعد ازقرن چهارم‌براثرتتابع مهاجرات طوایف ترك بماوراءالنهرشهر« کدر» وناحیهٔ پاراب و سایر نواحی نزدیك بدان در جزء اراضی‌ترك نشین درآمده و مؤلفانی که بعداز این تاریخ بذکر این شهر و ناحیه ویا بیان احوال ابونصر محمد مبادرت کرده‌اند شهر « کدر » راکه با توطن ترکان به اترار (اطرار) تغییر اسم یافته بود از بلاد ترك‌دانسته والفارابی را مانند سایراتراریان معاصر خود ترك نژاد شمرده ومسائل دیگری راهم که دال برتعلق بترکان است ازقبیل زیّ ترکی وتکلم بزبان ترکی‌ونظایرآنها مانندبسیاری ازافسانه های دیگر که در کتب متقدم مطلقا مذکور نیست،در بارهٔ او جعل کرده‌اند و این بی‌شباهت بوضعی نیست که از اواخر دورهٔ ساسانی برای قوم‌آریایی نژاد توریّ [۳] یعنی ساکنین کشور اوستایی توریّن [۴] پیش آمد چنانکه چون جای آنانرا در ازمنهٔ متأخرقبایل زرد پوست آسیای مرکزی گرفته بودند، نویسندگان پهلوی‌وفارسی‌ایشان را ترك و متکلم بزبان‌ترکی شمردند وگاه در ردیف « خیونان » و هفتالان قرار دادند

۱ ــ تتمة صوان الحکمة ص ۱٦ ۲ ــ اخبار الحکما ص ۱۸۲ ۳ ــ Tûriya
٤ ــ Tûriyana

درصورتیکه نام همهٔ پادشاهان و پهلوانان آنان در اوستا اسامی آریایی ایرانیست [۱] . تصریح ابن‌ابی‌اصیبعه وشهرزوری بانتساب واصل فارسی‌فارابی‌وسکوت ابن‌الندیم‌درترك بودن فارابی وحتی‌اشاره بخراسانی بودن اوهم این حدس مارا تقویت میکند وبهرحال این نکته‌مسلم است که پدر اواز سرداران ایرانی نژاد سامانی ومأمور سرحدات ترك بود [۲] .

راجع بشرح احوال فارابی‌فرصت اطالهٔ کلام نداریم وهمینقدربایدبدانیم کهوی از ماوراءالنهر بقصد تحصیل علوم ببغداد رفت و بعد از تمهردرعربیت درحلقهٔ درس‌ابو - بشر متی‌بن یونس حضور یافت وچندی بعد ازبغداد بحران رفت و از یوحنا بن حیلان قسمتی ازمنطق‌راآموخت‌وباز ببغدادبرگشت وعلوم‌فلسفی‌راآنجافراگرفت‌وبرهمهٔ کتب ارسطوومنسوب بارسطودست‌یافت‌وباستخراج‌معانی‌آنهاواغراض‌ارسطوموفق‌شد . گویند که‌نسخه‌یی‌از کتاب‌النفس‌منسوب‌بارسطورا‌یافتند که‌مکتوبی‌ازفارابی‌درآن‌بود که‌نوشت این کتاب راصد بارخوانده‌ام . توقف‌فارابی‌دربغداد مدتی کشید واوغالب کتب‌فلسفی‌خود را در این شهر تألیف کرد وسپس ازبغداد بدمشق واز آنجا بمصررفت و آنگاه بخدمت سیف‌الدولةابوالحسن علی‌بن عبدالله بن‌حمدان التغلبی (۳۳۳ - ۳۵٦ ه) درآمد ونزداو در حلب و دمشق بماند وبتألیف و تعلیم مشتغل بود تا در سال ۳۳۹ درگذشت و در این هنگام هشتاد سال داشت وبنابراین ولادت او درحدود سالهای ۲۵۹ و ۲٦۰ اتفاق‌افتاد .

اهمیت فارابی بیشتر در شرح های اوست برآثار ارسطو وبسبب همین شروح هم او را « المعلم الثانی » خوانده و در مقام بعد ازارسطو قرار داده‌اند. بقول‌القفطی [۳] او

---

۱ - برای‌کسب اطلاعات بیشتر در این باب رجوع کنید به بحث ممتع مینورسکی ذیل عنوان « توران » در دائرة المعارف اسلام و بکتاب حماسه سرایی در ایران تألیف نگارندهٔ این‌کتاب چاپ اول از ص ۵٦٨ ببعد

۲ - بابونصرفارابی اشعاری بپارسی نسبت داده‌اند ورضا قلیخان هدایت (مجمع الفصحا ج ۱ ص ۸۲-۸۳) این دو رباعی را « مسلماً » از او نوشته است :

اسرار وجود خام و ناپخته بماند	وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند	آن نکته که اصل بود ناگفته بماند
ای آنکه شما پیر و جوان دیدارید	ازرق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما در بر ما محبوس است	او را بخلاص همتی بگمارید

۳ - اخبارالحکما ص ۱۸۲

کتب منطقیه را شرح نموده ومشکلات آنها را توضیح داده و اسرار آنها را کشف کرده و ازمسائل منطقی هرچه مورد حاجت است در کتب صحیح العبارة گردآورده وآنچه را که از نظر کندی وجزاو فوت شده بودبیان کرده‌است ودراین باب کتب او درنهایت اتقان و کمال است . باید گفت بهمان نحو که حنین بن اسحق وشاگردان اوبا نقل وتلخیص آثارجالینوس اورادرنزد مسلمین بعنوان طبیب مطلق ولازم الاتباع معرفی کردند فارابی هم از جهت تفسیر و توضیح قسمت اعظم آثار ارسطو در منطق و فلسفه او را بنهایت سیطره در میدان فلسفه رسانید ونزد مسلمین بزرگترین استاد این فن معرفی کرد . وی قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و اناالوطیقای اول و اناالوطیقای‌ثانی وطوبیقا وسوفسطیقا و ریطوریقا وبوطیقای ارسطو یعنی‌تمام منطقیات آن استاد را شرح کرد وبر این مجموعهٔ منطقیات یعنی ارغنون ، تفسیر ایساغوجی فرفوریوس را بیفزود .

از خلقیات ارسطو هم فارابی کتاب ایثیقون نیقوماخس و در علم النفس کتاب النفس اسکندرا فرودیسی (منسوب بارسطو) ودرمسائل‌علمی السماع‌الطبیعی والآثارالعلویة والسماء والعالم و کتاب الحروف ارسطو والمجسطی بطلیموس‌راتفسیر کرد و باین‌ترتیب جای شارحان بزرگ اسکندریه را گرفت وخاطرهٔ آنانرا تجدید کرد. اما فعالیت علمی این فیلسوف بهمین حد توضیح و تفسیر آثار یونانی محدود نماند بلکه خود نیز آثار مهمی ابداع کرد که مهمترین آنها عبارتند از : التوطئة فی‌المنطق - المختصر الموجز- المختصرالاوسط - المختصرالکبیر (هرسه درمنطق) - اختصارالقضایا - البرهان - شرائط البرهان - المغالطین- الخطابة - آداب الجدل - المواضع المنتزعة من‌الجدل - کتاب ماینبغی ان‌یتقدم الفلسفة (... ان‌یقدم قبل تعلم الفلسفة) - المقدمات - الکنایة - احصاء العلوم - مراتب‌العلوم- المبادی‌الانسانیة - الجزء - الجوهر- الزمان- الخلاء - فی‌ان‌حرکة الفلك سرمدیة - اغراض‌ارسطوطالیس (تحقیق غرض‌ارسطاطالیس‌فی کتب‌ما بعدالطبیعة) -اتفاق آراء ارسطوطالیس و افلاطون - الجمع بین‌الرأیین (الجمع بین رأیی‌الحکیمین)- التأثیرات‌العلویة - النجوم - مایصح ومالایصح من‌احکام النجوم - الموسیقی - الایقاعات - العلم‌الالهی - عیون‌المسائل - فصوص‌الحکم - الواحدوالوحدة - النفس - الرؤیا - العقل -

النوامیس - السیاسة المدنیة - السیاسات المدنیة معروف بمبادی الموجودات [1] - آراء اهل المدینة الفاضلة - السعادة الموجودة .

فارابی مانند بسیاری از فلاسفهٔ اسکندریه ودبستانهای خاور نزدیك، که میکوشیدند بین عقاید افلاطون و ارسطو را التیام دهند ، در کتبی که باتفاق آراء افلاطون و ارسطو اختصاص داده، سعی بلیغ در این راه بکاربرده است . علت این امر آن بود که این فلاسفه معتقد به صحت عقاید واستحکام دلایل آن دوفیلسوف بودند و حقایق فلسفه را منحصر بسخنان آن دو حکیم میشمردند و چون اختلاف عقاید آن دو متفکر را مایهٔ اخلال در صحت مبانی فلسفه می یافتند در تطبیق عقاید آندو کوشش میکردند . کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طالیس ، از کتبی است که فارابی در آن کوشیده است عقاید این دوفیلسوف را بهم نزدیك کند . درآغاز این کتاب گوید اکثر اهل زمان را دیدم در موضوع حدوث وقدم عالم بمناقشه ونزاع برخاسته و مدعی شده اند که میان دو حکیم مقدم مبرز در اثبات مبدع اول ودر وجود اسبابی از او و درامر نفس و عقل و یاداش کارهای نیاك وبدوذر بسیاری ازامور مدنی واخلاقی ومنطقی اختلاف است و من در این مقاله بر آن شده ام که شروع بجمع بین رأی آندو و آشکار کردن فحوای گفتارهایی کـه دلالت بر این امر نماید ، کنم تا انفاق بین معتقدات آنـدو ظاهر شود وشك و تردید از قلوب مطالعه کنندگان کتب آنان برخیزد . » نظر عمدهٔ فارابی دررفع اختلاف بین افلاطون و ارسطو بر آنست که این دوتن فیلسوف مبرز واستادند وممکن نیست بین دوحکیم بزرگ اختلاف باشد و وجود هر اختلافی میان آنان نتیجهٔ قصور فهم مردم در موارد اتحاد آندوست یا در نتیجهٔ ضعف زبانی که کتب آنان بدان نقل شده است و نیز از آن جهت که افلاطون مطالب خویش را بطریق رمـز مینوشت . از جملهٔ مسائلی کـه فارابی خواسته است بین افلاطون و ارسطو وفق دهـد ، یکی موضوع قدم جواهر است و اینکه اعیان جواهر اقدمند یا مُثُل آنها، وآیا جسم مادی درعالم جسمانی

---

١ - ابن ابی اصیبعه ج ٢ ص ١٣٩ و بعید نیست کتاب المبادی الانسانیة هم همین کتاب و یاکتابی نظیر آن بوده باشد .

بالفعل اقدم است (چنانکه ارسطو گوید) یا صورت جسم مجرد از ماده درملاء اعلی ـ دیگر موضوع رؤیت است واینکه آیا دیدن در نتیجهٔ انفعالی در چشم صورت میگیرد (چنانکه ارسطومعتقد است) یا بخروج چیزی ازچشم واحاطهٔ براجسام ـ دیگرموضوع قدم وحدوث عالم است و اینکه آیا چنانکه ارسطو گوید عالم قدیم است و یا چنانکه افلاطون معتقد است محدث وآیا او را صانعی است که بمنزلهٔ علت فاعلی آن باشد یا نه ؟ وهمچنین است موضوعاتی ازقبیل نفس ، ثواب وعقاب ، طبع وعادت وجزآن .

درتمام این مسائل خلاف بین ارسطو واستادش شدید ومعتقدات آندو ناقض همو متضاد بایکدیگرند ونزدیك کردن آراء آندو جز از طریق تأویل وتوجیه عقاید آنان امکان پذیر نیست وامری که فارابی را براینکارمحال داشته آنست که او آراء افلاطون وارسطورا دورازشوائب آراء ومذاهب‌اسکندرانیان وخالی‌ازاشتباهات مترجمان‌نشناخته است چنانکه همهٔ متفلسفین اسلامی بهمین نقص دچار بودند . در حقیقت باید گفت که فارابی عقاید افلاطون وارسطو را جمع نکرده بلکه دراکثراین امور که دیده‌ایم بین آراءِ نو افلاطونیانی که عقاید افلاطون رابسلیقهٔ خود تعبیر وتفسیر کرده ، و نو افلاطونیانی که بتأویل عقاید ارسطو بنابرنظرخود پرداخته بودند ، مبادرت جست .

مثلا فارابی هنگام بحث در عقاید دو فیلسوف یونانی راجع باثبات صانع برسالهٔ امونیوس ازمؤسسین‌مذهب افلاطونی جدید بعنوان شرح مذهب ارسطاطالیس‌فی‌الصانع اعتماد کرد ، وهمچنین است اعتماد اوبر کتاب اثولوجیا (الربوبیة) منسوب بارسطو که درواقع ازارسطو نبوده و قطعاتی از کتاب تاسوعات فلوطینس و خاصه فصلهای چهارم و پنجم وششم‌آن بوده است ، وفارابی بی‌آنکه باختلاف مضامین آن با عقاید ارسطو توجه کند آنرا اساس‌کار خویش در کتاب الجمع بین الرأیین قرار داد . راجع بترجمهٔ این کتاب واشتهارآن بنام ارسطودرتمدن اسلامی قبلا سخن گفته‌ایم ، نزدیکی خاصی که دراین کتاب منسوب بارسطو با عقاید افلاطو نیون‌جدید ، که غالباً درتمدن اسلامی بنام افلاطون شهرت یافته، وجود داشت طبعاً مایهٔ توهم‌هرمحقق برانطباق عقاید افلاطون‌و ارسطومیگشت ، وسبب عمدهٔ اقدام فارابی بجمع رأی دوفیلسوف همین بوده است .

در رسالهٔ معتبر فصوص الحکم فارابی برای اثبات توحید بیشتر باصول عقاید نو افلاطونیان وعرفا نزدیك شده ودر رسالهٔ آراء اهل المدینة الفاضلة تحت تأثیر افلاطون قرار گرفتهوسعادت بشررادرایجاداجتماع کاملیدانستهاست کههمانندا‌جتماع‌روحانی‌باشد. دراین کتاب فارابی بعنوان مقدمه درکلیات مسائل فلسفی مانند موضوع توحیدوعقول ونفوس وافلاك و اجرام وماده و صورت ، وکیفیت تدبیر واجب الوجود در بقاءِ انواع و اشخاص هرنوع ، وقوای انسان واقسام معقولات وماهیت عقل(بالقوه - بالفعل - هیولانی- منفعل-فعال) وبعضی ازمباحث علم‌النفس بحث کرده وآنگاه ببحث خود درباب اجتماع واقسام جوامع وتحقیق‌دراجتماعات‌فاضله وشرایط‌آن ورئیس فاضل وشرایط اوو کیفیت تربیت‌رؤسای‌فاضل‌پرداخته‌است. بنابراین ملاحظه‌میکنیم کتاب آراءاهل‌المدینةالفاضلة اگرازباب اصول اخلاق وفلسفهٔ عملی،عملاً مورد استفاده‌نیست‌اما ازباب مباحث‌فلسفی ارزش واعتبار بسیار دارد .

در کتاب السیاسات‌المدنیة معروف‌به‌مبادیءِ الموجودات راجع بمبادی‌ومقدماتی که قوام اجسام واعراض بدانهاست، بحث میکند وسخن را بسبب اول واسباب ثانوی و عقل فعال ونفس وصورت و ماده با تعریف هر یك ازآنها و وجـوه مختلف تعریف‌آنها، میکشاند وبفیض این موجـودات از سبب اول اشارت میکند . بحث در اجتماع انسان وتعاون او وسعادت واخلاق ورئیس مرشد و مراتب اهل مدینة و انواع مدن از مسائلی است که بعد ازمقدمات مذکورمورد بحث قرار میگیرد . این کتاب راموسی‌بن‌میمون بعبری ترجمه کرده واکنون نسخهٔ عربی وترجمهٔ عبری آن باقیست .

رسالهٔ دیگری از ابو نصر فارابی در سیاست در جزو مجموعه‌یی بنام « مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» درمطبعهٔ‌کاتولیکی بیروت‌بسال ۱۹۱۱ بطبع رسید . دراین رساله کیفیت تدبیرانسان‌راجع بخودوسلوك با دوستان ودشمنان‌موردبحث قرار گرفته است . در رسالهٔ دیگری راجع بعقل فارابی انواع عقل را باعتبار متکلمین وبنابر تعریفات ارسطو مورد بحث قرارداده است .

کتاب‌مهم دیگری‌ازفارابی‌باقی‌مانده‌است‌بنام«احصاءِ العلوم‌ومراتبها»[۱] که‌قدما

۱- نسخه‌یی ازاین کتاب باضافهٔ مختصرانالوطیقا الثانیة ومقاله فی‌الجهة التی‌یصح علیهاالقول‌فی احکام النجوم ازفارابی درکتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌اله زنجانی درزنجان موجود است .

مانندالقفطی‌وابن ابی‌اصیبعه‌آنرا بسیارستوده‌ودارای‌اهمیت وافردانسته‌اند.در این کتاب هر یك از علومی که مورد عنایت فلاسفهٔ قدیم بود با تعریفی موجزو وافی شناسانده شد وآنها عبارتست ازعلم لسانی یعنی‌لغت ونحووخط ـ علم‌منطق ـ علم‌تعالیم یعنی علم العدد وعلم الهندسة وعلم المناظر(۱) وعلم‌النجوم وعلم‌الموسیقی وعلم الاثقال وعلم الحیل(۲) ـ علم‌طبیعی ـ علم الهی ـ علم مدنی ـ علم فقه ـ علم کلام .

فارابی‌مانند جملهٔ دانشمندانی که درتمدن اسلامی عنوان «فیلسوف»داشته‌انداز همهٔ علوم عهد خود مطلع ودرآنها صاحب تصانیفی بوده است . اطلاعات وی درریاضیات خوب ولی درطب متوسط ودرموسیقی بسیاربوده است . روش فلسفی اورا بایدفی‌الحقیقة یك روش نو افلاطونی اسلامی نامید و این همان روشی است که پیش از فارابی بوسیلهٔ کندی شروع شدوبعد ازو ازطرفی درآثاراخوان‌الصفا وازطرفی دیگردر کتب‌ابوعلی‌بن سینا بمرحلهٔ کمال رسید . معذلك فارابی دربعضی موارد با کندی‌وابوعلی‌سینا اختلاف دارد وهمچنین چون‌آثار اوتحت تأثیرسه روش عمدهٔ افلاطون و ارسطو وفلوطینس واقع است، گاه موارد اختلافی درآنها مشاهده میشود ووجه اشتراك همهٔ این آثاربایکدیگر عبارتست ازترکیب عقاید مذکورباصول دینی اسلام‌وفلسفه‌یی که بدینطریق‌پدیدآید.

ازطرفی دیگر میدانیم که فارابی باعقاید فلسفی گروهی از فلاسفه و متکلمین معاصر خود مخالف بود . ازآنجمله ردی برراوندی وردی دیگر بررازی‌نگاشت . علت اختلاف رازی وفارابی روشن است . فارابی مانند همهٔ کسانی که درتمدن اسلامی‌عنوان فیلسوف دارند دارای روشی قیاسی وعقلی‌است که براساس یك منطق نظری‌استوارباشد درصورتی که رازی روشی استقرائی وتجربی متوجه امورومسائل محققهٔ‌محسوس‌داشت . فارابی منطقی وریاضی وازینروی متوجه مجردات،ولی‌رازی طبیب‌وطبیعی و بدین سبب متوجه حقایق محسوس بود وازاینجاست که نظرها وعقاید او نمیتوانست مقبول فارابی وبسیاری دیگرازمعاصران‌وی‌باشد.اما درعقایدفارابی وابوعلی‌بن‌سینا این‌اختلاف بیشتر درپذیرفتن اصول عقاید عرفاست . ابوعلی سینا اصول عقاید عرفا رامانندذیلی بر کتاب

۱- Optique   ۲- Mécanique

خود افزوده است اما درآثار فارابی اصول عرفان دراصل عقاید راه جسته و اصطلاحات صوفیه درغالب موارد کتب‌اودیده‌میشود، وهمین توجه معنوی اوبمسائل عرفانی گاه‌باعث ابهام هایی گردیده است چنانکه تحقیق دراصول عقاید فارابی اندکی دشوار و روش او درفلسفه تادرجه یی مبهم است وصراحتی که درروش وسخنان ابوعلی بن‌سینا می بینیم درفارابی نیست . روش فلسفی ابوعلی‌سینا بسیارمنظمتر و صریحتر ودورتر ازابهام است چنانکه اورا باید بانی دورهٔ اسکولاستیك اسلامی شمرد و کندی وفارابی ودیگران را درمقدمه قرارداد .

غایت وغرض ازفلسفه درنظر فارابی معرفت خالق است . خالق واحد غیرمتحرك وعلت فاعله برای همهٔ اشیاء ومدبر این عالم بسبب جود وحکمت و عدل خویش است . اعمال هر فیلسوف تشبه بخالق بقدر طاقت انسانی است . در فلسفهٔ اولی یا علم الوجود (صورت ــ ماده ــ حرکت ــ وجوب ــ امکان ــ معرفت) و الهیات (خالق وخلق ــ عقل ــ حدوث نفس وخلودآن ــ نبوت ومعاد) فارابی بی‌آنکه ترتیب منطقی را رعایت کرده‌باشد وارد شده ومخصوصاً ببحث درمسائل الهیات بیشترتوجه نموده است .

درنظر فارابی خالق یاموجود اول : سبب اول درایجاد سایر موجودات وعاری از جمیع نقائص است ، وجود اوافضل الوجود واقدام‌الوجود میباشد ،ممکن نیست که‌اورا سببی باشد ، ماده نیست وقوام اوبماده ودرموضوع نیست ، برای وجود او غرض و غایتی فرض نمیتوان کرد : اودر جوهریت مباین باماسوی‌الله است‌وهیچ ضدی‌برای اونمیتوان تصورنمود که‌امکان‌ابطال‌او یامشارکت‌بااورا‌داشته‌باشد وهمچنین‌نمیتوان‌حدی‌یعنی‌قولی دال برماهیت اوبرای وی تعیین کرد . اوواحد است باین معنی که درعالم وجود چیزی که مشابه او باشد یابکمال و قدرت وی رسد موجود نیست . موجود اول مادّه و متصلّ بماده نیست ، او در ذات وجوهر خود عقل بالفعل است که ذات خود را تعقل می کند یعنی برذات خود علم دارد ، هم عقل بالذات است وهم عاقل بالذات وهم معقول بالذات واین هرسه ذات واحد وجوهرواحد غیرمنقسم است ، همچنین اوعلم وعالم‌معلوم‌است. علم اوبالاترین علمهاست یعنی علمی دائم وجاودانی.خالق‌حق است ،باین‌معنی که‌وجود کامل است ، حی‌است ، باین معنی که علم برهمهٔ اشیاء دارد وعلم اوبهترین صورتست .

ادراك حقیقت موجود اول برای عقول محال نیست لیکن چون بشر براثر ضعف قوهٔعقل نمیتواند وجود او را چنانکه هست درك كند ، بهمین سبب معلومات ما در آنچه راجع بخداست ناقص وتصورما نسبت بحقیقت‌وجود اوضعیف است.علم‌بشر بوجودخالق ازطریق بحث درسلسلهٔ علل ومعالیل ویا ازطریق کشف وشهود صورت میگیرد .

در خلقت عالم فارابی بنظریـهٔ فیض و اشراق متوجه است . میدانیم کـه بنابر نظریهٔ دینی خداوند عالم را بقدرت و ارادهٔ خود از عدم بوجود آورد و این « خلق » در مدت معین وبتدریج صورت گرفت . ازاینجا معلوم میشود که خداوند ازلی‌وقدیم وعالم حادثست‌وبین وجودخدا وعالم زمانی طویل فاصله‌است . اما فلاسفه‌وجود عالم (مخلوق) رالازمهٔ وجود خالق وبنابراین قدیم میدانند وعالم باین طریق از روز ازل موجود بوده است بااین فرق که وجود واجب علت‌وجود عالم وعقلامقدم‌برآن وعالم معلول آن وعقلا مؤخرازآن است‌بی‌آنکه تأخرزمانی درمیان باشد . بنابرعقیدهٔ افلاطونیون جدید عالم ازوجود واجب بطریق فیض و اشراق صادر شده و بوجودآمده است . صدور موجودات ازخداوند بترتیب ازاکمل به انقص صورت پذیرفته است . از خداوند عقل اول افاضه شـده و عقل اول یـا علت اولی جوهـری غیر متجسم وغیر متصل بماده است کـه در آن واحد هم بر ذات واجب وهم بر ذات خود علم دارد و از بـابت علم او بر نفس خود سماء اولی یا فلك اعلی از او صادر شده و بجهت تعقل موجود اول عقل دوم ازو بوجود آمده و بدین ترتیب عقول افلاك که همه مجرد از ماده‌اند بوجود گراییده و با هر عقل یا وجود فلك جدیدی پدید آمد که بعد از فلك اعلی یا سماء اولی عبارتند از فلك (کرهٔ) کواکب ثابته وفلك زحل ومشتری ومریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر (دراینجا سلسلهٔموجودات‌سماوی‌وموجوداتی که برای‌قوام خودحاجت بماده ازناحیه‌یی دیگر ندارند بپایان میرسد) وبعد از عقول فلکی عقل عاشر یا عقل فعال که سبب وجود نفوس ارضیه‌ازطرفی وسبب وجود ارکان بوساطت‌افلاك ازطریق دیگرست(بنابر عقیدهٔ فارابی درعیون‌المسائل) یانفس کلی وسپس صورت وبعدهیولی(بنابررسالهٔمبادیء الموجودات وترجمهٔ عبری آن) پدید آمدند .

برعکس آنچه در مافوق کـرهٔ قمرهمهٔ موجودات از اکمل بـا نقص میآیند ، درعالم مادون قمر ازمادهٔ اولی (هیولی) که اخس درجات وجود و ناقص ترین آنهاست،

به اسطقسات (عناصر اربعه : خاك ،آب، هوا ، آتش) وموجودات معدنیه ونبات وحیوان غیرناطق وحیوان ناطق (درعالم‌مادون قمر اکمل ازحیوان ناطق موجودی نیست) یعنی ازانقص به اکمل ارتقاء میجویند .

قوام هرجسم بردو چیز است : ماده وصورت ، وقوام ووجود صورت بماده است . دراینجا اثر ارسطو ومخالفت باافلاطون درقول فارابی مشهود است . هیولی اولی‌مادة ـ المواد عالم میباشد وعالم ازآن بوجود آمده است نه ازعدم . افلاك که بواسطهٔ عقول و نفوس‌کلی دارای حیات و عقلند بوسیلهٔ علت اولی بحرکت می‌آیند . حرکت افلاك هم ازعلت اولی است وزمان ازآن حرکت حاصل شد وبنابر این زمان تأخرعقلی‌ازوجود عالم بالفعل دارد .

نفس ناطقه که ازعقل فعال مدد میگیرد حقیقت وجود آدمی است و اوست که بعد ازفنای جسم باقی میماند . نفوس زکیه بعد ازفنای جسم بعقل فعال متصل‌میگردد و این اتصال بعقل فعال تنها در نتیجهٔ ریاضات نفسانی میسر است و مقدمهٔ وصول بدین کمال تهذیب اخلاق وروح است . نفس دارای قوائی است : اول قوهٔ غاذیه که مکان‌آن درجهاز هاضمه است ، دوم قوهٔ حاسه که انسان بوسیلهٔ آن حرارت و برودت و خشونت وجزآن را احساس می کند ومکان‌آن ظاهرجسد است ، سوم قوهٔ مخیله که‌بوسیلهٔ‌آن آنچه را درنفس مرتسم گشت حفظ میتوان کرد ، چهارم قوهٔ ناطقه یاقوهٔ عاقله در انسان که کار اوتعقل معانی مجرده وتخیل آنهاست .

عمل اساسی مخیله آنست که محسوسات را از اعضاء حـاسه در بیداری بدماغ نقل کند . هنگام خواب این عمل متوقف میشود ولی چون عمل ذاکره در این وقت متوقف نیست ترکیباتی ازصور محسوسهٔ منقول دردماغ ترتیب میدهد که بعضی ازآنها بااشیاءِ محسوسه یی که موقع بیداری درذهن راه یافت قابل انطباق است .

اگرمخیلهٔ‌فردی‌ازآحادانسان‌بحدی قوی‌و کامل باشد که‌بتواند بنقل‌محسوسات ازاعضاءِ حاسه بدماغ مبادرت جوید وبا ذکریات وخیالات خود دروقت واحد و در حال بیداری بازی کند ، دراینحال میتواند اشیایی راکه تخیل می کند بدرجات مختلفی از وضوح ومراتب متفاوتی‌از کمال ونقص یاجمال وقبح تو هم نماید . وی گاه اشیاء غریب

وعجیبی را که رؤیت آن برای هیچیك ازموجودات ممکن نیست میبیند. هنگامی که قوهٔ مخیله بنهایت کمال رسید برای انسان امتناعی ندارد که درحال بیداری ازعقل فعال جزئیات امورحاضرومستقبل ویا نظایر آنهارا از محسوسات و معقولات مفارق قبول کند و ببیند و بوسیلهٔ آنچه در نفس او پذیرفته شد ازمسائل و احکام الهی خبر دهد (نبوت) واین کاملترین مرتبه ییست که قوهٔ مخیله میتواند بدان برسد . انسان برای بلوغ بمراتب کمال نیازمند اجتماع وتعاون است . اجتماعات ازحیث کمال ونقص متفاوتند. اجتماعات کامل برسه نوع است : عظمی، وسطی، صغری. عظمی اجتماع جماعتی بزرگ بتمامی درمعمورهٔ ارض ، ووسطی اجتماع یك امت درجزئی ازمعمورهٔ ارض وصغری اجتماع اهل شهری درجزئی ازمسکن یك امت است. اما اجتماعات ناقص (غیر کامل) مثل اجتماع اهل قریه واهل محله واهل یك کوی واجتماع درمنزل است . هرچه وسعت اجتماع بیشتر باشد بکمال نزدیکتر ومادون آن خادم آنست . در مدینهٔ فاضله مراد از اجتماع تعاون افراد درامورى است که بوسیلهٔ آن میتوان بسعادت واقعی نائل شد . مدینهٔ فاضله شبیه بدن تام وصحیحی است که تمام اعضاء آن برای تکمیل حیات حیوانی وحفظ آن بیکدیگر کمك کنند وهمچنان که درجسم اعضاء متفاوت ازحیث قوت وعمل وجود دارند و تنها یك عضو درآن رئیس وآن قلب است و مابقی اعضاء قلب راخدمت می کنند، و همچنان اعضاء دیگری خادم اعضاء مافوق خودند، تاباعضایی برسیم که مادونی ندارند، بهمین نحو هم دراجتماع درجات مختلف موجود است و فردی درآن ریاست دارد و دسته یی برای اجراء اوامر رئیس بر گرد او و زیردست آنان افراد دیگر . . . تا برسیم باشخاصی که فقط خدمت میکنند وریاستی ندارند وفی الواقع درادنی مراتبند . تفاوتی که میان اعضاء بدن واعضاء جامعه میباشد در آنست که اعمال اعضاء بدن طبیعی لیکن اعمال اعضاء اجتماع ارادی است . رئیس کاملترین افراد جامعه وسبب وجود و نظم آن و ریاست او مشروط بشرائطی است . رئیس حقیقی امام ورئیس اول مدینهٔ فاضله و رئیس امت فاضل ورئیس معمورهٔ ارض است، ووصول بدین مرتبه ممکن نیست مگر بداشتن دوازده خصلت که مفطور برآن باشد وآن چنانست که ١) تام الاعضاء باشد و٢) آنچه را درك کند و ببیند وبشنود وتعقل کند بخوبی درحفظ نگاه دارد و٣) باهوش وزیرك و٤) نیکو

عبارت و٥) دوستدار تعلیم و استفاده و٦) غیر حریص درخوردنی و آشامیدنی و آمیزش با زنـان و دوری کننده ازلهو و٧) دوستدار راستی و دشمن دروغ و٨) بـزرگ منش و دوستدار کرامت و ۹) متباعد از حب دینار و درهم و سایر اعراض دنیا و ۱۰) خواهان عدل وعادلان و دشمن ظلم و ظالمان و۱۱) دادگر ونرم و۱۲) قـوی اراده وشجاع در برابر حق باشد . واگر همهٔ این صفات دریکی ازرؤسای مدینهٔ فاضله جمع نباشدباید اکثرآنها دراو گرد آید .

سعادت وعظمت مقام فیلسوف در ترك علائق و تجرد و گوشه گیری است . بنظر وی حاصل علم و مقدمهٔ سعادت اخلاق است و عالمی که از مبانی اخلاقی پیروی نکند ازسعادت و کمال برخوردار نیست . بهمین سبب برای فیلسوف شرائطی بیان می کندو ازآنجمله گوید فیلسوف نباید آداب نیکان را ازدست دهد وباید علم شرع و قرآن و لغت آموزد وعفیف و راستگو باشد ، غدار و حیله گر و خائن نباشد ، بمصالح زندگی وادای وظائف شرعی توجه کند . همچنین هیچیك ازآداب وارکان شریعت راترك نگوید وفلسفهرا حرفهٔ خود قرار ندهد . رفتار فارابی در زندگی نشانه یـی از همین اعتقادات او بود چنانکه درقناعت وانزوا میزیست و بنا برقول معروف جامهٔصوفیان برتن داشت .

فارابی درفلاسفهٔ بعد از خود اثر شدیدی داشته و با اینحال از انتقادات بـرخی مانند ابن رشدآسوده نماندهاست . ابن‌رشد درچندمورد از کتاب تهافت‌التهافت برفارابی تاخته واو را درشمار متکلمین قرار داده است نه درزمرهٔ فلاسفه و گفته است که فارابی حقیقت کلام ارسطورا خاصه در کیفیت صدور عالم متعدد الصور و متکثرالموجودات از موجود اول نفهمیده استوضمناً خطاهای‌فارابی رامنبعث ازخطایای مترجمان وناقلان شمرده و گفته استمترجمانی کهفلسفهٔیونانی رابلغت‌عربی‌درآوردند اشتباه کردهوفارابی راگمراهساختهاند(۱) ابن طفیل هم نسبت بفارابی نظرخوبی نداشته وفلسفهٔ او را پراز شکوك وتناقض دانسته است(۲) .

۱ـ تهافت التهافت چاپ بیروت مطبعهٔ کاتولیکی ۱۹۳۰ ص ٥٤ و ۱۷۹ـ۱۸۰ و۳۷۱ـ۳۷۲

۲ـ حی بن یقظان چاپ‌دمشق ۱۳٥٤ ص۱٥ـ۱٦ ، این هردو مورد منقول است ازرسالهٔ الفارابیان تألیف عمر فروخ . بیروت چاپ دوم . ۱۹٥۰ ص ۱۲ .

از آثار فارابی بسیاری تاکنون چاپ و یا بزبانهای مختلف ترجمه شده است. از آنجمله فریدریك دیتریسی[1] رسالهٔ آراءاهل‌المدینة‌الفاضلة را بعنوان «رسالة‌فی‌مبادی آراءِالمدینةالفاضلة» درلیدن بسال ۱۸۹۵ بطبع‌رسانید وسپس آنرا بآلمانی‌ترجمه کرد[2] ومقدمهٔ مفصلی برآن نگاشت. همین دانشمند متن هشت رسالهٔ کوچك را از فارابی باترجمهٔ آلمانی آنها بچاپ‌رسانید[3] که از میان آنها رسالهٔ فصوص الحکم از همه مهمتر است[4]. همین رسالهٔ فصوص‌الحکم باچندرسالهٔ دیگر درحیدرآباد نیز چاپ شده است. علاوه براین درمصرهم قسمتی از رسائل فارابی را مانند مایصح ومالایصح من احکام النجوم، عیون المسائل، معانی العقل، الجمع بین‌الرأیین، فی‌ماینبغی ان یقدم قبل‌الفلسفة، آراء اهل‌المدینةالفاضلة، المسائل الفلسفیة، احصاءالعلوم، الابانة عن‌غرض ارسطوطالیس‌فی کتاب مابعد الطبیعة، طبع کرده‌اند.

اثر دیگری ازو بنام «رسالةفی‌السیاسة» درمجموعهٔ «مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» درمطبعهٔ کاتولیکی بیروت بسال ۱۹۱۱ چاپ‌شد ورسالةالعقل او را هم در بیروت بسال ۱۹۳۸ چاپ کردند. کتاب احصاءالعلوم در قرون وسطی بعنوان « Scientiis » ترجمه‌شد. نسخه‌یی‌ازترجمهٔ‌لاتینی‌این کتاب[5] که‌در کتابخانهٔ‌اسکوریال موجوداست درسال ۱۹۳۲ باهتمام‌آنگل کونزالزپالنجیا[6] درمادرید چاپ شده‌است. این ترجمه از ژراردو دی کرمونا مترجم ودانشمند معروف قرون وسطی است. ترجمهٔ دیگری ازهمین کتاب که بدست‌یوحناهیسپالنسیس[7] و دومی‌نیکوس کوندیسالوی[8] درقرون وسطی ترتیب یافته بود ، بسال ۱۶۳۸ بهمت گیلیلموس‌کامراریوس[9] درپاریس

۱- Friedrich Dieterici ۲- Der Musterstaat, Leiden, 1900

۳- Alfârâbî's philosophische Abhandlungen, Leiden, 1890-1892

٤- الثمرة المرضیة فی‌بعض رسالات الفارابیة شامل: کتاب الجمع بین‌رأیی الحکیمین‌افلاطون الالهی وارسطو- فی‌اغراض الحکیم (ارسطو) فی‌کل مقالة من‌الکتاب الموسوم بالحروف - مقالة فی‌معانی‌العقل - رسالة فی‌ماینبغی ان‌یقدم قبل تعلم الفلسفة - عیون المسائل - فصوص‌الحکم - رسالة فی‌جواب مسائل سئل عنها - فی مایصح ومالایصح من‌احکام النجوم - چند رساله از فارابی‌هم در کتابخانهٔ مشهد موجود است رجوع شود به‌فهرست آن‌کتابخانه ج ٤

۵- Catalogo della sciencias

٦- Angel Gonzàlez Palencia

۷- Johannes Hispalensis

۸- Dominicus Gundisalvi

۹- Guilielmus Camerarius

چاپ‌شد[۱]. آنگل گونزالزپالنچیای سابق‌الذکرهم خود ترجمه‌یی ازاین کتاب از روی متن‌عربی‌آن ترتیب داده و منتشرساخته‌است. کتاب‌دیگری ازفارابی بنام «مراتب العلوم» درفهرستهای قدما ذکرشده که نسخهٔ عربی‌آن دردست نیست ولی‌ترجمهٔ لاتینی آن‌از«دومی‌نیکوس گوندیسالوی» موجوداست[۲] وباهتمام‌کلمنس‌بویمکر[۳]در ۱۹۱۶ بطبع رسید. راجع بمقام‌واهمیت وآثار فارابی در موسیقی هنگام تحقیق در آن علم بحث خواهیم کرد.

ظهور فارابی همچنانکه گفته‌ایم یکی از علل بزرگ تأیید نفوذ عقاید افلاطون وارسطو وافلاطونیون‌جدید درتمدن‌اسلامی ومیان‌علمای مسلمین گردید، چه اگرچند پیش ازو مترجمان ومفسران ودانشمندانی باین کار دست زده بودند لیکن هیچیك از آنان، که غالباً خارج از دین اسلام بودند، درنزدیك ساختن‌مبانی فلسفه ودین‌اسلام کاری که درخور ذکر باشد انجام ندادند. درحقیقت فارابی فلسفه را در چشم مسلمین بیاراست وازابهام واشکال‌آن بسی‌کاست وباتقلیدی که درتطبیق عقاید افلاطون وارسطو ازافلاطونیان جدید کرد، ونیز باتطبیق بسیاری ازاصول عقاید قدما برمبانی اسلامی‌و تفسیر وتوضیح وتدوین همهٔ‌منطقیات ارسطوواجزاءمختلف‌علوم، خدمت بزرگی‌بتحکیم روش‌منطقی درفلسفهٔ‌اسلامی وایجاد دورهٔ‌اسکولاستیك درعلوم انجام‌داد[٤].

شاگردابو بشرمتی‌وابونصرفارابی، **ابوزکریا یحیی بن عدی المنطقی** ازمسیحیان

---

۱ - در: Alpharabii opera omnia quae latina lingua conscripta reperiri potuerunt

۲ - De ortus scientiarum

۳ - Clemens Baeumker

٤ - برای‌اطلاع‌ازاحوال وآثار وعقاید فارابی‌رجوع‌شودبه: الفهرست‌ابن‌الندیم‌ص۳٦۸؛ اخبارالحکما ص۱۸۲-۱۸٤ طبقات‌الاطباج۲ص۱۳٤-۱٤۰. وفیات‌الاعیان ج۲ص۱۹۱-۱۹۳ تتمة صوان الحکمة ص۱٦-۲۰. الفارابیان تألیف عمر فروخ ص ۹-۳٤. تاریخ ادبیات آقای فروزانفر ص٥٦-٤٦ و جز آن ازمآخذ عربی وفارسی و:

G.Quadri.La philosophie arabe dans l'Europe médiévale des origines à Averroès Paris, 1947, p.71--94.

Aldo Mieli: La Science arab p. 95 -97.

Barron Carra de Vaux: Encylopédie de L'Islâm, Art. Al-Fârâbî.
Les Penseurs de l'Islam' Vol. IV. P.7 - 18

یعقوبی شهر تکریت بر کنار دجله وساکن بغداد بود که شرح او را درشمار مترجمین در همین کتاب (ص۸۳-۸٤) دیده‌ایم. در بارهٔ او گفته‌اند که ریاست اهل منطق در عهد وی بدو ختم‌شد. یحیی گذشته از کتبی که ترجمه کرده وقبلاءمذکور افتاده است، تصانیف بسیار درمنطق وفلسفه داشت، طوبیقا وفصلی از مقالهٔ هشتم السماع الطبیعی و قسمتی از مابعدالطبیعهٔارسطو ومقالهٔ الاسکندر الافرودیسی را درفرق بین‌جنس ومـاده تفسیر کرد، کتب متعددی هم درمنطق و برخی‌ازمباحث ریاضی وفلسفی مانند استخراج عدد مضمر واتصـال وانفصال وتنـاهی اشیاء وعدم تناهی وجزء لایتجزا وجزء و کل و انقسام نامتناهی اشیاء وتوحید وامور عامه وجوهر وعرض وامثال این‌مسائل داشت[۱]. ازآثار ابوزکریا معدودی‌باقی‌مانده وازآنجمله‌است کتاب توحید، و کتاب تثلیث‌راجع باقانیم‌ثلاث، و کتاب‌حلول درباب‌حلول‌روح‌الهی‌درحضرت مسیح، و کتاب‌تهذیب‌الاخلاق کەنسخ خطی آن دردست است وچند بـار نیز چـاپ شده. متن عربی بعضی از رسالات کوچك اورا «اگوستن‌پرید»[۲] بطبع رسانید[۳] واو کتاب معتبری‌هم در شرح احوال یحیی‌بن عدی نگاشته وبسال ۱۹۲۰ در باریس منتشر کرده است. یحیی‌بن عدی بفلسفهٔ فیثاغوری جدید توجه بسیار داشت وبنابرنظر مسعودی[٤] ازاین‌حیث تحت‌تأثیر عقاید رازی است ایکن‌معلوم‌نیست که یحیی‌بن عدی ازشاگردان مستقیم‌رازی بوده ویاآنکه براثر مطالعهٔ بعض کتب او که در اواخر حیات خویش بروش فیثاغوری جدید نگاشته بود[٥] متوجه این‌دبستان شده‌است. یحیی بنابرنقل ابوسلیمان منطقی سیستانی بفلسفهٔ هندی نیز متوجه بوده وآنرا بزرگ میداشته است[٦].

شاگردبزرگ متی‌بن‌یونس‌ویحیی‌بن عدی، **ابوسلیمان‌محمدبن‌طاهر بن بهرام السجستانی المنطقی** فیلسوف و منطقی بزرگ قرن چهارم، میان رجال علمی عهد خودشهرت‌داشته وبادانشمندان‌وحکمای‌مشهور عصرخویش مجالس‌ومعاشر وباعضدالدوله

۱- نام‌کتب او دراخبارالحکما ص۲۳۷-۲۳۸ آمده است.
۲- Augustin Periet
۳- Petits traités apologétiques, Paris, 1920
٤- التنبیه والاشراف ص ۱۲۲
٥- ایضاً ص ۱٦۲
٦- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۹۰.

وصمصام‌الدوله معاصر واز اقبال وتوجه امرا ووزراءِ آل‌بویه برخوردار بوده است. راجع بتاریخ ولادت و وفات اوخبر صحیح دردست نیست و گویا تا اواخر قرن چهارم وچندی بعداز ۳۹۱ بیشتر نزیسته است[۱]. شهرستانی[۲] اورا در ردیف ابوزید بلخی وابوعلی مسکویه ویحیی بن عدی وفارابی وابن سینا قرار داده ودر شمار فلاسفهٔ متأخر اسلام ذکر کرده‌است. شرح وذکر احوال اورا ابن الندیم[۳] والقفطی[٤] وابن ابی اصیبعه[٥] وعلی بن‌زیدالبیهقی[٦] وحاجی‌خلیفه در کشف‌الظنون وابوحیان‌توحیدی[۷] آورده‌اندو ازمجموعهٔ این‌اطلاعات برمیآید که وی‌درعین کوری وخانه‌نشینی ازحکمای‌مشهورعصر خود وخانهٔ‌او مجمع‌دانشمندان‌بوده ودرمحضروی‌مسائل‌مختلف علمی‌مطرح میشده‌است. عضدالدوله بدوتوجه واقبالی بزرگ داشت واو رسائلی بنام آن امیر بویی در شرح فنون مختلف حکمت وتفسیر کتب ارسطو نوشته بود. اشعاری نیز بعربی ازاو نقل شده است. کتبی که بدونسبت داده‌اند عبارتست از: رسالة فی‌مراتب قوی‌الانسان ـ فی‌اقتصاص طرق الفضائل ـ رسائلی برای عضدالدوله درفنون مختلف حکمت ـ کلام فی‌المنطق ـ تعالیق حکمیة ـ المحرك الاول ـ رساله‌یی در اینکه طبیعت اجرام علوی طبیعت خامسی است و آن اجرامرا نفس ناطقه‌است ـ فی‌الکمال الخاص بنوع‌الانسان ـ صوان‌الحکمة.

ازجملهٔ‌این کتب «رسالة فی‌المحرك‌الاول» ومقالهٔ طبیعت اجرام علوی ومقالة فی‌الکمال‌الخاص بنوع‌الانسان در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی ومشهدو کتابخانهٔ رامپور و اختصاری از کتاب صوان الحکمة که بدست فخرالدین ابواسحق ابراهیم بن محمد در حدود۶۹۲هجری ترتیب‌یافته‌است، وجوددارد.

ابوسلیمان خلاف برخی از فلاسفهٔ عهد خود و علی‌الخصوص اخوان‌الصفا، بهیچ روی معتقد بآمیختن فلسفه ودین نبود، چون رسائل اخوان الصفا را براو عرضه داشتند گفت اینان پنداشته‌اند که میتوانند فلسفه یعنی علم نجوم وافلاك ومقادیرالمجسطی و

۱ـ رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی تألیف‌مرحوم میرزا محمدخان قزوینی چاپ شالون سورسون (Chalon-sur-Saone) ۱۳۵۲ قمری (۱۹۳۳ میلادی) ص۲٤ـ۲۷.

۲ـ الملل والنحل ص۲۱۹ـ۲۲۰

۳ـ الفهرست ص۳۶۹

٤ـ اخبار الحکما ص ۱۸۵ ـ ۱۸۶

٥ـ طبقات‌الاطبا ج۱دوچندمورد.

٦ـ تتمة صوان الحکمة ص۷٤ ـ ۷۵.

۷ـ المقابسات والامتاع والمؤانسة بتفاریق.

آثـار الطبیعة وموسیقی ومنطق را در شریعت وارد کنند ودین وفلسفه را بهم ربط دهند لیکن دربرابر این‌مقصود مانع‌شدید موجود است وپیش‌از اخوان گروهی بدین‌کار دست زده‌انـد که از حیث وسایل واسباب وقـدر ومنزلت وقـدرت بیش از ایشان بـودنـد لیکن بدانچه میخواستند واراده داشتند نرسیدند وکارشان بخطاهـا ولغزشهای واضح و موحش ورسوایی کشید زیرا شریعت از خـدای عز وجل بوساطت سفیری میـان او و خلق ازطریق وحی ومناجات وشهادت آیات وظهور معجزات گرفته شده است ودر آن مسائلی وجود دارد که راهی برای بحث وتحقیق درآنهانیست ومدعو چاره‌یی جز تسلیم ندارد ودراینجا چون‌وچرا وپرسش وشرط وخواهش ازمیان میرود واگر این امر جائز بود خداوند خودبدان تنبیه میداد وپیامبر شریعت خودرا برآن مینهاد وباستعمال‌قواعد فلسفه کامل میساخت ویا متفلسفین رابـایضاح آن میگماشت لیکن نه‌تنها چنین ننمود بلکه خوض در این امور راهم نهی کرد وآنرا مکروه شمرد وباهمهٔ اختلافی که میان مردم درمسائل مختلف مذهبی پدید آمد هیچکس خودرا محتـاج مراجعه بمنجم یـا طبیب یـامنطقی یـاهندسی وموسیقی دان ومعزمین واهل‌شعبده وسحر وکیمیا ندانست زیرا خداوند دین رابنبی خود تمام وکامل کرد وبعد از وحی به رأی نیازمند نساخت و همچنانکه مسلمین‌را ازمراجعه بفلاسفه بی‌نیاز می‌بینیم همچنان امت موسی وعیسی و مجوس هم از این حـال بر کنار نیستند. بـاآنکه مسلمین بفرق مختلفی مانند معتزله ومرجئه وشیعه وسنیه وخوارج منقسم شدند هیچیك از این طوایف بفلاسفه متوسل نگردیدند ومقالات خودرا بشواهد واستشهاد از آنان اثبات‌نکردند وهمچنین‌فقها که دراحکام حلال وحرام ازصدر اول اسلام تاروزگار ما اختلاف ورزیده‌اند. دین از فلسفه بهمان نسبت بالاتر است کدشیء مـأخوذ ازوحی نازل ازشیء مأخوذ ازرأی زائل. عقل بخششی از خداست وهرکس باندازه‌یی که ادراك میکند برتری میجوید اما وحی نور منتشر وبیان متیسر الهی است واگر بنا بود بعقل اکتفاشود وحی‌را فایدتی نبود واگر مـا با توسل بعقل از وحی استغنا می‌جستیم چه‌میتوانستیم کرد؟ چه عقل بتمـامی در یك فرد نیست ومتعلق بهمهٔ اولاد آدم است واگر یك فرد از انسان تنهـا بعقل خوددر

امور دینی ودنیاوی میتوانست اکتفا کند لازم بود که جمیع حاجات خودرا درهمهٔ ابواب صناعات ومعارف بتواند برآورد وبهیچیك از افراد جنس خود محتاج نباشد و این محال است. شریعت بمنزلهٔ طب بیماران وفلسفه بمثابهٔ طب تندرستان است. انبیاء بیماران‌را مداوامیکنند تابیماریشان فزونی نیابد وبصحت‌کلی گرایند اما فلاسفه صحت‌را حفظمی کنند چنانکه ازبروز بیماری جلوگیری شود. بین کسی که تدبیر حال بیمار کند وآنکه در صدد تدبیر حال تندرستان باشد فرقی بزرگ است. اما غایت تدبیر حال تندرست حفظ صحت اوست وچون صحت محفوظ ماند وسیلهٔ کسب فضائل میگردد و کسی که بدین‌مرتبه نائل گشت بسعادت عظمی رسیده ومستحق حیات الهی شده‌است وحیات‌الهی یعنی‌خلود ودوام. بیماری‌هم که بوسیلهٔ شریعت ازمرض شفا یافت کسب فضائل میکند لیکن فضائل اووفضائل دستهٔ‌دیگر را تفاوتست زیرا یکی تقلیدی ودیگری برهانی است(۱).

باتأمل دراین سخنان معلوم‌میشود که ابوسلیمان نه‌تنها آمیختن دین وفلسفه را غیر مقدورمیداند بلکه پیروی ازوحی وعدم اکتفا بعقل ورأی را نیز لازم‌می‌شمرد، اگرچه درآخرین قولی که بنابرروایت ابوحیان اظهار داشته ومیان طب بیماران وطب تندرستان درصددمقایسه برآمده نتوانست فضیلت فلسفه را درتهذیب نفس وبرخورداری انسان ازحیات دائم انکار کند.

بعضی‌ازعقایدوآراءابوسلیمان‌راشاگرداوابوحیان‌درالامتاع‌والمؤانسة چاپ مصر سال۱۹۳۹،والمقابسات‌آورده‌وازآن‌میان‌خصوصاًآراءاوراجع‌به‌نفس(۲)وفعل‌باریتعالی(۳) وفکر والهام(٤) وقدم‌وحدوث‌عالم(٥) اهمیت‌بیشتری ازسایراقوال وی‌دارد. ازشاگردان مشهوراودرمشرق**علی بن محمد بن العباس ابوحیان التوحیدی**معتزلی‌مشهورایران‌متوفی بسال٤۰۰ هجری(٦) ودرجانب مغرب محمدبن عبدون الجبلی‌طبیب ومنطقی ومحاسب

۱- این‌سخنان‌را باانتخاب وتلخیص ازصحایف ۶۰-۶۲ اخبارالحکماءالقفطی نقل کرده‌ایم
۲- المقابسات ص ۱۱۹،۱۸۱،۲٤٦،۲۸۰.
۳- ایضاً ص ۱٤۹ ٤- ایضاً ص۲۳۸
۵- ایضاًص۳۲۰
٦- رجوع شود به معجم‌الادبا ج ۱۵ص ۵-۵۲. التراث الیونانی ص۸۸-۸۹

معروف‌را میتوان نام‌برد. ابوحیـان ازجملهٔ شخصیات مهم قرن چهـارم است. کتـاب مقابسات‌او از بـاب آنکه حوزهٔ فلسفی بغداد را در اواخراین قرن میشناساند، اهمیت بسیاردارد. دراین کتاب که از۱۰۶مقابسه تشکیل شده‌آراءِفلاسفهٔ بزرگی‌ازآن عهد در باب‌مسائل‌مختلف وتعریفات وبحثهای فلسفی راجع بموضوعات گونا گون ذکرشده واز کتب‌معتبری است که‌برخی‌ازنظرهای‌زائدبر کتب‌مدون‌درسی وغالباً آراء خاص‌بعضی‌از متفلسفین‌آن‌عهدرامعرفی‌میکند. این‌فلاسفه‌غالباً‌ازفرق‌ونژادهاوادیان‌مختلف‌بودند که‌یادر منزل‌ابوسلیمان‌منطقی ویادربازار کتابفروشان‌نزدیک‌دروازهٔ‌بصره‌در بغداداجتماع‌میکردند وابوحیان‌ازاقوال غالب‌آنان استفاده‌های‌شگرف درتحریر کتاب‌مقابسات‌خود کرده‌است. مهمترین‌آنان‌عبارتنداز: ابوزکریاالصیمری-ابوالفتح‌النوشجانی-ابومحمدالعروضی‌المقدسی ازملازمین‌یحیی‌بن‌عدی-ابوبکرالقومسی‌ازمطلعین‌بعلوم اوائل‌وازملازمین‌یحیی‌بن‌عدی - ابوالقاسم‌عبیدالله‌بن‌الحسن‌معروف‌به‌غلام‌زحل‌منجم‌مشهورمتوفی‌بسال۳۷۶- ابوسمح‌عیسی ابن‌ثقیف‌الرومی‌فیلسوف‌عیسوی-ابن‌مقداد-ابوالقاسم‌المجتبی‌علی‌بن‌احمدالانطاکی‌مهندس وحاسب از مطلعین مشهور بعلوم اوائل وازخواص‌عضدالدوله(متوفی‌بسال۳۷۶)-ابومحمد عبدالله‌بن حمودالزبیدی الاندلسی از بزرگان نحو ولغت وشعر وعلوم عقلیه واز ملازمان ابوسلیمان - ابوالقـاسم عیسی‌بن علی‌بن عیسی الوزیر صاحب اطلاعـات کثیر در علوم اوایل وازشاگردان یحیی‌بن عدی که بسال ۳۹۱ وفـات یـافت - ابواسحق ابراهیم‌بن هلال الصابی کاتب بلیغ ودانشمند مشهور متوفی بسال ۳۸٤ - ابوزکریا یحیی‌بن عدی - وهب‌بن یعیش‌الرقی - ابوالخیر حسن‌بن سواربن باباابن بهنـام (بهرام) معروف بدابن الخمار از اکابر فلاسفه ومترجمان واطباء عهد خود که ذکراو قبلاً گذشته واورا غیراز کتب منقول تألیفاتی نیزبوده‌است-ابوعلی‌بن السمح البغدادی المنطقی‌صاحب تفاسیری بر آثـار ارسطو ، متوفی بسال ٤١٨ - مـانـی المجوسی از زرتشتیان ایران که از حکمت بهرهٔ وافری داشت - ابوالحسن علی‌بن محمد البدیهی از متفلسفین و از شعرای مشهورمعاصر وملازم صاحب‌بن عباد وابوبکر خوارزمی که مدت درازی مصاحبت یحیی

ابن‌عدی میکرد - ابواسحق ابراهیم بن عیسی النصیبی المتکلم - ابوالحسن محمد بن یوسف العامری النیسابوری منطقی وفیلسوف از اکابر فلاسفهٔ اسلام وازطرفداران جدی ارسطو که تعلیقات وشروحی هم بر آثاراو داشت. وفات او بسال ۳۸۱ اتفاق افتاد - القس نظیف الرومی مترجم وطبیب معروف سابق الذکر - **ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعه** ازمسیحیان یعقوبی شاگرد یامصاحب یحیی بن عدی که علاوه برترجمه‌های خودصاحب کتابهایی در فلسفه وطبیعیات ومناظرات دینی بوده و دراین کتب اخیر کوشیده است که اصول دین مسیح را با براهین فلسفی مدلل دارد. چهار رساله از آثار او را بطبع رسانیده‌اند[۱].

درهمین دوره اطباء فیلسوفی هم میزیسته‌اند که ذکر آنان در شمار اطبا خواهد گذشت. از میان مشاهیر حکما و دانشمندان این عهد ذکر **ابن مسکویه، ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب** دراینجا لازم‌است. وی‌فیلسوف ومورخ بزرگ ایران در قرن چهارم وآغاز قرن پنجم است. اورا بجای ابن‌مسکویه، مسکویه‌هم نوشته‌اند[۲]. بنابرنقل یاقوت وی‌درآغاز امرزردشتی‌بود وبعد اسلام آورد وبنا بر بعضی اقوال دیگر پدر او بدین اسلام در آمد. ابوعلی نخست در خدمت محمدبن المهلبی وزیرمعزالدوله متوفی بسال ۳۵۲ بسربرد وبعداً نزد ابن العمید وزیر معروف تقرب‌جست‌وخازن کتب اوبود وبعد از وفات ابن‌العمید بخدمت عضدالدولهٔ دیلمی وسپس صمصام‌الدوله درآمد. ابوعلی بعلوم اوائل معرفت بسیار وا زآن میان بفلسفه وطب وکیمیاء توجه بیشتری داشت. یاقوت کتب ذیل‌رابدو نسبت داده‌است: کتاب الفوزالاکبر - کتاب‌الفوز الاصغر درعلوم‌اوائل - تجارب‌الامم در تاریخ ازطوفان تاسال ۳۶۹ - انس‌الفرید مجموعهٔ متضمن اخبار واشعار وحِکَم وامثال - ترتیب‌العادات - المستوفی حاوی‌اشعار منتخب - کتاب الجامع - کتاب جاوذان‌خرذ[۳] - کتاب السیر دراخلاق - القفطی کتبی در طب‌هم بدو نسبت داده است[۴]. وفات او در سال ۴۲۱ اتفاق افتاده.

---

۱ - درمجموعهٔ «عشرون مقالة فلسفية وجدلية لمؤلفين من العرب النصاری» القاهره سال ۱۹۲۹ ازشمارهٔ ۱ تا ۴ ص۶-۷۵. منقول از مجموعهٔ التراث الیونانی ص۸۸-ونیز رجوع شود بهمین کتاب ص۸۴

۲ - معجم‌الادبا ج۵ص۵. اخبارالحکما ص ۲۱۷

۳ - دراصل معجم: جاوزان‌فرذ ۴ - اخبارالحکما ص۲۱۷

درمیان علوم فلسفی ابوعلی مسکویه بیشتر ازهمه باخلاق متوجه ودرآن صاحب تألیفاتی بود . کتاب تهذیب الاخلاق وتطهیر (طهارة) الاعراق اودرنگارش اخلاق ناصری خاصه در قسم حکمت خلقی آن مورد استفادۀ خواجه نصیر الدین طوسی بود(۱) . این کتاب بر قسمتی ازحکمت عملی اشتمال داردویکباردر ۱۲۹۸و۱۲۹۹ هجری در استانبول طبع شدوچاپ دیگری از آن هم درقاهره بسال ۱۳۱۷ هجری شد . کتاب دیگری بنام آداب العرب والفرس ازتألیفات اوست که در ذکر آراء اخلاقی علمای ایران ویونان وهندوعرب نوشته شده وظاهراً جزوی از آن مأخوذ از کتاب جاویدان خرد است . ترجمۀ فارسی آن که درعهد سلطنت جهانگیر پادشاه گورکانی هند بدست محمد بن محمد الارجانی ترتیب داده شده، بسال ۱۲٤٦ درهند بطبع رسیده وقسمت مربوط بآداب یونانی این کتاب هم ازپایان قرن ۱۵ تا کنون چند بار چاپ شده است. چاپ تجارب الامم ابوعلی مسکویه معروف است. متن وصیت ابوعلی مسکویه درذیل احوال وی درمعجم الادبا مذکور افتاده وابوحیان توحیدی (۲) نیز آنرا بی ذکر اسم صاحبش نقل کرده است . رساله یی ازابوعلی بعنوان کتاب السعادة للشیخ ابوعلی ابن مسکویه درمجموعۀ خطی کهنی دردار الکتب المصریه موجود است (۳) . درشمار کتبی که با بوعلی مسکویه نسبت داده شده کتابی است باسم " دفع الهم عندوقوع الموت " یا " الشفاء من خوف الموت " که الاب لویس شیخو درمجموعۀ " مقالات لبعض مشاهیر فلاسفة العرب " (بیروت ۱۹۱۱) بنام ابن مسکویه چاپ کرده است . این کتاب رامهرن در مجموعۀ " رسائل الشیخ ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا فی اسرار الحکمة المشرقیة " بعنوان " فی دفع الغم من الموت " باسم ابوعلی بن سینا طبع کرده ودرجامع البدایع نیز باسم " الشفاء من خوف الموت " با بن سینا منسوب شده است .

اهمیت ابن مسکویه بیشتر در روش اخلاقی اوست . درنظر وی وصول بکمال از راه خیر است وبرای اجتناب از شر و توجه بخیر استعداد کمال شرط لازم شمرده میشود و این استعداد خیر وشر نیز دردودسته فطری است وتغییر نمیپابد . میان این دودسته طبقه یی وجود

۱ـ اخلاق ناصری چاپ تهران سال ۱۳۲۰ قمری ص٦ـ۸ .

۲ـ کتاب المقابسات ص۳۲۳ـ۳۲٦ .   ۳ـ ارسطو عندالعرب، عبدالرحمن بدوی ، چاپ مصر ۱۹٤۷ ص ٤٤ .

دارند که مفطور بخیر یاشر نیستندوآنانرا از راه تربیت و تأدیب میتوان متمایل بخیر و متوجه بکمال وجود انسانی کرد. هر کس که مصدر افعال انسانی باشد مفطور بخیر است ولی چون حقیقت انسانیت درافراد بدرجات متفاوت موجود است پس خیر نزد همه واحد نیست وبعبارت دیگر بدرجات متفاوت درآنان وجود داردبنا براین برخوردار شدن از جمیع خیرات جز از طریق استعانت ازاخیارامکان ندارد وبدینترتیب اجتماع افراد و محبت آنان بیکدیگر و اجتناب از اعتکاف ورهبانیت لازم میشود. بدین شرح موضوع مهم درروش اخلاقی ابن‌مسکویه محبت افراد اجتماع بهمو استعانت ازیکدیگر است و احکام شریعت نیز اگر درست اجرا شود مفضی بهمین غایت خواهد بود (۱).
در بارهٔ ابن‌مسکویه باز درمحلقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

از حکما و متکلمین آغازقرن چهارم که ذکر او درترجمهٔ محمدبن‌زکریای رازی گذشته **ابوالحسن شهید بن حسین البلخی** متوفی بسال ۳۲۵ است. ابن‌الندیم گوید ابوالحسن شهیدبن‌الحسین تألیفاتی دارد و او را با رازی مناظراتی بوده و هریك بر دیگری نقضی وردی داشته است. اسم او را سهیل (۲)وعلی(۳) نیز نگاشته اندولی در همین مآخذ نام و کنیت اورا بنحوی که مذکور داشته‌ایم همذکر کرده‌اند. گذشته از این شهرت او درمیان معاصران و اخلاف وی به «شهید» (٤) دلیل بزرگ بر بطلان ضبطهایی است که‌نام برده‌ایم. یاقوت نیزنام اورا در معجم‌البلدان (ذیل‌نام: جهوذانك) و معجم‌الادبا (ج ۳ ص ٦۸) ابوالحسین شهیدالبلخی آورده است. وی بفارسی و عربی شعر میسروده و در دربار نصربن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱) بسر میبرده ولطف‌غزلها و خط زیبای اومورد ستایش‌فرخی‌واقع شده‌لیکن‌درعصر خودبحکمت‌و کلام بیشترشهرت

۱- برای‌اطلاع‌از احوال‌وآثار ابوعلی مسکویه رجوع شود به : اخبارالحکما ص۲۱۷-۲۱۸ ؛ معجم‌الادباء یاقوت ج۵ص۵- ۱۹. التراث‌الیونانی مقالهٔ از اسکندریه تا بغداد اردکترمایرهوف ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی ص ۹۰ و:
Encyclopédie de l'Islâm, art. Ibn Miskawaih.
La Science arabe, p. 142.

۲ - الفهرست ص ٤۱۸ ۳ - طبقات‌الاطبا ج ۱ص۳۱۹ و ۳۲۰

٤ - کاروان شهید رفت‌از پیش وآن ما رفته گیر و میاندیش (رودکی)
استاد شهید زنده بایستی وآن‌شاعر تیره‌چشم روشن‌بین (دقیقی)
ازدلارامی و نغزی‌چون‌غزلهای‌شهید وزدلاویزی وخوبی چون‌ترانهٔ بوطلب (فرخی)
خط نویسد که بنشناسندازخط‌شهید شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر (فرخی)

داشته است . شهید با ابوبکر محمدبن‌زکریاءالرازی در مسائل فلسفی مناظراتی داشت و ازآنجمله است در باب لذت وعلم الهی و سکون وحرکت ومعاد و او در این مسائل نقوضی بر رازی داشت ورازی نیز کتبی درردّاو نوشت (۱). عقیدهٔ شهید درلذت در کتاب صوان‌الحکمة ابوسلیمان منطقی آمده بود ودر اختصاری که ازآن در دست است نیز نقل شده وآن چنین است (۲) :

شهیدبن‌الحسین در کتاب «تفضیل لذات النفس التی‌هی‌اذات بالحقیقةعلی لذات البدن‌التی‌هی‌اذاحصلت‌آلام» گفته است : نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست زیرا لذت نفس در نتیجهٔ مسرتی که او با وجود مطلوب‌خود مانند حکمت وعلم بدست میآورد، و بسبب ایقانی که بفضیلت‌آن بر امور دیگر دارد، دائم و متصل است و سپری نمیشود و انقطاع نمیپذیرد . اما لذت بدن بستگی بوجود قوت حساسه داردو بهمین سبب منقضی وزائل است وبسرعت تبدل واستحاله میپذیرد. دومین فضیلت لذت‌نفسانی برلذت جسمانی وجود نهایت وغایت برای‌آنست بدین معنی که‌چون نفس در تکاپوی وصول بمطلوب خود برآمد همینکه بدان رسید سعی او پایان‌میپذیرد و عملش بانجام میرسد و از شغل خود فراغت حاصل میکند اما بدن هرگاه آرزوی محسوس خودرا یافت‌ازآن بهره برمیگیرد وباز حاجت‌او بحالتی که‌بودباز میگردد.از اینروی حرکت‌آن دائم وحاجت‌آن همیشگی‌است. سومین‌وجه‌برتری لذت نفسانی بر جسمانی‌قوت‌وازدیادآنست زیرانفس‌چون برفضیلتی ازفضائل دست‌یافت ویالذتی ازلذات نفسانی راحاصل کرد بوسیلهٔ‌آن نیرومندتر میگردد و برآن میشود که برنظیرآن‌دست یابد ولذتی‌را که بالاتر ازآنست برآن بیفزاید اما بدن چون بلذت محسوس رسید بر قوت‌خویش میافزاید تابنظیرآن‌برسدایدن‌آنچه بدان‌میرسد برترازلذت نخستین‌نیست بلکه درجنس‌ضعیف‌تر وپست تر است.فضیلت چهارم‌لذت نفسانی کمال آنست‌یعنی هرچه نفس‌بیشتر بلذات‌خود نائل شودبیشتر بکمال‌طبع انسانی نزدیک میگرددولی‌بدن هرچه

---

۱ - رسالهٔ بیرونی درفهرست‌کتب رازی ص ۱۱و۱۸ .الفهرست ص۴۱۸و۴۱۹ . طبقات‌الاطباء ج ۱ ص ۳۱۹و۳۲۰ ۲ — منقول از : رسائل فلسفیةلابی‌بکر محمدبن‌زکریا ج ۱ص۱۴۷

بیشتر درلذات جسمانی فرورود بر قوت بهیمی که در انسان موجود است بیشتر افزوده میگردد واورا از کمال طبع انسانی وشرائط آدمیت دورتر میسازد .

فیلسوف و طبیب بزرگ دیگری در قرن چهارم میزیست بنام **ابو الفرج عبدالله ابن الطیب الجاثلیق** (۱) که‌ازفلاسفه وفضلاءِمشهور عراق‌ومطلع‌از کتب‌اوائل‌و گفتار حکمای پیشین بود و در بحث و تحقیق وشرح اقوال آنان مهارت‌داشت . وی‌شروح کتب ارسطو در منطق وانواع‌حکمت و کتب‌جالینوس را مطالعه کرد وخود شرحهایی‌بر آنها نوشت و قصد او از شروح مفصل خودآن بود که تعلیم و تفهیم معانی ارسطووجالینوس را آسان کند و همین تفصیل باعث ایراد بعضی بـر ابوالفرج شده بود لیکـن القفطـی میگوید«من وهر منصفی معتقدیم که ابوالفرج‌بن‌الطیب هرچه‌را از علوم‌قدیمه‌فراموش شده وپنهان گردیده بود زنده وآشکار کرد».وی زبان‌رومی‌ویونانی‌هردورا میدانست .(۲)

معارض بزرگ ابوالفرج‌بن‌الطیب معاصراو ابو علی‌بن سینا بـوده است . شیـخ مقالتی در رداو نگاشت ودرآن گفت که کتب او را باید بفروشندهٔ آنها پس داد و قیمت آنرا نیز مطالبه نکرد .بیهقی گوید شاید این سخن‌نتیجهٔ حسدی بوده است که درمیان معاصران وجود دارد .ابوالفرج بزبان یونانی ورومی هم‌آشنایی داشت وا گرچه ابو علی با او در فلسفه مبارزه میکرد لیکن بتقدم وی در طب معترف بود . ابوالفرج شاگردان بزرگی در بغداد تربیت کرد که از جملهٔ آنان یکی ابوالحسن المختار بن الحسن بـن عبدون‌بن سعدون‌بن بطلان نصرانی‌بغدادی ودیگر الناتلی استاد ابوعلی‌بن‌سیناست(۳). ابن‌بطلان گفت که شیخ ما ابوالفرج عبدالله بن الطیب بیست سال مشغول تفسیرمابعد الطبیعة بود . تألیفات و شروح او هم بیشتر بطریق املاءِ صورت‌میگرفت. ازتألیفات او درمنطق وحکمت تفسیر برایساغوجی فرفوریوس‌وقاطیغوریاس وباریرمینیاس‌وانالوطیقای اول وانالوطیقای دوم وطوبیقا وسوفسطیقا والخطابةوالشعر والحیوان ارسطو بود.تألیفاتی نیز در مباحث‌فلسفی داشت مانند: کتاب فی‌علل‌الاشیاءِ ـمقالة فی‌الاحلام‌وتفصیل‌الصحیح

---

۱ ـ ابن‌ابی‌اصیبعه :و کان کاتب‌الجاثلیق ج ۱ ص ۲۳۹

۲ ـ تتمةصوان الحکمه ص ۲۸

۳ ـ اسامی شاگردان دیگر ابوالفرج در عیون الانباء ذکر شده است . ج ۱ ص ۲٤۰

منهامن السقیم ـ مقاله یی درابطال جزء لایتجزا . القفطی گفته است که وی تا بعد از سال ۴۲۰ زنده بود و گویند درسال ۴۳۵ در گذشت [۱] . از جملهٔ کتب وی که اکنون دردست است یکی تفسیر کتاب التشریح الصغیر جالینوس است [۲] ودیگر مقالة فی القوی الاربعه که نسخی از آن در استانبول موجود میباشد [۳] . قنواتی آنرا از ابوعلی بن سینا دانسته ولی اولا در غالب نسخ به ابوالفرج نسبت داده شده وثانیاً چنانکه ازمطالعهٔ مقدمهٔ این کتاب ومقایسهٔ آن با کتاب ابوعلی بنام القوی الطبیعیة (= رسالةفی الرد علی رسالة ابی الفرج بن الطیب) معلوم میشود این کتاب را ابوالفرج تألیف کرد ومراداو از تألیف آن اثبات این مطلب بود که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اعمال چهارگانه از قوهٔ واحدی هستند که چهار فعل متفاوت دارد . این رساله چنین آغاز شده است «قال اقتضی تصنیفی لهذه المقالة المحبة التی بیننا و غرضی فیها البیان علی ان القوی الجاذبة والماسکة والدافعة هی قوة واحدة فی الموضوع وافعالها اربعة ...» . چون این کتاب بابوعلی بن سینا رسید وی کتاب القوی الطبیعیة راتألیف کرده ودرآغاز آن چنین نوشته است :«...انه قدکان یقع الینا کتب یعملها الشیخ ابوالفرج بن الطیب فی الطب وتجدها صحیحة مرضیة خلاف تصانیفه التی فی المنطق والطبیعیات ومایجری معها ثم قدوقع الینا کلام فی القوی الطبیعیة مشتمل علی دعوی وعلی حجج فالدعوی فام تکن بعید مماعسی ان تذهب ظن من له قوة فی الطب و غیره واما الحجج فاستضعفنا هاجداً ...»

دعوی ابوالفرج در این کتاب بدینگونه یادشده «اما الدعوی فهی ان افعال الجذب والامساك والهضم والدفع افعال تصدر عن قوة واحدة...» و از این اشارت بنیکی در یافته میشود که مراد ابوعلی کتاب قوای چهارگانهٔ ابوالفرج بن طیب است و ابو علی در کتاب قوای طبیعی دعوی ابوالفرج را مورد بحث و تحقیق و ایراد قرار میدهد .

دیگر از معاصران ابوعلی سینا که مورد طعن او نیز بود **ابوالقاسم الکرمانی** است که میان او و ابوعلی مناظره یی وجود داشت که بسوءالادب کشید . ابوعلی اورا بقلت

---

۱ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۳۹ - ۲۴۱ . اخبارالحکما ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱ . تتمة صوان الحکمة ص ۲۷ ـ ۳۲ ۲ ـ فهرست کتابخانهٔ بانکی پور نقل از حواشی تتمة صوان الحکمة ص ۲۷

۳ ـ مؤلفات ابن سینا تألیف الاب جورج شحاته قنواتی مصر ۱۹۵۰ ص ۱۵۵ ـ ۱۵۶

عنایت بعلم منطق، وابوالقاسم پسر سینا را بغلط ومغالطه متهم داشت. درسخنان او آورده اند که بابوعلی گفت اطلاعات خود را با زشت شمردن معلومات دیگران ثابت ومقررمساز زیرا حق آشکار است و انصاف منعدم نمیشود [۱] .

ابوعبدالله ابراهیم بن حسین الناتلی از مشاهیر رجال قرن چهارم ، شاگرد ابوالفرج بن الطیب و استاد ابوعلی سینا بود که در منطق وادبیات دست داشت وشهرزوری رساله یی در شرح ورسم وجود بدو نسبت داده وآنرا دلیل برعلو مقام اوشمرده و کتاب دیگری نیز در علم اکسیر بوی منسوب داشته است . ناتلی کتابی در کمیت عمر طبیعی نیز نوشت. وی در اواخر قرن چهارم شهرت داشت و بعد از آن خبری از او در دست نیست .

البیهقی گوید : «وقدرأیت للناتلی رسالة لطیفة فی الوجود و شرح اسمه (ظ : رسمه) و هذه الرسالة دالة علی انه کان مبرزاً فی هذه الصناعة بالغاً الغایة القصوی فی علم الالهیات و رأیت له ایضا رسالة فی علم الاکسیر» [۲]

شاگرد ناتلی **حجة الحق شرف الملك شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا البخاری** فیلسوف وطبیب ووزیر مشهور ایرانی است. شرح احوال او بقلم وی وشاگردش ابوعبید جوزجانی بتفصیل دررساله یی نگارش یافته است، نسخ متعدد از آن دردست است. از جمله نسخه یی از این رساله درموزهٔ بریتانیا و نسخه یی دیگر دررامپور [۳] ودیگر کتابخانهای ایران وخارج موجود است ومتن آن درعیون الانباء ابن ابی اصیبعه وخلاصه یی از آن دراخبار الحکماء القفطی وخلاصهٔ کاملتری درتتمهٔ صوان الحکمة البیهقی ذکر شده است. پدر او عبدالله مردی از اهل بلخ واز عمال دولت سامانی بود و بعهد سلطنت نوح بن منصور (۳۶٦-۳۸۷) ببخارا منتقل گشت وعمل قریه یی بنام خرمیثن [٤] از ضیاع آن شهر یافت وزن نیز ادرقریهٔ افشنه

---

۱ - رجوع شود به تتمه صوان الحکمه ص ۲ وعیون الانباء ج ۲ ص ۸ ۲ - تتمهٔ صوان الحکمة ص ۲۲ ۳ - حاشیه ص ۳۸ از تتمه صوان الحکمه ٤ - این اسم را بصورتهای محرفی ذکر کرده اند واصح ضبطها خرمیتن (بضم اول و فتح پنجم) و خرمیثن (بفتح اول و سوم و پنجم) است . این اسم از دو جزء خور (= در اصل اوستائی hvare) یعنی شمس (تلفظ این کلمه باید چنین باشد: xvar) و میثن بفتح اول و سوم (= در اصل اوستائی maêthana) یعنی وطن، مسکن، ترکیب شده است. جزء دوم همانست که بصورت میهن (بفتح اول و سوم و با یاء مجهول) ومهنه (بکسر اول وفتح دوم وسوم) در زبان فارسی باقی مانده ، بدین ترتیب خرمیثن ضبط دیگری از خور میثن است که در رسم معمول فارسی دری باید «میهن خور» ترجمه شود و در این صورت معنی آن برای فارسی زبانان معاصر روشن است .

بنام ستاره بخواست واز او درماه صفر سال ۳۷۰ پسری بنام حسین آورد[1] . پس از ولادت پسر دیگرش محمود که پنج سال بعد اتفاق افتاد عبدالله با فرزندان بخارا رفت و ابوعلی حسین بفرا گرفتن قرآن و ادب اشتغال جست و در ده سالگی قرآن و بسیاری از علوم ادب را آموخت. پدرش عبدالله و برادر مهینش علی دعوت اسمعیلیه را پذیرفته و از آنان ذکر نفس و عقل را بروجهی که در دعوت خود میآوردند شنیده بودند و گاه با یکدیگر در این ابواب مذاکره میکردند و ابوعلی مذاکرات آنان را می‌شنید و چون چندی گذشت آغاز دعوت او نیز کردند و بر سنت خویش ذکر فلسفه و هندسه و حساب هند را بمیان آوردند . آنگاه پدر او را نزد سبزی فروشی که حساب هند میدانست بتعلم علم حساب گماشت و در این میان فقه هم میآموخت تا ابوعبدالله الناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیب به بخارا رفت . عبدالله اورا در خانهٔ خویش فرود آورد تا حسین را از اصول فلسفه آگاه سازد و بوعلی از کتاب ایساغوجی آغاز کرد و در تحقیق حد جنس مسائل تازه‌یی از خود آورد که مایهٔ شگفتی استاد گردید چنانکه ناتلی عبدالله را از واداشتن پسر بشغلی غیر از علم برحذر داشت، آنگاه ظواهر علم منطق را از آن استاد بیاموخت و خود بتحقیق در شروح آن پرداخت و در این علم استوار شد . از کتاب اقلیدس نیز پنج یا شش شکل و از المجسطی تا اشکال هندسیه را از ناتلی فرا گرفت و بعد بفرمان ناتلی خود بمطالعهٔ بقیهٔ این کتب و عرضه داشت معلومات خود بر استاد مبادرت کرد و بسیاری از اشکال بود که ناتلی نمیدانست و حسین بحل و فهم آنها و تفهیم ناتلی توفیق می یافت . بعد از این مقدمات ناتلی راه گرگانج گرفت و ابوعلی بتنهایی در کار علم ایستاد و بمطالعهٔ متون و شروح طبیعی و الهی پرداخت و آنگاه بعلم طب متوجه گشت و دیری نگذشت که در این علم مبرز و مشهور شد تا آنجا که فضلاء علم طب نزد او بتکمیل اطلاعات مبادرت میکردند. سپس بکار معالجت دست زد و بسیاری از معالجات را بطریق تجربه کشف کرد . درهمین حال از آموختن علم فقه غافل نبود و این هنگام شانزده سال داشت . یکسال دیگر هم بمطالعه و افزودن بر معلومات خویش اشتغال جست و قرائت

---

۱ ـ پنج سال بعد پسری بنام محمود از همین زن آورد و پسری بزرگتر از حسین و محمود هم داشت که گویا همان «علی» مذکور در طبقات الاطبا (ج ۲ ص ۱۹) باشد .

منطق و جمیع اجزاء فلسفه را تکرار کرد و چون درمنطق وعلم طبیعی وریاضی استوار شد بعلم الهی ومطالعهٔ کتاب مابعدالطبیعة پرداخت وباآنکه چهل بارآنرا تکراروحفظ کرد بااینحال بفهم حقیقت آن موفق نگردید تاآنکه کتاب ابونصر فارابی را در اغراض مابعدالطبیعة بچنگ آورد وبیاری آن از علم الهی آگهی یافت . در این میان پادشاه سامانی [1] بیمار شده بود وپزشکان درگاه از معالجت اودرماندند وچون از کثرت مطالعات ابوعلی آگهی داشتند امیر خراسان را باحضاراو واداشتند واوباآنان در معالجت پادشاه مشارکت کردونزداو تقرب یافت وبدارالکتب سامانیان راه جست .این کتابخانه شامل اتاق های متعددودرهر اتاق صندوقهای بسیار از کتب بود .در اتاقی کتب عربی وشعرودردیگری کتب فقه بودواوفهرست کتب اوائل رابخواندو کتبی را کهمورد حاجت او بودو بسیار کسان ازوجودآنها اطلاع نداشتند بخواست و بامطالعهٔ آنها برمطالب کثیر دست یافت ومرتبهٔ هریك از مؤلفین را در علم بشناخت و چون به هژده سالگی رسید از تعلم همهٔ علوم فارغ شد و بعد ها گفت که در این هنگام ازحیث حفظ ازایام بعد پیشتر ولی بعداً در پختگی برتر بود والا در مقدار علم وی بعد ازآن تفاوتی حاصل نگشت . سپس از بیست و یکسالگی (وبقولی از هفده سالگی)آغاز تألیف و تصنیف کرد . در بیست و دو سالگی او (سال ۳۹۲) پدرش در گذشت واو متقلد اعمال وی در دیوان گشت وچون اموردولت سامانی مضطرب گردیده بود[2] نزدخوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد رفت و در خدمت او ووزیرش ابوالحسین احمدبن محمدالسهیلی (یاالسهلی)، کهخود ازدانشمندان بزرگ بودو بعدها مدتی در بغداد بسرمیبرد ،وجانشین علی بن مأمون یعنی مأمون بن مأمون ابن محمد،قربت ومکانت یافت وبابرادر ابوالحسین سهیلی یعنی ابوالحسن سهل بن محمد السهیلی همدوستی داشت وچند کتاب بنام اوتألیف کرد .بوعلی در خوارزم بادانشمندانی

۱ ـ این پادشاه سامانی را نوح بن منصور (۳۶۶ـ ۳۸۷) نوشته اند . سن ابوعلی چنانکه از مطالعه در سطور فوق برمیآید این هنگام نزدیك به ۱۸ سال تمام بود واگر این مقدار را بر ۳۷۰ که سال ولادت اوست بیفزائیم سال ۳۸۸ بدست میآید که سال دوم از سلطنت منصور بن نوح بن منصور (۳۸۷ - ۳۸۹) بوده است

۲ ـ تتمهٔ ص ٤٤ . بایددانست که درسال ۳۹۲ حکومت سامانی وجود نداشت وتنها بعد ازسال ۳۸۹ ازمیان سامانیان ابوابراهیم منتصر تاحدودسال ۳۹۵ برای تصرف مملکت ازدست رفته کوشش میکرد . پس شاید مراد اعمال دیوانی ایلك خانیه باشد که بخارا در این هنگام جزو امارت آنان بود .

چون ابوریحان بیرونی وابوسهل مسیحی وابونصر عراق معاشرت ومجالست یافت لیکن چندی بعد (وگویا اندکی پیش از سال ۴۰۳) از خوارزم بنساو ابیورد وطوس وسمنگان وجاجرم وگرگان رفت(۱) وقصد او از سفر بگرگان وصول بدرگاه شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار بود ولیکن این تاریخ مصادف با حبس ومرگ قابوس شد (۴۰۳ هجری) . پس از گرگان بدهستان رفت ودرآنجا بمرضی صعب دچار شد وبگرگان باز گشت واین باریکی از بزرگترین شاگردان وی یعنی ابوعبید عبدالواحد جوزجانی بخدمت او درآمد . شیخ چندی در گرگان بماند وبعضی از کتب خود را همینجا تألیف کرد وگویا درآنجا بامور دیوانی هم اشتغال داشت ومقارن سال ۴۰۴ بری رفت ومجدالدوله ابوطالب رستم (۳۸۷ - ۴۲۰) پسر فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی را معالجت کرد وبعد ازسال ۴۰۵ عزم قزوین وهمدان نمود وآنجا بخدمت شمس الدوله ابوطاهر امیر دیلمی همدان (۳۸۷- ۴۱۲) برادر مجدالدوله رسید وچندی نگذشت که وزارت او یافت وچون سپاهیان شمس الدوله شوریدند وقتل شیخ را خواستار شدند ناگزیر مدتی دست از شغل دیوان بکشید وچهل روز درخانهٔ شیخ ابوسعید بن دخدوك متواری وبمطالعه وتألیف مشغول بود ولیکن باز شمس الدوله اورا بخود نزدیك گردانید و وزارت داد ، بعد از فوت شمس الدوله پسرش سماءالدوله از ۴۱۲ تا ۴۱۴ سلطنت کرد. درآغاز سلطنت وی شیخ چهار ماه باتهام مکاتبه با علاءالدوله صاحب اصفهان در قلعهٔ فردجان محبوس بود وبعد از آزادی دیری درآنشهر نماند ومتنکروار با برادرش محمود وشاگرد خود ابوعبید ودو غلام از همدان بیرون رفت . شیخ در همدان چندین کتاب مهم خویش را خاصه در ایام تواری یا در حبس نگاشت وشبها شاگردان وی نزد او

---

۱ - نظامی عروضی علت این مهاجرت را دعوت سلطان محمود ازعلمای دربار خوارزمشاه شمرده و نوشته است که ابوسهل مسیحی وابوعلی بعد از وصول این دعوت از خوارزم گریختند . ابوسهل مسیحی دربیابان خوارزم بمرد وابوعلی ودلیل او با زحمات بسیار ازآن بیابان بیاورد افتادند . دلیل بازگشت وابوعلی بطوس رفت و بنشابور رسید وازآنجا روی بگرگان نهادو بعد داستان ملاقات او با قابوس ومعالجت یکی از اقرباء او را مذکور میدارد. رجوع شود بچهار مقاله چاپ لیدن ازصفحهٔ ۷۶ ببعد .

بتعلم مشغول بودند. بعد ازوصول شیخ به‌تیران[1] خواص دربار امیرعلاءالدوله ابوجعفر محمدبن دشمنزیاربن کاکویه معروف بابن کاکویه (۳۹۸–۴۳۳) او را پذیره شدند وبا حرمت بسیار باصفهان بردند. شبهای جمعه همهٔ علماءِ شهر درمجلس علاءالدوله[2] حاضر میشدند ودرجملهٔ فنون ازبوعلی استفاده میکردند واو در اینجا بتکمیل تألیفات خود وتصنیف کتب جدیدی بدرخواست علاءِالدوله وبستن رصدی بخواهش آن امیر وبیاری ابوعبید جوزجانی، مبادرت کرد وبرای رصد آلاتی پدیدآورد که تاآنوقت سابقه نداشت. در حمله‌یی که بسال ۴۲۵ سپاهیان مسعودبن محمود بسرداری بوسهل حمدونی (حمدوی) باصفهان کردند قسمتی از کتب ابوعلی بغارت رفت[3] وازآنجمله نوشته‌اند که الحکمة المشرقیة والحکمة العرشیة بغزنین حمل شد ودرخزاین غزنویان بود تا درحملهٔ ملك الجبال حسین غوری بر غزنه برآنشهر سوخته شد. درآخرین سفری که شیخ با علاءِ الدوله بهمدان میکرد در ماه رمضان سال ۴۲۸ در آنشهر در گذشت وهمانجا مدفون شد. ابن‌الاثیر وفات او را درهمین سال در شهر اصفهان نوشته است وقول اول اصح ومقبرهٔ او در شهر همدانست. ابوعلی مردی نیرومند وزیبا روی وظریف ومفرط در آمیزش با زنان وشراب بود. غالب شبها بعد از اتمام درس وبحث بشراب می‌نشست واین عادت او از بلوغ ببعد ادامه داشت. با اینحال دربسیاری ازشبها تادیرگاه بمطالعهٔ کتب وتحریروتألیف نیز مشغول میماند وحتی درحبس وسفر هم از این کار غفلت نداشت وعلت کثرت تألیفات او همین است وگرنه اشتغالات سیاسی ومنادمت با امرا فرصتی

---

۱ – طیران. این اسم را دراحوال شیخ معمولا طبران نوشته‌اند وباید علی‌الظاهر قریهٔ تیران اصفهان باشد

۲ – علاءالدولهٔ کاکویه بسبب معاشرت با ابوعلی بن سینا وتحریض او برتألیف کتب حکمت متهم بزندقه بود. رجوع شود بکامل‌التواریخ ابن‌الاثیر حوادث سال ۴۲۸ - نظامی‌عروضی (چهار مقاله چاپ لیدن ص ۸۲) نوشته است که وزارت علاءالدوله برعهدهٔ ابوعلی بود واین خطاست وگویا نظامی وزارت شیخ را برای شمس‌الدوله بدینگونه باشتباه یادکرده باشد.

۳ – ابن‌الاثیر این واقعه را بسرداری ابوسهل حمدونی (= حمدوی) در وقایع سال ۴۲۵ ذکرکرده وگفته است که چون ابوسهل براصفهان مستولی شد خزائن علاءالدوله را غارت کرد وکتب ابوعلی راکه درخدمت علاءالدوله بودگرفت. این کتب بغزنه حمل ودرکتابخانه های آن شهر حفظ شد تا سربازان حسین بن حسین غوری آنها را سوزاندند.

برای او نمی گذاشت. از حدت ذهن وذکای او نیز داستانهای عجیب نقل شده وهمین حدت ذهن است که او را در هژده سالگی قادر بفراغ از علوم عصر خود کرده ودر طب بمعالجات عجیب و کشف طرق جدید نایل ساخته بود. نقص عمدهٔ ابوعلی دراین بود که از گفتار زشت وسخنان تندنسبت بفضلای معاصرخویش وگاه نسبت بقدماءخودداری نمی کرد. البیهقی[۱] این عادت ویرا نکوهیده ودر بارهٔ او گفته است که « کان مؤذیاً مهجناً » وباز گوید که او دراثناء تصانیف خود بر ابوالفرج بن الطیب طعن میزند و ذم وبد گویی خوی حکیمان مبرز نیست . . . » ودربارهٔ او و ابوعلی بن مسکویه نیز حکایتی آورده ودراثناءِ آن گفته‌است کهابوعلی‌سینادرمجلس‌درس ابوعلی مسکویه رفت وگردویی درمیان مجلس افگند وگفت مساحت این گردو را بشعیرات تعیین کن. ابن مسکویه جزوی چند از اخلاق پیش او افگند ودر پاسخ او گفت: « . . . اما تو نخست خلق خود را اصلاح کن تا من مساحت گردو را استخراج کنم زیرا تو باصلاح اخلاق خود محتاج تری تا من بتعیین مساحت این گردو ! » ودرسؤالها وجوابهایی که میان ابوالریحان وابوعلی صورت گرفته بود آخرالامر کار ببد گویی کشید وابوریحان سخنان درشت بدوفرستاد[۲].

ابوعلی بن سینا بسیاری از معاریف عصر خودرا ملاقات کرده ویا با آنان مکاتبه ومعارضه داشته است وازآنجمله‌اند: ناتلی وابوبکر احمدبن محمد البرقی الخوارزمی وابوسهل‌المسیحی وابومنصورالحسن بن نوح‌القمری وابوسعیدبن ابی‌الخیر (که روایتی درملاقات ابوعلی با او ونامه‌هایی ازابوعلی درپاسخ برخی از سؤالات وی دردست است) وابوعلی بن مسکویه و ابوریحان البیرونی وابوالقاسم الکرمانی وابوالفرج بن الطیب وابونصر عراق وابوالخیرخمار.

شاگردان ابوعلی بن سینا بنا برآنچه از مجموع روایات نظامی عروضی[۳]

---

۱ ــ تتمة صوان‌الحکمة ص ۲۷و ۳۰ و۳۳ ۲ ــ شرح احوال ابوعلی بن سینا درین مختصر بتفصیل میسر نیست ودراین باب بمآخذی که درکتاب جشن‌نامهٔ ابن‌سینا (مجلد اول) چاپ تهران سال ۱۳۳۱ نشان داده شده است مراجعه شود.

۳ ــ چهارمقاله ص ۸۲ .

والبیهقی[۱] وابن ابی‌اصیبعه [۲] وشهرزوری‌مستفاد میشود کیارئیس بهمنیاربن‌مرزبان وابومنصورحسین بن طاهربن زیله وابوعبید عبدالواحدالجوزجانی وابوعبدالله المعصومی الحکیم وسلیمان دمشقی وامیر فخرالدوله ابوکالیجار [۳] وابوالقاسم عبدالرحمن ـ النیسابوری‌والسیدابوعبدالله‌محمدبن‌یوسف‌شرف‌الدین‌الایلاقی [٤] وعلی‌النسایی(سفرنامهٔ ناصرخسرو) بوده اند.

بابوعلی‌بن سینا اشعاری بفارسی وعربی نسبت داده اند. ابن ابی‌اصیبعه قسمت بزرگی از اشعار عربی منسوب بابن سینا را آورده است [٥]. ازجملهٔ قصاید او مهمتر ازهمه که شروحی برآن نگاشته شده ونسخ متعدد از آن دردست است، قصیدهٔ عینیهٔ اوست درباب کیفیت حلول نفس ناطقه درجسم ورجوع آن بعالم اصلی خودبدین مطلع:

هبطت الیك من‌المحل الارفع　　　ورقاء ذات تعزز وتمنع

این قصیده را یکبار ابوعبید جوزجانی چنانکه دراحوال او خواهیم دید شرح کرده؛ ودیگر شرح‌عفیف‌الدین‌التلمسانی‌متوفی‌بسال ۶۹۰است‌بنام«الکشف‌والبیان‌فی‌علم معرفةالانسان» که نسخهٔ آن درقاهره موجود است ؛ودیگرشرح داوداالانطاکی که نسخ آن در کتابخانه‌های قاهره وپاریس واستانبول موجود است و ... چندین‌شرح دیگر[٦]. کارادوواین قصیدهٔ مشهور را بزبان فرانسه ترجمه ودر مجلهٔ آسیایی (دورهٔ نهم مجلد چهارم‌ص ۱۵۷ ـ ۱۷۳) چاپ کرده است. دیگر از قصاید مشهور ابوعلی قصیدهٔ نونیهٔ اوست معروف به «الجمانیةالالهیة» بدین مطلع :

یا طالب‌الصفة الاله وخلقه　　　بتصور یهدی الی الایمان

که ازآن نیز نسخی جداگانه دردست است.

مجموعهٔ اشعارفارسی شیخ را ادوارد برون درتاریخ ادبیات خود ترجمه کرده[۷]

---

۱ ـ تتمهٔ ص ۹۱-۹۶　　۲ ـ طبقات‌الاطباء‌ج ۲ص ۲۰

۳ ـ دراصل چهار مقاله ص ۸۲ باکالنجار ، وباید محرف باکالیجار یعنی اباکالیجار باشد وکالیجار لهجهٔ دیگری از «کارزار» وبتلفظ پهلوی آن یعنی کاریچار (Kârizâr) نزدیك است با اصل‌تبدیل«ر» به «ل» .　٤ـ اوراشاگردبهمنیار نیزدانسته اند　٥ـ طبقات‌الاطباءج۲ص ۱۰-۱۸

٦ ـ رجوع شود به مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۵۳-۱۵۵

۷- E. Browne : A Literary History of persia ,New York,1902,Vol.II,p. 106-111

و آقای سعید نفیسی نیز تمام اشعار فارسی منسوب بدو را درمجلهٔمهرمنتشرساخته‌است.

کتب و رسالات ابن‌سینا در فلسفه وطب وتفسیر وتصوف واخلاق و کیمیا ولغت وسایر ابواب علوم وادب بپارسی وتازی بسیاراست . ازمیان کتب ورسالاتی که درابواب مختلف فلسفه نوشته است غیر ازریاضیات و کیمیا وطب که درموارد دیگرذکرخواهد شد،اینجا کتب ذیل را یادمی کنیم :

کتاب الشفا در هژده جزو در همهٔ ابواب فلسفه یعنی منطق وریاضی وطبیعی والهی . منطق شفا مهمترین ومفصل‌ترین کتاب منطق‌است که همواره موردتوجه ودقت دانشمندان بوده است . این قسمت مشتمل است براجزاء نه گانهٔ منطق یعنی مدخل باضافه هشت قسمت ارغنون . قسمت ریاضی شامل اصول علم هندسه و ارثماطیقی وموسیقی وعلم هیئت است . درهندسه وحساب و موسیقی ونجوم شفا ، ابوعلی تصرفات جدیدی کرده ومسائلی نو برمباحث قدما وخاصه بر المجسطی افزوده است . طبیعیات شفا حاوی بحث در السماع الطبیعی والسماءوالعالم والکون والفساد وافعال وانفعالات ومعادن وآثار علویه ونفس ونبات وحیوانست . در این کتاب خاصه در قسمت نبات و حیوان مطالب مأخوذ از ترجمه های کتب ارسطوتقریر وتأیید شده است ودرالهیات که شامل ده مقاله است بحث دراقسام موجودات وجوهروعرض ومادهوصورتوواحدووحدت و کثرت وتقدم وتأخر وقدم وحدوث ونوع وجنس وفصل واقسام علل واحوال آن ومبداء اولی و کیفیت صدور اشیاء ومبداءِ ومعاد ونبوت وعبادات ولزوم طاعت از خلیفه وامام واشاره به سیاسات ومعاملات واخلاق مورد تحقیق شیخ قرار گرفته است . بدین طریق ملاحظه میشود که شفا کتابی جامع درحکمت ومشتمل برابواب مختلف آنست وبهمین سبب همواره از کتب مهم حکمت مشاء محسوب شده ومورد تحقیق ومطالعه وشرح آیندگان قرار گرفته است . قسمتی ازاین کتاب بسال ۱۳۰۳ درتهران‌چاپ‌شده‌وازآن نسخ متعددی نیز در کتابخانه های شرق وغرب موجود است وحواشی وشروحی برآن نوشته شده واختصاراتی ازآن ترتیب یافته است . از اجزاءِ کتاب الشفا چندین‌ترجمه دردست وازآنجمله است ترجمهٔ هورتن بآلمانی که در سالهای ۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۹ میلادی

چاپ شده‌است[۱] .قسمت‌هیئت را ویدمن[۲] وقسمت ریاضی را ارلانگر درجزو کتاب موسیقی عربی[۳] ترجمه‌نموده[٤] وازقسمت کتاب‌الحیوان‌ترجمه‌یی بدست‌وان‌دیك[٥] بانگلیسی صورت گرفته وبسال۱۹۰٦چاپ شده‌است.«ابراهیم مذکور»در کتاب«ارغنون ارسطو درعالم عربی»[٦] چندین قسمت از منطق شفارا ترجمه کرد . در۱۹۲۷ درپاریس کتاب معتبری مربوط ببعض قسمتهای الشفا که درترجمه‌های لاتین الآثارالعلویهٔارسطو یافته بودند چاپ شد[۷] . این قسمتها راکه بلاتین ترجمه کرده بودند مدتها منقول از آثار ارسطو می‌پنداشتند لیکن ناشران کتاب مذکور ثابت کردند که این قسمتها اصلا از کتاب‌الشفاء ابوعلی‌بن‌سیناست که درحدود۱۲۰۰میلادی بدست آلفردآفساراشل[۸] بلاتینی‌ترجمه شده وبعداً بنام کتاب‌المعادن ارسطو[۹] شهرت یافته وسپس‌ضمیمهٔ کتاب چهارم الآثار العلویة ترجمهٔ هانریکوس آریستیپوس [۱۰] از یونانی بلاتینی شده بود ، سه کتاب اول‌الآثارالعلویة را « ژراردودی کرمونا» ازعربی بلاتینی درآورد .

کتاب النجاة ، درسه جزو ، ازباب آنکه بمنزلهٔ خلاصه‌یی از کتاب الشفاست اهمیت دارد . این کتاب را ابوعلی درهمان حال که بر راه شاپور خواست کتاب النبات و کتاب‌الحیوان شفا را مینوشت تألیف کرد وریاضیات‌آنرا شاگردش ابوعبیدجوزجانی بشرحی که بعداً خواهد آمد نوشت وبر کتاب استاد خود افزود . از کتاب نجات نسخ متعدد دردست است ومتن آن یکبار درسال ۱۵۹۳ میلادی همراه کتاب القانون در رم

---

۱ – V.M. Horten: Das Buch der Genesung der Seele. Eine philosophische Enzyclopaedie Avicennas. Die Metaphysick, enthaltend Metaphysick, Theolgie, Kosmologie und Ethik übersetzt und erlautert, Halle, 1907–1909.

۲ – E.Wiedemann

۳ – La Musique arabe

٤ – Kitab al-Shifa, Mathématiques Ch.XII,traduction par R.D.Erlanger,en la Musiqne arabe,II,Paris,1935.

٥ – E.A .Van Dyck

٦ – Ibrahim Madkour:L'Organon d'Aristote dans le monde arabe,Paris,1934.

۷ – E.J. Holmyard and D.C. Mandeville:Avicennae de congelatione et conglutinatione lapidum, Paris 1927

۸ – Alfred of Sarashel

۹ – Liber de mineralibus Aristotelis

۱۰ – Henricus Aristippus

وباز بسال ۱۳۳۱ هجری در قاهره چاپ شد. کتاب النجاة مانند شفا بسریانی ترجمه شده وازقسمتهای مختلف آن ترجمه‌هایی بزبانهای غربی نیز صورت گرفته است مثلا نعمة‌الله کرم ترجمه‌یی از الهیات آن بلاتینی ترتیب داد که بسال ۱۹۲۶ میلادی در رم طبع شد(۱) و محمودالحفنی قسمت موسیقی آنرا با تعلیقات بآلمانی ترجمه و بسال ۱۹۳۱ دربرلین چاپ کرد و «پیرواتیه» منطق آنرا بنام « منطق پسرسینا » بفرانسه درآورد ودر پاریس بسال ۱۶۵۸ چاپ کرد (۲).

کتاب‌الانصاف یا بنا برنقل شهاب الدین سهروردی (مقتول بسال ۵۸۷) در المشارع والمطارحات «کتاب‌الانصاف والانتصاف» ازجملهٔ مهمترین آثارابوعلی‌سینا بود که دربیست جزونوشته وجمیع کتب اودرآن شرح شده بود. ابوعلی سینا دراین کتاب بین حکمای‌شرق وغرب حکومت کرد. کتاب‌الانصاف درحملهٔ غزنویان‌باصفهان‌بتاراج رفت وظاهراً جز اجزائی از آن باقی نماند (۳). ابوعلی‌بن سینا درنامه‌یی که برای ابوجعفرمحمدالکیا نوشته‌ودر مقدمهٔ کتاب المباحثات‌چاپ‌شده‌است، میگوید: «کتابی تألیف کرده‌بودم بنام کتاب‌الانصاف ودرآن‌علمارا بدودسته‌مغربیین‌ومشرقیین‌قسمت‌نمودم، نخست مشرقیین با مغربیین معارضه میکنند آنگاه من حکم میان آنان‌مبادرت‌ورزیدم واین کتاب مشتمل برنزدیك بیست وهشت هزار (؟) مسأله بود ومن مواضع مشکل از نصوص کتب ارسطو ومشائین را تا آخر اثولوجیا درآن توضیح کردم وسهو مفسرین را روشن ساختم واین‌کار را درمدتی اندك بپایان بردم واگر آنها را استنساخ میکردند به بیست مجلد میرسید واین دریکی از هزیمت‌ها برباد رفت وحال آنکه جز نسخهٔ اصل چیزی ازآن دردست نبود. نظر دراین موضوع واین خصومتها خالی ازنزهتی نبود ومن اگر ازکاری که دردست دارم فراغت یابم باز بنگارش آن مبادرت خواهم‌جست‌اگرچه اعاده‌کاری دشواراست ولیکن‌این کتاب‌مشتمل برتلخیص مواردضعف بغدادیین وتقصیرات

---

۱ -- Avicennae Metaphysices Compendium, ex arabo latinum reddidit et adnotationibus adornavit Nematallah Caram, Roma, 1926.

۲ -- Pierre Vattier : La Logique du fils de Sina ,Paris, 1659.

۳ -- تتمه صوان‌الحکمه ص ۵۵-۵۶

وجهل آنان بود واینك برای من نگارش آن مطالب امکان ندارد وفرصت آنرانیزندارم بلکه میپردازم ببحث درباب کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی النحوی وامثال آنان» (۱) این کتاب ظاهراً ازحال مسوده بیرون نیامده وتحریر نهایی نیافته بود . ازاجزاءِ کتاب الانصاف اکنون قطعاتی دردست است ، یکی ازآنها قسمتی است درشرح مقالة حرف اللام (مقالهٔ دوازدهم) از کتاب الحروف ارسطو. ازاین کتاب اکنون نسخه‌یی جزءِ مجموعه‌یی دردارالکتب المصریة ونسخه‌یی دیگردرخزانهٔ تیموریه درکتابخانهٔ مصرموجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در کتاب ارسطوعندالعرب ازصحیفهٔ ۲۲ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است .

کتاب الاشارات والتنبیهات را غالباً آخرین تألیف ابوعلی بن‌سینا دانسته‌اند. این کتاب خلاصه ییست از فلسفهٔ ابوعلی وبهمین سبب در زمرهٔ مهمترین کتب درسی حکمت میباشد . اشارات تقسیم میشود به ده نهج وده نمط . انهاج ده گانهٔ آن درمسائل مختلف منطق است وده نمط آن بترتیب معنونست بعناوین: فی تجوهر الاجسام فی الجهات واجسامها الاولی والثانیة ـ فی النفس الارضیة والسماویة باتکمله یی در ذکر حرکات منبعث از نفس ـ فی الوجود وعلله ـ فی الصنع والابداع ـ فی الغایات ومبادئها وفی الترتیب فی التجرید ـ فی البهجة والسعادة ـ فی مقامات العارفین ـ فی اسرارالآیات . چنانکه ملاحظه میشود در این کتاب فصول خاصی بمسائل عرفانی اختصاص یافته وابوعلی بجای آنکه مانند فارابی اصول تصوف را با مبانی فلسفی درآمیزد آنرا چون ذیلی بر کتاب خود قرارداده ویا بصورت رسالات جداگانهٔ دیگردرآورده است. ازاین کتاب ترجمه‌یی بفارسی دردست است وچند شرح برآن نوشته شده مانند شرح امام فخرالدین رازی متوفی بسال ۶۰۶ هجری وشرح علی الآمدی متوفی بسال ۶٤۱ وشرح خواجه نصیرالدین طوسی متوفی بسال ۶۷۲ وشرح ابن کمونه متوفی بسال ۶۷۶ . حواشی متعددی نیز براین کتاب نوشته شده وغالب این شروح وحواشی بطبع رسیده است. این کتاب

---

۱ ـ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۲۱-۱۲۲

علاوه برچاپ تهران همراه شرح خواجه نصیر درسال ۱۸۹۲ جزو رسائل ابن‌سینا در لیدن وبار دیگر متن عربی وترجمهٔ آن بزبان فرانسوی بدست فورژه بطبع رسید [۱]. چاپ دیگری نیز از آن در۱۹٤۸ و۱۹٤۹ درقاهره بتصحیح استاد سلیمان دنیا صورت گرفت. مهرن نیز ازسه نمط اخیرآن ترجمه‌یی بفرانسه ترتیب داده [۲] ونسخ‌متعددی هم ازاین کتاب وشروح آن موجوداست. این کتاب نزد علمای لاتینی به **Liber Alixarata** شهرت داشته واندکی بعد ازسال ۱۲۵۰ میلادی قسمتی ازآن در کتاب «خنجرایمان ضد یهود ومسلمین» [۳] تألیف ریموندمرتان دومینیکی بلاتینی ترجمه شد. این کتاب را اخیراً مادموازل گوآشن (A. M. Goichon) در جزو «دورهٔ آثار ادبی یونسکو» بعنوان **Livre des Directives et Remarques** ترجمه وبخرج یونسکو چاپ کرده است (پاریس۱۹۵۱).

رسالة فی‌اقسام‌العلوم‌الحکمیة، یا اقسام‌الحکمة، یا تقسیم‌الحکمة وفروعها. در این رساله شیخ باقسام علوم عقلیه برطریق ایجاز واجمال اشاره کرده است. نسخ‌متعدد ازاین رساله در کتابخانهٔ مشهد واستانبول وبودلیان وقاهره وموزهٔ بریتانیا موجوداست. این رساله در مجموعهٔ «تسع رسائل فی‌الحکمة والطبیعیات» چاپ شده است (پنجمین رساله) وترجمهٔ عبری ازآن نیز دردست است.

رسالهٔ عرفانی حی‌بن یقظان راشیخ درزندان فردجان نگاشت وشاگردش‌ابن‌زیلة آنرا شرح کرد. این کتاب داستانی عرفانی برطریق رمزاست که درآن شرح‌حال‌پیری از اهل بیت‌المقدس بنام حی پسر یقظان آمده است. مراد ازاین حی‌بن یقظان اشارهٔ رمزی‌به«عقل فعال»است که جویندهٔ‌حقیقت‌را دروصول بحق یاوری میکند.حی‌بن‌یقظان بوصیت پدر بگردش در بلاد مبادرت جستد ویقظان مفتاح همهٔ علوم را بپسر داده بود. حی نویسندهٔ کتاب را با خود بسیاحت عالم برد، نخست او را بچشمه یی عجیب نظیر چشمهٔ حیات که در داستان اسکندر می‌بینیم راهنمایی کرد. هرکس از این

۱- J.Forget: Le livre des théorèmes et des avertissements, Leiden, 1892

۲- Mehren: Les trois dernières sections de l'ouvrage al-Ishârat wa-t-Tanbihât, Leiden 1891.

۳- Pugio fidei adversus Mauros et Judaeos

چشمه بنوشد از بیابانهای سخت و کوههای بلند میتواند گذشت . این چشمه درآنسوی ظلمات ودر بیابانی روشن ونورانی واقعست (یعنی فلسفه درآنسوی جهل) . سپس از دوقسمت عالم ، عالم ماده وعالم معنی وطی مراحل و وصول بحق بطریق رمزسخن رفته واین بحث با بیانی شیرین بوصف واجب الوجود ختم شده است . این رساله در قاهره ولیدن بچاپ رسید واز آنجمله است درمجموعهٔ رسایل ابن سینا در لیدن که بمباشرت مهرن انتشار یافت نسخ خطی آن هم دردست است . ازاین کتاب ترجمه‌وتفسیری‌بدیع وفصیح بفارسی دردست است که‌آقای هانری کربن‌رئیس‌قسمت‌ایرانشناسی‌ادارهٔ‌اطلاعات وروابطفرهنگی سفارت کبرای فرانسه درایران آنرا طبع کرده است . این شرح بامر علاء الدولهٔ‌کاکویه فراهم شده و ظاهراً تصنیف ابوعبید شاگرد شیخ است . انشاءِ دیگری ازقصهٔ حی‌بن یقظان از ابن‌طفیل دردست است .

رسالة فی‌تعریف‌الحکمة و اقوال‌الحکما ، یا رسائل فی‌فوائدالحکمة ، یا اقوال الشیخ فی‌الحکمة که نسخ آن در کتابخانه‌های استانبول موجود است .

شرح کتاب اثولوجیای فلوطین منسوب بارسطو، که نسخی‌از آن‌در کتابخانه‌های قاهره موجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی‌آنرا در کتاب ارسطو عندالعرب‌ازصحیفهٔ ۳۷ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است . این شرح ظاهراً جزو کتاب‌الانصاف بوده .

شرح کتاب النفس ارسطو که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مصر درقاهره موجود است وازصحیفهٔ ۷۵ ببعد کتاب ارسطو عندالعرب باسم التعلیقات علی حواشی کتاب النفس لارسطاطالیس من کلام‌الشیخ الرئیس ابی‌علی‌بن سینا ، چاپ شده.ازاین کتاب نسخه‌یی بفارسی در کتابخانهٔ احمد ثالث در استانبول موجود است که بنام ابوعلی ثبت شده ولی گویا ترجمه‌یی از تعلیقات او برحواشی کتاب‌النفس باشد . این کتاب نیز علی‌الظاهر جزئی از کتاب‌الانصاف بوده است .

المباحثات للشیخ‌الرئیس ابن سینا الفیلسوف مع‌تلمیذه بهمنیار وابی منصوربن زیله وغیرهما که شامل پاسخهای متعدد درمسائل متنوعی است که ابوعلی بمشکلات دوشاگرد مذکور خود که از وی سؤال کرده بودند داده است وبهمین سبب دشوار واز

حیث فهم محتاج تأمل ودقت است . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانه های قاهره واستانبول ولیدن وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی‌درزنجان موجود است ود کترعبدالرحمن بدوی آنرا ازصحیفهٔ ۱۱۹ ببعد ازمجلد اول کتاب‌ارسطوعند العرب چاپ کرده ودونامه از ابوعلی هم که حاوی جواب ببعضی سؤالات فلسفی است دنبال همین کتاب آورده شده است (ص۲٤۰ ـ ۲٤٦).ابوعلی درضمن کتاب المباحثات دوجا بکتاب دیگری بنام «المباحثات‌الصدیق» و« المباحثات‌الصدیقیة» اشاره کرده واز فحوای‌سخن‌اومعلوم‌است که این کتاب غیر از کتاب‌المباحثات بوده‌است.یکجامیگوید « اما انه لم‌یکون البسیط المجرد عقلا وبای تجرید یکون ولم یعقل ذاته فقد کتبت‌فی مباحثات‌الصدیق مافیه کفایة »(۱) وجای دیگر(۲) گوید «قدبینا فی‌المباحثات‌الصدیقیة ان‌الشخص‌لطبیعة النوع‌الواحد کیف یمکن ان‌یکون» .

التعلیقات فی‌الحکمة، بحث‌هایی است درمنطق وطبیعیات والهیات که‌بعید نیست همان باشد که ابن ابی‌اصیبعه آنرا باسم « کتاب تعالیق علق عنه تلمیذه ابومنصوربن زیله » ذکر کرده است واین غیر از تعلیقات شیخ برحواشی کتاب النفس ارسطو است که قبلا یاد شد . ازتعلیقات نسخ متعدد در کتابخانه‌های مشهد واستانبول‌وقاهره وموزهٔ بریتانیا وزنجان (در کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی) موجود است .

رسالة فی‌الحدود ، از رسالات معروف ابوعلی در تعریف هفتاد اصطلاح در اقسام مختلف فلسفه است که نسخ متعدد از آن در کتابخانه های مجلس ومشهد واستانبول وبودلیان وبرلین ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرجزء مجموعهٔ تسع‌رسائل. . نیز بچاپ رسیده . این رساله‌رامادموآزل گوآشن ترجمه وچاپ کرده‌است(۳).

الحکمة العروضیة ، ابوعلی‌بن سینا درشرح احوال خود گفته است که در بخارا بهمسایگی من مردی بوده است بنام ابوالحسن‌العروضی وازمن خواست که در حکمت

---

۱ ـ کتاب‌المباحثات ، جزو مجموعهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۷۳

۲ ـ ایضاً ص ۱۷۵

۳ـ Mlle Goichon : Introduction à Avicenne, son épitre des définitions, traduction et notes, préface de M. Asin Palacios, Paris 1933.

کتابی جامع برای اوتصنیف کنم ومن برای وی ازمجموع آن کتابی ترتیب دادم وبنام اونامیدم ودرآن غیراز ریاضی سائر علوم را آوردم ودراین هنگام بیست ویکسال ازعمر من میگذشت. بنابراین باید الحکمة العروضیه‌را نخستین کتاب ابوعلی‌بن سینادانست. از این کتاب نسخه‌یی در کتابخانهٔ اوپسالا در سوئد جزو مجموعه‌یی فلسفی موجود است. قسمت طبیعیات این نسخه همانست که در کتاب نجاتست ودرجزو اول ازمسائلی مانند وحدت، قوه، فعل، واجب، کلی، تام، اختلاف‌القضایا، برهان مطلق وحقیقی، حد، مبادی حد، تناسب حد وبرهان، فصول، مباینات وجز آن سخن میرود. ازمنطق این کتاب قسمت بوطیقا در اوپسالا ضبط است که درآخر آن آمده: «وقد عملناها للشیخ‌الکریم ابی‌الحسن (؟) احمدبن عبدالله‌العروضی ایده‌الله کما التمس وعلی‌الوجه الذی التمس» وشاید دونسخهٔ دیگر از کتب منطق شیخ بنام ریطوریقا ای‌البلاغة فی الحکومةوالحکومة والخطابة بشمارهٔ ۳٦٤ والسفسطیقافی ابانةالمواضع المغلطةللباحث بشمارهٔ ۳٦٤ دراوپسالا موجود است که بعید نیست‌ازهمین‌حکمةالعروضیة باشد.

الحکمة المشرقیة یا حکمة المشرقیین. یکی از معتبرترین کتب ابوعلی بن سیناست. برخی تصور کرده اند که موضوع این کتاب مسائل اشراقی وبدین طریق حکمةالمشرقیة بمعنی حکمةالاشراق است (ودراین صورت باید آنرا بضم میم‌خواند) ولی در حقیقت وچنانکه از تحقیق در گفتار ابوعلی دراین کتاب برمیآید،مراد شیخ ازتصنیف آن بیان عقاید حکمای بغداد (شرقیین) دربرابر شارحین اسکندرانی ارسطو (غربیین) وذکر خطایا و زللی است که برمشائین دست‌داده، یا توضیح نکاتی که از نظر آنان دورمانده[1]. قصد ابوعلی‌سینا ازتألیف این کتاب وعقایدی که درآن‌آورده‌هنگام تحقیق در روش او ذکرخواهد شد. این کتاب مانند غالب کتب بزرگ فلسفی ابن‌سینا دارای قسمت های منطق وطبیعیات و ریاضیات (؟) والهیات است واز آن دو نسخه

---

۱ – دراین باب رجوع کنید بصحایف بعد ازهمین کتاب وبمقالهٔ فاضلانهٔ:

C.A. Nallino : Filosofia « orientale» od « illuminativa» d'Avicenna, Riv. stud x, 1925, p. 367-433

این مقاله را دکترعبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ التراث‌الیونانی ازصحیفهٔ ۲٤۵ تا ۲۹٦ بعنوان: «محاولةالمسلمین ایجاد فلسفة شرقیة» ترجمه کرده است.

در استانبول کتابخانهٔ ایا صوفیا بشمارهٔ ۲۴۰۳ و کتابخانهٔ نور عثمانیه بشمارهٔ ۴۸۹۴ موجود است. نسخهٔ ایاصوفیا حاوی سه قسمت منطق وطبیعیات و الهیات میباشد. مجموعه‌یی در کتابخانهٔ بودلیان تحت شمارهٔ ۴۰۰ کتب عبری موجود وشامل چهار کتاب است که سومین آن رسالهٔ مشهور ابن‌سینا درتقسیم علوم میباشد وچهارمین بنابرعنوان آن جزئی‌ازطبیعیات از کتاب الفلسفةالمشرقیهٔ ابن‌سیناست(۱). منطق حکمةالمشرقیین بعنوان « منطق المشرقیین» در ۱۳۲۸هجری مصادف با ۱۹۱۰ میلادی‌درقاهره‌چاپ‌شد.

عیون‌الحکمة. شامل‌سه قسمت‌منطق وطبیعی‌والهی. نسخ خطی ازاین کتاب‌در کتابخانهای‌مجلس‌واستانبول‌وواتیکان‌ولیدن‌موجودست‌وبخش‌طبیعیات‌آن‌درمجموعهٔ‌تسع رسائل‌چاپ‌شده.امام‌فخررازی‌این کتاب راشرح کرده‌وازشرح اونسخ‌متعدددردست‌است.

ارجوزة فی‌المنطق، یا الرجزالمنطقی، یا میزان‌النظر، یا القصیدةالمزدوجة، یا القصیدةالمصرعة، که بدین بیت آغازمیشود:

الحمدلله الذی لعبده　　　نیل السناء لااله فی حمده

ازاین ارجوزه نسخی در کتابخانهای استانبول و کتابخانهٔ اسکوریال ورامپور و واتیکان ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است وهمراه منطق‌المشرقیین درمصرچاپ شده.

تلخیص‌المنطق، که بنابردرخواست بعضی از یاران تألیف شده،شامل خلاصه یی ازعلم منطق وازآن نسخه‌یی در کتابخانهٔ فاتح استانبول موجود است.

علم‌البرهان وبیان ان کل‌تعلیم وتعلم من‌علم سابق، یا رسالة فی‌اصول‌علم‌البرهان، که نسخه‌یی ازآن در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است.

القضایا فی‌المنطق، قصیده‌ییست دربیان قضایا که چنین شروع میشود:

ان القضایا کلها محصورة　　　فی خمس عشرة عند اهل‌المنطق

الممکنات جمیعها هی‌اربع　　　عام و خاص عند کل محقق

ازاین قصیده نسخی در کتابخانهای استانبول‌موجود است.

المسائل‌العشرة، حاوی ده موضوع یعنی: علت اولی ـ حقیقت طبع ـ حقیقت

---

۱ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۲۶-۲۷

نفس کلی ـ شمس وقمر وسایر کواکب ـ آیا جایز است که قدیم بیش از یکی باشد؟ ـ وجود واحد ـ فرق بین فعل ارادی وفعل طبعی ـ عدم ـ حد موجود ـ تعلق فعل بفاعل.

رساله‌یی بعنوان « فی‌المنطق » در کتابخانه های استانبول هست که بدین کلام آغاز میشود : « فان عزیمتنا فی‌هذه الرسالة مقصورة علی ذکر حال الخلتین الخاصتین بنوع الانسان وهما العلم والنطق وتفصیل ماعرض لهما من‌الاحوال وتعدید ما انقسما الیه من‌الاجسام » وبنا براین شاید اسم اصلی آن « المنطق » نباشد.

الرسالة‌الموجزة‌فی‌اصول المنطق یا الموجزة فی‌المنطق که دربعض نسخ بعنوان المقالة الاولی للرسالة‌الموجزة فی‌اصول‌المنطق نامیده شده است.

کتابی‌دیگر باسم الموجزفی‌المنطق در کتابخانه‌های ایاصوفیا ونورعثمانیه‌موجود وغیراز کتاب مذکوراست. مقالهٔ اول ودوم این کتاب بمقدمات علم منطق وغرض‌از آن ومابقی کتاب بقضایا وانواع قیاسات اختصاص داده شده است.

الموجز الکبیر، نام کتابی از شیخ درمنطق است که نسخی از آن در کتابخانهٔ ایاصوفیا و کوپرولی استانبول باقی است.

کتابهای دیگری درمنطق‌ازشیخ بنام ریطوریقا وسوفسطیقا والنکت فی‌المنطق یا الفصول‌الموجزة ، والبهجة فی‌المنطق یا المنطق وتعلیق فی‌المنطق والقیاس وتعقب ـ الموضع‌الجدلی وهمچنین نسخ جداگانه‌ازمنطق حکمة المشرقیین شیخ دردست است.

مقالة فی‌النفس، یا مبحث فی‌القوی‌النفسانیة ، یا کتاب‌النفس ، یاالعشرة فصول،را ابوعلی برای امیر نوح بن منصور سامانی در ده فصل تألیف کرد واز آن نسخ خطی در اسکوریال وامبروزیانا (ایتالیا) وبیروت وبودلین ورامپور ومجلس ولیدن‌وموزهٔ بریتانیا وکتابخانهای استانبول موجود است. لاندوئر آنرا بنام روانشناسی ابن سینا در مجلهٔ مستشرقین آلمانی ترجمه وبا متن عربی چاپ کرد (۱) وهمین طبع بوسیلهٔ واندیك در قاهره بسال ۱۳۲۵ چاپ شد. ترجمهٔ لاتینی آندرآآلپاگو بسال ۱۵۴۶ (۲) وترجمهٔ

---

۱ — Landauer : Die Psycologie des Ibn Sina, ZDMG (1876) 29, p.335 sqq.
۲ — Compendium de anima... ab Andrea Alpago 1546.

انگلیسی آن بدست واندیك در۱۹۰٦ منتشر شده‌است[۱].

احوال‌النفس ، یا کتاب حال‌المعاد ، درشانزده فصل که جزء بزرگی‌ازآن مطابق است با آنچه در النجاة آمده ونسخ متعدد ازآن در کتابخانهٔ مشهد وبرلین وقاهره و کتابخانهای استانبول موجود وفهرست مطالب آن چنین‌است : ۱ـ‌فی‌تعریف حدالنفس ۲ ـ فی‌تعریف قوی‌النفسانیة ۳ ـ فی‌اختلاف افاعیل القوی المدرکة ٤ ـ فی‌الدلالة علی کل ماکان من‌القوی مدرکاً للصور وهی جزئیة فلیس یمکن ان یدرکها الابالآلة ٥ ـ فی ان ادراکها للصور وهی کلیة لایکون بالآلة ٦ ـ فی‌ان‌النفس کیف‌ومتی‌تستعین بالبدن وکیف تستغنی‌عنه ۷ ـ فی‌صحة استغنائها عن‌البدن ۸ ـ فی‌ان حدوثها مع حدوث‌البدن ۹ـ فی‌بقائها ۱۰ـ فی‌ابطال‌التناسخ ۱۱ـ فی‌ان‌جمیع قواهاالنفس‌واحدة ۱۲ـ فی‌خروج العقل النظری الی‌الفعل ۱۳ ـ فی‌اثبات‌النبوة ۱٤ ـ فی‌الرتبة‌القصوی التی قدتبلغها النفس‌الانسانیة فی‌الدنیا ۱٥ـ فی‌سعادتها وشقاوتها بعدالفراق۱٦ـ‌فی‌محال هذه‌الرسالة[۲] .چنانکه‌ازاین فهرست مستفاد میشود کتاب احوال النفس‌از کتب معتبر ابوعلی در بیان نظر های او راجع به نفس است . این کتاب در مصر بطبع رسیده وترجمهٔ فارسی نیز ازآن در دست ودر کتابخانهٔ مشهد موجود است . بنا برآنچه از مقدمهٔ این نسخه برمیآید مترجم بفرمان پادشاه‌وقت رسالهٔ احوال النفس ابوعلی را بفارسی درآورده وبرخی‌بعید نمیدانند که‌این‌مترجم خود ابوعلی‌بن‌سینا باشد . درآغاز رساله چنین آمده : «چنین گوید مصنف این رساله[۳] کی‌فرمان باذشاه وقت[٤] زاده‌الله علاء ونفاذا درحق‌این ضعیف‌چنانست کی این رساله اززبان تازی بزبان پارسی‌نقل کند ومن بحکم فرمان‌اقدام کردم ... » . این ترجمه بسال ۱۳۱٥شمسی‌درتهران‌بطبع‌رسید.

فی‌معرفة النفس‌الناطقة واحوالها درسه فصل : اول دراثبات اینکه جوهر نفس مغایرجوهرجسمست . دوم دربقاء نفس بعد از فنای جسم ، سوم درمراتب نفوس ازحیث

۱ - A Compendium on the Soul , transl. by E. A. Van Dyck, Verona 1906

۲ - این فهرست از فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱٤٥ - ۱٤٦ نقل شده و با فهرست منقول از نسخهٔ برلین مذکور درکتاب مؤلفات ابن سینا تحت شمارهٔ ۷۷ اندك اختلافی دارد وعناوین نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد کاملتر است .

۳ - در نسخهٔ چاپی نیست ٤ ـ نسخهٔ چاپی : فرمان عالی علائی شمسی .

سعادت وشقاوت باضافهٔ خاتمه‌یی درباب عوالم سه گانه یعنی عالم عقل وعالم نفس وعالم جسم . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانه های قاهره واستانبول و برلین وبودلین‌وجزآن موجود است.اصل کتاب بتصحیح دکتر الفندی‌درقاهره‌چاپ شده.

ایضاح‌البراهین من‌مسائل عویصة ، درسه فصل دراثبات جوهریت وبقاءِ روح‌است. شیخ‌الرئیس دراین کتاب مسائل دشواری را که در کتب متقدمین بدانها باز نخورده بود توضیح داده است . نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

در کتاب دیگری بنام بقاءِ النفس‌الناطقه ، بحث شده است که آیا نفس ناطقه جوهر است یا عرض واگر عرض باشد آیا قابل فساد ‌یست یا نه . ابوعلی دراین کتاب بقاء نفس را به نه دلیل اثبات کرده است: نسخ آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه‌درقاهره موجود است . کتاب دیگری از ابوعلی دردست است بنام « الحجج العشرة فی‌جوهریة نفس ـ الانسان‌الناطقه » ویا «فی‌السعادة والحجج‌العشرة » که‌درده دلیل باثبات جوهریت نفس مبادرت شده ونسخی ازآن دردست است .

فی ماهیة‌الحزن ، رساله‌ییست که شیخ درتوضیح حقیقت حزن واسباب ومعالجهٔ آن نوشته ونسخ متعدد ازآن دراستانبول وقاهره موجود است. در رسالهٔ دیگری‌بعنوان دفع‌الغم والهم نیزهمین موضوع را مطالعه‌و وسایل زدودن اندوه‌را تعریف کرده است .

رساله‌یی از ابن‌سینا در کتابخانهٔ مشهد موجود است بنام «تحقیق‌الانسان» که در یك مقدمه وسه مبحث وخاتمه نوشته شده است . المقدمة فیما یطلق علیه لفظ‌الانسان من‌المعنیین. مبحث اول فیما اشتهر بین‌القوم من تعریف‌الانسان . مبحث دوم فیما ظننت انه صواب ان یذکر فی تعریفه . مبحث سوم فی ان‌الانسان با حد معنییه مرکب فی ـ الخارج وبسیط فی‌العقل ، خاتمة فی‌تحقیق ان الانسان با حد معنییه هل عینه بالمعنی الآخر ذاتاً ووجوداً .

رسالهٔ تعلق‌النفس بالبدن، را شیخ درجواب ابوسعید ابوالخیر دراینکه آیا تعلق نفس ببدن بتمام قوای خوداست یا ببعض قوا نوشته ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است .

علاوه براینها از شیخ چند رسالهٔ دیگر درنفس وعقل دردست است مانند: اختلاف الناس فی امرالنفس (رسالةالی [ابی جعفر] محمدبن الحسین بن المرزبان [الکیا] فی‌اختلاف الناس فی‌امرالنفس وتبلدهم فیه لاسیما بلهالنصاری من‌اهل مدینة السلام[1] -فی‌بیان‌الصورةالمعقولةالمخالفةللحق- تزکیةالنفس-الجمل‌من‌الادلةالمحققة لبقاءالنفس الناطقة - حقیقةالروح- الصورةالمعقولة -العقول - الفراسة - مختصر ارسطو فی‌النفس- المدارج فی‌معرفةالنفس- رسالةالنفس - رسالة فی‌امرالنفس- النفس (درنفس وعقل ومعاد) - النفس والعقل (وبیان اختلاف موجود دراین باب) -النفوس‌در کتابخانه های مشهد ومجلس و کتابخانه‌های استانبول وموزهٔ بریتانیا ورامپور وبانکی‌پورموجود است . درعلم تعبیر رؤیا نیز کتابی بهمین نام یا بنام «المنامة» ازابوعلی داریم .

الفیض‌الالهی یا الافعال والانفعالات یا الافعال والانفعالات فی‌تأثیرقوی‌الجسمانیة، رساله ییست درباب وحی والهام و معجزات ومنامات و کرامات وسحر ونیرنگ واقسام آنها وتحقیق دراصول هریك واینکه ارواح پس از کمال درارواح دیگرودراشیاء خارج مؤثر ومنشاء حوادثی واقع میشوند . از این رساله نسخه‌یی در مشهد ونسخ متعدد در کتابخانه‌های استانبول‌موجود است .

سه رساله از ابوعلی درتحقیق حقایق مبداء ومعاد موجود است. نخست رساله‌یی بنام‌المبداء والمعاد که شیخ در آغاز آن گفته است میخواهد حقیقت عقاید مشائین را درباب مبداء ومعاد روشن کند ورساله را ازباب تقرب بشیخ ابی‌احمد محمدبن ابراهیم الفارسی مینویسد . نسخ این کتاب در کتابخانه های ایران وخارج بسیار است ، شیخ میگوید این کتاب من شامل دو علم الهیات وطبیعیات است ، سه مقاله دارد وهرمقاله را فصولی است . مقالهٔ اول دراثبات مبداء اول کل و وحدانیت او وتعدید صفاتی است که شایستهٔ وی باشد در۵۲ فصل . دوم دلالت برترتیب فیض وجود از وجود واجب با

۱- دراین نامه که درمقدمهٔ کتاب‌المباحثات شیخ هم دیده شده به ابوجعفر محمدبن‌الحسین الکیا چنین نوشته است : والذی ذکره من‌الاختلاف فی‌امرالنفس والعقل وتبلدهم وترددهم فیه لاسیما البلهالنصاری من اهل مدینة السلام فهو کماقال : (ص ۱۲۹ ازمجموعهٔ ارسطوعندالعرب ج۱). دراینجا سخن از نگارش مطالبی درموضوع فوق بوسیلهٔ ابوجعفر محمدهم میرودودرحقیقت مراد ازاین رساله همان نامه است که ابوجعفر محمد بشیخ نوشته نه کتاب خاص دیگری .

ابتداء از اولین موجود صادر از وی تا آخرین موجودات در ۱۱ فصل . سوم در دلالت بر بقاء نفس انسانی وسعادت حقیقی اخروی در ۲۰ فصل . علاوه برنسخ متعدد از این کتاب درایران وخارج ازایران ترجمهٔ فارسی آن نیز درموزهٔ بریتانیا ودربودلیان‌ضبط است . ـ دوم رسالهٔ المبداء والمعاد یا اربع مسائل فی امر المعاد که نسخی از آن در کتابخانهای استانبول موجود است ودرجزو مجموعهٔ رسائل (ششمین رساله) چاپ‌شده. سوم رساله‌یی بنام المبداء والمعاد علی طریق الذم بعض اهل‌السند که دونسخه از آن در کتابخانهٔ اسعد استانبول باقیست .

رساله‌یی ازابوعلی درمبداء زمان ماضی‌موجود است بنام « رسالةفی‌حجج‌المثبتین للماضی مبداء زمانیاً» یا «النهایة واللانهایة » که درصدرآن چنین آمده : « رسالةالشیخ الرئیس ابی‌علی الحسین بن عبدالله بن سینا فیما تقرر عنده من الحکومة فی حجج المثبتین‌للماضی مبداءً زمانیاً » . این رساله در یازده فصل است وابوعلی بعد از ذکر مقدماتی برای ایضاح ذی‌المقدمة ببحث در رد اقوال معتقدین بقدم زمان پرداخته و چند دلیل‌در بطلان عقایدآنان‌واثبات‌مدعای خود اقامه کرده است. نسخی ازاین کتاب درکتابخانهٔ مشهد وکتابخانهای‌استانبول و رامپور و لیدن وموزهٔ بریتانیاموجوداست .

گذشته ازاین درطبیعیات کتب متعددی ازشیخ مانده است مانند : الآثارالعلویة- ابطال احکام‌النجوم (= الاشارة الی فساد علم احکام‌النجوم)ـ الاجرام‌العاویة(= جواهر الاجسام‌السماویة = بیان‌الجوهرالثمین = الجوهرالنفیس) ـ اسباب‌الرعد والبرق(= فی ذکرالرعد والبرق)ـ استضاءة النورـ تلخیص کتاب‌الکون والفساد (= سلسلةالفلاسفة) الجسم ـ جوهر وعرض ـ حدالجسم ـ الحدث ـ حدوث الاجسام ـ الطول والعرض ـ الفرق بین‌الحرارة الغریزیة والغریبة ـ الفضاء ـ فی ان‌الکمیة والبرودة والحرارة لیست بجوهرـ النبات والحیوان ـ النفس الفلکیة ـ رسالة العروش (العروس) دربیان ترتیب وصدورکثرات از واجب‌الوجود وانتهاء ممکنات بواجب .

از ابوعلی کتابی بنام النیرنجیات درکتابخانه های پرتو ونور عثمانیهٔ استانبول موجود است و کتاب دیگری که گویا ترجمهٔ همین کتاب باشد بنام کنوز المعزمین

بفارسی در دست است و کتاب دیگری از ابوعلی درهمین باب بنام السحر والطلسمات والنیرنجات والاعاجیب در کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول باقی است .

درعلم الهی خاص ودرتوحید نیز ازابوعلی علاوه بر کتابی که پیش از این ذکر کرده‌ایم کتابهایی دردست ودر کتابخانه‌های ایران وخارج ازایران‌خاصه‌در کتابخانهای استانبول موجود است مانند : اثبات المبداء الاول (=ما بعدالطبیعة) ـ رسالةالتمجید (=رسالة فی‌خطبةالتمجید = الخطبةالتوحیدیة = الخطبةالالهیة) ـ شرح اسماء الله ـ العرشیة (=رسالةالتوحید = معرفةالله وصفاته وافعاله) ـ عقل‌الکل ـ الفصول (تعریف اسم‌الله وشرحه) ـ الفصول‌الثلاثة (= رسالة فی‌اثبات‌الصانع وایرادالبرهان‌القاطع علیه)ـ فصول الحکمة ـ الملائکة ـ القدر ـ القضاء والقدر که در راه همدان باصفهان بطریق تمثیل وداستان تصنیف شده ـ الکلمة الالهیة (= فی‌ذات‌الله وصفاته) ـ المسائل درعلم الهی ـ اثبات وجودالله ـ رساله‌یی از ابوعلی داریم بنام حقائق علم‌التوحید که موضوع آن معرفت ذات الهی وصفات وافعال واجب درسه اصل است : فی‌اثبات واجب‌الوجودـ فی‌اثبات وحدانیته ـ فی نفی العلل عنه . نسخ خطی از این رساله در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهای استانبول موجود است . رسالهٔ دیگری ازشیخ دردست است بنام سرالقدر درتوضیح ابن قول صوفیه که : من‌عرف سرالقدر فقدالحد. نسخ آن در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول هست .

رسالهٔ دیگری را مهرن در مجموعهٔ رسائل شیخ بعنوان رسالة القدر چاپ کرده است . نسخ این کتاب بعناوین دیگری مانند فی‌القضاء والقدر ، وفی‌استنادحقیقةالقضاء در موزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول باقی است ـ تفسیر فارسی این رساله هم در کتابخانهٔ احمد ثالث (استانبول) موجود است .

شیخ دراوایل جوانی رساله‌یی بنام وزیر ابوسعد همدانی درباب معاد نوشته بود که چون درعید اضحی ختام یافت رسالهٔ اضحویه نام یافت. این کتاب بنام‌المعادورسالة اضحویة فی امر المعاد نیز موسوم وچند نسخه از آن در کتابخانهای استانبول و برلین ورامپور وقاهره ومشهد ولیدن وموزهٔ بریتانیا باقیست واستاد سلیمان دنیا آنرا بسال

۱۹۴۹ درقاهره چاپ کرد .

الممکن‌الوجودنام رساله‌ییست که شیخ‌با بوعبیدالجوزجانی نوشت درباب‌سخنانی که راجع بشفا ومعارضهٔ شیخ با قرآن گفته شده بود وازآن چند نسخه در کتابخانهای استانبول وموزهٔ بریتانیا ضبط است .

بابوعلی‌بن‌سینا تفسیر سوری، از قرآن نیز نسبت داده شده ونسخی ازاین تفاسیر در کتابخانه های مختلف موجود است . دراین تفسیرها شیخ با تأویلات فلسفی ببیان مقاصد پرداخته وحتی غالب کلمات آیات را بااصطلاحات فلسفی معادل آورده است . ازجملهٔ این‌تفاسیر است تفسیرسورهٔ ثم‌استوی الی‌السماء وهی دخان ـ تفسیرسورةالاخلاص (= سورة التوحید = الصمدیة) که درمجموعهٔ جامع‌البدایع درقاهره چاپ شده است ـ تفسیرسورةالفلق (المعوذةالاولی) که یکبار دردهلی بسال ۱۸۹٤ میلادی ویکباردرقاهره جزومجموعهٔ جامع‌البدایع چاپ شده است ـ تفسیرسورةالناس (= المعوذةالثانیة) که آنهم‌دردهلی (۱۸۹٤ م) وقاهره (جزو جامع‌البدایع) بطبع رسیده واین دوتفسیر اخیر مجموعاً باسم تفسیرالمعوذتین شهرت دارد .

ازخصائص ابوعلی‌بن‌سینا آنست که بمسائل‌تصوف نیز مانند مسائل‌حکمی‌بدیدهٔ تحقیق نگریسته است با این‌امتیاز که برعکس‌فارابی‌مسائل‌عرفانی‌راهیچگاه درمباحث فلسفی راه نداده بلکه یا آنها را بعنوان مطالب جداگانه‌یی بربعض کتب فلسفی خود افزوده ویا در رسائل خاصی بطریق بحث یا بطریق تمثیل مورد تحقیق قرارداده است . تأثر ابوعلی دراین رسالات از افکار افلاطونیان جدید روشن وآشکار است ولی ابوعلی دراین مورد حد اعتدال را رعایت کرده وازمبالغه‌های برخی از افلاطونیون‌جدید مانند ایامبلیخس وبرقلس پرهیزنموده است . ازجملهٔ این‌رسائل قبلا حی‌بن‌یقظان‌رادرمعرض شرح درآوردیم ودیگر از این قبیل آثار شیخ رسالات ذیل را ذکر میکنیم : اجابة الدعاء وکیفیةالزیارة (= فی‌زیارة القبور والدعا = فوائد من کتاب التعلیقات فی سبب اجابةالدعاء) که درجزو مجموعهٔ مهرن ونیز درمجموعهٔ جامع‌البدایع چاپ شده است. الاحادیث‌المرویة که نسخهٔ منحصرآن در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است ـ حث‌الذکر

(= الذکر) که در « مجموع رسائل‌الشیخ‌الرئیس » در حیدرآباد بسال ۱۳۵٤ چاپ شده ـ الخطبة‌الغراء محتوی نصائح دینیه که علاوه برنسخ موجود از روی نسخهٔ خطی لیدن همراه امثال از علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام بوسیلهٔ گولیوس[1] چاپ شده است. الخلوة ـ الدعا ـ الزهد درجواب شیخ ابوسعید ابی‌الخیر ـ السعادة والشقاوة الدائمة فی‌النفوس ـ الصلاة وماهیتها (= ماهیةالصلوة ـ الکشف عن‌ماهیةالصلاة) که‌درمجموعهٔ مهرن وجزومجموعهٔ جامع‌البدایع درقاهره چاپ شده است ـ ازجملهٔ این‌رسالات یکی رسالة الطیر را باید نام برد که نسخ متعدد آن در استانبول وبیروت ومشهد ومجلس شورای ملی ولیدن ورامپور وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرمجموعهٔ مهرن ودر جامع ـ البدایع درقاهره چاپ شده وشرحی از آن بفارسی در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیاودر بودلیان موجود است از عمربن سهلان الساوی[2]، وشیخ اشراق را نیزشرحی برآنست که همراه شرح وترجمهٔ ساوی بطبع رسیده . موضوع این رساله بحث در کیفیت کمال نفس ورجوع نفوس جزئی بنفس کلی است وبعداً شیخ فریدالدین عطار از موضوع آن درمنظومهٔ منطق‌الطیر استفاده کرد .

دیگر : رسالة فی‌العشق که بخواهش ابوعبدالله‌الفقیه‌المعصومی نوشته ونسخ‌متعددی از آن‌باقیست ودرمجموعهٔ مهرن وجامع‌البدایع چاپ شده ازاین رساله‌ترجمه‌یی‌دردست است که بتصحیح آقای سید محمد مشکوة در تهران بطبع رسیده است .

قصهٔ سلامان و ابسال هم یکی دیگر از قصص رمزی شیخ ودر ردیف رسالةالطیر وحی‌بن‌یقظان‌است. خواجه نصیرالدین‌طوسی آنرا شرح کردهواین شرح درمجموعهٔتسع رسائل‌طبع‌شده‌است. ازموضوع‌این‌داستان‌جامی‌درمنظومهٔ " سلامان‌وابسال "استفاده کرد.

دیگر ازین دسته رسایل ابوعلی اینهارادردست داریم : العلم اللدنی ـ العهد که درمجموعه رسائل (چاپ قاهره ۱۳۲۸) چاپ شده ـ الفردوس فی ماهیة الانسان ـ فی کلمات‌الصوفیة ـ مخاطبات‌الارواح‌بعدمفارقةالاشباح ـ فی‌بیان المعجزات والکرامات ـ

۱ - Golius

۲ ـ این ترجمه‌وشرح درمجموعه‌یی بنام سه‌رساله بسال ۱۹۳۵ دراشتوتگارطبع شده‌است.

المواعظ (= النصيحة لبعض الاخوان) ـ مواقع الالهام ـ الموت والحياة ـ الوردالاعظم که در کتابخانهای استانبول موجود است .

از ابن سینا رسالاتی در خلقیات و سیاسات ونبوت نیزدردست است مانند اثبات النبوة که درمجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده وترجمهٔ فارسی آن‌موجود است ـ الاخلاق ـ که در مجموعة الرسائل در قاهره بطبع رسید ـ الاخلاق والانفعالات النفسانية ـ الارزاق ـ البروالاثم ـ السياسة که دوبار دربیروت یکی بسال۱۹۰۶ بدست‌الاب معلوف اليسوعی ودیگر جزو مقالات فلسفية بسال۱۹۱۱چاپ شده ونسخ متعددآن نیز دردست است . این کتاب از پنج فصل تشکیل‌شده است: نخست در سیاست و تدبیر مرد دربارهٔ خود ، دوم در تدبیر مرد نسبت بدخل و خرج خود ، سوم در تدبیر و سیاست مرد با اهل خود ، چهارم درسیاست فرزند خویش، پنجم در رفتار با خدم .

ازشیخ مقداری نامه ها و جوابها که بپرسش دیگران داده نیز باقی مانده است و از مهمترین آنها نامه هاییست که میان او و ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور قرن چهارم و پنجم هجری مبادله شد و از این مکاتیب یکی معنونست بعنوان « الارشادفی الدخول في الكفر » ونسخی از آن در کتابخانهای استانبول ولیدن وغیره موجود است. شیخ ابوسعیددروصف‌آن گفته بود که : «اوصلني‌هذاالكتاب الى ماوصلني اليه عمرمأة الفسنة من العبادة » . نامهٔدیگری بعنوان «حصول علم وحكمة» از شیخ دردست است که در آغازآن آمده : « جواب الى ابى سعيدبن ابى الخيريبين له فيه ان الحكمةام الفضائل و معرفة الله اول الاوائل » . این نامه همراه کتاب النجاة چاپ قاهره ازصحیفهٔ ۱۲تا صحیفهٔ ۱۵ درج شده است . نامهٔ دیگری درباب نفس بابوسعید وبازنامهٔ دیگری بعنوان «رقعة الى ابى سعيدبن ابى الخير الصوفي»در کتابخانهای‌استانبول ازشیخ موجود است .مکاتیب دیگری به‌بهمنیارو ابوجعفرالكيا(مخاطب الكيا الفاضل الاوحد)وابوعبید جوزجانی وابی طاهراحمد وعلاءالدولهٔ کاکویه و ابن زیله و جعفرکاشانی از ابوعلی در دست است که در کتاب مؤلفات ابن سینا (ص ۳۰۹ ـ ۳۲۸) مذکور افتاده وبعضی درمجموعهٔ «ارسطوعندالعرب »(ص۲٤۰ ـ ۲٤٦) چاپ شده است .

براثر شهرتی که ابن‌سینا درحیات خود کسب کرده بود ازدور و نزدیك سؤالات متواتر در موضوعات مختلف بدومیرسید و وی همه را پاسخ میگفت و اگر چه خود بنابر عادت نسخه یی از آنها نگاه نمیداشت، لیکن غالب آنها یا بدست شاگردان وی گردآمد و یا نزد صاحبان نامه ها باقی مانده و بعد تکثیر ومنتشر شده است وما بعضی را پیش ازاین مذکور داشته ایم . در رأس این پرسشها و پاسخها سؤالات ابوریحان البیرونی و جوابهای شیخ قراردارد که از آن نسخ متعدددر کتابخانهای تهران واستانبول وبرلن وقاهره ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است واین پاسخها در دو مجموعه یکی بنام « اجوبتست عشرة مسألةلابی الریحان » در مسائل مختلفی در عقل و وجود و جزء لایتجزاست ، و دیگر باسم «اجوبة عشر مسائل» . میرزا ابولفضل ساوجی این پرسشها وپاسخها راترجمه کرده وترجمهٔ وی درنامهٔ دانشوران چاپ شده است .این سؤالات برخی متضمن اعتراضاتی برارسطواست که شیخ برآنهاجواب‌نوشته ودیگر سؤالاتی که‌شیخ آنها را جواب گفته وازباب همین جوابها مورد اعتراضات علمی ابوریحان قرار گرفته‌است. گذشته از جوابهای ابوعبدالله معصومی ابوسعید احمدبن‌علی نیزردی برین اعتراضات ابوریحان نوشته که در کتابخانهٔ مجلس موجود است .

دیگر از ینگونه رسائل رسالات ذیل است :المجالس السبع ــ المسائل الاثنا و عشرون مع اجوبتها ــ المسائل‌الحکمیة (رسائل غریبة فی الحکمة) در پاسخ بیست و پنج سؤال ــ فصول ومسائل ، جواب سؤالاتی درحکمت ــ المسائل العشرینیة که اهل عصرازباب امتحان از وی کرده بودند ــ مسائل سئل عنهاالشیخ الرئیس حاوی سؤالات ابن‌زیله وابوریحان (کتابخانهٔ برتواستانبول) ــ اجوبة مسائل سئل عنها ابوعلی‌الحسین بن عبدالله بن سینا وفصول من کلامه (برلین) . راجع بکتب طب و کیمیا از ابوعلی بعد از این سخن خواهیم گفت .

تا اینجا سخن از کتب ورسالات ونامه های شیخ بعربی بود واینك کتب‌ورسالات فارسی ابن‌سینا را ذکرمیکنیم :

از میان کتب فارسی شیخ کتاب دانشنامهٔ علائی یا « حکمت علائی » از همه

مهمتر است . اسم این کتاب را « کتاب دانش مایه‌العلائی » هم ضبط کرده‌اند[۱] وعلی الظاهر تحریف درجزء « نامه » ازاسم دانشنامه موجب این ضبط شده‌است . این کتاب را ابوعلی بخواهش ابوجعفر محمدبن دشمنزیار کاکویه نوشته وخود سبب و کیفیت تألیف واجزاء کتاب را درآن برشمرده است بدینگونه : « . .. فرمان بزرگ ازخداوند ما ملك عادل مؤید منصور عضدالدین علاءالدولة وفخر الملة وتاج‌الامة ابوجعفرمحمدبن دشمنزیار مولی‌امیرالمؤمنین کی زندگانیش درازباد وبخت پیروز وپادشاهیش برافزون، آمد بمن بنده وخادم درگاه وی، کی یافته ام اندر خدمت وی همهٔ کامهای خویش از ایمنی وبزرگی وشکوه و کفایت وپرداختن بعلم ونزدیك داشتن ، کی باید مرخادمان این مجلس بزرگ راکتابی تصنیف کنم بپارسی دری کی اندروی اصلها ونکتهای پنج علم ازعلمهای حکمت پیشینگان گردآورم بغایت مختصر: یکی علم منطق کی او علم ترازوست ودوم علم طبیعیات کی آن علم چیزهاییست کی‌بحس تعلق دارد واندر جنبش و گردش اند وسیوم علم‌هیئت ونهاد عالم وحال صورت جنبش‌آسمانها وستارگان‌جنانك بازنموده آید کی جون بشایست حقیقت آن دانستن وچهارم علم موسیقی وباز نمودن سبب ساز وناساز آوازها و نهاد لحنها وپنجم علم آنچه بیرون از طبیعتست ، وجنان اختیار افتاد کی جون‌پرداخته شده آید از علم منطق‌تاحیلت کرده آید کی آغازازعلم برین کرده شود وبتدریج بعلمهای زیرین شده‌آید‌بخلاف‌آنك رسمست و عادت ...»[۲]

پس کتاب دانشنامه را شیخ بقصد تألیف منطق و طبیعیات و ریاضیات و ما بعد الطبیعة تصنیف کرد ولی جزبه تحریرقسمت منطق والهیات وطبیعیات توفیق نیافت وتألیف باقی کتاب(ریاضیات : هیئت ـ هندسه ـ حساب ـ موسیقی) را بعدازاوشاگردان‌ابوعبید جوزجانی باترجمه از رسالات مختلف برعهده گرفت و از آنجمله موسیقی را از قسمت موسیقی کتاب‌الشفا ترجمه کرد . از این کتاب نسخ متعدد درتهران ومشهد ودر بعض کتابخانهای خصوصی ایران وهمچنین در کتابخانهای بیرون از ایران موجود وبعضی ازآنها حاوی همهٔ ابواب است . قسمت منطق والهیات وطبیعیات دانشنامه بسال ۱۳۰۹ در حیدرآباد بطبع رسید ودر طهران منطق والهیات این کتاب را آقای احمد

۱- طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۹ ۲ ـ دانشنامه ، چاپ تهران ۱۳۱۵ شمسی ص ۱-۲ .

خراسانی بسال ۱۳۱۵ شمسی چاپ وطبع ما بقی را بمجلد دوم حوالت کرده است .اهمیت دانشنامه علی الخصوص دراشتمال بربسیاری از اصطلاحات منطقی وفلسفی است مانند پهلو بجای ضلع وسه سو بجای مثلث وچندی بجای کمیت وچه چیزی بجای ماهیت وگویا بجای ناطق وجانور بجای حیوان وخواست بجای اراده وعلم برین بجای علم الهی وپذیرا بجای قابل ...

دیگراز کتب فارسی شیخ رسالهٔ نبضیهٔ اوست که بعداً درآن سخن خواهد رفت. دیگر رسالهٔ معراجیه که بخواهش یکی از دوستان وبا اجازت « مجلس عالی علائی » نگاشت وشامل تأویل اصطلاحاتی است مانند روح القدس و وحی و کلام الله ونبوت و شریعت وبحث درموضوع معراج واثبات اینکه معراج روحانی است نه جسمانی . نسخ متعدد از این کتاب درایران و قاهره و استانبول موجود است وبعضی آنرا بشیخ‌اشراق شهاب‌الدین سهروردی نسبت داده اند . از این سه کتاب گذشته کتاب دیگری را بنام ظفرنامه بابوعلی نسبت داده اند که برای امیرسامانی نوح بن منصورنوشت ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است واگر این نسبت درست باشد کتاب مذکور ازجملهٔ نخستین کتابهای ابوعلی است .

کتابهای فارسی دیگری را هم ببوعلی نسبت داده‌اند که درصحت انتساب‌مستقیم غالب آنها بابن‌سینا شک‌است و گویا از کتب منسوب بدو ویا ترجمه‌هایی‌از کتب‌عربی وی باشد و ازآنجمله است :

کنوزالمعزمین که درنسخ موجود وهمچنین‌در کشف‌الظنون حاجی‌خلیفه‌بابوعلی نسبت داده شده است ولی چنانکه گفته‌ایم ظاهرا ترجمه است از رسالة النیرنجیات . ازاین کتاب درتهران واستانبول نسخ متعدد موجود است .

دیگر شرح کتاب‌النفس ارسطو که اول آن چنین است : « همهٔ (؟) که آنچه دانای یونان ارسطاطالیس یاد کرد در کتاب نفس ، ابتدای نگارش اوست بدانکه . . . » وآخرآن چنین : «... وبیان کرد دانا در کتاب مابعدالطبیعة که اجرام سماوی‌عقل‌دارند وبرین حجتهای قوی وروشنی بنموده . تمام‌شد .» [1] چنین بنظرمیرسد که این کتاب

---

۱ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۴۹ـ۱۵۰

ترجمه‌یی ازتمام یا قسمتی ازشرح عربی ابوعلی‌بن سینا بر کتاب النفس ارسطو باشد. نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است وبنا براشارهٔ بروکلمن بسال ۱۲۹۸ هجری درآستانه طبع شده (؟) .

از کتاب‌النفس (مقالة فی‌النفس ـ مبحث فی‌القوی‌النفسانیة) ابوعلی که قبلا از متن عربی آن سخن گفته‌ایم ترجمه‌یی بفارسی‌چنانکه دیده شد دردست است.از کتاب المبداء والمعاد ورسالة‌المعاد نیز ترجمه هایی بفارسی ترتیب داده اند . از ترجمهٔ کتاب « حکمة‌الموت» نسخه‌یی در کتابخانهٔ اسعد استانبول موجود وبشیخ منسوبست که‌انشاء آن‌بانشاءِ شیخ نمیماند وچنین آغاز میشود : «باید دانستن که اول‌چیزی که بر بندگان واجبست شناختن حق است جل وعلا که واحد وقدیم مطلق است ... » این‌نسخه بسال ۷۳۷ تحریرشد .

خطبه‌یی ازشیخ درتوحید دردست است که بدین‌کلمات شروع میشود : « سبحان‌ـ الملك‌القهار الاله‌الجبار لایدرکه الابصار ولایمثله‌الافکار . . .»این خطبه که بنا برآنچه قبلا گفته‌ایم‌به «خطبة‌الغراء» مشهورست بسال ٤۷۲ بخواهش بعضی از دوستان بدست عمربن ابراهیم خیام نیشابوری در اصفهان بفارسی در آمده ومتن عربی وترجمهٔ فارسی آن درشمارهٔ هشتم ازدورهٔ اول مجلهٔ شرق (مردادماه سال ۱۳۱۰شمسی) چاپ‌شده‌است.

رسالهٔ اثبات‌النبوة شیخ را نیز بفارسی گردانده اند . از ترجمهٔ فارسی این رساله نسخه‌یی در کتابخانهٔ نور عثمانیهٔ استانبول ونسخه‌یی در کتابخانهٔ مشهد است . نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد درصدر آن بابن سینا نسبت داده شده وآغاز آن چنین است : « سپاس خداوند آسمان وزمین وستایش دهندهٔ جان ودین را ودرود مر پیغمبر گزین را محمد مصطفی صلوات [الله] وسلامه علیه وآله ... »

رسالهٔ دیگری درحقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات وتسلسل اسباب ومسببات بفارسی دردست وبابوعلی‌منسوب ودر کتابخانهٔ مشهد و کتابخانهٔ مدرسه سپهسالارموجود است ودرجزو سلسلهٔ انتشارات انجمن آثارملی بطبع رسیده .

رساله‌یی بنام قراضهٔ طبیعیات موجود وازآن نسخی باقی است که درآخر بعضی

نوشته شده لعله للشیخ الرئیس ابی علی بن سینا. در تتمة صوان الحکمة ذیل حال ابوسعد (ابوسعید) محمدبن محمدالغانمی آمده است که: «صنف کتاباً وسماه قراضة الطبیعیات»(۱).
رسالات فارسی دیگری نیز درموضوعاتی غیر ازمسائل کلی فلسفه وحکمت بشیخ نسبت میدهند که درجای خود مذکورخواهد افتاد.

چنانکه دیده‌ایم بسیاری از کتب ورسالات شیخ چاپ شده واز بعض آنها مجموعه هایی ترتیب یافته است وازجملهٔ این مجموعه‌هاست:

* تسع رسائل که یکبار درهند بسال ۱۳۱۸ هجری وباردیگر دراستانبول بسال ۱۲۹۸ و سپس در قاهره بسال ۱۳۲۶ ازروی طبع استانبول چاپ شده. این رسائل نه گانه چنین است: ۱ـ عیون الحکمة ۲ـ الاجرام العلویة ۳ـ قوی النفس وادراك الانسان ۴ـ حدود وتعریفات ۵ـ اقسام العلوم العقلیة ۶ ـ مسألة النبوة ۷ ـ الرسالة النیروزیة ۸ ـ رسالة العهد ۹ ـ رسالة الاخلاق.

** رسائل عرفانی ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا شامل: ۱ ـ حی بن یقظان ۲ ـ سه نمط آخر از الاشارات والتنبیهات ۳ـ رسالة الطیر ۴ ـ رسالة فی العشق ۵ـ رسالة فی ماهیة الصلاة ۶ـ کتاب فی معنی الزیارة و کیفیة تاثیرها ۷ـ رسالة فی دفع الغم من الموت ۸ ـ رسالة القدر. این مجموعه را مهرن با توضیحات واضافات چاپ کرده است(۲)

***جامع البدایع که بسال ۱۳۳۵ هجری درقاهره چاپ شده وشامل این رسائل ازابوعلی بن سیناست: ۱ـ رسالة فی الصلاة ۲ـ تفسیر الصمدیة ۳ـ بیان الهویة والالهیة والاحدیة وبیان معنی الصمدانیة وغیرذلك ۴ ـ تفسیر المعونة الاولی ۵ ـ تفسیر المعونة الثانیة ۶ـ رسالة الزیارة والدعاء ۷ـ رسالة الشفاء من خوف الموت ۸ـ رسالة القضاء والقدر ۹ـ رسالة فی العشق ۱۰ـ رساله حی بن یقظان ۱۱ـ رسالة الطیر ۱۲ـ رسالة اجوبة علی مسائل ابی الریحان البیرونی ۱۳ ـ رسالة تتضمن جواب الشیخ عن سؤال احمد السهیلی (قیام الارض وسط السماء).

---

۱ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۱۰۴

۲ ـ Traités mystiques d'Abou Ali al Hossain ben Abdallah ben Sina ou d'Avicenne, texte arabe avec l'explication en français, par M. A. F. Mehren, Leyde 1889 - 1899

☆☆☆☆ مجموعةالرسائل که درقاهره بسال ۱۳۲۸ چاپ شده و محتوی چند رساله و ازآنجمله رسائل ذیل از ابوعلی سیناست : ۱ـ علم الاخلاق ۲ـ رسالةالعهد ۳ـ القوی الانسانية و ادراکاتها ٤ ـ اقسام العلوم العقلية ٥ ـ رسالة سر القدر ٦ ـ رسالـة المبداء ۷ ـ رسالة الجواهر النفيس .

☆☆☆☆☆ مجموعهٔ «سبع رسائل» که درحیدرآباد دکن چاپ شده وشامل این رسالات است : ۱ ـ رسالة الفعل والانفعال ۲ ـ الرسالة العرشية ۳ ـ السعادة والحجـج العشرة ٤ـ فی الموسیقی ٥ ـ فی الحث علی الذکر ٦ ـ فی سر القدر ۷ ـ فی اسباب الرعد .

ازمابقی آثار ابن سینا آنها که جداگانه ویادربعض مجموعه هامانند مجموعهٔ ارسطو عندالعرب ومجموعهٔ «رسالات سه گانه» چاپ اشتوتگار انتشاریافته پیش ازاین سخن گفته ایم وفعلا از تکرار آنهاخودداری میکنیم.

اهمیت ابن سینا در تاریخ فلسفهٔ اسلامی بسیاراست زیرا چنانکه دیده ایم تا عهد او هیچیك ازحکمای مسلمین نتوانستند تمامی اجزاء فلسفه را که درآن روزگار حکم دائرة المعارفی از همهٔ علوم معقول داشت در کتب متعدد و باسبك روشن بالتمام مورد بحث و تحقیق قرار دهند واونخستین و بزرگترین کسی است که ازعهدهٔ این کار برآمد . ازجانبی در کتب بزرگ فلسفی خود منطق وطبیعیات و ریاضیات والهیات را بنحوی که از راه ترجمهٔ کتب مختلف یونانیان بمسلمین رسیده وتاعهد ابوعلی بوسیلهٔ مؤلفین اسلامی دربسیاری از موارد با اصول دینی آنان نزدیکی یافته بود ، با انشائی روشن در کتب خویش مورد بحث قرار داد و از طرفی دیگر درمسائل مختلف که هر یك جداگانه قابل بحث بود ازمنطقیات گرفته تا خلقیات وتفسیرفلسفی آیات ومسائل عرفانی بتحریررسالاتی مبادرت ورزید واز این گذشته برای آنکه آراء و نظرهای خاص مشائین ازمشرقیین رادرمنطقیات وریاضیات وطبیعیات والهیات موردمطالعه قراردهد بتألیف کتاب معتبر خود حکمة المشرقیین دست زد . وی درشرح بعضی از کتب قدما خاصه ارسطو هم کتبی پرداخته و دربرخی ازآثار خویش مانند الانصاف بمقایسهٔ عقاید قدماء یونان واسکندرید با حکمای مشرق توجه کرده است . درهمان حال که این مرد دانشمند پرکار پیاپی بتألیف وتدوین کتب خود مشغول بود رسالات متعدد و نامه های بسیاردر

رفع اشکال ویا پاسخ بسؤالات معاصرین خویش مینگاشت و گاه شبهای خود را تا تیغ آفتاب دراین کارها بسرمیآورد .

بنابراین مقدمات نباید پنداشت که ابن‌سینا تنها بروش خاصی از فلاسفهٔ قدیم مقید بود . وی هرچه از قدماء پسندید وبراو ثابت شد در روش خود گنجاند وبا همهٔ تعلق خود بارسطو وپیروان او ازتأثیر افلاطونیان جدید نیز بر کنارنماند وازفارابی هم درمنطق بحد بعیدی پیروی کرده ودرنظریهٔ معرفت وهمچنین درکلیات مسائل الهیات تحت تأثیر اوقرار گرفته است .

براثر اهمیتی کـه فلسفهٔ ابن سینا از قدیم الایام یافته بود چنانکه دیده ایم اختصاراتی از بعض کتب اوترتیب داده شد وازجملهٔ این تلخیص‌ها که از اقوال وآراءِ فلسفی ابوعلی‌سینا درمنطق وطبیعیات والهیات شد، بدست شهرستانی است[۱] .

ابن‌سینا درتکمیل وتوضیح منطق ارسطو مرتبتی بزرگ دارد . زیرا ابوعلی با علاقه‌یی که ببحث‌های منظم درمسائل‌داشت وبا توجهی که بتنظیم مباحث مختلف‌فلسفه میکرد توانست درمنطق نیز نظم وترتیب کاملی ایجاد کند ودراین راه ازهمهٔ متقدمین پیشی جوید . مهمترین‌کاری که ابوعلی درتحکیم بنیان منطق کرد آراستن آن درچشم مسلمین بود بنحوی که درهمهٔ علوم‌بتوان ازآن فایده برد. وی این‌علم رابمنزلهٔترازویی معرفی کرد که برای سختن هردانشی بکار رود وآلتی که ذهن را ازخطا واشتباه‌درآنچه تصور وتصدیق میکنیم بازدارد و وسایلی بدست دهد وطریقی ارائه کند که مارادروصول بحق یاوری نماید .

بنابراین علم منطق درهر دانشی بکار میآید ودر فلسفه حکم مدخلی دارد کـه برای کسانی که آمادهٔ فهم آن دانش نیستند و یا ازعهدهٔ تفکر درست برنمیآیند ضرور است اما کسانی که طبعاً از عهدهٔ این کار برآیند ممکن است از علم منطق بی‌نیاز باشند چنانکه صاحب طبع سلیم وذوق مستقیم از فرا گـرفتن علم عروض و بدوی قح از آموختن علم نحومستغنی است . منطق درنظر ابن‌سینا مجرد ازماده است

---

۱ ــ الملل والاهواء والنحل چاپ تهران ص ۲۲۰ ـ ۲۷۰

بخلاف علم طبیعی که موضوع آن هم درخارج محتاج بماده‌است‌وهم در ذهن.منطق یك فن نظری است که حد (تعریف) وقیاس صحیح (برهان) را بما می‌شناساند ومعلوم میدارد که آنها از چه صور ومواد ترکیب شده است . وضع حدود (تعریفات) برای اشیاء مقتضی معرفت جوهر وماهیت آنهاست چنانکه برای آوردن حد کامل هر شیء ذکر ذات وجنس وفصل وماهیت آن نیز لازم است تا صفت جامع ومانع بدان بخشد . موضوع علم منطق اقامهٔ برهان وحجتست واقامهٔ برهان وحجت میسر نیست مگر با قضایا ، وعناصر اصلی قضیه تصدیق وتصور است که دو گونه ازعلم (معرفت) میباشند . تصور ادراك ساده وبدون حکم بنفی یا باثبات است وتصدیق ادراك امری وحکم بنفی یا باثبات نسبت بآن ، وهریك از این دو بردو قسم است اولی ومکتسب . تصور مکتسب بوسیلهٔ حد وآنچه بدان ماند حاصل شود وتصدیق مکتسب بقیاس وهرچه جای آنرا گیرد وحد وقیاس که معلومات بدانها حاصل گردد از راه فکر بدست آید وهریك از آنها یا حقیقی است ویا نزدیك‌بدان وباندازهٔ آن نافع است ویا باطل ومشتبه باحقیقی. فطرت انسانی برای تمیز این اصناف از یکدیگر کافی نیست مگرآنکه مؤید بتأیید الهی باشد . پس ناظردرعلوم را ازداشتن آلتی‌قانونی که اورا از گمراهی درفکربازدارد گزیری نیست وهمین خود غرض ازعلم منطق است . هریك ازحد وقیاس بنحومعدودی ازمعانی معقوله تألیف شده وازمواد وصوری پدید آمده است وبوسیلهٔ منطق است که میتوان دریافت که مواد وصور تعریف وبرهان چیست وحد صحیح وبرهان‌استواری که ما را بیقین بکشاند یا ایهامی که بحالتی نظیریقین وایهامی که بظن غالب وایهامی که بمغالطه وجهل بینجامد کدامست، واین فائدهٔ علم منطق است .

ابن سینا درجمیع ابواب حکمت نظری وعملی (۱) دارای تألیف ونظرهای مهم

---

۱ — این تقسیم باعتبار انقسام موجودات صورت گرفته است . موجودات دو قسمند نخست آنها که وجودشان موقوف برحرکات ارادی افراد بشر نباشد دوم آنهاکه وجودشان بتصرف وتدبیر آنان بازبسته باشد . علمی راکه در دستهٔ اول موجودات بحث کند حکمت نظری وآنراکه دردستهٔ دوم تحقیق نمایند حکمت عملی خوانند . حکمت نظری بردوقسم است اول علم بآنچه مخالطت ماده شرط وجود آن نیست یعنی موضوع علم مابعد الطبیعه،دوم آنچه مخالطت

بقیه درحاشیهٔ صفحه ۲۳۹

است . منظور غائی از حکمت عملی درنظر بوعلی وصول بخیر است ونتیجهٔ نهائی ازحکمت نظری رسیدن بحقیقت احوال اعیان موجودات . درحکمت نظری ریاضیات را علی‌الرسم منقسم میدارد به چهار قسم : علم العدد و علم الهندسة و علم الهیئة وعلم موسیقی ، وطبیعیات والهیات را دو علم مربوط و وابستهٔ بیکدیگر دربسیاری ازمسائل قرار میدهد .

ماده شرط وجود آنست وآن خود بر دو دسته است : یا تعقل وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده همراه است وآن موضوع علم طبیعی است،ویا تعقل‌وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده‌همراه نیست وآن موضوع علم ریاضی است . هریك ازسه علم ریاضی وطبیعی ومابعدالطبیعه‌خودبشعب وفروعی منقسم میگردد : اصول علم ریاضی چهار است : علم هندسه‌که معرفت مقادیر و احکام ولواحق آنست، علم عددکه معرفت اعداد وخواص‌آن میباشد ، علم نجوم‌که‌معرفت‌اختلاف‌اوضاع اجرام علوی بنسبت با یکدیگر وبا اجرام سفلی ومقادیر حرکات واجرام وابعاد آنهاست ، علم تألیف‌که معرفت نسب مؤلفه واحوال آنست وچون درمعرفت اصوات وآهنگها بکارمیرود آنرا علم موسیقی هم میگویند . علم ریاضی فروعی نیز دارد مانند علم مناظر ومرایا وعلم‌جبرومقابله وعلم جراثقال ونیرنجات و جز آن . — اصول علم طبیعی هشت است : علم‌السماع الطبیعی در معرفت مبادی متغیرات ازقبیل زمان ومکان وحرکت وسکون ونهایت ولانهایت وجزآن، السماء والعالم درمعرفت اجسام بسیطه ومرکبه واحکام بسایط علوی وسفلی، الکون والفساد درمعرفت ارکان وعناصر وتبدل صور برمادهٔ مشترکه ، الآثار العلویه در معرفت علل حدوث حوادث جوی وارضی . علم معادن درمعرفت مرکبات وکیفیت ترکیب آنها،علم نبات در معرفت اجسام نامیه ونفوس قوای نباتی ، علم حیوان درمعرفت احوال نفس ناطقهٔ انسانی وکیفیت تدبیر آن درجسم . ازفروع علم طبیعی علم طب وعلم احکام نجوم‌وعلم فلاحت وامثال آنها را باید شمرد . — اصول علم ما بعدالطبیعه دو است : علم الهی درمعرفت واجب وعقول ونفوس ، فلسفهٔ اولی در معرفت امورکلی احوال موجودات مانند وحدت وکثرت و وجوب وامکان وحدوث وقدم ومانند آنها . از فروع این علم معرفت نبوت وامامت ومعاد است .

اما موضوع حکمت عملی علم بمصالح حرکات ارادی وافعال صناعی انسان بروجهی است که بنظام احوال معاد ومعاش بینجامد وبرای وصول بکمال انسانیت بکار آید وآن هم بردوقسم است یکی آنکه بهرنفسی بانفراد راجع است (موضوع علم تهذیب نفس یا تهذیب‌اخلاق)ودیگر آنکه‌راجع بجماعتی بالاشتراك‌باشد. نوع دوم بدوقسم منقسم میگردد: نخست آنکه‌راجع‌بجماعتی باشدکه درمنزل وخانه مشارکت دارند (علم تدبیر منزل) ودوم آنکه راجع بجماعتی باشدکه در شهر و ولایت ومملکتی شرکت دارند (علم سیاست مدن) . این هرسه علم ازمقولهٔ آداب و رسوم وضعی است اما آنچه بمقتضای رأی‌کسی‌که مؤید بتأیید الهی است پدید آمده‌باشد، آنرانوامیس الهی گویند .

موضوع علم طبیعی اجسام موجود با توجه بتغییرات وتبدلات ودقت در انحاء حرکت وسکون آنها ومباحث اساسی آن اجسام وعالم ونفس با توجه بتمام احوال آنها میباشد . درتمام مباحث علوم طبیعی دنبالۀکارهای ارسطو را گرفته و کوشیده است که مسائل مورد بحث ومذاکرۀ او را بمیان آورد وتقسیم علم طبیعی را هم بر همین زمینه انجام داده است . وی در بحث های طبیعی خود از اخس مراحل وجود تا اعلی درجات آنرا در موجودات ازمد نظر تحقیق میگذراند واز ماده تا نفس ناطقه همه را مورد بحث قرارمیدهد واین مطالب گونا گون رادرهشت مبحث میآورد. امورعامۀاجسام را مانند ماده و صورت وحرکت ومکان و زمان در قسمت السماع‌الطبیعی، و احوال اجسامی راکه ارکان عالمند مانند سماوات وعناصر اربعه در قسمت السماءوالعالم، وموضوعاتی چون کون وفساد وتولید ونشو را در مبحث الکون والفساد،واحوال عناصر اربعه وقوانین عامۀ آن از قبیل‌حرکات وتخلخل وتکاثف‌خاصه‌آنها را که مربوطاست بباران‌وشهب و رعد وبرق وهاله وباد وزلزله ودریاهاوکوهها‌جداگانه‌مطالعه‌می کندتا با کتاب‌الآثارالعلویۀارسطوساز گارباشد ،آنگاه معادن‌راچنانکه‌باز درالآثارالعلویۀارسطو آمده ،ونبات را بنحوی که با کتاب النبات ارسطو همساز باشد،وطبایع حیوانات را بقسمی که در کتاب الحیوان بیان شده‌بود مورد مطالعه قرار میدهد،سپس مانند ارسطو که‌بحث درنفس را آخرین مرحلۀ مباحث طبیعی دانسته بود بتحقیق درمعرفت نفس وقوای دراکۀ حیوانات وانسان واینکه نفس آدمی بفنای جسم ازمیان‌نمیرودوجوهری روحانی والهی است اختصاص میدهد ، ودرمجموعۀ آثار خویش فروع این علم را مانند طب وتعبیر و کیمیا وغیره تحت مطالعه وتحقیق درمی‌آورد .

موضوع علم الهی وجود مطلق ولواحقی است که لذاته دارد وهمچنین مبادی آن . نهایت این علم ودنبالۀ بحث آن درسایر علوم است ومبادی سایر علوم را نیز باید درالهیات جست . مسائلی که دراین علم مورد نظر است اقسام وجود یعنی واحد و کثیر ولواحق آن وعلت و معلول وقدیم و حادث وتام و ناقص وفعل وقوه و تحقیق مقولات عشرمیباشد. کلمۀ الهیات واطلاق آن بر علم مابعدالطبیعة تعبیری جدیدتر از دورۀ

ارسطو واز موضوعات پیشوایان فلاسفهٔ اسکندرانی است . اینان هنگامی که برخی از آراءِ فلوطین را بارسطو منسوب میداشتند و کتاب اثولوجیارا، که مأخوذ از تاسوعات فیلسوف اخیرالذکر است، بنام ارسطو ترتیب میدادند این نام را برای علم مابعدالطبیعة بوجود آوردند واین اسم با اسم مابعد الطبیعه وماوراءالطبیعه وحکمت اولی وعلم برین همه برای یك مفهوم بکارمیرفتند که دونوع ازمواضیع را شامل است :

اول مبادی عامهٔ وجود مانند وحدت و کثرت وعلت ومعلول وقوه وحرکت ومبادی علوم مختلفی ازقبیل مبادی طبیعیات وریاضیات وغیره وچنانست که میتوانیم این قسمت ازعلم مابعدالطبیعه را « علم وجود مطلق » بنامیم .

دوم نظر درحقیقت واجب الوجود واثبات ربوبیت وصفات ودلایل خلق وابداع وتحقیق در وحی وملك و ربط حوادث عالم باراده وقدرت واختیار واظهار عنایت الهی بافراد ومطالعه در امر معاد وحساب وثواب وعقاب و مطالعه در موضوع نفس و کیفیت حلول آن در بدن وخلود آن . این مباحث اخیر جملگی متأخر از فلسفهٔ ارسطو واز مبدعات اسکندرانیان است که بوسیلهٔ علمای سریانی بمسلمین رسید .

مفهوم وجود شامل سراسر موجودات است. منتهی کلی تشکیکی است چه در بعضی از اصناف موجودات قوت آن بیشتر ودربرخی کمتراست . این مفهوم اشهر از آن است که حد ورسمی برای آن قائل شد وچون مبداء هر چیزی است شرح آن میسر نیست بلکه صورت آن بلاواسطه درنفس تقوم می‌یابد وبعبارت دیگر مفهوم وجود از مفاهیم ضروری و بدیهی است . وجود چه درنفس وچه در اشیاءِ عین شیء است وبنا براین عدم نیست وتصور عدم آن هم ممکن نیست . وجود بدونوع واجب وممکن تقسیم میشود . واجب آنست که هرگاه ذات آن بتنهایی فرض شود وجود آن واجب گردد یعنی بالذات وبالضرورة موجود است . ممکن آنست که با اعتبارذات آن وجودش واجب نگردد وتصور عدم و وجود آن محال نباشد وبعبارت دیگر دروجود وعدم آن ضرورتی متصور نیست . موجودات منقسم بجوهر وعرض، بواحد و کثیر، بقدیم وحادث ، بعلت ومعلول، بتام وناقص ، بفعل وقوه میگردند . هر وجودی که معلول بعلت ومبتدی بابتداء زمانی باشد حادث است والاقدیم ، وقدیم خود بقدیم بالذات که وجود آن مسبوق بعلت نباشد

وقدیم‌بالزمان که وجود آن مسبوق بزمان نباشد تقسیم میشود . عالم قدیم بالزمان است زیرا بالذات متأخر از وجود واجب ومعلول آنست لیکن تأخر آن از صانع تأخرذهنی است زیرا وجود علت ضرورة وبدون فاصلهٔ زمانی مقتضی وجود معلول است . اشیاءِ محدث همان اعیان اشیاءِ موجود درعالمند وهرمحدث درمقام تحقق‌محتاج بعلتی است. علل برچهار نوع مادی وصوری وفاعلی وغائی منقسم میگردد وچون ممکن نیست الی غیرالنهایه امتداد یابد (زیرا این امتداد مستلزم دور وتسلسل است) پس ناگـزیر باید بیك علت نهائی منتهی گردد که ماهیت او عین وجود او باشد وچنین علتی البته نمیتواند معدوم باشد زیرا مبداء هر وجود است . این علة العلل باری تعالی است که : معلول غیر نیست ، قدیم بالذات است ، وجود او ضروری است ، بسیط و کامل است وممکن نیست که غیر از خود او سببی برای وی تصور کـرد یا برای ذات او وجود مبادی واسبابی لازم باشد وازحالی بحالی برای وصول بکمال منتقل گردد ، برای او ارادهٔ منتظر وعلم منتظر و کمال منتظر وجود ندارد ، خیر محض است و کمال محض، واحد از جهت تمامیت وجود است و واحد از جهت اینکـه حدی برای آن نیست و واحد ازجهت آنکه منقسم بکم ویا بمبادی مقومه ویا باجزاءِ حد نمیباشد ونمیتوان دو واجب الوجود تصور کرد یعنی نمیتوان برای او شریکی قائل شد وشریـك باری ممتنع‌الوجود است . واجب‌الوجود عقل محض وعاقل برذات خود ومعقول ذات خویش است . ذات خود واشیاء وصفات ایجابی وسلبی خود را تعقل میکند بی آنکـه این تعقل سبب کثرت دروی یا در کیفیت صدور افعال ازو گردد . عشق و عاشق و معشوق ولذیذ ومتلذذ است . اما علم باریتعالی علم بر کلیات میباشد ، درنظر ارسطو خالق تنها برذات خود علم دارد لیکن درنظرابن‌سینا این علم از ذات منحصرخالق تجاوز میکند وبکلیات واسباب ومبادی هم میرسد امانه براجزاءِ .بدین‌معنی که متغیرات موجودات وکائنات فاسده را با تغییرات آنها تعقل نمی کند چه دراینصورت لازم میآید که یکبار آنهارا بصورت موجود ویکبار بصورت معدوم تعقل کند ودرنتیجه متغیرالذات باشد. پس واجب‌الوجود هرچیزرا برنحوفعلی کلی تعقل می کند. باوجوداین‌استدلال ابن‌سینا برای آنکه خودرا بیشتر بمبانی اسلام نزدیك کند آخردچار تناقض‌شده ورضا داده است که: معذلك‌هیچیك‌ازاشخاص‌اشیاء و«مثقال‌ذرة فی‌السموات ولافی‌الارض»ازخالق‌مکتوم‌نیست

یعنی آخر کار باینجا رسید که خداوند برهمه چیز علم دارد و این تناقض را بدین گونه توجیه کرده است که چون خالق ذات خودرا تعقل کرد وعلم یافت که مبداءِ هرموجودی است براوایل موجودات و آنچه ازآنها بوجود میآید نیز علم دارد وچون تمام این اشیاء بامور جزئیه منجر میگردند پس وجوداول که ازاسباب آنها آگاهست ضرورة نتایج ومعلولات آنها را هم با فواصل زمانی که میان آنهاست یا آنچه را که ازمعاودتها وتکرارها دراین امورحاصل شود هم میشناسد وبعبارت دیگر خداوند مدرك امور جزئی است از حیث آنکه کلی است . قدرت و ارادهٔ واجب الوجود مغایر با عملش نیست بلکه قدرت اوهمان علم برذات او و بر کل است . صانع واحد است یعنی تقسیم بکم یا قول وشرکت با شریك ازاو مسلوب است ، اول است یعنی حدوث ازوی مسلوب است، مرید است یعنی مبداءِ نظام خیر کلی است ، جواد است وجود اوهمان علم واراده وقدرت اوست ، صفات او یا اضافیهٔ محض ویا سلبیهٔ محض ویا مؤلف از اضافی وسلبی است و وجود هیچیك ازاین صفات سبب تکثر درذات اونیست زیرا هیچیك ازاین صفات زائد برذات نیست وچون واجب الوجود ومبداء هرموجوداست، هرچه صدور آن ازوی جائز باشد بالضروره صادر میشود .

تمام حوادث عالم بنا برقوانین سابق ازلی که صانع ایجاد کرده اتفاق میافتد و همهٔ حرکات کلی تابع این نظام خاص است . هر کس درنظام عالم تأمل کند درمییابد که صانع مدبر حکیم آنرا مقرون بخیر وعنایت ازلی ایجاد کرده است . عنایت ازلی آنست که وجود اول لذاته عالم برایجاد نظام خیرولذاته علت خیر و کمال بحسب امکان است . نظام خیر را ببلیغ ترین وجهی دریافت و آنچه را نظام وخیر دانست از او بوجه اتم فیضان کرد . خیر درقضاء الهی دخول بالذات دارد نه بالعرض وشر برعکس آن و دارای وجود خاصی است مثلاً گاه برجهل و گاه برالم وغم و گاه برشرك وظلم اطلاق میشود و بالجمله شر با لذات عدم است اما نه هرعدم بلکه فقدان مقتضای کمالی طبیعت چیزی است یعنی آنکه شیء فاقد یکی از کمالیات خود گردد . شرمطلق یا شری که بکلی فاقد خیر باشد یا شری که بر خیر غالب ویا مساوی آن باشد وجود ندارد بلکه

عکس این حالت بیشترمصداق دارد . با این شرح معلوم میشود که شر امری وجودی نیست بلکه عدمی ونتیجهٔ نقصان خیر وامری عرضی واضافی ونقصان کمال در صفات وجودی اشیاء است وبالنتیجه باشیائی تعلق میگیرد که طبعاً استعداد تغیر وتبدل وحدثان داشته باشند ، یعنی درماده ، واین ماده که درمعرض شراست مادهٔ عنصری مادون فلك قمر وحتی محصور در اشخاص وانواع خاصی دون اشخاص وانواع دیگر است و اشخاص وانواع هم دائماً درمعرض شر قرارنمیگیرند بلکه این حال گاه درآنهاحاصل میگردد پس ماده علت شر وشر محدود است زیرا خلقت عالم ازطرف صانع با ارادهٔخیر ونظام خیر همراه بود .

چون واجب‌الوجود بذاته ازجمیع جهات واحد است جایز نیست که از او جز واحد صادرشود چه هر گاه ازاو دوشیء متباین درذات وحقیقت صادر گردد ناگزیر از دوجهت مختلف خواهند بود و اگر این دوجهت لازمهٔ ذات او باشند مستلزم انقسام ذات وی میگردندواین باطل است . پس موجودی که ازواحد اول صادرشدواحدبالعدد است وذات وماهیت آن وحدتست وماده در آن نیست وهر ذات که ماده درآن نباشد عقل است . این معلول اول ممکن‌الوجودبالذات و واجب‌الوجود بالاول است.وجوب وجود او ازآن‌جهت است که او عقل است وذات خود را درك میکند و وجود اول را هم ضرورة درك مینماید وهمین علم بروجود اول وذات خود سبب کثرت اضافی است اما این کثرت‌ازناحیهٔ وجود اول نیست‌زیرااین‌ازلوازم‌امکان‌است وامکان‌وجود او بذات اوست نه‌بسبب وجوداول‌وبالعکس‌وجوب وجود اوازوجود اول‌میباشد.اگراین کثرت نمیبود صدور کثیراز اوجایز نبود ودرتمام مراحل وحدات صادر می گشت‌وبا این شرح وجود جسم امکان نداشت . چون عقل اول بروجود اول علم دارد ضرورة از او عقلی که تحت آن واقع است صادر شد واز آن بابت که برذات خود علم دارد صورت فلك وکمال آن‌یعنی نفس فلك اعلی (اول) ازاوپدیدآمد وبهمین ترتیب تکثردرموجودات استمراریافت واز هر عقل عقلی ونفسی وفلکی وجرمی از افلاك صادر گشت تا بعقل فعال که مدبرنفوس ما وعالم‌مادون کرهٔ قمراست منتهی‌شد.هرجرمی‌ازافلاك معلول‌عقلی

ازعقول است وهیچیك ازاجرام نمیتواندعلت وجود جرمی دیگر گردیده باشدزیراجرم ازآن بابت که جرم است مرکب ازماده(هیولی)وصورت است واگرعلت جرمی دیگر گردد باید بمشارکت ماده باشد وحال آنکه ماده را طبیعتی عدمی است وطبیعت عدمی نمیتواند مبداء وجود شود . بعدازاتمام عدد کرات سماوی وجوداسطقسات لازم شد وچون اجسام اسطقسیه ازکائنات فاسده هستند لازم است که مبادی آنها متغیر باشدوازینروی آنچه عقل محض باشد سبب وجود آن نمیتواند بود وچون آنهارا مادهٔ مشترك وصورمختلف است باید اختلاف صورآنها ازچیزی باشد که اختلاف دراحوال افلاك ازآن پدیدآیدواتفاق مادهٔ آنها درچیزی که اتفاق دراحوال افلاك ازآن حاصل گردد، اتفاق درطبیعت افلاك مقتضی وجود ماده واختلاف درانواع حرکات آنها مقتضی آمادگی ماده برای قبول صور مختلف میباشد.ازماده کدازعناصرآسمانی افاضه میشودعناصراربعه حاصل میگرددوآنها ازحیث سبکی وسنگینی بایکدیگراختلاف دارند. آنکه مطلقاسبك باشدمیل او ببالاست و آنکه مطلقاسنگین میل او بپایین وآنچه خفیف وثقیل بالاضافه است میان آن دوقرارمیگیرد وبدین طریق بعدازکرهٔ ماه بترتیب کرهٔ اثیروکرهٔ هوا وکرهٔ آب وکرهٔ خاك قراریافته. وجود مرکبات عناصر بتوسط حرکات سماوی صورت گرفته است . جسم مرکب است ازماده وصورت جسمیه . صورت در مرتبهٔ وجود بر ماده مقدم وممتد در جهات ثلاث ومتصل واحد است وبرای آنکه قابلیت انفصال یابد مقارنهٔ آن با هیولی ضروری است. جسم بنابرکلیت خود مشترك نیست وهرحرکت جسم بالطبع نتیجهٔ حالتی غیر طبیعی ومفارق از طبع آن میباشد واین حالت غیر طبیعی یا درکیف است ویا درکم ویا در مکان ویا دروضع ویا درمقولهٔ دیگری ازمقولات وعلت درتجدد حرکتی بعد ازحرکت تجدد این حالت غیرطبیعی وبمقدار بعد ازغایت است وچون چنین باشدحرکت اجسام ازروی طبع نمیتواند مستدیر باشد .

حرکت تبدیل حالتی درجسم است کەتدریجاً برسبیل توجه بسوی چیزی وامری ووصول بدان بالقوه یا بالفعل صورت گیرد وبهمین سبب قابل زیاده ونقصان ووجودآن همواره بین قوهٔ محض وفعل محض میباشد وچون حرکت جسم همیشه متوجه وصول بهدفی است پس کمالی برای آن محسوب میگردد. حرکت درکم وکیف واین ووضع وملك واقع

میشود.سکون امری عدمی یعنی عدم حرکت است.هر حرکت که درجسم صورت گیرد نتیجهٔ علت محرکه بیست واین علت معنی زائدی برهیولی جسمیه وصورت آن است واین معنی یا درجسم است ویا مفارق از آن، درصورت اول جسم را متحرك لذاته گویند که خود بمتحرك باختیار ومتحرك بطبع منقسم میگردد ومتحرك بطبع اگر درحال طبیعی باشد حرکتی نخواهد داشت مگر آنکه طبیعت دچارفساد شده باشد وبخواهد بحال اصلی خود باز گردد وچون این معنی حاصل شود حرکت منقطع میگردد .

پس مقدارحرکت متناسب است با مقدار بعد ازحالت طبیعی وغایت.این حرکت اگر درمکان صورت گیرد باید مستقیم باشد زیرا هر میل طبیعی خواهان نزدیکترین مسافت یعنی خط مستقیم است . پس حرکت مستدیر طبیعی نیست بلکه ممکن است طبعی ونتیجهٔ میل واراده باشد وازینروی فلك که دارای حرکت مستدیر میباشد متحرك بالطبع است . ازطرفی دیگرمیدانیم که برای هرحرکت مبداءِ قریبی لازم است. مبداءِ قریب حرکت مستدیر فلکی نفس فلکی است که کمال جسم فلکی وصورت آن میباشد.این نفس فلکی اگر ازهر حیث قائم بذات خود بودمیبایست عقل محض باشد وتغیر وتبدلی حاصل نکند ومخالط باقوه نشود، پس نسبت نفس فلکی مثل نسبت نفس حیوانی بماست با این تفاوت که اومیتواند تعقلی مشوب بماده کند، مانند عقل علمی که درماست ومحرك اول آن غیرمادی است وحرکت آن نتیجهٔ قوه یی غیرمتناهی میباشد ، البته قوهٔ نفس متناهی است لیکن بسبب علم برعقل اول نورآن دائماً برنفس فیضان میکند وبدین سبب دارای قوهٔ غیرمتناهی میگردد ودرنتیجه حرکت مستدیرهٔ افلاك نیزغیرمتناهی است. با این شرح معلوم میشود که فلك متحرك بالطبع ومتحرك بالنفس و متحرك بقوهٔ عقلیهٔ غیر متناهیه وهر حرکتی از دیگری ممتاز است . محرك اولی برای مجموع سماوات واحد است وبرای هریك از کرات آسمانی هم متحرکی قریب که مختص بدان است یعنی نفس محرکی وجود دارد. این نفس محرك فلکی تعقل خیرمیکند واورا بسبب جسم تخیل وتصورجزئیات وارادهٔ بدانهاست واین خود مستلزم حرکات مادون آن میباشد تاآنکه منتهی بحرکت فلکی گردد که پیش از کرهٔ ارض است ، یعنی ماه ، ومدبر آن عقل فعال میباشد .

از حرکات سماوی حرکات عناصر برمثال تناسب حرکات افلاك ، حاصل میشود واین حرکات مواد عناصر را مستعد قبول فیض ازعقل فعال مینماید وصور آنها را برحسب استعداد بدیشان می‌بخشد .

ابن‌سینا بامطالعه درسرعت وبطؤحرکت اشیاء ومقایسهٔ آنها بمفهوم‌زمان‌میرسد وبعبارت دیگر نزد او زمان مقدار حرکت است . زمان محدث بحدوث زمانی نیست چنانکه زمان براو مقدم باشد بلکه حدوث آن حدوث ابداعی است یعنی تنها مبدع آن برآن سابق است وحال آنکه رازی چنانکه دیده ایم بقدم آن معتقد بود . زمان متصل و واحدش «آن» است وبسبب خاصیت اتصال که درآن وجود دارد ابوعلی آنرا وصف حرکت مستدیرفلاك که آنهم متصل میباشد گرفته است .

مکان خاص جسم وآنست که محیط برجسم وحاوی، متمکن وهنگام حرکت مفارق از آن باشد . مکان نه هیولی است ونه صورت ونه ابعادی که مجرد از ماده وقائم بجسم متمکن باشد وخلاء هم نیست زیرا ابوعلی وجود خلاء را نفی می کند .

ابن سینا بحث درنفس را نیز درقسم‌طبیعیات‌پیش میآورد .نفس کمال‌اول هرجسم طبیعی آلی است و بنفس نباتی وحیوانی وانسانی منقسم میشود . نفس نباتی را سه قوه است : غاذیه که کار آن استحالهٔ جسمی دیگر است بمشابهت جسم خویش تا بدل مایتحلل قرار گیرد ، منمیه که کار آن افزودن برجسم خویش است درجهات سه گانه تا بغایت کمال رسد . مولده که عمل آن گرفتن چیزیست ازجسم‌خویش که‌بالقوه مانند آن باشد وبا انفعال ازافعال اومانند آن جسم گردد .

نفس حیوانی دارای دوقوهٔ محرکه ومدرکه است . از قوهٔ محرکه جنبش جسم تولید میشود وآن یا قوهٔ محرکهٔ باعثه است که چون بخیال درآید باعث توجه جسم بچیزی (شهوانیه) ویا فرار ازآن (غضبیه) میگردد ویا قوهٔ محرکهٔ عامله (فاعله) که دراعصاب وعضلات قراردارد وآنها را بحرکت درمیآورد . قوهٔ مدرکه خود بر دو قسم میشود یکی آنکه دریافتن آن از بیرون باشد وازپنج حس بینایی (باصره) وشنوایی (سامعه) وبویایی (شامه) وچشش (ذائقه) وبساوایی (لامسه) تشکیل میشود ودیگر

آنکه دریافتن آن ازدرون باشد وبعضی ازآنها صورت محسوسات را درك می کندوبعضی معانی محسوسات را . صور محسوسات را نخست حواس درك می کنند وسپس بدماغ میرسانند مثلاوقتی گوسفند گرگی را ببیند نخست شکل وهیأت ورنگ آنرا ازطریق حواس درمی یابد وبا تطبیق صفات آن برصفات گرگ درمی یابد که آن گرگ است ودرهمین حال مطلب دیگری را هم درك میکند وآن ترس از گرگ وفرارازآنست.این ادراك اخیرازطریق حواس نمی آید بلکه بیاری قوای باطنه حاصل میشود .مراکزقوای مختلف ادراك مانند حس مشترك وخیال وقوهٔ مصوره و وهمیه وحافظه را ابن سینا در تجاویف دماغ تعیین می کند . قوهٔ حس مشترك یا بنطاسیا[1] درتجویف اول قسمت پیشین دماغ قراردارد وکلیهٔ صور منطبق درحواس خمس بآن میرسد وبیاری همین حس است که مثلاً با رؤیت چیزی مزهٔ آنرا درمی یابیم . محل قوهٔ خیال ومصوره درآخر تجویف مقدم دماغ است وآنچه را حس مشترك بذیرفت حفظ می کند چنانکه بعد از غیبت محسوسات درآن باقی بماند . قوهٔ متخیله (درنفس حیوانی) یا مفکره (درنفس انسانی) درتجویف میانین دماغ قراردارد وکارش آنست که بحسب اختیار از آنچه در قوهٔ خیال است بعضی را با بعضی ترکیب کندویا برخی را از برخی جداسازد.قوهٔ وهمیه درآخر تجویف میانین دماغ واقع است ومعانی غیر محسوسه را که در محسوسات جزویه واقع است درمی یابد مانند قوه یی که گرگ را مهروب عنه وطفل را معطوف علیه تشخیص میدهد . قوهٔ حافظهٔ ذاکره در واپسین تجویف دماغ واقع است وآنچه را قوهٔ وهمیه ازمعانی غیر محسوسه درمحسوسات درك کرد نگاه میدارد .

سومین قسم نفس نفس ناطقه یا نفس انسانی است که کاملترین نوع آن میباشد. در موجودات عقلی اولین مرتبه را عقل اول حائز است وآخرین مرتبه را نفس ناطقه که خاص انسان است . نفس ناطقه چون افعال فکری را تعقل وامور کلی را ادراك میکند کمال اول جسم طبیعیهٔ عضویه است ، انسان مانند نبات وحیوان بیاری قوای غاذیه ونامیه که سبب بقای نوع میباشد بالاراده حرکت میکند وبواسطهٔ عقل کلیات راادراك

۱- Phantasia

وبسیاری آنها معانی جزئی را استنباط مینماید ، این قوا در انسان همه منبعث از نفس انسانیند ونفس انسانی یا نفس ناطقه کمال اول جسم انسانی است واو جوهری است که نه جسم است ونه قائم بجسم . قوای نفس ناطقه به عامله وعالمه تقسیم میشود که هردو را عقل هم مینامند . قوهٔ عامله (عقل عملی) مبداء محرك بدن انسان بکارهای جزئی خاص مثل گریه و رؤیت و خجلت و تمیز آنها از یکدیگر و شناختن اوقات آنهاست، ویا تحریك بدست باجراء صناعات خاص مثل طب و نجاری ونوشتن وجز آن ونیز حکم نسبت باعمال بشر ونمیز نیك وبد آنها با همین قوه است مانند ادراك زشتی دروغ ونیکی احسان . قوهٔ عالمه (عقل نظری) قوه ییست که برای ادراك صور مجرد ومعانی مطلق واکتساب آنها بکار رود بنحوی که از آن معارف ومعلومات ماپدید آید. این قوه بسه قسم منقسم میشود: نخست قوهٔ مطلقهٔ هیولانی وآن استعداد مطلق بدون فعل است مثل قوهٔ کتابت درطفل . دوم قوهٔ ممکنه وآن استعداد باضافهٔ چیزی از فعل است مانند قوهٔ کتابت در طفل بعد از آنکه الفبا آموخت . سوم ملکه وآن درآمدن استعداد مذکور است بفعل واتمام آن بآلات عمل بنحوی که هروقت بخواهیم بدون حاجت باکتساب مجدد ازعهدهٔ آن کار خاص برآییم مانند استعداد کتابت در کسی که نوشتن را نیك آموخته باشد . اگر نسبت قوهٔ نظریه به صورتها نسبت استعداد مطلق باشد آنرا عقل هیولانی گویند . دراین صورت عقل تنها استعداد محض برای حصول علم است . این عقل خاص انسان است نه حیوان . اگر عناصری از معقولات ابتدائی چنانکه قابل وصول بمعقولات ثانوی باشد درعقل هیولانی حاصل شود آنگاه آنرا عقل بالفعل گویند واگر در آن معقولات ثانوی مکتسب حاصل وبالفعل مخزون گردید چنانکه هروقت خواست اظهار کند دوصورت دارد اگر بالفعل حاضر باشد آنرا عقل مستفاد واگر بالفعل مخزون باشد عقل بالملکه خوانند. اما عقول آدمیان را استعدادهای مختلف است بعضی از آنها دارای استعداد قوی هستند چنانکه برای اتصال بعقل فعال حاجت به تحقیق وتعلم بسیار ندارند وپس از اندك مدت بمرحله‌یی میرسند که حقایق امور را بالاواسطه ومن غیر تقلید استنباط می کنند واین خاص ذوات استثنائی قدسی

است وابوعلی ازآن بقوهٔ قدسیه تعبیر می کند که مورد فیض روح‌القدس قرار گرفته وجمیع معقولات یا آنچه برای تکمیل قوهٔ عملی او لازم است بدو تفویض میشود و درجهٔ عالی آن نبوت است. گاه ممکن است که روح‌القدس براین قوهٔ متخیله معقولی را افاضه کند که متخیله آنرا با مثلهٔ محسوس و کلمات مسموع تشبیه نماید ودر این حال است که از آن صورت بفرشته‌یی در هیأت مردی واز آن کلام بوحی والهامی در صورت عبارتی تعبیر میشود. بنحو اختصار ابوعلی درجات عادی قوای مدرکه را عقل هیولانی، عقل بالفعل، عقل بالملکه، عقل مستفاد میداند وقوهٔ قدسیه را در فوق قوای چهارگانهٔ دیگر قرار میدهد وهمین قوه است که درنظروی وسیلهٔ اثبات نبوت ومدخل مباحث عرفانی شناخته میشود.

ادراك یا معرفت درنظر ابن سینا بنابرآنچه گذشت، از طریق حواس حاصل وبنیروی قوای باطنه تکمیل میشود. بنابراین ابن‌سینا مبنای معرفت را درحواس‌قرار میدهد وتمام اعمال نفس وقوای باطن از همین اعمال حواس وادراکات آنها آغاز میشود منتهی ادراك معقولات خاص نفس‌است بدون آلت ووسیله‌یی زیرانفس که مجرد از ماده است میتواند صور معقولهٔ مجرد از ماده رادرك کند وحتی با همین روش رؤیا و وحی وغیب را هم تعلیل کرده وبا اعتقاد بقوهٔ قدسیه اثبات نبوت وارتباط آنرا با عقل فعال آسان ساخته است.

ادراك نفس انسانی هم بوسیلهٔ آلات وهم بذات خود وبدون توسل بآلات صورت میگیرد. قوای آن بسیار است و با حدوث بدن حادث میگردد وبعد از آن باقی میماند اما ببدن دیگر وارد نمیشود. متصرف در بدن وعاقل بذات خود است و واسطه‌یی بین او وذات او نیست وبین او وآلت او وآلتی فاصله نمیباشد وادراك شیء جز بحصول صورت آن دراین جوهرمیسر نمیگردد. نفس‌انسانی قوه‌یی هیولانی واستعدادی برای قبول‌معقولات‌بالفعل‌دارد.هرچه هم که‌ازقوه‌بفعل‌درآید محتاج سببی‌است که‌آنرا بفعل‌درآورد واین سبب هم باید بالفعل موجود باشد وجسم هم‌نباشد پس‌جوهری مجرد ازماده وهمان عقل فعال (واهب‌الصور) است وآنرا فعال گوییم تا با عقول هیولانی که

منفعل‌اند اشتباه نشود . افعال عقل فعال منحصر درعقول ونفوس نیست بلکه هرصورتی که درعالم حادث شود ازفیض عام اوست واو بهرقابلی بمقدار استعدادش صوری را عطا میکند . عقل فعال ازماده وقوه مجرد وازهرحیث بالفعل است .

ازاحوالی که بنفس انسانی اختصاص دارد رؤیاست که نتیجهٔ انصراف نفس است از تفکر درآنچه حواس بدو میرساند وبدست آوردن فراغت و رفع مانع برای دیدن جواهر روحانیهٔ عقلیه یی که نقش همهٔ موجودات درآنهاست واین حالت البته درنتیجهٔ خواب ورکود حواس حاصل میشود . بهرحال صور اشیاء که درجواهر روحانی موجود است درنفس منعکس میباشد . اگراین صور جزوی ازنفس گردد درمصوره راه میجوید ودرحافظه بنحوی که متخیله درآن تصرفی نکند باقی میماند ودر حال رکود حواس بشکل رؤیا ظاهر میشود . این گونه رؤیا صادق است وحاجتی بتعبیر ندارد اما اگر متخیله تصرفی درصورمحفوظ درحافظه کند وآنرا بشکل صور محسوس درآورد حاجت بتأویل وتعبیر درمیان است واگر منشاء رؤیا قوهٔ متخیله واین قوه منصرف از عالم عقل ومتوجه بعالم حس باشد و تصرفات آن بیکدیگر درآمیزد رؤیا بصورت اضغاث احلام درمیآید وهمچنین‌است اگردرمزاج اختلالی حاصل شده باشد زیرا دراین‌صورت درخواب احوال مختلفی دیده میشود که هیچیك را مبنایی نیست .

ازاحوال دیگر نفس انسانی ادراك علم غیب درعالم بیداری‌است وآن برای کسانی حاصل شود که نفس آنان براثر قوت بسیار مستعد نظر درعالم عقل وحس هردو باشد . این گونه نفوس برعالم غیب مطلعند وبعضی از امور مانند برق خاطف برآنها ظاهر میگردد وآنچه برای آنان درك شد بعینه درحافظه باقی میماند واین وحی صریح‌است. ولی اگر درمتخیله ماند محتاج بتأویل میباشد .

دیگر از احوال نفس مشاهدهٔ صور محسوسی است که وجودی ندارند وآن چنانست که نفس امورغائب را با قوت تمام ادراك کند وآنچه ادراك کرد درحافظه‌بنحو ضعیفی قبول شود . در این حال متخیله برآنها دست می یابد وآنها را بصورت صور محسوس درمیآورد ، سپس این صور ازراه مصوره ومتخیله بحس مشترك سرایت میکند وآنگاه درست مانند صورتی که از راه چشم بحس مشترك نقل شده باشد دیده میشود .

دیگر معجزات و کرامات است که از خواص نفس انسانیست و این درصورتی حاصل شود که نفس براثر قوت بسیار در ماده چنان تأثیر کند که بتواند صورتی را از آن بزداید وصورتی دیگر بدان دهد چه هیولی منقاد نفوس شریف مفارق ومطیع قوای آنست ونفس انسانی هم ممکن است ازشرف بحدی ودرجتی رسد که نظیر همان نفوس شریف مفارق گردد ومانند همانها درعالم هیولانی تأثیر وتصرف کند ومثلا کوهی را از جای خود بحرکت آرد یا جسم جامدی را مذاب ومادهٔ روانی را منجمد سازد . نسبت این نفوس قوی بدان نفوس شریف مفارق مثل نسبت چراغ بآفتاب است . خاصیت آفتاب گرم کردن است وچراغ نیز میتواند مانند آفتاب لیکن بقدر طاقت و بنسبت حرارت خویش اطراف خود را گرمی بخشد .

نفس تأثیراتی جزئی هم دربدن دارد مثلا اگر درنفس صورت غلبه وغضب حادث شد رنگ چهره برافروخته میشود . نفس انسانی اگر تصفیه وتهذیب شود استعداد خارق العاده یی بدست میآورد چنانکه قابلیت اتصال بعقل فعال را می یابد وباستفاضهٔ حقایق از آن قادر میشود بنحویکه درشرح قوهٔ قدسیه دیده‌ایم وهمچنین است استعداد آن برای درك غیب و وحی بشرحی که گذشته است ، چون نفس در بیداری بعالم غیب متصل شود ومتخیله آنچه را که نفس ادراك کرده بصورتی زیبا و با سخنانی دل انگیز ومنظوم نشان دهد و بشنواند صورت جوهر شریف درغایت حسن و بهیأت فرشته یی درمیآید که پیغامبران دیده‌اند ومعارفی که ازطریق اتصال بجواهر شریفه برای نفس حاصل میگردد مانند کلام مطبوع منظوم شنیده میشود (آیات). اگرچه نفوس درنوع متفقند لیکن از جهت خواص اختلاف دارند واختلاف افعال آنها دروحی وشرایع هم ازهمینجا نتیجه میشود.

نبوت برای حفظ نظام اجتماعات بشری از رستن موی بر پلك‌ها و ابروان ضروری‌تر است زیرا آدمیان نیازمند اجتماعند تاحوائج افراد بمعاونت یکدیگر مرتفع گردد واین امر خود مستلزم معامله ومعاوضه و معامله و معاوضه نیازمند سنت وعدل است وبدین ترتیب از وجود کسی که واضع سنت وعدل باشد گزیری نیست واو باید ازنوع آدمی باشد تا با آنان در زندگی مشارکت کند پس چاره نیست ازوجود پیغامبری که ازاقران وامثال بوحی وداشتن آیاتی که دلالت بررسالت وی از جانب خداوند کند،

ممتاز باشد . او مردم را بتوحید میخواند واز شرك باز میدارد وشرایع احکام را بدانان میآموزد وبمکارم اخلاق ترغیب واز کینه وبغض منع و بروز شمار وثواب اخروی متمایل میکند وبتکرارعبادات وامیدارد تا درنتیجهٔ آن از یاد معبود غافل نمانند وبدین طریق هم دین استوارمیگردد وهم نفوس براثر ورزش عبادتها ومجاهدتها ازخویهای زشت وملکات فاسد پاك واز بستگی شدید بجسم فارغ میشوند وملکهٔ توجه بحق واعراض از باطل در آنها پدید میآید ومستعد برخورداری از سعادت میگردند . ورزش این اعمال هر کس را که از اعتقاد نیز عاری باشد سود بخش ومایهٔ استفاده از نصیب اخروی است تا چه رسد بکسی که بداند پیغامبران فرستادگان خدا ودرحکمت الهی فرستادنشان بخلق واجب وسنن موضوعهٔ آنان ازاحکام الهی ولازم الاطاعة است .

ابن سینا بحث دربارهٔ معاد را با تحقیق در موضوع لذت والم شروع میکند . همهٔ لذات حسی نیستند بلکه لذات غیرحسی هم وجود دارد وهمچنین است آلام. لذت عبارت از ادراك ملائم است وملائم آنچه در تکمیل جوهر شیء وتتمیم فعل آن دخیل باشد . ملائم حسی آنست که جوهر حساس وفعل آنرا تکمیل کند وهمچنین است ملائم غضبی وشهوانی وتخیلی وفکری وذکری . هر قوهٔ دراکه را برای غرض خاص فعلی خاص است وهرشیء که بدان رسد واو را در رسیدن بآن غرض خاص یاوری کند ملائم او ومایهٔ لذت آنست چنانکه برایقوهٔ ذائقه چیزشیرین وبرایحس سامعه صوت خوش معتدل وبرای لامسه چیزنرم . . .اما لذت حسی حقیقی رجوع بحال طبیعی در موقعی است که احساس حالتی غیرطبیعی کرده باشد وچون ازلذات محسوس بگذریم بلذات غیرمحسوس ومعنوی میرسیم . نفس ناطقه مدرك است وبنابراین اوهم لذاتی دارده‌منتهی چون جوهر اواز جوهرقوای دیگر برتر است ادراك اوهم برتر ازادراك قوای حاسه ، ویقینی وضروری و کلی وابدی ودائم وسرمدی است ، برعکس ادراك حس که ظاهری وجزئی وزائل میباشد وچون حال ازینگونه باشد طبعاً مدرکاتی که ملائم نفس باشد برتر از سایر مدرکات وعبارت از معانی ثابت وصور روحانی ومبداء اول وجود وملائکهٔ ربانی وحقایق اجرام سماوی وعنصری است ، وهرچه مدرك را ادراکی شدیدتر وذاتی

برتر وثباتی پاینده‌تر و وجودی کاملتر وشریفتر باشد لذت آن رساتر وپایاتر و بیشتر است . گاه خروج از قوه بفعل برای وصول بکمال وبملائم بدین نحو میباشد که لذیذ بودن مدرك معلومست ولی کیفیت آن آشکار نیست وعلم بآن حاصل نشده . دراین حال اشتیاقی بدین کمال مشهود نمیباشد و گاه نیز اتفاق می‌افتد که قوۀدرا که بر کمال وبرامر ملائم وقوف دارد ولی یا مانعی در راه وصول بدان وجود دارد ویا امری نفس را بخود مشغول داشته است چنانکه ازاین ملائم و کمال منصرف می گردد وضد آنرا برمی گزینند وهر گاه مانع برطرف گشت بقرار اصل باز میگردد واز دریافتن کمال لذت میبرد . کمال خاص نفس ناطقه دراینست که عالمی عقلی گردد که صورت کل و نظام معقول در کل وخیر فائض از واهب‌الصور در وی مرتسم باشد واز مبداء آغاز کند وتا بجواهر شریفۀ روحانیۀ مطلقه وبجواهر روحانیه‌یی که تعلقی با بدان‌دارند وباجسام علویه برسد و بدرجتی نایل شود که هیأت وجود بتمامی در او مستقر گـردد وعالمی معقول موازی با همۀ عالم موجود شود و حسن مطلق و خیر مطـلق و نور مطلق را مشاهده کند وبا آن متحد واز نوع آن گردد ، این کمال را نمیتوان با سایر کمالات از حیث وجود و دوام ولذت وسعادت مقایسه کرد بلکه این لذت از همۀ لذات حسی وازهمۀ کمالات جسمانی بالاتر است وحتی میتوان گفت که مناسبتی هم میان آنها از لحاظ شرف و کمال نمیتوان تصور کرد . این سعادت برای آدمی تماماً حاصل نمیشود مگر با اصلاح جزو علمی وعملی نفس (تهذیب اخلاق) . خلق ملکه‌ییست که بوسیلۀ آن از نفس افعالی بسهولت وبی مقدمۀ فکری وسابقۀ اندیشه صادر گردد واین امر امکان نمی پذیرد مگر با استعمال حد وسط بین دو خلق متضاد ونگاهداشتن میانۀ دوجانب افراط وتفریط . ملکۀ افراط وتفریط مقتضی قوای حیوانی است وچون این ملکه قوت یابد حالتی در نفس حاصل میشود که علاقۀ آن ببدن نیرو می گیرد اما ملکۀ توسط از مقتضیات نفس ناطقه است وچون قوت گرفت علاقۀ آن با بدن مقطوع میگردد و بسعادت کبری میرسد . نفوس ناطقه را مراتبی در اکتساب دوقوۀ علمی و عملی ویا قصور دراین امر میباشد . در نفس انسانی باید تصور معقولات وتخلق بخلقهای

نیکو حاصل شود تا از شقاوت ابدی برهد . ابوعلی درجواب اینکه کدام تصور وخلق موجب شقاوت جاویدان و کدامیك از آنهامایهٔ شقاوت موقت خواهد بوده میگوید نمیتوانم دراین باب جز بطریق تقریب سخن گویم و دنبالهٔ تحقیق دراین مسأله را بدین نحو میگیرد که نفس انسانی مبادی مفارقه را از آنجا که وجود آنها نزد او ازراه برهان و استدلال روشن است بحقیقت تصور واز روی یقین تصدیق مینماید تا علل غائی اموری را که در حرکات کلی واقع است دریابد وهیأت کل ونسبت اجزائش را با یکدیگر و نظام کلی عالم را که ازوجود اول نشأت کرده است بشناسد وعنایت ازلی وچگونگی آنرا درك کند و بداند که چگونه هستی و یگانگی خاص خداوند است وازچه راه باید برحقیقت وجود او معرفت یافت که بهیچ وجه تعدد وتغییر درآن راه نیابد وترتیب نسبت موجودات باو چیست . هرچه بر بصیرت وتعقل آدمی افزوده شود استعداد او برای کسب سعادت فزونی خواهد یافت وگویا انسان ازاین‌عالم وعلائق آن بری‌نمیشود مگرآنکه دل بدان جهان بندد وبرتعلق خود بدان عالم بیفزاید چنانکه شوق وعشقی شدید بدان یابد واز هرچه غیر آنست غافل ماند اما نفوس ساده یی که بتحصیل این شوق توفیق نیافته اند تنها درصورتیکه هیأت صحیح اقناعی وملکات خوب اخلاقی درآنها حاصل شود بقدر آنچه از کمالات کسب کرده اند از سعادت برخوردار خواهند شد وآنانکه براثر وجود موانع از رسیدن بکمال محروم مانده‌اند بشقاوت ابدی گرفتار خواهند بود . این گروه اخیر یا کسانی هستند که در کسب کمالات تقصیر ورزیده ویا آنکه با متابعت از آراء فاسد در مخالفت با حقیقت تعصب روا داشته اند . بعد از مفارقت جسم درنفوسی که اعتقاد عامیانه بروز بازپسین دارند نه انگیزهٔ وصول بمراتب عالیهٔ کمال موجود است ونه عدم کمالی که مایهٔ شقاوت گردد ، بلکه تمایل آنها بیشتر بجسم است ودرعین‌حال هم‌نیاز بتخیل وبرای‌تخیل‌حاجت بجسم دارندوازینروی ناگزیر اجرام سماوی‌را مبنای تخیل قرارمیدهندوآنچه را ازاحوال بعث‌وقبروخیرات‌اخروی بآنها گفته بودند مشاهده میکنند واین سعادتی نسبی برای نفوسی است که بدکارنبودند اما درمراتب جهل بسر میبردند و اعتقاد آنها بحشر عامیانه و دور از فهم و تعقل قبلی

بود . سایر نفوس هم بعد از مفارقت جسم بنابرآنکه دارای ملکات عالیه یا رذیله بوده باشند بسعادت یا شقاوت خواهند رسید. نفس پاك ومقدسی که بآلایشهای جسم دچار نباشدتن را رها می کندوبآسانی بکمال ذاتی خود میپیوندد و بجواهر عالیه که لذت وجمال وبهاء واقعی خاص آنهاست متصل وازعالمی که درآن بود منقطعمیگردد.لیکن اگر نفس برذائل جسمانی از قبیل شهوت وغضب وامثال آنها آلوده باشد عقابی را که در دنیا برای آن مصور شده بود میبیند وسختیهای آنرا میچشد وآنقدرسختیمیکشد تا از آلودگیها پاك گردد وچون بدین مرحله رسید اتصال بعالم اعلی ونیل بسعادت عظمی برای او میسرمیگردد .

در رسالهٔاضحویه[1]تقسیمات نفوسمفارقازابدان روشنتر بیانشدهوآمدهاست که « نفوس کامل منزه» سعادت مطلق اخروی خواهند داشت و « نفوس کامل غیرمنزه » در

---

۱ ــ رسالهٔ اضحویه فیامرالمعاد ص ۱۲۰-۱۲۲.

درصحیفهٔ ۲۲۷ از همین کتاب گفته ایم که ابنسینا رسالهٔ اضحویه را بنام وزیر ابوسعد همدانی نگاشت . در این باب بنقل بیهقی در تتمهٔ صوانالحکمة (ص ۳۳) اعتماد شدکه گفته است « . . . وکتب هذهالمناظرة ابوعلی الیالشیخ الوزیر الامین ابیسعد الهمذانیالذی صنفابوعلی باسمهالرسالةالاضحویة » وبسبب اعتماد ازمراجعه بقول ابن ابیاصیبعه (ج ۲ ص ۱۹) غفلت شد که گفته است ابوعلی رسالةالاضحویه را بنام امیر ابیبکر محمدبن عبید نوشت . درآغاز رسالهٔ اضحویه (چاپ مصرباهتمام استاد سلیمان دنیا. سال ۱۹٤۹) نیز چنین آمده است : « و بعد فهذه رسالة للشیخالرئیس ابیعلیبن سینا فیالمعادکتبها الی ابیبکربن محمد » وشیخ اوراچنین ستوده است : «افاضالله تعالی علیروحالشیخالامین فیالدارینانوارالحکمة و طهرنفسهمنادناس الطبیعة واعطاه منالبقا مایفی باکتساب السعادة الحقیقة ... » . درمقدمهٔ اینکتاب ابوعلی از حقوق بسیار این ابوبکرمحمد یا ابوبکربن محمد یا ابوسعد الهمذانی (؟) برخودیاد میکند وگوید که از عهدهٔ قضای این حقوق چنانکه باید برنخواهد آمد ویکجای دیگر اورا « الشیخ الامین ادامالله توفیقه » خطاب میکند (ص ۳٤) وبهرحال درمخاطبه جانب احترام را نگاه میدارد . دراین رساله شیخ نخست به بحث مختصری در ماهیت معاد واختلاف آراء درآن وذکر عقاید مختلفیکه ملل ونحل در این باب داشتند مبادرت میکند وآنگاه برآراء باطل دراین زمینه وابطال عقیدهٔ قائلین بتناسخ واثبات نفس واستغناء آن در قوام از بدن میپردازد وفصل ششم کتاب را بوجوب معاد وفصل هفتم را درشناخت احوال طبقات مردم بعد ازمرگ وتحقیق نشأت آخرت اختصاص میدهد .

آغاز امر درعین شعور بسعادت، بسبب هیأت رذیله از آن بازمیمانند ودچار آزارشدیدی میگردند لیکن آخرازاین حال خلاص می یابند و بسعادت حقیقی نائل میشوند. «نفوس ناقص منزه» با آنکه درمدت حیات از وجود کمال برای خود مطلع بودند از کسب آن اعراض جستندوازباب نقصان آن کمالات متألم ودچارالم سرمدی هستند. امانفوس ناقص منزهدیگری هم هست مانند نفوس کسانی که اصلامتوجه کمال نفس انسانی نشدند و کسی هم آنها را متوجه نساخت ویا نفوس کودکان وابلهان ، این نفوس درحالتی بسر میبرند که نه سعادت است و نه شقاوت زیرا اینها احساس کمال نمیکنند تا عدم وصول بدان آنهارا دچار الم سازد وچون بکمال هم نمیرسند بسعادت عظمی نائل نخواهند گشت . اما « نفوس ناقص غیر منزه » اگر بدانند که کمالی برای آنها وجود دارد که بدان نرسیده اند در شقاوت ابدی بسر خواهند برد وا گر این نقصان خالی از شعور باشد بنسبت هیأت پستی که ازعالم طبیعت بارث بردهاند دچار الم خواهند بود . ابوعلی درپایان این تقسیم عقیدهٔ اسکندر الافرودیسی را دراینکه نفوس ناقص مطلقا بعد از فساد بدن ازمیان میروند مردود میداند ومیگوید که همهٔ نفوس انسانی اضطرارا باقی خواهند بود .

با توجه باین مقدمات معلوم میشود که : ۱ ـ ابن سینا اعتقاد ببقای نفس بعد از مفارقت جسم دارد و ۲ ـ معتقد بحلول آن درجسمی دیگر نیست تا قول بتناسخ لازم آید و ۳ ـ درعین اعتقاد بمعاد آنرا چنانکه اهل ادیان میگویند قبول نکرده وهمان طریقی را پیموده است که فلاسفهٔ دیگر اسلامی پیش از او پیموده بودند و او اعتقاد بمعاد جسمانی را جز ازطریق شریعت وتصدیق قول پیغامبر میسر نمیشمارد .

موضوع مهم در فلسفهٔ ابن سینا نظرهای عرفانی اوست . البته ابن سینا چنانکه درشرح تألیفات او دیده ایم در مباحث عرفانی وارد شد ولی نه آنرا در اصول فلسفهٔ مشائی خود وارد کرد و نه بکلی از مبانی فلسفی خود نیز جدا ساخت بدین معنی که از بحث در نفوس وعقول و کیفیت اتصال بعقل فعال برای ورود درمباحث عرفانی استفاده برد . ابوعلی چنانکه دیدهایم تهذیب نفس وتنزیه آنرا ازطریق توجه بشعائر دینی و کسب ملکات فاضله وعدم تعلق بجسم وسیلهٔ اتصال بعقل فعال و وصول بعالم

عقلی وعالم اعلی دانسته است واین همان معنی است که متصوفه درتمام مقالات خود تکرار کرده اند اما نباید فراموش کرد که این امر جز برای نفوس قوی که مؤیدبتأیید الهی باشند تا درجات معین ومحدودی امکان پذیر نیست وبرای سایرین هم درصورت ارادت با تهذیب نفس از طریق ریاضت و کسب ملکات فاضله ودانش تا حدی امکان می‌یابد (زیرا اتصال کامل فقط با مفارقت نفوس زکیه از جسم ممکن است) وهمین اتصال است که درك حقایق‌عالم را با ادنی تأمل برای ما میسرخواهد ساخت . ابن‌سینا میگوید کمالات نفوس بشریه وملکیه درآنست که معقولات را چنانکه هست بحسب طاقتشان از راه تشبه بذات خیر مطلق درك کنند . منظور نهایی از تقرب بخیر مطلق قبول تجلی او برحقیقت یعنی براکمال معانی عالم امکان است واین همانست که صوفیه ازآن به « اتحاد » تعبیرمیکنند . خیراول (خداوند) بذاته برجمیع موجودات ظاهر ومتجلی است ومحتجب یافتن او نتیجهٔ قصور بعض ذوات انسانی از قبول تجلی است ودرحقیقت حجاب جز برای محجوبین وجود ندارد وعبارتست از قصور وضعف ونقص آنان . خداوند سبحانه وتعالی در جمیع موجودات ظاهر است ومرد کامل عقل اورا درهمهٔ آنها آشکار می‌بیند اما کسانی که عقلهایشان از ادراك حقایق وجود قاصر شد نمیتوانند آن حقیقت را ببینند ودر واقع نمیتوانند درك کنند که همهٔ این مظاهر وجود همان خدا هستند . این گـونه استعداد درك حقایق همچنانکه گفتیم با تهذیب وتنزیه نفس میسر است واین امر حاصل نمیشود مگر با اجراء او امر شرعی الهی و کسب فضائل اخلاقی وعلمی وعبادت ومجاهدت . ابوعلی خصوصاً بعبادت باطنی بسیار اهمیت میدهد . عبادت باطنی عبارتست از تأمل واستغراق در فهم حقایق عالم واین عبادت هم مانند عبادتهای ظاهری از قبیل نماز و روزه در تقویت ادراك عقلی بسیار مؤثر است . ابن‌سینا میان زاهد وعابدرا بدینگونه فرق مینهد که : زاهد کسی است که ازحطام دنیوی ولذات‌آن چشم پوشد وعابد آنکه درکار عبادت وادای فرایض دینی ایستد . وی‌عارف‌را درمرتبه‌یی فراتر ازاین دومرتبه قرارداده است بدین معنی که زهد درنظر عابد وزاهد وسیله‌ییست برای تحصیل سعادت اخروی ودرحقیقت ترك دنیا برای

عقبی ، لیکن نزد صوفی وسیله ییست برای رهایی از علایق وتقویت قوهٔ فهم وخیال و معتاد ساختن آنها باجتناب از چیزهای فریبنده ونزدیکی بحق . براثر این مجاهدات همهٔ قوا درپیش عقل سر تسلیم واطاعت فرود میآورند وهنگام تجلی حق برباطن عقل را درتوجه باشراقات ساطعه آزاد میگذارند تا بتدریج این حال برای وی ملکه شود بنحوی که هرگاه بخواهد از نور حق مطلع شود همهٔ قوا او را اطاعت کنند .

نخستین قدم برای وصول بچنین مرتبه اراده است وآن عبارتست از میل وصول بعالم قدس و کمال ودرنتیجهٔ این میل جنبش وشوقی برای اتصال بدان عالمدست میدهد و کسی‌را که بدین‌درجه‌ارتقاء یافته باشد « مرید » خوانند واو درکارخود توفیق نخواهد یافت مگر از طریق مجاهدت و ریاضت . شرط ریاضت نخست ترك ماسوی‌الله است که زهد واقعی درحصول این غرض بما یاوری خواهد کرد . دوم درآوردن نفس‌اماره باطاعت نفس مطمئنه تاآنکه قوای تخیل وتوهم را ازارتباط با این‌عالم برهاندو باعالم‌قدس‌ارتباط بخشد واین غرض را عباداتی که بافکرهمراه‌باشد وقول وسخنان دلپذیرعارفان وواعظان پاك نهاد فصیح نیکو گفتار اعانت میکند . سوم تهذیب و تلطیف باطن که فکر لطیف وعشق دور از شائبه وفارغ از استیلاء شهوت که منشاء آن سازگاری روحی وسنخیت نفسانی باشد درحصول آن ما را یاری خواهد داد . بعد از آنکه ارادت وریاضت بحد کمال رسید انسان بدرجتی ارتقاء میجوید که خلساتی بس‌لذیذ از تابش نورحق برای او حاصل شود این خلسات بمثابهٔ برقهاییست که روشن وخاموش شود واین همانست که دراصطلاح صوفیان « وقت» گویند و وقت بین دو « وجد » واقعست که یکی پیش‌از خلسه ودیگر بعد ازآن حاصل گردد . چون مرید در ریاضت مداومت کند ظهور این حالت بدفعات بیشتری اتفاق می‌افتد وبعد از تکرار این حالت دیگر ریاضت لازمهٔ ظهور آن نیست یعنی وقتی صوفی بدین مرحله رسید درغیرحال ریاضت نیزاین‌خلسه‌ها براو دست میدهد وهر بار او را بجناب قدس میبرد چنانکه نورحق را درهرچیز متجلی بیند وبعد از این مراحل بمرتبه‌یی از سکون وآرامش وانس میرسد که او را معارف مستقری حاصل میگردد . ملکات اخلاقی وکرامات و بزرگواریهای عارف همه بعد

از این مراحل حاصل میشود وبعد از این احوال است که مصدر خوارق عادات میگردد. (۱)

حکمت عملی ابن سینا براساس سیاست مدن وتدبیر منزل وتهذیب نفس قرار دارد بنحوی که تعریفات آنها قبلا گذشته است. فایدهٔ این علم آنست که فضائل وطریق کسب آنها و رذائل وراه اجتناب ازآنها را بما میآموزد وما را از کمالات انسانی برخوردار میسازد. خداوند مردم را از حیث عقول وآراء متفاوت خلق کرده است و بهمین سبب اختلاف درطبقات اجتماع حاصل میشود. اگر همهٔ مردم از زمرهٔ ملوك وفرمانروایان ویا جملگی از اهل کسب وحرفه بودند جامعه قوام نمی‌یافت ونظام آن میگسیخت. اگر همه غنی بودند هیچکس بدیگری درامور اجتماعی معاونت و برای او کاری نمی کرد واگرهمه تهیدست بودند از زیان و نومیدی هلاك میشدند ولی اگر بعضی ثروتمند وغافل و دور از عقل وادب باشند و دسته‌یی عقلاءِ تهیدست و بعضی ملوك اما صاحب امراض ومصائب، ناچارهردسته‌یی نیازمند دیگری ومحتاج فوائدی هستند که ازیکدیگر میبرند.

پادشاهان حاجتمند ترین مردم بسیاستند زیرا امور رعیت بدانان تفویض شده است وهمچنینند ولات وصاحبان ثروت ونعم که هرکدام در خدمت خود گروهی از خدم ونزدیکان را دارند. فقیران تهی دست هم محتاج بسیاست وحسن تدبیرند بلکه در پاره‌یی امور از پادشاهان نیز بدان محتاج ترند زیرا پادشاهان یاران وکارگزارانی برای مساعدت وهمراهی خود دارند اما فقیر در معاش ومقام اجتماعی باید تنها برنفس خویش اعتماد کند ونفس انسانی صرف نظر از ثروت یا مقام اجتماعی صاحب خود، محتاج سیاست است.

هرکسی از اوساط ناس گرفته تا پادشاهان برای‌حفظ خواربارو‌سایرلوازم حیات محتاج منزل است وبرای حفظ منزل و بقاء نسل نیازمند زن و خدمتگزاران خانه

۱- برای اطلاع‌از اصول‌عقاید عرفانی ابن سینامخصوصاً بنمطهای سه‌گانهٔ اخیرالاشارات والتنبیهات مراجعه شود.

است وازینراه زیردستانی فراهم میآیند که ترتیب امور ووظایف آنان لازم‌استودراین امر شاه و گدا وخادم ومخدوم وغنی وفقیرهمه یکسانند .

نخستین چیزی از انواع سیاست که انسان باید بدان شروع کند سیاست نفس خود است که نزدیکترین و کریمترین وسزاوارترین چیزها بعنایت وتوجه است وباید جمیع معایب آنرا بشناسد وآنها را بصلاح آرد ونباید هیچ عیب را فرو گذارد زیرا چون آنرا بحال خویش گذارد نیرو میگیرد واصلاح آن‌دشوارمیشود.چون‌آدمی‌بنفس خود مغروراست با آن تسامح میکند پس باید دوستی امین وعاقل‌انتخاب کندتابمنزلت آینه‌یی برای وی باشد و نیك وبد احوال ویرا بدو نماید . بهترین راه اصلاح نفس تحقیق دراخلاق مردم ومقایسهٔ آن با ملکات خویش است تا هرچه را نیك یابند بدان کار کنند وازهرچه بد است اجتناب ورزند ، برای رام کردن نفس باید آنرا دربرابر کارهای نیك تشویق وبرای اعمال بد تنبیه کرد یعنی درصورت اول اورا ازبعض لذات خود ودرصورت دوم ازآنچه دوست دارد منع کرد .

هر کس ، مگر آنانکه‌از طریق ارث وتجارت و کسب سابق مالی دردست‌دارند، برای طلب روزی محتاج کسب مال‌است و کسب مال ممکن نیست مگرازطریق‌تجارت وصناعت که دومی ازلحاظ بقا براولی رجحان دارد . صناعاتی که با مروت مقارنندبرسه دسته میشوند : اول آنها که ازعقل برمیخیزند ونتیجهٔ صحت رأی وحسن‌تدبیرند مانند صناعت پادشاهان ووزیران و والیان وامثال آنها دوم آنها که منبعث ازادب ودانش‌است چون کتابت وبلاغت وعلم فلك وطب . سوم صناعتی که از شجاعت برخیزد چون پیشهٔ جنگجویان وسپاهیان . انسان باید معاش خود را ازشریفترین راهها که از عیب وعار وطمع بسیار وآبروریزی و آلودن دامان عرض بر کنار باشد ، طلب کند . دخلی که از این راهها بدست میآید بعضی باید درراه حوائج صرف وبخشی برای روزحاجت ذخیره شود . برای کارهای نیك نیز باید قسمتی ازمال را خرج کرد ودرهمهٔ این احوال رعایت اعتدال واجتناب ازبخل شرطست .

زن نیکو شریك مرد در دارایی ونگاهبان مال وجانشین وی در خاندانست . ابوعلی زن خوب را مایهٔ آرامش دل وسکون خاطر مرد میداند ومی گوید بهترین

زن آنست که عاقل و دیندار و شرمگین و زیرك و دوستدار و زاینده و کوتاه زبان و مطیع ویکدل و امین و گران سنگ وخادم شوی باشد ومال اندك شوی را از طریق اقتصادفزونی‌دهد وبا خوی خوش غمهای ویرا بگسارد واندوه اورا تسکین‌بخشد.احترام زن ورعایت‌جانب‌دین ومروت نسبت باو ورفع حوائج وی وتربیتش برای آنکه از عهدهٔ تکالیف خود نسبت بشوی وبفرزندان برآید همه برعهدهٔ مرد است وحتی هیبت و وقار وبزرگی شأن زن نیز نشانهٔ وجود همین صفات درمرد میباشد .

تربیت فرزند از روز ولادت برعهدهٔ پدر واز حقوق فرزند براوست . ابن‌سینا تنبیه جسمی را برای فرزند با شرائطی تجویز میکند وبعد از آمادگی او برای قبول تلقین ، تعلیم قرآن وخط و احکام دینی وحفظ اشعاری را که محرض برعلم ومهذب اخلاق باشد لازم‌میداند وبعد از آن تعلیم لغت وخطابه ونامه‌نگاری وپس‌از آن‌آموختن فنی را که مورد علاقهٔ طفل باشد تجویز میکند ودر همهٔ این احوال مراقبت پدر ومعلم را لازم میشمرد .

رفتار با خدمتکاران ازمسائلی است که ابن‌سینا آنرا با دقت مورد مطالعه قرار میدهد . وی میگوید که این قوم نیز از آحاد بشرند ولوازم بشریت در ایشان موجود است ودر رفتاربا ایشان باید این حقیقت‌را ملحوظ داشت . شرط خادم آنست که نه‌بسیار احمق وابله باشد ونه بسیارزیرك و داهی‌زیرادرهردوحال خدمت اوازراه سداد منحرف میگردد . درشتی وکم‌صبری ونامهربانی بر خادمان دلیل نقصان خرد است وباید او را فراخور هرلغزشی تنبیهی روا داشت .

مهمترین رساله از رسالات اخلاقی ابن سینا که حاوی عمدهٔ نظرهای او در اخلاقست کتاب‌السیاسةاوست که‌درآن راجع‌بسیاست نفس‌وسیاست دخل‌وخرج‌وسیاست اهل وفرزند و خدمتگزاران سخن رفته واین رساله دوبار در بیروت بسالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ چاپ شده‌است ودیگر رسالهٔ اخلاق که در۱۳۲۸ قمری درقاهره بطبع رسید .

اکنون که خلاصه‌یی‌ازسخنان مادرباب اصول مقاصدابوعلی‌سینا پایان یافت(۱)

---

۱ ــ **دراین تلخیص که با رعایت نهایت اختصار فراهم آمده مخصوصاً ازکتاب‌الاشارات چاپ لیدن (۱۸۹۲) والنجاة چاپ مصر (۱۳۳۱) والملل والنحل چاپ تهران ص۲۲۰ــ۲۷۰ استفاده شده است.** بعض مآخذ دیگررا بجای خود مذکور داشته‌ایم .

لازم است مطلبی را براین بحث بیفزاییم. ابن سینا در کتب متعدد فلسفی خویش از یکطرف سعی کرده است فلسفهٔ ارسطو را خواه آنچه از ترجمهٔ آثار او وخواه آنچه ازشروح اسکندرانیان وخواه از کتب منسوبهٔ بوی بدو رسیده بود روشن کند وفلسفهٔ مشاء را آنگونه که تا عهد وی درمیان مسلمین تحول وتکامل وبا بعضی از مبانی دینی انطباق یافته بود نشان دهد. دراین مورد ابوعلی حکم محرر وشارح وتأویل کننده یی واحیاناً مکملی را دارد که سعی میکند مسائل مختلف را با نظر بکلیات عقاید مشائین توجیه ودرصورت لزوم تکمیل کند.

ازطرفی دیگر دربعض کتب خویش کوشیده‌است که عقاید خاص خودومشرقیان را هم در کتب مخصوص بیاورد خواه بطریق محاکمه و مقایسه و خواه مستقیما وبا تحقیق منظم. ابن طفیل درمقدمهٔ کتاب حی‌بن یقظان درهمین باب گوید: « ابوعلی درتعبیر مطالب کتب ارسطوطالیس کوشیده و درکتاب الشفا بر مذهب او رفته وطریق فلسفهٔ او را پیموده و درآن کتاب تصریح کرده است که غیرازاین مطالب خودتحقیقات ونظرهایی دارد که هرکس طالب آنهاست باید بکتاب الفلسفة المشرقیة مراجعه کند هرکس که کتاب شفا و کتب ارسطوطالیس را بخواند درمی‌یابد که دراکثر امور باهم متفق ویکسانند اگرچه درکتاب‌الشفا مطالبی‌است که ازارسطو بما نرسیده‌است» (۱). ازهمین اشارهٔ مختصر دریافته میشود که اشتهار ابوعلی بداشتن دو روش درفلسفه‌ازقدیم الایام مشهوربوده است. کلمهٔ «المشرقیة» را برخی ازمتأخران بضم میم خوانده وبمعنی اشراقی گرفته وبنابراین مراد از فلسفةالمشرقیة را حکمة الاشراق (۲) دانسته اند. در این باب نالینو درمقالهٔ مشهور خود « فلسفهٔ شرقی یا اشراقی ابوعلی؟ » (۳) بحث مفصلی کرده واشتباه صاحبان این قراءت را بدرستی نشان داده است (٤) ذکرعقاید مشرقیین

---

۱ ــ نقل از : التراث‌الیونانی ص ۲٤۸ .

۲ - Philosophie illuminative

۳ - Filosofia «Orientale» od «illuminativa» d'Avicenna

٤ــ رجوع شود بترجمهٔ این مقاله بعنوان «محاولة‌المسلمین‌ایجادفلسفة‌شرقیة» درالتراث الیونانی فی‌الحضارةالاسلامیة از ص ۲٤۵ ببعد .

و فلسفة المشرقية بارها برقلم ابوعلی سینا رفته وشیخ آنها را دربرابر عقاید مغربیین قرارداده‌است . نخست باید دید مرادشیخ ازمغربیین ومشرقیین چیست. بعضی پنداشته‌اند که مشرقیین وفلسفهٔ آنان بکلی ازیونانیان و فلاسفهٔ اسکندریه وعقاید ایشان جداست یعنی فلسفهٔ مشرقی دارای موضوعات ومسائلی جدید و خاص است که باآنچه درفلسفهٔ یونان می بینیم اختلاف دارد مثلا ابوعلی هنگامی که سخن از فلسفهٔ مشرقیین میگوید باید مطالبی آرد که افلاطون و ارسطو ونظایر آنان نیاورده باشند . اما مراد ابوعلی وهمهٔ کسانی کـه این اصطلاح را آورده اند در حکمت غیر از اینست و در اینجا مشرقیین عبارتند ازحکمای بغداد و کسانی که دربرابر مغربیین یعنی شراح اسکندرانی ویونانی افلاطون و ارسطو واقع شده اند واختلاف در فلسفهٔ این دو فریق ازاختلافاتی نشأت کرده است که در شرح عقاید ارسطو با یکدیگر یافته اند . درنامه‌یی کهابوعلی بکیا ابوجعفر محمدبن حسین بن محمد بن مرزبان نوشته و در مقدمهٔ نسخهٔ کتاب المباحثات وی گنجانیده وچاپ‌شده[1] است،شرح مفصلی‌دارد که درآن‌علل‌اصلی‌تألیف کتاب‌الانصاف خودرا که در حکومت میان این دو دسته بود بیان میکند ودقت دراین سخنان ما را ازحقیقت افکار شیخ در اصطلاح مشرقیین و مغربیین آگاه میسازد. شیخ میگوید : آنچه کیا از اختلاف خلق در امر نفس وعقل وتبلد و تردد ایشان خاصه باد مسیحیان بغداد دراین باب گفته صحیح است وحتی اسکندر و ثامسطیوس وجز آنان نیز دراین باب دچار حیرت شده وهریك از وجهی بمقصود رسیده واز وجهی دیگر دچار اشتباه شده اند وسبب عمدهٔ اشتباه آنان در فهم مذهب صاحب منطق (یعنی ارسطو) گمان ایشان براین مطلب است که ارسطو در مقالهٔ اخیر ازکتاب النفس ببیان‌بقاءِ یا فنای نفس هنگام مرگ توجه کرده و چنین نیست . . . . . اما کتاب یحیی النحوی در ردارسطو کتابیست کهظاهرآن‌محکم وباطن آن ضعیف‌است و وقوف‌براین شکوك و وصول بحل آن را قوتی نفسانی وعلمی کثیر لازم است ومن این حاجت را

---

۱ ــ نسخ جداگانه‌یی ازاین نامه چنانکه قبلا دیده‌ایم (ص ٢٢٤ ــ ٢٢٥ ازهمین کتاب) موجود وازآنجمله است درمجموعه‌یی ازکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار تحت شمارهٔ ١٢١٦

با تصنیف کتاب الشفا که کتابی بزرگ مشتمل برهمهٔ علوم اوائل حتی موسیقی بشرح و تفصیل وتفریع براصول است ، برآورده‌ام . انحلال این شکوك مبنی‌است بر فروع اصول کتاب السماع الطبیعی . بین‌السماع الطبیعی و السماء والعالم مطالبی است که فروع اصول وارده در السماع الطبیعی‌میباشد واین‌فروع درالسماع الطبیعی‌بالفعل‌تصریح نشده است بلکه بالقوه وهر کس که در معانی السماع الطبیعی با توجه باین فروع دقت نکند بر او همان شکوك عارض میشود که بر فلان وفلان و بر یحیی‌النحوی عارض گردیده است . قومی نیز بنقض این مناقضه همت گماشته لیکن‌از بام‌بخانه‌راه‌جسته‌اند نه از در ، ولیکن ما این متوسطات را بین دو کتاب السماع الطبیعی و السماء والعالم توضیح داده‌ایم وهر کس آنها را بخواند درمی‌یابد که همهٔ شکوك بی ارزش وبی رونق است وهر که بخواهد از اعتراض من براینگونه مسائل آگاه شود او را خبر میدهم که من کتابی تصنیف کرده بودم بنام کتاب الانصاف وعلما را در آن بردودسته منقسم ساختم مغربیین ومشرقیین ، نخست معارضهٔ مشرقیین را با مغربیین ترتیب دادم تا آنجا که حقیقت خصومت واختلاف آشکار گردد آنگاه اقدام بانصاف وحکومت بین آنان کردم واین کتاب نزدیك به بیست وهشت هزار مسأله بود(١) ... وقسمتی از این کتاب را که تألیف کرده بودم ودر یکی از شکستها ازمیان رفت شامل تلخیص موارد ضعف حکمای بغداد وتقصیر وجهل آنان بوده واکنون فرصت اعادهٔ آنرا ندارم ولی مشغول خواهم شد بآراء کسانی مانند اسکندر وثامسطیوس ویحیی‌النحوی وجز آنان » (٢)

این اشاره کاملا ماهیت اصطلاح مشرقیین و مغربیین را درنظر ابن سینا روشن میسازدو کیفیت بحث‌اودرآراء مشرقیین ومغربیین نسبت بشرح مقاصدارسطو نیزازآنچه از اجزاء کتاب الانصاف و تعلیقات او بر حواشی کتاب النفس ارسطو در دست است

١ — قبلا (ص ٢١٥ ازهمین‌کتاب) درصحت این عدد تردید داشتم لیکن در نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار هم همین عدد تکرار شده است .

٢ — رجوع شود بکتاب المباحثات ابن‌سینامنقول درمجموعهٔ ارسطوعندالعرب ص ١٢٠-١٢١ برای اطلاع از قسمت محذوف این قول رجوع شود بهمین کتاب از ص ٢١٥ ببعد .

بنیکسی معلوم میشود . شیخ دراین قطعات خاصه در تعلیقات برحواشی کتاب النفس همواره کوشیده است کـه اقوال حکمای مشرق را در شرح اقوال ارسطو بیاورد و خرده گیریهایی را که آنان بر کلام کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی و کسان دیگری که عقایدشان بی ذکر نام آورده شد ، وهمه از شارحین ارسطو بوده‌اند ، دارند اظهار کند . با نظر دراین مقدمات معلوم میشود که مراد از مشرقین و مغربیین صاحبان دو روش متفاوت متغایر نیست که هریك اصل خاصی را پیروی کنند بلکه دودسته‌اند که درفهم‌مقاصد فیلسوف بزرگ یونانی‌اختلاف دارندواین‌خلاف‌ایشان هم یا براثر اختلاف درفهم مقاصد ارسطو است و یا براثر انطباق آنها برمقاصد جدید وخاص دینی ویا افزودن مسائلی جدید ، خاصه مسائلی که با بحث‌های متکلمین ونظایر ایشان بمیان آمده بود ، برمطالب مشائین . در حکمة المشرقیین ابوعلی همین حقیقت ملاحظه میشود . ابن سینا درشرح کتاب اثولوجیا منسوب بارسطو که جزئی از کتاب الانصاف اوست بارها تعقیب مباحثی را که ارتباط با موضوعات آن کتاب دارد بکتاب « الحکمةالمشرقیة» احاله کرده است مثلاموضوع مربوط به تعبی که نفوس غیر مهذب بعد از مفارقت از جسم باید تحمل کنند تا قابل رجعت بعالم خود باشند وهمچنین درباب ترحم برمردگان واینکه آن ازجنس استمداد از فیض‌الهی بوسیلهٔ ادعیه است، خواننده را بمراجعه به کتاب حکمة المشرقیة دعوت کرده (۱) و همچنین است بحث دراینکه امکان چگونه از لوازم ماهیات است وآیا با اینحال در ابداع داخل میشود یا نه وبحث دراین‌هردوصورت را بکتاب حکمةالمشرقیةارجاع نموده‌است(۲). بنابراین معلوم میشود مطالب حکمةالمشرقیة یا حکمة المشرقیین دراجزاء مختلف‌آن‌فی‌الواقع دنباله‌یی از همان مباحث موجود در فلسفه بود کـه تا عهد ابوعلی براثر بحث های حکما ومتکلمین اسلامی پدید آمده ودربعضی موارد نیز با حکمت مشاء اختلافات و

---

۱ – تفسیر کتاب اثولوجیا من‌الانصاف ، ارسطو عندالعرب ج ۱ ص۴۳

۲ – ایضا ص ٦١

مباینت‌هایی واحیاناً اضافات ونظرهای تازه‌یی داشته است وازینرو باید حدس نالینو را درمقالهٔ خود راجع به حکمةالمشرقیهٔ ابوعلی باور داشت که گفته است[۱] « با نشر بقیهٔ قسمتهای حکمةالمشرقیة (یعنی قسمتهای دیگرغیرازمنطق آن که‌بسال۱۳۲۸ هجری در قاهره چاپ شده) میتوانیم نظر دقیق‌تری نسبت بفکر فلسفی ابن‌سینا پیدا کنیم‌اما ضرورة نباید انتظار داشته باشیم که باکتشافات‌غیرعادیه‌یی برسیم زیرا گذشته از بعضی مطالب ونکات خاص ظاهرا اختلاف حکمةالمشرقیة با سایر کتب ابوعلی که مبتنی برروش مشائی بود بیشتر در کیفیت طرح مطالب و توزیع مواد است واین وجه اختلاف درمیان آنها بیش از اختلاف در مضمون واساس مطالب میباشد واگر در دو کتاب او که بیش از سایر کتب بطریقهٔ مشائی نزدیك وبا روش ارسطو متقارب است یعنی شفا و نجات ، دقت کنیم سخنان ابوعلی در مقدمهٔ حکمة المشرقیة بیشتر تأیید میشود یعنی‌معلوم میگردد که ابن‌سینا دراین کتاب کوشیده‌است آراءشخصی‌وانحرافات خود را از مذهب مشاء بنحوغیرصریحی بیاورد تابرخوانندگان متعصب مشائی‌بوضوح معلوم نباشد . با اینحال اگرچه منتظر نظرهای کاملا جدیدی در کتاب حکمةالمشرقیة نمیتوانیم بود معهذا اگراین کتاب را برای بیان مذهب وروش فلسفی ابن سینا بیش‌از دو کتاب شفا ومختصر آن نجات اساس کار قرار دهیم بهترخواهد بود زیرا ازاین راه فکرحقیقی این فیلسوف بزرگ نیکوتر ودقیق‌تر معلوم خواهد گردید . ذکراین‌نکته نیز لازم است که کتاب الاشارات والتنبیهات را هم‌باید درهمان ردیف قرارداد که سایر کتب شیخ را قرارمیدهیم ودراین باب کار ادوواشاراتی دارد » .[۲]

---

۱ ـ التراث‌الیونانی ص ۲۸۹ـ۲۹۰

۲ ـ **دراینجا** بی‌مناسبت نیست که قول روژربیکن Roger Bacon روحانی و **فیلسوف معروف** انگلیسی (۱۲۱۴ـ۱۲۹۴) را از رساله‌یی که برای پاپ‌کلمانت چهارم نوشته‌است راجع بابوعلی نقل‌کنیم (ازمقاله مذکور نالینو ص ۲۷۷ ازالتراث‌الیونانی) . **وی** گفته‌است: «ابن‌سینا یکی **از** بزرگترین مقلدین ارسطو و عرض‌کنندگان مذهب او ومکمل فلسفهٔ وی بحسب طاقت خویش است . اوچنانکه درمقدمهٔ کتاب شفا گفته سه کتاب در فلسفه تألیف‌کرده است ، یکی از این سه‌کتاب بنابرمذهب مشهور مشائین که پیروان ارسطو هستند نوشته شد. کتاب دیگر برحسب

بقیه درحاشیه صفحهٔ بعد

دراینجا میبایست بقول شیخ در مقدمهٔ منطق المشرقیین درباب روشی که او در حکمةالمشرقیة دارد اشاره شود ولی پیش از این کارخوبست اشارهٔ دیگری را که وی در آغاز منطق شفا در این باب کرده است بیاوریم. شیخ گوید : غیر از این دو کتاب شفا و اللواحق (۱) کتابی دیگر دارم دربارهٔ فلسفهٔ شرقیه و در آن حقیقت فلسفه را بی آنکه رعایت شرکاء (یعنی مشائین) را کرده باشم بصراحت آورده‌ام و اگر در کتب دیگر خویش گاه از در مسامحه و اغماض درآمده و از شق عصای انبازان سر باز زده‌ام در این کتاب (حکمةالمشرقیة) از اظهار خلاف با آنان ابا نکرده‌ام و هر کس بخواهد بحقیقتی دور از تمجمج و تردید برسد باید آن کتاب را بجوید و هر کس خواست حقیقت را بدون آنکه تعرضی در آن بشریکان شده باشد دریابد - و توضیحات بسیار و تلویح بمسائلی را که اگر دانست از کتاب دیگر بی‌نیاز گردد - بخواند ، بر اوست که از این کتاب (الشفا) استفاده کند .» این مطالب را بیانات شیخ در مقدمهٔ منطق حکمة المشرقیة بنحو بهتری روشن و قصد او را آشکار می کند . وی در این کتاب گفته است :

« همت ما را بر آن داشت که کلامی در آنچه اهل بحث در آن اختلاف کرده‌اند گرد آوریم و در آن توجه و میلی بعصبیت یا هوی یا عادت یا انس نکنیم و همچنین از مفارقت و خلافی نترسیم که متعلمین کتب یونانی بر اثر انسی که از روی جهل و قلت فهم بمطالب آنها یافته اند، نسبت بما اظهار می کنند و یا از آنروی که در کتبی که برای عامهٔ متفلسفه که دوستدار مشائیانند و گمان نمیبرند که خداوند جز آنان کسی را هدایت

از حاشیه صفحهٔ قبل

حقیقت خالص در فلسفه نگارش یافته و ابن سینا چنانکه خود گوید در این کتاب بی آنکه از طعن متعرضین بترسد آن حقیقت خالص را اظهار کرده است . سومین کتاب را در اواخر ایام حیات خویش تألیف کرده و شرح مبادی، واسرار طبیعت وصناعت را درآن آورده لیکن از این دو کتاب اخیر چیزی بما نرسیده است » . مراد از این دو کتاب اخیر الحکمةالمشرقیه والاشارات والتنبیهات است .

۱ - این کتاب اللواحق که شیخ یکی دوبار دیگر بدان اشاره کرده بنابر آنچه خود در نظر داشت می بایست کتابی عظیم وحتی عظیم‌تر از کتاب شفا و بمنزلهٔ شرحی برآن کتاب باشد که معانی موجز آنرا بسط دهد وفروع واصولی را که درآنست استخراج وتکمیل کند وکسانی را که کتاب الشفا برای رفع مشکلاتشان کافی نباشد بکار آید وشیخ وعده داده بود که تألیف آنرا تاپایان حیات خود بتدریج ادامه دهد وهرقسمت را بتاریخ سالی که نوشته شود مؤرخ سازد.

کرده واز رحمت خویش غیر از ایشان را برخوردار ساخته باشد، این سخنان را از ما نشنیده‌اند با ما ازدر عناد وخلاف درآیند. با آنکه بفضل سلف فاضل‌خود(ارسطو) معترفیم ومیدانیم که او بدانچه دیگران از تمییز اقسام علوم درنیافته بودند در رسید و دانشها را بسی بهتر از آنان ترتیب ونظم داد ودر بسیاری از امور بادراك حق توفیق یافت وبراصول صحیح و واقعی اکثر علوم مطلع شد وعامهٔ مردم را از آنچه متقدمین واهل بلاد او تبیین کرده بودند بیاگاهاند واین اقصی حد قدرت آدمی درتمییز مخلوط وتهذیب مفسد است که نخستین بار بدان اقدام کند وحق آن بود که‌آیندگان‌هر رخنه راکه دربنای او یافتند ترمیم کنند و اصولی را که پدید آورده بود کامل سازند اما هر کس که بعد ازاو (ارسطو) آمد نتوانست خودرا از عهدهٔ آنچه از وی‌بارث‌برد بیرون آرد وعمر وی یا درفهم آنچه ارسطو نیك دریافته بود ویا درتعصب بر خطا های وی گذشت و وقت او بسخن گذشتگان مشغول است ومهلتی برای مراجعه بعقل خودندارد واگر فرصتی براو دست داد آنرا در راه افزایش بر گفتار پیشینیان واصلاح یا تنقیح خطایای آنان صرف نکرد.

« ولیکن ما هرچه را پیشینیان گفتند بآسانی در آغاز تحصیل دریافتیم وبعید نیست که غیر ازجهت یونانیان هم علومی بمارسیده باشد وزمانی که ما بدین‌علم‌اشتغال یافتیم دورهٔ آغاز جوانی بود وخداوند مدتی راکه برای فهم سخنان پیشینیان لازم بود برما کوتاه کرد وآنگاه همهٔ آنها را حرف بحرف باعلمی که یونانیان منطق مینامند و شاید نزد مشرقیین نامی دیگرداشته باشد (۱) برابرنهادیم وآنچه‌را که‌باموازین‌این علم سازگار ویا با آن مغایر بود شناختیم و وجه حقیقی هرچیز را جستیم تا حق از باطل آشکار گشت.

---

۱ ـــ جای دیگر ازمنطق حکمة‌المشرقیین (ص ٥) گفته است: «علمی که آنراآلت‌علوم‌دیگر میدانند بنابرعادت اهل این زمان واین بلاد منطق نامیده میشود وشاید نزد دیگران‌بنامی‌دیگر خوانده شود لیکن ما ترجیح میدهیم‌که او را بدین اسم مشهور بخوانیم». برای آنکه بیشتر بحقیقت این اشارات پی بریم وبدانیم‌که گروهی از علمای اسلام براثر مخالفتی‌که با علم منطق اظهار میداشتند آنرا غالبا باسامی دیگر میخوانده وحتی در ابواب وفصول آن‌هم‌تغییراتی‌ایجاد میکرده‌اند رجوع کنید بهمین‌کتاب ص ١٤٦-١٤٨ ومقدمهٔ ابن‌خلدون ٤٩١-٤٩٢

« اما چون مشتغلین بعلم شدیداً از مشائین یونانی پیروی میکردند شق عصا و مخالفت با جمهور را نیك ندانستیم وجانب آنان‌را گرفتیم‌ونسبت‌به‌مشائین که اولیترین فرق یونانیان بودند تعصب ورزیدیم وآنچه را که ایشان اراده کرده لیکن بکنه آن نرسیده بودند وخردشان بدان راه نیافت تکمیل کردیم وازخطاهای آنان چشم‌پوشیدیم وبرای آن وجه ومخرجی ترتیب دادیم اگرچه بنادرستی آن آگاه بودیم واگر درموردی اظهار مخالفت با آنان کردیم درمسائلی بود که صبر برآن امکان نداشت اما دربیشتر موارد آنرا درحجاب تغافل پوشیدیم . ازین مسائل بعضی بدرجه‌یی‌از یقین‌تلقی شده بودند که مردم درروز روشن شاك میکردند ودرآنهاشاك نداشتند وازینروی کراهت داشتیم ازینکه جهال برمخالفت ما با آنها آگاه شوند وبعضی‌ازآنهادردقت درمرتبه‌یی بودند که عقول کسانی که دراین عصر زندگی میکنند ازدرك آن عاجزبود وما ناگزیر بودیم با آنان که چون چوبهای بی عقلند دراین امر مدارا کنیم زیرا این قوم تعمق درمسائل فلسفی را بدعت ومخالفت با مشهور را ضلالات می‌شمرند چنانکه گویی حنابله درحدیث‌اند(۱) . اگرما کسی را ازآنان می‌یافتیم که راه رشاد بپیماید حقایقی را که دریافتیم برای او روشن میکردیم اما چون ابن قوم را در فهم معنی سخنان خود براه نیافتیم منفعتی را که دراظهار نفرت ازآن استبداد میکردند تعویض کردیم وبجای آن مسائل دیگری را بیان نمودیم .

« ازجملهٔ مسائلی که دراظهار آن‌ضنت کردیم وازآن درگذشتیم حقیقتی‌مغفول عنه است که درصورت اظهار جز با تعصب برگویندهٔ آن تلقی نمیشود واز این روی دربسیاری از مسائل که درآن اطلاع کافی داشتیم طریق مساعدت گرفتیم واگر در مطلبی که نخستین بار برآن آگهی یافته بودیم بعد از مراجعه برأی خود وانتقاد در آن نسبت بدان شکی حاصل میکردیم آنرا بطریق تردید اظهار داشتیم‌اما شما ، ای یاران من ، از حال ما نیك آگاهید واز آغاز تا انجام آنرا می‌شناسید واز مدتی که

---

۱ ـ اشاره است بنظر حنابله نسبت باحادیث مشهور در عقاید وعبادات ومعاملات که بزعم آنان غیرقابل تکذیب بلکه موجب یقین تام ومطلق است .

بین حکم اول وآخرما موجود است مطالعه کنید وچون ماوضع خود را چنین یافتیم سزاوار است که باکثر مطالبی که درآنها حکم کرده‌ایم اطمینان داشته باشیم مخصوصاً در موضوعاتی که اغراض بزرگ واساسی‌هستند دویست بار درآنها تحقیق ومطالعه‌راتجدید کردیم وچون وضع بدین نحو وقضیه براین جمله است بهتر دانستیم که کتابی ترتیب دهیم که جامع امهات علمی واقعی باشد که پس از دقت وتحقیق وفکر بسیار استنباط کرده‌ایم ودور از جودت حدس نبوده است .

« ما این کتاب را از آنجهت جمع کرده‌ایم که تنها خود از آن استفاده کنیم و مراد کسانی است که قائم‌مقام ما هستند واما برای عامهٔ کسانی که با حکمت سروکار دارند کتاب شفا را ترتیب داده‌ایم وآن خود برای آنان فوق حاجت و حاوی مطالب بسیار است ودر کتاب اللواحق هم بزودی مطالبی بیشتر ازآنچه دیده اند وبرای ایشان لازم است خواهیم نوشت وبهرحال تنها ازخداوند استعانت میجوییم .» (۱)

بعد از این مقدمه ابن سینا در تقسیم علوم سخن گفته (۲) وآنرا بر دو قسم کرده است : نخست علومی که درتمام ادوار مورد حاجت نیست بلکه درقسمتی از زمان برسرکار است وبعد ازمیان میرود ویا آنکه حاجت بدان در برهه‌یی از زمان معدوم وبعد از آن موجود است . دوم آنکه درتمام ادوار بیك حال موجود است یعنی احکام آن موقت وزائل ومعتبر در زمان معین محدود نیست واین علم حکمت است که خود اصول وفروعی دارد و ابوعلی گفته است که ما در حکمة المشرقیة تنها باصول علم متوجهیم وحاجتی بذکر فروع آن مانند طب و فلاحت وتنجیم وصنایع دیگر نداریم . علوم اصلیه را هم بردو قسمت کرده است یا علومی که درامور موجودهٔ عالم و ماقبل عالم مورد حاجت واستفاده است و مقصود غائی از فراگرفتن آنها رسیدن بهمانهاست و آن عبارتست از علم بامور عالم و ماقبله و یا آلت رسیدن بدین علوم است وآن‌علم منطق است وابوعلی میگوید با آنکه ممکن است این علم را برخی بنام‌دیگر بخوانند

---

۱ ـ منطق‌المشرقیین چاپ قاهره، سال ۱۳۲۸ ص ۲ــ۴

۲ ـ منطق‌المشرقیین ص ۵ـ۸

لیکن ما بنا برعادت اهل زمان آنرا منطق میگوییم . علوم دیگر دوقسم است نظری وعملی . علوم نظری خود برچهار قسم میشود بدین شرح که یا راجع است باموری که وجودشان جز در ماده نیست وجز با ماده تعقل نمیشوند مثل انسانیت و در شمار همین دسته است اموری که ذهن دراولین نظر آنرا از ماده جدا تواند کرد لیکن ذهن ضرورة مجبور بانصراف ازاین تجویزخواهد بودواین معنی برای ماده حاصل نمیشودمگرآنکه معنی زائدی بر آن باشد مانندسیاهی وسپیدی؛ یا مربوط باموری باشد که دربادی امر میتوان آنرامجزا ازماده تصور کرد لیکن برای آنکه موجود ومتکون باشدمحتاج بماده است مثل اعداد؛ ویاراجع است باموری مباین باماده که چه درذهن وچه درخارج نمیتواند مقارن باماده باشد مثل خالق اول؛ ویاموضوع آن معانی واموری است که گاه مخالط باماده است و گاه چنین نیست مثل وحدت و کثرت و کلی وجزئی وعلت و معلول . باین طریق نوع دوم از علوم (یعنی علوم غیرآلی) برچهار قسم میشود و عادت برآن جاری شده که علم اول را طبیعی و دوم را ریاضی وسوم را الهی و چهارم را کلی نامند . حکمت عملی را هم با بحث درموضوعات آن بچهار قسمت اخلاق و تدبیرمنزل وتدبیر یا سیاسةالمدنیة وفن تشریع (الصناعةالشارعة) منقسم ساخته وآنگاه چنین گفته است :

« قصد ما این نیست که دراین کتاب جمیع اقسام علم نظری وعلم عملی را بیاوریم بلکه میخواهیم از اصناف علوم علم الهی وعلم کلی و علم طبیعی اصلی و ازعلم عملی مقداری را که برای طالب نجات لازم است مذکور داریم اما علم ریاضی علمی نیست که درآن اختلاف وجود داشته باشد واگر بخواهیم آن علم را ذکر کنیم آنچه را که در کتاب شفا نوشته‌ایم خواهیم آورد وهمچنین است حال اصناف علم عملی که دراینجا ذکری ازآن نخواهد رفت واینك شروع میکنیم به علم آلی که منطق باشد .. . » (۱)

واز این پس ببحث در منطق برداخته ودر بعضی موارد مانند بحث در قضایا و تعریف وحد مطالب تازه‌یی آورده است لیکن درطرز تنظیم و ذکر مطالب و اصطلاحات بین این کتاب وسایر کتب منطق شیخ اختلاف کلی موجود نیست . ازاجزاء حکمةالمشرقیة

۱ ــ منطق المشرقیین ص ۸

چنانکه قبلا دیده ایم منطق و الهیات و طبیعیات و ریاضیات موجود است واز این اجزاء منطق حکمة المشرقیین بنام منطق المشرقیین (ناتمام) بسال ۱۳۲۸ هجری در قاهره بطبع رسیده و چون مابقی آن اجزاء هنوز چاپ نشده وبنظر نرسیده است نمیتوان در اینکه واقعاً از حکمة المشرقیه است یا نه حکم کرد وچگونگی مطالب آنها و نظرهای جدید شیخ را درآنهامورد مطالعه قرارداد ولی با قیاس بمنطق المشرقیین میتوان گفت که : اولا خلاف آنچه بعضی پنداشته اند این کتاب درفلسفهٔ اشراق یا مسائل عرفانی نیست وثانیاً مانند همهٔ کتب بزرگ دیگر شیخ راجع باجزاء فلسفه وعلاوه برمسائل مقبول از فلسفهٔ مشاء حاوی نظرهای جدیدی از اوست که یا ازنظر ارسطو وپیروان او مستور مانده ویا مشائین گفته ولی دراظهار آن راه خطا پیموده بودند و در حقیقت مطالب این کتاب دنبالهٔ معارضاتی بود که مشرقیین نسبت بمغربیین وخاصه اسکندرانیین در مسائل مختلف فلسفهٔ ارسطو داشتند وهمچنین حاوی زیاداتی که برای فیلسوف بزرگ اسلامی برنظرها و دریافتهای ارسطو دست داده بود .

کتاب حکمة المشرقیین ابن سینا را حکمای بعد از وی میشناختند و گاه مورد استشهاد قرارمیدادهاند ازآنجمله صدرالدین محمدشیرازی (متوفی بسال ۱۰۵۰ هجری) معروف بملاصدرا درتعلیقاتی که برشرح قطب الدین مسعود شیرازی بر حکمة الاشراق سهروردی نوشته از حکمة المشرقیة ابوعلی چند بار ذکر کرده وازمطالب آن درمنطق والهیات نقل نموده است .

ازمسائل قابل توجه درعقاید ابوعلی آنست که اوآموختن اصول فلسفه را برای هر کس مجاز نمیشمرد وحتی برای قراءت کتب خود معتقد بافرادی بود که ازجهل وتعصب وابتذال فکر دورباشند وبهمین سبب گاه خوانندگان کتب خویش را بنگاهداشتن آنها ازمردم نااهل وصایت کرده وفی المثل درپایان کتاب الاشارات والتنبیهات بخوانندهٔ خود گفته است که در این اشارات زبده و برگزیدهٔ حق را برای تو بیرون کشیده وحکمت را با لطائف کلمات بر تو عرض کرده ام ، پس آنرا از مردم مبتذل وجاهل و کسی که از هوش روشن و خوی و سرشت برخوردار نیست،یا از متفلسفین ملحد ویا از فرومایگان وگولان ایشان نگاه دار واگر کسی را یافتی که بپاکی باطن و استقامت خوی وباز

ایستادن او از آنچه آدمی را بوسواس میکشاند اعتماد کنی و بتوجه او با چشم رضا وصدق بحق مطمئن باشی هرچه از توخواست بتدریج و باجزاء پراگنده بدو رسان و او را سوگند ده تا همان روش ترا بکار برد و برفتار تو تأسی کند لیکن اگر این علم را پیراگنی وبتباهی آوری خداوند میان من وتوحکومت کناد.

در کتاب النجاة ذیل عنوان «فصل فی اثبات النبوة و کیفیة دعوة النبی الی الله والمعاد» هم نظیر این فکررا دارد آنجا که میگوید: سزاوار نیست که پیغامبر مردمان را بچیزی ازمعرفت خدای تعالی بیرون از اینکه او واحد بیمانند است، آشنا کند واگر گوید که او را قابل اشاره در مکان ومنقسم بقول نداننذوخارج از عالم وداخل در آن ونظایر اینها نشمرند، کار بر آنان دشوار میشود و آراء ایشان پریشان ومشوش میگردد و در طریقی میافتند که رهایی از آن جز برای برخی از افراد نادر امکان ندارد و کمتر اتفاق میافتد که مردم حقیقت این توحید و تنزیه را دریابند وبسا که بآراءِ مخالف صلاح اجتماع و منافی حق دچار میشوند و شك وشبهه درآنان راه می‌یابد. بنابراین پیغامبر نباید بمردم‌چنین‌وانمود کند که حقیقتی را ازعامه کتمان میکند وحتی نباید رخصت تعریض بچیزی از این مسائل را هم بدهد وهمچنین است درامر معاد وموضوع سعادت وشقاوت اخروی که باید طریق‌تمثیل گیرد تا عامه کیفیت آنرا تصور کنند وخداوند خود وجه خیر را درهمین روش میداند.

همین اشارات کافی است که دریابیم ابوعلی مردم را ازحیث درك حقایق امور بر دو دسته منقسم میکند: نخست عامه که باید بسیاری از حقایق را از آنان پنهان داشت وحتی حقایق را با استفاده از امثال وتشبیهات بصورتهایی برایشان نقل کرد که قابل فهم آنان باشد واگرهم این‌تشبیهات وتمثیلات با حقیقت وفق نکرد اهمیتی‌ندارد.

دوم خواص که از سرشت پاك و فطرت صافی وعقلهای تابناك برخوردارند. این دسته را جز با بیان حقیقت که عاری از پرده های امثال وتشبیهات باشد، قانع‌نمیتوان کرد. ابوعلی حتی درمیان این فرقه نیز قائل بانقسامات وشعبی‌است واینکه بعضی‌از کتب فلسفی خود را برای عامهٔ فلاسفه و برخی دیگر را برای خواص آنان نگاشته بهمین سبب‌است ونیز بهمین جهت‌است که می‌بینیم در موضوعات واحد با گرفتن‌جانب

اختصار یا اطناب کتابهای متعدد نوشته است در صورتیکه در همهٔ آنها تقریباً مسائل معین مکرری را تعقیب کرده .

ارزش کار ابن‌سینا نسبت بفارابی بحدیست که میتوان گفت: همچنانکه فارابی شهرت کندی ودرجهٔ نفوذ اورا درآیندگان ضعیف کرد ابن‌سینا هم برشهرت فارابی لطمه وارد ساخت واز نفوذ شدید او درآیندگان کاست . درحقیقت هریك ازاین دودرتوضیح وتدوین وتأیید فلسفهٔ مشاء وتطبیق آراء فلسفی ارسطو و افلاطون وشراح نو افلاطونی آندو بر سلف خود پیشی گرفت . فیلسوف بزرگ بخارایی ما در تأکید مبانی فلسفهٔ منسوب بارسطو که بیاری اسکندرانیان بمبانی عقاید افلاطون نزدیك شده و رنگ نو افلاطونی یافته بود ، فی‌الواقع دنبالهٔ کار فارابی را گرفته بود . درهمین حال باید متوجه بود که بوعلی دربعضی از موارد از تأثیر متکلمین زمان بر کنار نبوده و گاه نیز چنان بدفاع از مبانی دین همت گماشته است که گویی متکلمی عنوان فیلسوف گرفته ومیخواهد وظائف متکلمین را انجام دهد . سعی دراثبات نبوت وتوجیه مسألهٔ معاد و وحی و الهام و معجزات و کرامات و نظایراین مسائل او را بسیار بمقاصد و غایات متکلمین نزدیك ساخته است وهمچنین است تفاسیر فلسفی او و برخی از قسمتهای قرآن که درست یادآور سنت و روش معتزلهٔ قرن چهارم و تفاسیری است که اهل سنت وحدیث واشاعره آنها را از آنجا که مبتنی بر رأی مفسر بود نه بر نقل از پیشینیان ، مردود و نامعتبر میشمرده اند [۱] . ابوعلی در این تفاسیر تأویلات خاصی دارد مثلا در قل هوالله احد میگوید مراد از « هو » مطلق و ذات مطلق است یعنی وجودی که چیزی از ماهیت وجودی خود را از کائنات نمیگیرد و مشوب بماده نیست ومراد از این آیه اینست که خداوند موجود بذات خود و وجود او عین ماهیت اوست . و در آیهٔ بعد از آن یعنی « اللهالصمد» میگوید مراد آنست که درماهیت وجودالهی خلاء یا فراغی برای استقبال

---

۱ ـ برای اطلاع از این تفاسیر وتأویل درتفسیر آیات وتوجه دسته‌یی ازمتکلمین معتزله بدین امر ومخالفت اهل حدیث واشاعره با آنان دراین مسأله، رجوع شود به: الحضارةالاسلامیه فی‌القرن‌الرابع الهجری تألیف Adam Mez ترجمهٔ محمد عبدالهادی ابوریده چاپ قاهره ۱۳۵۹ هجری ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۷

وجودی که از خارج آید وجود ندارد وماهیت الهی کاملة الامتلاء والصمدیة است و در تأویل « رب‌الفلق » گوید که مقصود از فلق دراینجا سپیدهٔ وجود دربامداد خلقت است و گویا با نظر بچنین تشبیه شاعرانه‌یی بوده است که در رسالهٔ تفسیر المعوذتین خلقت را بشکافتن تیرگیهای عدم با نور وجود تعبیر کرده است.(۱)

با توجه باین توضیحات باید دانست که ابوعلی نه از حکمت مشاء بتمام معنی پیروی میکرد ونه از کلام ونه از آراءِ افلاطونیان جدید بدین معنی که‌از این‌دبستانها آنچه را ملائم با روش خود می‌یافت برمیگزید وآنچه را که مقبول نظر او نبود بدور میانداخت وبهمین جهت است که ازطرفی درنظر پیروان حکمت مشاء مانند ابن‌رشد وازطرفی بزعم متکلمینی مانند غزالی مورد ایراد وحمله قرارمیگرفته‌است. درحقیقت ابن سینا با پذیرفتن قسمتی از اصول علم کلام و درآمیختن عقاید خود با اصول ومبانی تصوف و نزدیك شدن بدین در مواردی دیگر، روشی جدید در فلسفه بوجود آورده وآنگاه با ورود در تمام مباحث علوم خود را بمنزلهٔ ارسطوی عالم اسلامی قرار داده است. اثر مذهب نو افلاطونی در ابن‌سینا خصوصاً در فیضان عقل اول از وجود واحد مشهود است که معتقد بودند از واحد جز واحد صادر نمیشود، واین واحد درفوق همهٔ جواهر وفعال وغیر مرکب از تمام وجوه و واجد جمیع وجوه کمال است. موضوع فیضان (اشراق) وجود از واجب الوجود واز عقول و نفوس و از عقل فعال (واهب ـ الصور) بترتیبی که دیده‌ایم مسألهٔ مهمی است که ابوعلی مانند سلف خود فارابی از نو افلاطونیان پذیرفته واین بهترین طریقهٔ تفکر در موضوع خلقت بود که یك مسلمان متفلسف میتوانست بپذیرد و درعین صدور کثرات از واحد، وحدانیت او را مخدوش نسازد. با این حال چون نظریهٔ خلقت چنانکه در اثولوجیای منسوب بارسطو ودر تاسوعات افلوطین دیده میشود با نظریهٔ خلقت در اسلام سازگار نیست، ابوعلی با تمام کوششهای خود درقبولاندن‌این‌نظریه‌بمسلمین وباهمهٔ تأویلاتی که‌درآیات‌برای‌مشروع ساختن این نظریه کرد، نزد متعصبین بکفر و زندقه منسوب شد واین عدم موفقیت او

---

۱ ـ الحمدلله الذی شق غیاهب العدم بنورالوجود ...

درنزد مشائین متعصب هم از وجهی دیگر مشهود است . مثلا ابن‌رشد ابوعلی را دراینکه برای تأویل بعض الفاظ دینی از قبیل وحی ولوح و قلم از فلاسفهٔ قدیم انفراد جسته است[۱] مورد سرزنش قرارداده ودر کتاب تفسیر مابعد الطبیعه بارها براو تاخته واو را بپیروی ازاشاعره منسوب داشته ودربسیاری موارد بخطا و غلط متهم کرده است. یکجا میگوید[۲] : « ابن سینا با وجود مقام خاص خود در حکمت میگوید ممکن است انسان از خاك پدید آمده باشد چنانکه موش ، واگر واقعا باین اصل اعتقاد داشته وآنرا برای موافقت با اهل زمان نگفته باشد ، این فکر درنتیجهٔ آشنایی او با عقاید اشعریه‌پیداشده واورا برایرادنظایراین اقوال که‌شمارش‌همهٔ آنهاسخن‌رابدرازامیکشاند واداشته است » . جای دیگر گفته است[۳] : « ابن سینا دراینکه گوید واحد وموجود دلالت برصفات زائد برذات شیء دارد ، مرتکب خطای بزرگی گشته است وعجب از این مرد است که چگونه باین غلط دچار شد با آنکه ازمتکلمین اشعریه که علم الهی خود را با کلام آنان درآمیخته است می‌شنید که میگویند از صفات بعضی غیرمعنوی وغیر نفسیه هستند ونیز میگویند که واحد وموجود هردو بذات موصوف‌بدانهاراجعند وصفات دال برامر زائدی برذات نمیباشند مانند سفیدی وسیاهی در سفید وسیاه وعلم وحیات درعالم وحی، واین مرد برای اثبات مذهب خود چنین احتجاج کرده است که اگر واحد وموجود دلالت برمعنی واحدی میکردند قول ما براینکه «الموجودواحد» بیهوده وبمنزلهٔ سخن ما بود براینکه « الموجود موجود » . . . واین مرد درچند امر دچار اشتباه شده است وازآنجمله آنکه اسم واحد را از اسامی مشتق دانسته و گفته است که این اسماء دلالت برعرض وجوهر میکنند ونیز از آنجمله آنست که‌پنداشت اسم‌واحد دلالت برمعنایی غیر قابل انقسام در شیء میکند واین معنی غیر از طبیعت است واز آنجمله است گمان او برآنکه این واحد که مقول برجمیع مقولاتست همان واحد است که مبداء عدد میباشد و عدد عرض است وبدین ترتیب معتقد شده است که

---

۱ ـ تهافت‌التهافت ص ۵۰۰ ـ ۵۰۱

۲ ـ تفسیر مابعدالطبیعه چاپ بیروت ص ٤٦ـ٤٧

۳ ـ ایضاً ص ۳۱۳-۳۱٤

اسم واحد در موجودات دلالت بر عرض میکند . . . » دنبالهٔ همین مطلب واینکه این اشتباه چگونه برای ابن‌سینا دست داده جای‌دیگر گرفته شده[۱] وآن دراین باب است که کلمهٔ « هویت » برای انطباق براصل کلمهٔ یونانی بهتر از « موجود » است زیرا کلمهٔ موجود از اسامی مشتق است ونامهای مشتق دلالت بر اعراض میکنند وازینروی چون آنرا برای‌دلالت‌برذات شیئی بکاربریم درهمان‌حال موهم‌است‌برآنکه دلالت‌برعرض‌درآن هم‌میکندچنانکه‌این گمان‌برای ابن‌سیناپیش آمده است وبازدرهمین‌معنی گفته است : «... این بعینه همانست که سبب اعتقاد ابن‌سینا برآن‌شد که واحدی که مبداءِعدداست جنس‌برای موجودات عشره میباشد وابن‌ازآنجهت‌است که‌فرق‌بین‌اسم‌واحدی که مبداء عدد واسم واحدی که مرادف با موجود است برای این مرد دشوار بوده است»[۲] وهمین موضوع را چندبار دیگر نیز تعقیب کرده[۳] وچند جا هم اعتراضات سخت بر ابوعلی نموده است[٤] .

از حکمای دیگر که اعتراضاتی برابوعلی داشت ابوالبرکات هبة‌الله بن علی‌بن ملکا البغدادی (متوفی بسال ٥٤٧) صاحب کتابهای مشهور « المعتبر » و کتاب‌النفس یا تفسیر کتاب‌النفس ارسطو ، است . علاءِ الدولة فرامرزبن علی از اعقاب علاءالدولة ابن کاکویه وازامراء مشهورعهد سلاجقه روزی عقیدهٔ‌حکیم‌عمرخیام‌رادر بارهٔ‌اعتراضات ابوالبرکات برابوعلی پرسید، خیام گفت: «ابوالبرکات کلام‌ابوعلی را نمیفهمدواورامرتبهٔ ادراك سخنان شیخ نیست تا چه رسدباعتراض برسخنان‌او وایراد شکوك بر کلام‌وی»[٥] یکی از وجوه این مخالفتهای حکما با ابوعلی خودداری از تدریس آثار او بود مثلا اسمعیل‌الهروی ازحکماء مذکور درتتمة صوان‌الحکمة درتدریس بکتب ابونصر اکتفا واز خوض درتصانیف ابوعلی خودداری میکرد[٦] .

علاوه براینها درقرن پنجم و ششم مخالفت با عقاید وافکار ابوعلی‌بن سینا امری

---

۱ ــ تفسیر مابعدالطبیعه ص ٥٥٧ ۲ ــ ایضا ص ۱۲٦۷ ــ ۱۲٦۸
۳ ــ ایضاً ص ۱۲۷۹-۱۲۸۰و۱۲۸۲
٤ــ ایضاً ص ٥۰۸و٥٥۹و۸۸٦و۱٤۲٦و۱٤۳٦ ٥ ــ تتمة صوان‌الحکمه‌ص ۱۱۰-۱۱۱
٦ ــ ایضاً ص ۹۹-۱۰۰

متداول بود . مخالفین ابوعلی یا از زمرهٔ متفلسفین بودند که غالباً بر اثر اختلاف در موارد جزئی از اصول فلسفهٔ مشاء بر ابوعلی میتاختند اند، ویا اهل مذاهب ومتعصبین دینی که خلاف وعناد آنان با فلاسفه وحکما عمومیت داشت، ویا متکلمین که با همهٔ کوششهای ابوعلی در ربط میان دین و فلسفه از عقاید او خصوصاً در موضوع خلق ومعاد رضایت نداشته ودراین ابواب ایراداتی براو وارد میدانستداند .

بغض و کینهٔ اهل دین با آثار ابوعلی بسبب نفرتی بود که آنان از علوم عقلی خاصه حکمت الهی داشتند ودراین باب ما قبلا سخن گفته ایم . بسبب همین عناد و نفرت ، ابوعلی نیز در شمار ملحدین و آثار او از کتب ضاله و محکوم بسوختن و نابود شدن بوده است . مثلا المستنجد بالله خلیفهٔ عباسی بعد از آنکه بخلافت بر گزیده شد (سال ۵۵۵) فرمان داد قاضی ابن‌المرخم را دستگیر و اموال او را مصادره کنند . کتابخانهٔ ابن‌المرخم نیز در جملهٔ این اموال بود و ازمیان کتابهای او آنچه را که از « علوم فلاسفه » بود سوزاندند وازجملهٔ آنها یکی کتاب الشفاء ابن‌سینا و رسائل اخوان الصفا و کتابهایی ازاین قبیل بود[1] . آخرین سخن حسن بن محمد نجاء الاربلی را در بستر احتضار بیاد داریم[2] که گفت : « صدق‌الله العظیم و کذب ابن‌سینا » ونقل سخن ابن جبیر ابوالحسین محمدبن احمدالکنانی، جهانگرد معروف‌قرن‌ششم که برپیروان فارابی وابن‌سینا طعن میکند وظهور آنانرا مایهٔ شومی عهد خویش‌میداند ، نیزدراینجا بی‌مناسبت نیست . وی گفت :

قد ظهرت فی عصرنا فرقة ظهورها شؤم علی العصر
لاتقتدی فی‌الدین الا بما سن ابن سینا و ابونصر[3]

از میان متکلمین که در مخالفت با ابن سینا لجاج میورزیدند ذکر سه تن از مشاهیر آنان لازم است . مقدم آنان امام محمد غزالی (۴۵۰ ـ ۵۰۵ هجری) است که کیفیت اختلاف او را با فلاسفه قبلا دیده ایم . وی که کتاب تهافت الفلاسفة

---

۱ ـ کامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۵۵۵ ۲ ـ رجوع شود به‌ص ۱۴۰ از همین‌کتاب
۳ ـ التراث‌الیونانی فی‌الحضارةالاسلامیه ص ۱۵۳ .

را ازباب رد برفلاسفهٔ قدیم وبیان سستی عقیدت و تناقض کلمات آنان درآنچه مربوط بالهیات است نگاشت، چنانکه درآغازاین کتاب آورده برای رد سخنان ارسطو تحقیقات وتحریرات دو فیلسوف بزرگ اسلامی یعنی فارابی و ابن سینا را برگزیده وآنچه را که آندو اختیار کرده وصحیح دانسته‌اند رد کرده است وبنابراین درحقیقت نظر او در رد فلسفه متوجه بفارابی وابن‌سینا خاصه فیلسوف اخیرالذکر بوده است .

دیگر از متکلمین بزرگ که درمخالفت با ابن سینا شهرت دارد امام تاج‌الدین محمدبن عبدالکریم شهرستانی (متوفی بسال ۵٤۸) است . وی با آنکه در الملل و الاهواء والنحل خلاصهٔ جامعی از مقاصد فلسفی ابوعلی آورده،درکتاب دیگرخودباسم المناهج والآیات برد آراء ابوعلی مبادرت جسته بود . البیهقی گفته است که شارستانی در این کتاب رأی ابوعلی را استهزاء کرد وفصولی از آنرا برمن خواند ، گفتم باید درباب هرفصل بحث کنیم اما وقت مساعدت نکرد [۱] شهرستانی کتاب دیگری در رد ابوعلی در الهیات تألیف کرد بنام المصارعة یا المصارع باسم مجدالدین ابوالقاسم‌علی‌بن جعفرالموسوی نقیب ترمذ . دراین کتاب شهرستانی هفت مسأله از الهیات را برای رد و ایراد انتخاب کرده وبرابوعلی تاخته‌است . خواجه‌نصیرالدین طوسی در ردشهرستانی کتابی بنام مصارع المصارع تألیف و درآن شهرستانی را از بابت اسائهٔ ادب بر ابوعلی ملامت کرده است .

ازمخالفین‌دیگرابوعلی‌امام‌فخرالدین‌محمدبن‌عمرالرازی(متوفی‌بسال۶۰۶)است. وی‌درشرحی که‌بر کتاب اشارات‌ابن‌سینانگاشته غالب مسائل‌آنرارد کرده‌وهمهٔ ایرادات اورا خواجه نصیرالدین طوسی درشرح خود براشارات شیخ مورد انتقاد قرارداده است .

همین سختگیریها ومعاندتها که علی‌الخصوص درقرن پنجم وششم نسبت بابوعلی وفلسفهٔ او اظهار شده نشانهٔ آنست که ابوعلی بسرعت درمیان مسلمین شهرت یافت و نفوذ عقاید وی بمرحله‌یی رسید که همهٔ مخالفین حکمت را واداز کرد که کتب او را بمنزلهٔ نمودار عالی آثار فلسفی برگزینند وآنگاه مورد بحث وایراد قرار دهند وحتی

---

۱ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۱۳۷-۱۳۸

بعضی ازمتفلسفین هم برای کسب شهرت بدین‌کار مبادرت جویند . با این حال درهمان ایام که این افراد با ظهار مخالفتهای خوداشتغال داشتندازکتب ابوعلی‌وحتی‌ازرسالات ونامه هایی که ببلاد دور دست میفرستاد وبرای خود او درپایان حیات از غالب آنها نسخه‌هایی موجود نبود ، نسخ متعدد برداشته میشد وعقاید او بعنوان عالیترین نمونهٔ حکمت مشاء مورد قبول قرارمیگرفت .

فیلسوف وطبیب بزرگ دیگری که معاصرابوعلی ودرتاریخ وفات‌مقدم براوست **ابوالخیر بن الخمار** است که پیش‌ازین نیزازسهم او درنقل کتب علمی بعربی‌وشمه‌یی از احوال اوسخن گفته‌ایم . وی درعهد خود ازمشاهیرحکما ودانشمندان‌شمرده میشد وبهمین سبب مورد طعن فقها بود ومخصوصا ازباب مخالفت با طب با او دشمنی داشتند وعامه را بایذاءِ وی برمیانگیختند(۱) . ابن‌الخمار علاوه بر ترجمه‌های معروف خود و تألیفاتی که در طب داشت تصانیفی در حکمت نیز ترتیب داد که ازآنجمله است : مقالة فی‌الهیولی ـ الوفاق بین رأی‌الفلاسفة والنصاری در سه مقاله ـ تفسیرایساغوجی بتفصیل وباختصار ـ فی‌سیرة الفیلسوف ـ فی‌السعادة ـ مقالة فی‌الافصاح عن‌رأی القدماء فی‌الباری تعالی وفی الشرائع وموردیها ـ کتابی درتحقیق خلاف میان ابی زکریا یحیی‌بن عدی وابی اسحق ابراهیم‌بن بکوس درصورت آتش ونمودن فساد عقیدهٔ ابوسلیمان محمدبن طاهر درصوراسطقسات (۲) . ابوالخیر شاگردابوزکریا یحیی‌بن‌عدی‌واستادابوالفرج‌بن هندو بود وپیش ازمحمود در خدمت ابوالعباس مأمون‌بن مأمون خوارزمشاه در خوارزم بسرمیبرد وکتاب امتحان‌الاطباء را باسم اوتصنیف کرد .

دانشمند بزرگ معاصر ومعارض ابوعلی‌بن سینا که بسال از او بزرگتر وتا چند سال بعدازوی نیزدرقید حیات بود، **ابوالریحان‌محمد بن احمدالبیرونی الخوارزمی** (۳۶۲ـ۴۴۰) است . وی در ریاضیات ودرتحقیق عقاید وآراء وآداب وعادات ملل کتب بی‌نظیر ومشهور دارد که وقتی دیگر بنام آنها اشاره خواهد شد . روش‌او درتحقیق بحدی دقیق واقوال وی تا درجه‌یی موثق‌است کههیچگاه ارزش علمی خود را ازدست نخواهد

۱و۲ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳

داد . این مرد دقیق النظر دقت و اصابت نظر خودرا بواقع مدیون مطالعات فلسفی خویش است اما او در فلسفه پیرو روش متعارف عهد خویش یعنی آنروش کـه بوسیلهٔ کندی و فارابی و نظایر آنان تحکیم و تدوین شده بودنیست بلکه بعقاید خاص وروش جداگانه و شکوك و ایرادات خود بر ارسطو ممتاز است . وی در آثار فلسفی هندوان کتبی را بتازی درآورده بود مانند « کتاب شامل » درباب موجودات محسوس ومعقول وخود نیز درکلیات مسائل علمی تألیفاتی داشت ازقبیل «مقالة فی صفة اسباب السخونة الموجودة فی العالم واختلاف فصول السنة » و «مقالة فی البحث عن الطريقة المتعرفة المذكورة فی كتاب الآثار العلوية» . در کتابی که برای ذکر فهرست آثار محمدبن زکریاء الرازی و آثار خود اختصاص داد شمه یی از مطالعات خویش را درفلسفه بیان داشته است وسؤالاتی که ازابوعلی کرده و ایراداتی که برجوابهای آنها وارد دانسته است نیز نتایجی از مطالعات فلسفی او را نشان میدهد وما بعد دراین باب سخن خواهیم گفت . ازمسائلی که در تحقیق عقاید ابوریحان مهم است توجه او بآثار محمدبن زکریا ومطالعات او در کتب مانویه و تحقیق در عقاید آنانست ولی او خود از تظاهر باین مطالعات ابا وامتناع داشت زیرا از آزار معاصران و بخصوص از دربار متعصبی که قسمت بزرگی ازعمر خودرا درآنجامیگذرانید یعنی دربارغزنویان، بیمناك بود وبهمین سبب است که حتی اظهار اطلاع راجع بزندگی رازی و کتب وی راهم مایهٔ جلب دشمنی و بغض مخالفین اومیشمرد ومیترسید که ویرانیزاز پیروان رازی واز کسانی تصور کنند که مطالعهٔ کتب محمدبن زکریا وتحقیق درطریقهٔ او آنانرا بکتب مانی ویارانش هدایت کند [۱] وگویا بهمین سبب باشد که از حملهٔ برازی درنقض نبوات واستخفاف فاضلان و بزرگان خودداری نکرده است [۲] . با تمام این احوال توجه تام او بآثار رازی وقراءت کتب او خاصه درعلم الهی دلیل آنست که وی دراین حمله تاحدی رعایت جانب معاصرین و علی الخصوص دربار متعصب حامی خود را میکرده است تا مبادا یکبار دیگر بپرتاب شدن ازبام کاخ محمودی [۳] دچار گردد . ابوریحان میگوید که من کتاب رازی را درعلم الهی خواندم و او دراین کتاب خواننده

---

۱ ـ رسالة للبیرونی ص ۲-۳ ۲ـ ایضاً ص۳ ۳ ـ چهارمقاله ص ۵۷

را بکتب مانی خاصه کتاب وی موسوم به سفرالاسرار راهبری میکند وهمین امر باعث شد که درطلب آن کتابها ایستادم وچهل واند سال دراشتیاق آنها بودم تا آنکه بریدی ازهمدان بامقداری کتاب بخوارزم رسید ودرجزو این کتب او مصحفی مشتمل بر کتب مانویان مانند فرقماطیا و سفرالجبابرة و کنزالاحیاء و صبح الیقین والتأسیس والانجیل وشاپورگان وچند رساله‌ازمانی بود که درمیان آنها مطلوب من، سفرالاسرارقرارداشت. آنرا باکمال اشتیاق خواندم و ازاین کار پشیمان ماندم و خداوند را درقول خود صادق یافتم که فرمود ومن لم یجعل‌الله له نوراً فما له نور ، آنگاه اختصاری از همهٔ هذیانات این سفر ترتیب دادم تا هرکه بآفت من دچار شده باشد آنها را بخواند ومداواشود.(۱) بدین طریق معلوم میشود که ابوریحان تحت تأثیر رازی توجه بفلسفهٔ مانوی و عقاید وآثار پیروان او پیدا کرده بود لیکن این توجه دیرنپایید وبانکار منتهی شد. ابوریحان علاوه براصول عقاید مانویه به نظرهای سایر فرق مانند یهود ونصاری وهندوان‌وصابئین نیز توجه کرده وآنها را تحت مطالعه و مداقه درآورده است و گذشته از این با علمای فرق مختلف هم مذاکرات و مباحثاتی داشت و از این تلاشهای ذهنی اطلاعات عمیق و گرانبهایی‌ازاصول‌عقاید فرق و ادیان مختلف برای وی گرد آمد که‌در کتب ذیقیمت او دیده میشود . برای آنکه نمونه‌یی از تحقیقات او را نسبت بیک مسألهٔ فلسفی درتمام دبستانها خوب بتوان دریافت خوبست ببحث در مسألهٔ « علم » و تحقیق در اینکه قائلین بحدوث و قدم آن هریک‌چگونه موضوع را مورد تحقیق قرار میدهند مراجعه کرد(۲) . درمباحثاتی که با ابوعلی‌پیش گرفت وما قبلا‌بآن اشاره کرده‌ایم‌عمق‌اطلاعات فلسفی استاد وعدم توقف او دربرابر روش فلسفی معمول زمان بنیکی آشکار است . دراین سؤالهای ابوریحان وجوابهای ابوعلی و ایرادات ابوریحان برآنها که‌نسخ متعدد بصورت رسالهٔ خاص ازآن دردست است، ابوریحان نخست ده ایراد برارسطووارد دانست وآن ایرادات رابطریق سؤال برای ابوعلی فرستاد. خلاصهٔ این سؤالات‌ابوریحان‌چنین است : ۱ــ ارسطو بدلیل اینکه فلك نه از مرکز حرکتی دارد ونه بسوی مرکز آنرا نه خفیف دانسته است ونه ثقیل ، ابوریحان براین امر ایراد میکند ومیگوید که‌خفت

۱ ــ رسالة للبیرونی ص ۳-٤ ۲ ــ ایضاً ص ۲۱-۲۹

یا ثقل فلك دور از امکان نیست وهمچنین است امکان‌حرکت مستقیم آن بالذات‌وبالطبع وحرکت مستدیر آن بالقسر وبالعرض ۲ـ چرا ارسطو سخن پیشینیان را در باب فلك پذیرفته وبرآن اعتماد روا داشته است با آنکه در بطلان عقاید آنان که همواره اعتماد برظاهر کرده اند تردید نیست . ۳ ـ ارسطو بشش جهت معتقد است با آنکه‌درمکعب بیش از شش جهت می‌یابیم وباز چرا شش جهت برای هرجسم تصور کرده است وحال آنکه در کره سطح واحدی هست وسطح واحد جهات متعدد ندارد ٤ـ چرا ارسطوجزء لایتجزا را انکار کرده و جسم را متصل واحد دانسته است واگرچه عقیدهٔ قائلین بجزء لایتجزا خود خالی از نقص نیست لیکن عقیدهٔ حکما (مراد مشائین است) از آن فضیح‌تر است . ٥ـ با آنکه گروهی‌ازحکما وجود عالمی راغیرازعالم‌محسوس‌ماممکن دانسته‌اند چرا ارسطو آنرا رد کرده وجز همین عالم محسوس وجودعالمی‌دیگررامتنع شمرده است وحال آنکه اطلاع ما بروجود این عالم ازطریق حواس است واین امر دلیل آن نمیشود که وجود هر عالمی را غیر از عالم محسوس خود انکار کنیم. ٦ـارسطو گوید بیضی وعدسی درحرکت مستدیر بخلاء حاجت دارند و کره حاجتی‌بخلاء ندارد واین حکم صاحب منطق (یعنی ارسطو) نسبت‌ببیضی وعدسی درست نیست . ۷ ـ ارسطو یمین (راست) را مبداء حرکت ومبداءِ حرکت کواکب را مشرق معلوم کرده است ازآنجهت که یمین است وبا این کیفیت در تعریف مشرق دچار برهان دوری میشویم . ۸ ـ ارسطوشکل کرهٔ هوا و کرهٔ اثیررا کروی میداند ومیگوید که فلك‌درحال‌حرکت حرارتی حاصل میکند وما میدانیم که هرچه حرکت سریعتر باشد حرارت بیشتر و هرچه کندتر باشد حرارت کمتراست واینرا نیز میدانیم که سریعترین‌حرکات درجسم فلك حرکت دایرهٔ معدل‌النهار وبطیءترین آنها مواضعی است که نزدیك دوقطب باشد پس باید غلظت وحرارت متکون ازهوا دراطراف دایرهٔ معدل‌النهار بیشتر باشد وهرچه بقطبین نزدیکترشویم کمتر گردد وعنصر ناری ضعیف‌ترباشد . ۹ـاگرحرارت ازجانب مرکز بطرف محیط متصاعد میشود پس چرا حرارت از خورشید وشعاعات آن بمامیرسد یعنی از محیط بطرف مرکزمیآید؟ حقیقت شعاعات چیست ، اجسامند یا اعراض ویا غیرآنها ؟ ۱۰ـ چرا انقلاب واستحاله از بعض اشیاء وعناصر ببعض دیگردست میدهد،

آیا انقلاب واستحاله برسبیل مجاورت حاصل میشود یا تداخل درخلل‌وفرج یکدیگر؟ علاوه براین ده سؤال‌هشت سؤال‌دیگر کرد در: ۱ـعلت سریان‌حرارت در آب ۲ـچگونگی حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یا بطرف محیط ۳ـ چگونگی‌ادراك باصره ۴ـ علت مسکون بودن ربع شمالی زمین ومسکون نبودن سه ربع دیگر ۵ ـ جهات سطوح وکیفیت تماس آنها با یکدیگر ۶ـوجود یا عدم خلاء ۷ـشکستن‌اشیاءدر برابر حرارت وبرودت شدید ۸ـ باقی ماندن یخ برروی آب .

تمام این‌سؤالات ابوریحان نمودار دقت‌ذهن علمی اوونشانهٔ متوقف‌نبودن‌در برابر افکار گذشتگانست واین معنی ازغالب آثار او بنیکی لایح است . ابوعلی درپاسخ این سؤالات جوابهایی نگاشت که بیشتر برای اثبات سخنان ارسطو بودند تحقیق وپی‌جویی درحقایق امور. چون این جوابها درنظر ابوریحان قانع کننده نبود اعتراضاتی برآنها نوشت وبابوعلی فرستاد . ارزش این اعتراضات آنست که میتوان از روی آنها ببعضی‌از نظرهای خاص ابوریحان پی برد.مثلا او برخلاف غالب فلاسفهٔ معاصرخود معتقد نیست که هریك ازعناصرمحل طبیعی خاصی دارند . توضیح آنکه فلاسفه همچنانکه‌دیده‌ایم میگفتند ثقیل‌ترین‌عنصرازعناصراربعه درمرکز وبر فوق آن کرهٔ‌آب‌و زبرآن کرهٔ‌هوا وبرفراز آن کرهٔ اثیر است لیکن‌ابوریحان دراین‌امر با آنان همداستان نیست‌ومیگوید مرکز جز نقطه‌یی نیست که هیچ چیز درآن جایگزین نتواند شد،وبطهم که سطحی وهمی است گنجایش‌جسم ندارد تا اجسام خفیف بدان صعود کنند. گذشته‌ازین‌بتجربه می‌بینیم که چون‌آبرا رها کنند بمرکز متمایل‌میشود ودعوی‌آنکه مکان‌طبیعی‌آب‌فوق کرهٔ خاك است باطل است وهمچنین اند سایر عناصر که هیچیك را نمیتوان جایی معین کرد . این دانشمند برعکس ارسطوحرکت وزمان را ازجهت‌ابتدا متناهی‌میداند ومیگوید ارسطو خود در آنجا که وجود غیر متناهی را ممتنع شمرده بدین حقیقت اعتراف نموده لیکن دراین مورد ازعقیدهٔ خود عدول کرده است وبهمین‌سبب وی‌بر قول ارسطو بقدمت عالم اعتراض میکند ومیگوید از این طریق انکار فاعل اول لازم میشود چه اگر برای افعال ابتدائی تصورنشود فاعلی برای آنها نمیتوان فرض کرد . همچنین ابوریحان با مخالفت ارسطو براینکه جزاین‌عالم جسمانی‌عوالمی‌دیگر بازمینهاوآسمانها

واسطقسات و احیاز موجود است که با این عالم درنوع وطبیعت موافق ولی در تشخص مباین باشد ، نیز مخالفت دارد و برای او مسلم نیست که مافوق مشاعرما مشاعری‌نباشد وهرچه از دسترس حواس و مشاعر ما بیرون باشد موجود نباشد . ارسطومبدأ حرکت را طرف راست میدانست و با همین نظر هم حرکت کواکب را از مشرق ثابت میکرد لیکن ابوریحان برای فلك مدور و کروی راست و چپ نمیشناسند و میگوید مشرق هرموضع مغرب موضع دیگر است . عقیدهٔ ابوریحان درباب نور حاکی از جسمیت آنست واو برعقیدهٔ ابوعلی و ارسطو براینکه روشنایی کمال جسم شفاف‌وازجملهٔ لوازم و ذاتیات آنست اعتراض میکند و نور را فی‌حد ذاته جسمی تصور میکند و بررویهم در اعتراضات وایراداتی که در مسائل فیزیکی بر ابوعلی وارسطو وارد میکند موفق و بعقاید صحیح علمی نزدیکتراست . توهینی که ابوعلی‌بمحمدبن‌زکریاء رازی‌رواداشته واو را متکلف فضولی[۱] خوانده بر ابوریحان گران آمده است با اینحال او تعجب میکند که چگونه ابوعلی استدلال برای انکار جزء لایتجزا را از او گرفته است [۲] وهمچنین در اهانت شیخ نسبت به‌یحیی‌النحوی با اومخالف است ومیگوید نسبت دادن تمویه بیحیی‌النحوی سزاوار نیست و اگر کسی سزاوار این نسبت باشد همان ارسطو است که کفریات خود را بزخارف و تمویهات آراسته است [۳] . اهمیت ابوریحان بیشتر درآنست که برای تحصیل حقیقت علاوه برتعقل بتجربه اعتقاد داشت[٤] وجدال لفظی‌را برای وصول بمعانی وحقایق مفید نمیشمرد [٥] . نکتهٔ گفتنی دراحوال ابوریحان آنست که بعض محققان او را با همهٔ توجه بمسائل فلسفی وبا ذهن منطقی نیرومندی که داشت از شمار فلاسفه و حکما بیرون نهاده اند مثلا بیهقی گفته است که « لم یکن‌الخوض فی‌بحار المعضلات من شأنه و کل میسر لما خلق له » [٦] واین کلام نظیر همان سخنانی است که دربارهٔ محمدبن زکریا گفته اند . حقیقت امر آنست که

---

۱ ــ درجواب شیخ برسؤال دوم ابوریحان   ۲ ــ دراعتراض برجواب مسالهٔ چهارم
۳ ــ دراعتراض برجواب مسالهٔ دوم   ٤ ــ اعتراضات ابوریحان برجوابهای مسائل‌هشتگانهٔ خود از ابوعلی   ٥ ــ ایضا اعتراضات ابوریحان برجوابهای هشتگانهٔ خود ازابوعلی
٦ ــ تتمهٔ صوان‌الحکمه ص ٦۲ ــ ٦۳

چنانکه دیده‌ایم ابوریحان با وسعت اطلاعاتی که ازعقاید وآراء مختلف فراهم آورده بود ، خلاف روش عمومی عهد خود با اکتفاء بفلسفهٔ ارسطو و شارحین او موافق نبود، وبرسخنان آن فیلسوف ایراداتی ونسبت باهل زمان ابتکارات ونظرهایی خاص داشت وبنا برسنت متفلسفین اسلامی درشمار فلاسفه معدود نمیشد چنانکه همین کار را با محمدبن زکریا با آنهمه تألیفات مهم در مسائل فلسفی کردند . علاوه براین ابوریحان برخلاف مسائل ریاضی در مسائل الهی تألیفات مدون و مرتبی که بعداً بصورت کتب درسی مورد استفاده یا مطالعهٔ اهل فن قرار گیرد نداشت تا تشخصی در این زمینه حاصل کند .

معاصر معروف ابوعلی و ابوریحان ودوست آن دو، که اورا بعضی استاد ابن‌سینا نوشته‌اند ، یعنی **ابوسهل‌عیسی بن‌یحیی المسیحی** (وفات در اوایل‌قرن پنجم) علاوه برطب کتبی درسایر علوم و ازآن میان در مسائل فلسفی داشته است که از آن جمله کتاب‌التوسط بین‌ارسطوطالیس وجالینوس فی‌المحرك‌الاول و کتاب‌التعبیریا تعبیرالرؤیا واظهار حکمةالله فی‌خلق‌الانسان‌است وما بعدا هنگام تحقیق درطب‌اسلامی‌ازاو ودیگر آثار اوسخن خواهیم گفت .

دراشارهٔ باحوال ابوعلی‌بن سینا ذکری از بعض شاگردان او رفت . حوزهٔ علمی که ابوعلی با شاگردان خود ایجاد کرده بود حائز اهمیت بسیار است زیرا بوسیلهٔاین حوزه تعلیمات ابوعلی علاوه برآنچه از طریق تألیفات او انتشاریافته بود، بیاری‌چندتن از تربیت یافتگان معتقد وی که دارای آثار مهم مشهوری هستند نیز تأیید ومنتشر شد ومسلماً این شاگردان بزرگ که هریك شاگردانی بنوبهٔ خود تربیت کرده‌اند، درتأیید نفوذ استاد خود درقرن پنجم وششم اثر بسیار داشتند .

ازجملهٔاین‌شاگردان‌یکی **الفقیه الحکیم ابو عبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی** است که درحدود سال ۴۰۳ هنگامی که ابوعلی از دهستان بار دوم بجرجان میرفت بخدمت او پیوست و تا پایان حیات استاد درخدمتش بسر میبرد و از خواص نزدیکان او و محرض وی در تصنیف کتب و گرد آورندهٔ غالب تألیفات شیخ بعد از وفات او بود

واز آنجمله مساعدت وی در تألیف کتاب الشفاء مشهور است . البیهقی میگوید [۱] که ابوعبید از میان شاگردان بوعلی از همه درعلم کم مایه‌تر بود و در مجلس آن استاد حکم مریدی داشت نه مرتبهٔ شاگرد مستفیدی . اختصاص ابوعبید بیشتر در ریاضیات بوده است وما باین مطالب در تحقیق علم ریاضی مفصلتر اشاره خواهیم کرد . از جملهٔ کارهای ابوعبید یکی تکمیل قسمت ریاضیات از کتاب نجات ابوعلی است و او خود درآغاز این قسمت چنین آورده است : « شیخ ابوعبید عبدالواحدبن محمد الجوزجانی گوید درآن ایام که درخدمت شیخ‌الرئیس ابوعلی بسر میبردم براقتناء تصانیف وی از او وتحصیل کتب و رسائل وی حریص بودم زیرا عادت او بر آن بود که هرچه‌رامینوشت بخواهنده می‌بخشید ونسخه‌یی برای خود نگاه نمی‌داشت و از تصانیف او بعد از کتاب شفا همین کتاب نجاتست که اگرچه منطق و طبیعیات و الهیات را در آن آورده بود لیکن براثر مشکلاتی که برای او پیش آمده بود فرصت نیافت که قسمت ریاضیات را نیز برآن بیفزاید و کتاب ناقص ماند لیکن نزد من کتبی در ریاضیات از او بود مانند کتاب او دراصول هندسه ، مختصر از کتاب اقلیدس که درآن از علم هندسه اصولی را بنگارش درآورد که هر که آنرا بفهمد وبشناسد میتواند کتاب المجسطی را دریابد . دیگر کتاب او در ارصاد کلیه و معرفت ترکیب افلاك مثل مختصر مجسطی ، دیگر کتاب‌المختصر فی‌العلم الموسیقی ، ومن صواب چنان دیدم که این رسائل را بر کتاب حاضر بیفزایم تا مصنفات وی همچنانکه درصدر آن اشاره کرده است تکمیل شود لیکن از ارثماطیقی چیزی که شبیه باین رسائل باشد نیافتم و صلاح در آن دیدم که رساله یی از روی کتاب او در ارثماطیقی ترتیب دهم و مطالبی را که برای معرفت علم موسیقی و نسب مستعمله در آن مفید باشد برآن بیفزایم و خداوند بزرگ مدد کار است » [۲] . گذشته ازاین جوزجانی قسمت ریاضی وموسیقی از کتاب دانشنامهٔ علائی را هم بهمین سیاق برآن کتاب افزود. وی شرحی نیز برقصیدهٔ عینیهٔ روحیهٔ شیخ‌دارد که نسخی از آن در برلین ومونیخ و وین موجود است [۳] لیکن بعضی آنرا از ابوعبید

---

۱ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۹٤

۲ ـ نقل ازمؤلفات ابن‌سینا ص ۹٤ که خود از روی نسخهٔ نجات کتابخانهٔ جارالله استانبول اخذکرده است .

۳ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۵۳

نمیدانند و منسوب به عبدالواحدبن محمد از دانشمندان معاصر سلطان مراد ثانی میشمارند [۱] . دیگر از آثار وی تتمهٔ احوال ابوعلی بن سیناست که قسمت نخستین آن بقلم خود شیخ است و ابوعبید از سال ۴۰۳ ببعد را که شیخ از سفر دهستان باردوم بگرگان رفته بود نوشته و این شرح را ابن ابی اصیبعه و القفطی بتلخیص در اخبار الحکما آورده اند و نسخ جداگانه نیز از آن موجود است . مقدمهٔ کتاب الشفاء ابن سینا هم از ابوعبید است . البیهقی تفسیر مشکلات قانون و کتابی بفارسی بنام «الحیوان» از وی ذکر کرده است. دیگر از تألیفات اورا شرح رسالهٔ حی بن یقظان نوشته‌اند .

شاگرد بسیار معروف ومورد علاقهٔ ابن سینا، **ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان** است که نظامی عروضی اورا با عنوان کیارئیس [۲] مذکور داشته. وی از زردشتیان آذربایجان و بسیار مورد علاقهٔ استاد خود بود و کتاب المباحثات او بیشتر درجواب سؤالات بهمنیار نوشته شد [۳]. بهمنیار براثر جودت ذهن ودقت بسیار همواره درمجلس شیخ با یراد اشکالات وطرح مسائل دشوار مبادرت میکرد. وفات وی درسال ۴۵۸ سی سال بعداز فوت ابوعلی اتفاق افتاد [۴]. ازجملهٔ آثار اوست: التحصیل یا التحصیلات درمنطق وطبیعیات والهیات که آنرا بنام خال خود ابومنصور بهرام بن خورشید بن یزدیار نوشت و درترتیب وتنظیم آن از روش شیخ در دانشنامهٔ علائی پیروی کرد وعلاوه براین از غالب تصنیفات او وهمچنین از محاوراتی که میان آندو جاری بود باضافهٔ مطالبی که برای خود اوحاصل شده بود درتألیف این کتاب استفاده برد . در آغاز کتاب چنین آمده است : « . . . وبعد فانی محصل فی هذه الرسالة للخال الرئیس الاجل ابی منصور بهرام بن خورشید بن یزدیار ادام الله تمکنه لباب الحکمة اللتی هذبها الشیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه الله مقتدیا فی الترتیب بالحکمة العلائیة وفی استیعاب المعانی بعامة تصنیفاته و بماجری بینی و بینه محاورة ومضیف الیه ماحصلته بنظری...» [۵] ازاین کتاب نسخ متعدد درتهران وموزهٔ بریتانیاو

۱ ــ حاشیهٔ ص ۹۳ از تتمه صوان الحکمه
۲ ــ چهارمقاله چاپ لیدن ص ۸۲
۳ ــ رجوع شود بهمین کتاب ص ۲۱۸
۴ ــ تتمه ص ۹۲ ۵ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۵۶

واتیکان و رامپور وبیروت واستانبول وجز آن موجود است و درقاهره بسال ۱۳۲۹هجری چاپ شده. کتاب التحصیل درقرن پنجم وششم درردیف کتب مهم فلسفی مورداستفادهٔ طالبان علوم عقلی بوده ومانند نجات و شفا اساس مطالعه وتحصیل فلسفه قرارمیگرفته است[1] ومتأخران بدان استشهاد می کرده‌اند ـ دیگر ازآثار بهمنیار رسالةفی مراتب الموجودات است که باهتمام پوپر[2] بسال ۱۸۵۱ درلیدن با ترجمهٔ آلمانی بطبع رسید ـ همراه مراتب الموجودات رسالهٔ دیگری از بهمنیار « فی موضوع العلم المعروف بما بعدالطبیعة» یا فی موضوع علم ما بعدالطبیعة با ترجمهٔ آلمانی ، هم باهتمام پوپر چاپ شدواین کتاب را یکبار دیگر درقاهره بسال ۱۳۲۹ بطبع رسانیده‌اند ـ از کتاب المفارقات والنفوس چند نسخه در کتابخانه‌های استانبول موجود است که دربعض آنها ببهمنیارنسبت داده شده. کتاب دیگر بهمنیار «فی اثبات العقول الفعالة والدلالة علی عددها واثبات النفوس السماویة» است که فصلی ازآن در کتابخانهٔ کوپرولی استانبول موجوداست[3]ـ منتخباتی ازمراسلات بهمنیار با استاد اوابن سینا درلیدن و بودلیان وامبروزیانا (ایتالیا) موجوداست . گذشته از کتب مذکور بیهقی[4] از بهمنیار کتاب الزینة فی المنطق و کتاب البهجة والسعادة و کتاب فی الموسیقی را نام برده است[5] .

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۲۰۴ ۲ ـ Popper ۳ـ مؤلفات ابن سیناص ۱۸-۱۹

٤ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۹۱

٥ ـ در ذیل نسخهٔ کتاب المباحثات ابن سینا که در « دارالکتب المصریه» مضبوط است وبه‌اهتمام دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسیده دو نامه از ابوعلی نقل شده‌است که ابوعلی مخاطب خود را درآنها « الشیخ الفاضل » خوانده . درنامهٔ نخستین از اینکه مخاطب او سؤالاتی برای وی فرستاده بود اظهار رضایت کرده واورا ازاینکه درکار علم وتحصیل آن مجاهدت دارد ستوده وآنگاه گفته است : «فاما کتاب الاشارات والتنبیهات فان النسخة لاتخرج منها الامشافهة مواجهة ، وبعدشروط لاتعقدالامکافحة ، ولیس یمکن ان یستفتح بهاو یطلع معه غریب علیها ، فانه لایمکن ان یطلع علیها الاهو والشیخ الفاضل ابومنصور بن زیله» (ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۲٤۰) چنانکه درپایان این قول مشاهده میشود ابوعلی گفته است که کسی را یارای اطلاع برحقایق کتاب الاشارات والتنبیهات نیست مگر«او» وابومنصور بن زیله را. این «او» که درردیف ابومنصور بن زیله قرار گرفته است، ازاظهارخوشنودی ابوعلی ازاینکه وی ازتمرین وممارست درکارعلم بازننشسته‌است، ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست واین نکته را علی الخصوص تأثیر ودخالت

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

شاگرد دیگر ابوعلی که در شهرت نظیر بهمنیار بود ونزد ابوعلی حرمت بسیار داشت چنانکه اورا «الشیخ الفاضل» خطاب میکرد [۱] **ابومنصور الحسین بن طاهر بن زیله**[۲] یا ابومنصور حسین بن محمد بن عمر بن زیلة [۳] الاصفهانی است که قسمتی از جوابهای شیخ که در کتاب المباحثات گرد آمده درپاسخ سؤالات او بوده است . البیهقی گفته است : گویند اونیز مانند بهمنیار بر آیین زردشتی بود لیکن این امر برای من محقق نشده است و گوید وی عالم بریاضیات ودر صناعت موسیقی ماهر بود . ازتصانیف وی « الاختصار من طبیعیات الشفا » و « شرح رساله حی بن یقظان » است « ودرآنجا گفته است که حی عبارتست از نفس کل ویقظان عبارتست ازعقل زیرا کی بیدار بز ندهماننده‌تر ازخفته واوفایض است برنفس ودراین اشارتیست بترتیب موجودات مترتبهٔ متسلسله[٤] . دیگر ازتصانیف اودرتتمة صوان الحکمة « کتاب فی النفس » ذکرشده و بازهم بیهقی رسائل دیگری ازاومیشناخته است . ازجملهٔ آثاروی الکافی فی الموسیقی ودیگر شرح حی بن یقظان در موزهٔ بریتانیا مضبوطست . وفات ابن زیله دوازده سال بعد از مرگ ابوعلی یعنی بسال ٤٤٠ اتفاق افتاد[٥] . از تألیفات ابن زیله رساله‌ییست بنام جملة فی الالهیات درشرح حرف الف از کتاب الحروف ارسطو که در کتابخانهٔ مصرموجود است[٦]

الفقیه ابوعبدالله محمد بن احمد المعصومی که اسم او را باختلاف احمد و محمد بن عبدالله بن احمد هم نوشته‌اند[۷] یکی دیگر ازشاگردان نامبردار پسرسیناست که او را معمولا « برترین شاگردان ابوعلی » دانسته واز قول ابن سینا گفته‌اند که : « هومنی بمنزلة ارسطو من افلاطن » ابوعلی رسالة العشق خودرا باسم این شاگرد و بخواهش

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

این دوشاگرد درپدید آمدن کتاب المباحثات تأیید میکند وگویا بی‌مناسبت نبود که این دونامه‌را بعداً وقتی المباحثات ابی‌علی را ازمجموعهٔ جوابهای شیخ برسؤالات این‌دوشاگردو بعضی سؤالات دیگر، ترتیب میداده‌اند ، دراینجا گنجانیده اند .

۱ ـ رسائل خاصة بابن‌سینا ، ارسطو عندالعرب ص ۲٤۰

۲ ـ تتمة صوان الحکمه ص ۹۲ ودرةالاخبار چاپ تهران ص ۵۸

۳ ـ ابتدای رسالهٔ الکافی فی‌الموسیقی موجود درموزهٔ بریتانیا (چهار مقاله ص ۲۵۳) کشف‌الظنون حاجی خلیفه درشرح حی‌بن یقظان

٤ ـ درةالاخبار ص ۵۸

۵ ـ البیهقی گفته است که ابن‌زیله کوتاه زندگانی بود و بنابراین باید درجوانی مرده باشد

٦ ـ فهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ٦ ص ۹۰ و ۱۰٤

۷ ـ متن وحاشیهٔ تتمة صوان الحکمه ص ۹۵

او نوشت ، رد اعتراضات ابوریحان را برجوابهای بوعلی بوی نسبت داده اند . وفات اورا
بعضی در ری دانسته و گفته‌اند بحکم‌محمود کشته شد و این‌واقعه درصورت صحت بایست
مقارن فتح ری بدست محمود وقتل عامی که اواز حکما ومعتزله درآنشهر کرده‌بود[(١)]
صورت گرفته باشد یعنی بسال ٤٢٠ هجری . وبنابراین او مدتی پیش از فوت ابوعلی
(٤٢٨) درگذشت.[(٢)] از تألیفات مهم او یکی کتاب «المفارقات واعداد العقول والافلاك
وترتیب المبدعات » است . نسخه‌یی از آثار معصومی بنام « رسالة فی اثبات المفارقات »
درپنج ورق درجزءِ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجوداست که شایدهمین کتاب ویا
جزئی ازآن باشد . معصومی دراین رساله گفته است : « المفارقات اربع مراتب مختلفة
الحقائق : الموجودالذی لاسبب له وهو واحد والعقول الفعالة وهی کثیرةالنوع والنفوس
السماویة وهی کثیرة بالنوع والنفوس الانسانیة وهی کثیرة بالاشخاص » [(٣)] . از شرحی
که البیهقی داده معلوم میشود که این کتاب درقرن پنجم و ششم دارای شهرت بسیار و
بقول آن‌دانشمند « معشوق‌کافهٔ حکماءِ » بوده است . کتاب دیگری را بیهقی بظن‌غالب
از معصومی دانسته است بنام « رسالة فی عالمیةالله تعالی » . کتابی دیگررا نیز ازاو اسم
برده‌اند درشرح کلمات متقدمین ازحکما وفضلای این طبقه[(٤)] .

دراینجا ذکر **ابوعلی الحسن** (یا : محمد) **بن الحسن بن الهیثم البصری** [(٥)]

---

١ - رجوع شود به کامل ابن‌الاثیرحوادث سال ٤٢٠

٢ - درنامهٔ دانشوران(مجلد ٢ ص ٥٧٠) چنین آمده است : «وآن حکیم‌وفقیه‌اجل‌سالهای
دراز پس ازشیخ‌الرئیس دراصفهان بزیست وبساط تدریس گسترده داشت وجمعی کثیر از بیانات
وافاداتش دارای‌فضیلت وعلم‌گشته بمقامات عالیه رسیدند ... وچنانکه قطب‌الدین‌لاهیجی‌مسطور
داشته‌که سلطان محمود او را بقتل آورده اینمعنی دور از صحت است . دلیل‌صحیح‌نبودن اینکه
وفات سلطان‌محمود درسنهٔ چهارصدوبیست‌ویك است ودرآن‌وقت شیخ‌الرئیس درحیات بوده وبنا
برآن روایت‌که فوت شیخ‌الرئیس درچهارصدوسی‌ودو باشد یازده سال‌بعد ازوفات سلطان‌محمود
مصاحب شیخ بوده وچنانکه نوشته‌اند اگر بیست سال بعدازوفات شیخ‌الرئیس‌حیات داشته‌ازسلاطین
غزنویه زمان سلطان‌ابراهیم را ادراك نموده سال وفاتش درکتب رجال مضبوط‌نیست‌ولی‌ازترجمه
وشرح حالش‌چنان مستفادگردید نزدیك بوده است وفاتش با سنهٔ چهارصد وپنجاه (٤٥٠) هجری
والله اعلم . »

٣ - نقل از حاشیهٔ ص ٩٥ تتمة صوان‌الحکمة

٤ - نامهٔ دانشوران ج ٢ ص ٥٧٠

٥ - نام وپرادرمصنفات اروپائیان قرون‌وسطی معمولا Alhazen مینوشته‌اند یعنی «الحسن» .

ریاضی‌دان وحکیم بزرگی که قسمتی از ایام‌او درمغرب گذشته است بنظرمفید میآید.
اگرچه این دانشمند بیشتر در ریاضیات شهرت دارد وبا آنکه باید هنگام تحقیق در تاریخ علم ریاضی مجدداً از او سخن بمیان آوریم، در اینجا اشاراتی باحوال وبعضی از عقاید او را لازم میدانیم. وی بسال ۳۵۵ هجری دربصره ولادت یافت [۱] ودرپایان‌سال ۴۳۰ یا اندکی دیرتر درگذشت. ابن الهیثم آغاز حیات خود را درعراق گذراند وبعد از کسب علوم مدتی باعمال دیوانی مشتغل بود. درکهولت بخدمت خلیفهٔ فاطمی مصر الحاکم بامرالله (۳۸٦ - ٤۱۱) رفت و تا پایان حیات در مصر بماند. وی در علوم مختلف تفنن میکرد ودر ریاضیات سرآمد اقران ویکی ازمشاهیر علمای اسلامی بود.
بسیاری از کتب ارسطورا تلخیص وشرح کرد وهمچنین‌عده‌یی‌از کتب‌جالینوس‌رادرطب.
تألیفات متعدد در ریاضیات وحکمت وطب نیز داشت وازمیان آنچه خود درفهرست‌آثار خویش تا شصت وسه سالگی ذکر کرده وآنچه‌تاسال٤۲۹ یعنی یکسال‌پیش‌ازفوت‌خود تألیف‌نموده وابن‌ابی‌اصیبعه آنهارا برشمرده، کتب ذیل‌درحکمت اهمیت‌دارد: رساله‌یی در مکان که جزو مجموعهٔ رسائل ابن هیثم همراه چند رسالهٔ ریاضی او بسال ۱۳۵۷ هجری درحیدرآباد بطبع رسید. این کتاب را ویدمن [۲] بآلمانی ترجمه وهمراه‌چند ترجمهٔ دیگر از آثار ریاضی او نشر کرد. تلخیصهایی از ایساغوجی فرفوریوس و کتب منطق و کتاب‌النفس‌ارسطو. مقالاتی درقیاس وشبهه وبرهان وشعر. کتابی درنقض‌سخنان یحیی‌النحوی در رد برالسماء والعالم ارسطو. تلخیص مسائل طبیعیهٔ ارسطو. چند کتاب مهم دیگر مانند: مقالة فی‌ان‌خارج‌السماء لافراغ ولاخلاء. فی‌ان‌جهة ادراك‌الحقائق‌جهة واحدة. فی طبیعتی الالم واللذة. فی‌الاعمار والآجال الکونیة. فی‌ان‌فاعل هذاالعالم انما یعلم‌ذاته من جهة فعله، وچند کتاب فلسفی دیگر [۳]. مهمترین تصنیف او درطبیعیات

---

۱ - درآخر سال٤۱۷ هجری ابن‌الهیثم ٦۳ سال‌قمری داشت (طبقات‌الاطبا ج۲ص۹۱) بنابراین ولادت او درسال ۳۵۵ اتفاق افتاده است

۲ - Wiedmann

۳ - برای اطلاع ازفهرست مشروح آثاراو رجوع شود به‌طبقات‌الاطبا ج۲ ص ۹۳- ۹۸

کتاب‌المناظر اوست[۱] که ریسنر[۲] ترجمهٔ لاتینی آنرا بسال ۱۵۷۲ درشهر بال همراه ترجمهٔ رساله‌یی درباب شفق منتشر کرد[۳] . مترجم این رسالهٔ اخیر ژراردودی، کرمونا است.اما مترجم رسالهٔ نخستین شناخته نشده . راجع بدیگر کتب ابن‌الهیثم‌درجای‌خود سخن‌خواهیم گفت . مقالتی راکه ابن‌الهیثم درفهرست کتب ورسالات‌خود درعلوم‌اوائل، تا آخرسال ٤۱۷ تألیف کرد، ابن‌ابی‌اصیبعه بتمامی درطبقات الاطبا (ج۲ ازص۹۱ببعد) آورده است .اهمیت‌این‌رساله خصوصاً درآنست که ابن‌الهیثم شمه‌یی از کیفیت مطالعات وتحقیقات علمی‌وفلسفی خودرا درآن‌بیان کرده و گفته‌است که‌من‌از کودکی‌بازهمواره دراعتقادات مردم مختلف تأمل‌میکردم وهر گروهی‌را متمسك‌بدانچه‌عقیده‌داشتند‌یافتم، درحالی که خود درهمهٔ آنها شك داشتم وبرآن‌بودم که حق‌یکی‌است‌واختلاف‌در کیفیت راه جستن بدانست وچون بمرحلهٔ ادراك امورعقلی رسیدم بطلب معدن حق‌اکتفا کردم وبرآن شدم که حق را فارغ ازتمویهات‌ظنون دریابم واندیشه‌یی که‌آدمی‌را بخدانزدیك واز خشنودی وی برخوردار سازد وبطاعت او راهنمایی کند، بر گزینم وبهمین سبب در اقسام آراء و اعتقادات وانواع علوم دینی خوض کردم لیکن راهی ازآنها بحق نیافتم و طریقی برأی یقینی نجستم ودانستم که بحق نخواهم رسید مگر با آرائی که عنصرآن امورحسی وصورت آن امور عقلی باشد واین را نیافتم مگرآنچه ارسطوطالیس درعلوم منطق وطبیعیات والهیات که ذات فلسفه است مقرر داشت ... وچون این حقیقت برمن آشکار گشت بقدر وسع خود درطلب علوم فلسفیه‌یعنی ریاضیات‌وطبیعیات والهیات جهد کردم. با این اشارات که باختصارنقل‌شده‌است دریافته میشود که ابن‌الهیثم‌مانندبسیاری دیگر از علما ومتفلسفین اسلامی شیفتهٔ ارسطو است وبا دقت درشرح اجزاء کار ارسطو که درهمین رساله داده است درمی‌یابیم که وی آراء ارسطو را مثل سایرهمکاران‌خوداز

---

۱ ــ این کتاب راکمال‌الدین‌ابوالحسن فارسی‌شاگرد قطب‌الدین‌شیرازی مختصر کرد و برآن شرح مفصلی نوشت‌که درسال ۱۳٤۷ درحیدرآباد دکن چاپ شد.

۲ ــ F .Risner

۳ ــ Opticæ thesaurus Alhazeni Arabis libri septem nunc primum editi. Eiusdem liber de crepusculis et nubitum ascenisionibus.

خلال شروح اسکندرانیان و با اختلاط آن آراء بعقاید نوافلاطونیان شناخته است .

مکان درنظر ابن‌الهیثم سطح محیط برجسم نیست بلکه ابعاد جسم، ابعاد متخیلی است که بین نقطه‌های متقابلهٔ سطح محیط برجسم قراردارد و بعبارت دیگر خلاء متخیلی است که جسم آنرا پر کرده است . این ابعاد متخیل چیزی زائد برمقدار جسم ندارد و بعد از تمکن جسم درآن وانطباق آن برابعاد جسم هردو ابعاد در حکم واحد وهمان ابعاد جسم میشوند و بهمین جهت خلاء متخیلی که مساوی جسم است وجسم آنرا پر کرده همان ابعاد جسم است وچون چنین باشد پس مکان جسم جز ابعاد جسم نیست (۱) .

ابن‌الهیثم بمناسبت بحث درعلم مناظر و کیفیت ابصار تحقیقی در موضوع ادراك دارد . وی ادراك را یك حالت مرکب نفسانی می‌داند که ازاحساس شیء درخارج شروع میشود . شیء محسوس بعدازورود دردماغ باصورتی مقایسه ویا برآن منطبق میگردد که براثر تکرار وتمادی احساسات سابقی درحافظه ایجاد شده است . بعد از این دومقدمه مرحلهٔ حکم فرا میرسد. عمل ادراك در نفس بسرعت حاصل میشود وچون متتابعاً صورت پذیرد شکل عادت میگیرد و برسرعت آن افزوده میشود تا بجایی که حتی تصوراستغراق زمان درآن نمیرود وحال آنکه هم احساس وهم انتقال آن بوسیلهٔ اعصاب محتاج زمان است . چنانکه دیده‌ایم درادراك دومرحله وجود دارد یعنی مرحلهٔ مقایسه وحکم دوعمل نفسانی واحساس عمل جسمانی است . هراحساس نوعی از انفعال وقسمی الم است واین الم هنگامی دریافته میشود که احساس شدید باشد (مانند احساس نورتند) وگرنه درزمرهٔ مسائل عادی است (۲) .

با آنکه تعهد درحفظ سلسلهٔ تعالیم ما را اندکی از قرن چهارم دور کرده است لیکن ذکر یك نهضت مهم فکری را در آن قرن نباید فراموش کنیم و آن نهضت

---

۱ ــ رسالة المكان جزو مجموع الرسائل للعلامة الفيلسوف ابی علی الحسن بن الحسن بن الهيثم البصری چاپ حیدرآباد سال ۱۳۵۷ طبع شده است .

۲ ــ راجع به ابن‌الهیثم رجوع شود به : دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان ابن‌الهیثم بقلم H. suter؛ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۹۰-۹۸؛ La Science arabe ص ۱۰۵ ببعد؛ اخبار الحکماء قفطی ص ۱۱۴-۱۱۶؛ T.J. de Boer: Geschichte der philosophie im Islam s.76-89 وترجمهٔ فارسی آن بنام تاریخ فلسفه دراسلام بدست آقای عباس شوقی. تهران ۱۳۱۹ ص ۱۵۴-۱۵۸

اخوان‌الصفا است .

اخوان الصفا وخلان الوفا یك طبقه از حکمای قرن چهارم اند که خواسته اند در نزدیك کردن حکمت یونانی و دین اسلام استوار ترین قدمها را بردارند. چنانکـه هنگام بحث در مقدمات دیده ایم در قرن چهارم براثر پاره یی اشکالات دینی و اجتماعی و بسبب صراع عظیمی که میان صاحبان علوم اوایل واصحاب علوم عربیه و شرعیه در گرفته بود، برخی از حکما و دانشمندان بتشکیل فرقه‌های سری ونشر آثار، بی ذکر اسم مؤلف مبادرت کردند، و مهمتر از همهٔ اینها اخوان الصفا وخلان الوفا هستند. غالب محققان تصور کـرده اند که این دسته از شعب شیعه و باحتمال قوی از فرقهٔ اسمعیلیه بوده‌اند (۱) اما تعلق این دسته بمذهب خاصی محقق نیست و تنها این نکته مسلم است که جماعت مذکور برای توجیه معتقدات دینی مسلمین آنها را باقوال حکما منطبق میکرده و یا در شرح برخی از مسائل مذهبی بروش فلاسفه متوسل میشده وبرای تزکیهٔ باطن و صعود بمدارج کمال علاوه برتوسل بفلسفه وحکمت معتقد تمسك بدین نیز بوده و از پاره یی جهات بمتکلمین معتزله و اسمعیلیه شباهت داشته اند با این تفاوت که این دودستهٔ اخیر میکوشیده‌اند که دین‌را با فلسفه وفق دهند و درتوجیه اصول عقاید خود با استفاده ازعقاید حکماء یونان سخن گویند و حال آنکه اخوان الصفا سعی داشتند اصول حکمت وفلسفه رابامبانی دین اسلام سازش دهند وفاصله‌یی‌را که میان حکما واهل دین‌پدید آمده‌بودازمیان بردارند. برخی‌ازمحققان(۲) کوشیده اند که معنی اخوان الصفا را بریشهٔ یونانی فلسفه نزدیك کنند وچنین پنداشته اند که این عنوان درست بهمان معنی استعمال شده که فلسفه در اواخر عهد تمدن یونانی داشته است (۳) . گلدزیهر چنین پنداشته(٤) که اخوان ـ الصفا اسم‌خودرا ازقصهٔ حمامة‌المطوقة در کتاب کلیله ودمنه برداشته‌اند.چنانکه‌میدانیم

۱- رجوع‌شود بعنوان اخوان‌الصفا بقلم T.J. De Boer در Encyclopédie de l'Isalâm وبصحیفهٔ ۱۲۸ از Ln Science arabe

۲- Baron Carra de Vaux : Les Penseurs de Islam, Vol. IV, p.102

۳-«کارادووو» گفته‌است که جزء «اخوان» معادل philos و«الصفا»معادل sophia است

٤ - دائرة‌المعارف اسلام ذیل عنوان اخوان‌الصفا

دراین داستان سرگذشت دوستانی ذکر شده است که بصدق وصفاطریق برادری سپردند و ببرکت این صفا و خلوص و اخوت از خطر بزرگی رهایی یافتند و ثابت کردند که « دوستی جانورانی ضعیف را چون دلها صافی میگردانند و در دفع مهمات دست دردست میدهند چندین ثمرات هنی و نتایج مرضی میباشد . اگر طایفه‌یی از عقلا ازین نوع مصادقت بنا نهند وآنرا بدین ملاطفت بپایان رسانند فوائد و عوائد آن همهٔ جوانب را چگونه شامل گردد » (۱) . با این شرح شاید سخن گلدزیهر را تا حدی بتوان باور داشت خاصه که اخوان‌الصفا درتمثیلات خود از کتاب کلیله ودمنه استفاده میکرده‌اند وهمچنین اشارتی که درپایان رسالهٔ چهارم به هدف غائی جمعیت خود کرده اند تاحدی شبیه بدنتیجهٔ اخلاقی باب‌الحمامة المطوقة ازکلیله ودمنه‌است. اخوان‌الصفا دراین مورد گفته‌اند که‌دولت‌اهل‌شر بنهایت رسیده است وهرچه درزیادت بنهایت رسد روی‌بانحطاط ونقصان مینهد و چون دولت وملك همواره از دسته‌یی بدسته‌یی وازقومی بقومی دیگر منتقل میشود دولت اهل شرنیز باهل خیرانتقال می‌یابد وباقومی ازحکمای دانشمند و فاضلان برگزیده آغازمیشود که‌بر اندیشهٔ واحداجتماع می کنند و برمذهب ودین‌واحد اتفاق مینمایند ودرمیان خود عهد ومیثاقی مینهند که با هم مجادله نکنند واز یاری یکدیگر بازنایستندودرهمهٔ کارهای‌خود مانند مردی واحد ونفسی تنها باشند ودرآنچه برای نصرت دین وطلب آخرت می کنند جزراه خدا نسپرند وغیر از رضای او پاداشی نجویند . اینك ای برادرنیکوکاردانشمند، که خداوند توومارا بروح خود تأیید کناد ، بصحبت برادرانی برای خویش که‌ناصحان ویاران تو باشند میل‌داری ومیخواهی برمقصد فضلائی که براین معتقد بروی‌وباخلاق آنان متخلق شوی ؟ . . . »(۲)

اینان معتقد بودند که مبادی علم‌واعتقاد بدین میتوان بتصفیهٔ باطن نائل شد وبمرحله‌یی‌از کمال که غایت شرایع وادیان‌است رسیدوحقایق آنهارا بهترفهمیدوبراثر اعتقاد بمبانی دین اسلام و اصول عقاید افلاطونیان و فیثاغوریان جدید وصوفیه ،

۱ ــ کلیله ودمنه . طبع سوم بتصحیح آقای قریب ص ۱۷۰

۲ ــ رسائل اخوان‌الصفا چاپ مصر سال ۱۳٤۷ ج ۱ ص ۱۳۱

با فلاسفهٔ مادی اختلاف نظرداشتند واقوال آنانرا رد میکردند وبرای آنکه بتوانندفارغ ازمخالفت اهل دین وفلسفه بنشر عقاید خود موفق شوند، رسالاتی بی ذکر نام مؤلف مینوشتند . دراین رسائل تمایل اخوان‌الصفا بیشتر بعقلای یونان و بفلسفهٔ ایران وهند است ، نام هرمس وفیثاغورس وسقراط وافلاطون وارسطوغالباً دراین رسائل ذکرونسبت بآنان‌رعایت بزرگداشت و اکرام شده لیکن قبول مذهب محض ارسطو توسط مؤلفان این جماعت صورت عمل نگرفته وحتی باید گفت جز درمنطق آشنایی آنان با ارسطو بیشتر از طریق اثولوجیای منسوب بارسطو و کتاب التفاحة[۱] است نه ازطریق عقاید واقعی او وحتی از مشائین اسلامی مقدم برخود هم کمترچیزی پذیرفته‌اند .

القفطی[۲] رسائل اخوان‌الصفارامقالات مشوقه که دارای‌ادله واحتجاجات‌ظاهری نباشد تلقی کرده وراجع به مصنفین این رسالات گفته است که چون اسم خود را پنهان میداشتند مردم درباب آنان اختلاف دارند وهرکس بطریق حدس چیزی گفته است مثلا برخی گفته‌اند که این رسالات ازیکی از ائمه از نسل علی‌بن ابیطالب‌است‌ودراسم این امام هم اختلاف کرده اند وبعضی‌آنها را تصنیف یکی ازمتکلمین معتزله‌درآغازکار این فرقه دانسته اند ولی او خود درکلام ابوحیان توحیدی که درحدود ۳۷۳ در پاسخ ابن‌سعدان[۳] وزیر صمصام‌الدولة‌بن عضدالدوله گفته بود چنین یافت که نویسندگان این رسالات **ابوسلیمان محمدبن معشر البستی**[۴]معروف به **المقدسی وابوالحسن**

---

۱ - Livre de la Pomme

۲ - اخبارالحکما ازص ۵۸ ببعد .

۳ - قفطی نام این وزیر را ذکر نکرده ولی بی‌تردید وی ابوعبدالله حسن‌بن احمدبن سعدان وزیر صمصام‌الدولة بن عضدالدولهٔ دیلمی است که ازسال ۳۷۳ بوزارت‌این‌پادشاه منصوب شده بود . رجوع شود به رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی از مرحوم میرزا محمد خان قزوینی ص ۱۶-۱۷

۴ - تتمة صوان‌الحکمه ص ۲۱ : ابوسلیمان محمدبن مسعرالبستی ویعرف بالمقدسی.درة‌الاخبار ولمعةالانوار چاپ تهران ص ۲ : ابوسلیمان محمد مشعرالبستی‌المقدسی .

علی بن هارون الزنجانی (۱) و **ابواحمد المهرجانی** (۲) و **ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی** (۳) و **زید بن رفاعه** بوده اند واین قوم با یکدیگر بصداقت وقدس وطهارت ویکرنگی بسرمیبردند وبین خود مذهبی پدید آوردند و گمان کردند بوسیلهٔ آن خشنودی خدای را کسب کرده‌اند وچنین پنداشتند که شریعت بنادانیها و گمراهیها آلوده شده وبرای پاك کردن آن راهی جز فلسفه نیست واگر فلسفهٔ یونانی و شریعت عربی را بیکدیگر آمیزند کمال حاصل خواهدشد وپنجاه‌رساله‌درهمهٔ‌اجزاء فلسفهٔ‌علمی وعملی نوشتند و برای آن‌رسالات فهرستی ترتیب دادند وآنهارارسائل اخوان الصفا نامیدند ونامهای خویش را پنهان داشتند و رسالدهارا میان کتابفروشان پراکندند و دراین رسائل کلمات دینی وامثال شرعی وسخنان محتمل و راههای دروغ آوردند. این رسائل درفنون مختلف وبرطریق اختصار ودرآنها خرافات و کنایات وتلفیقات بسیاراست . این رسائل برابوسلیمان منطقی سیستانی عرضه شد واو مخصوصاً ازباب نزدیك کردن فلسفه‌واجزاء آن با شریعت برآنان اعتراض کرد واین را غیرممکن دانست ازآنروی که در شریعت چون وچرا نیست واهل دیانات را مطلقاً بفلسفه حاجتی نباشد وحتی توجه آنان بدین مقولات مابهٔ انشعاب و باعث تشتت وافتراق ایشان میگردد .»

رسائل اخوان الصفا شامل کلیهٔ مسائل علوم منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی و حکمت عملی است وبا دقت در مطالب آنها دریافته میشود که نویسندگان این رسائل پس از تدقیق وامعان نظر در مسائل فوق وبا علم وافر بنوشتن آنها دست زده‌ودربسیاری از موارد بتطبیق عقاید و اصطلاحات فلاسفه با اصطلاحات و اصول دینی و تأویلاتی درآنها مبادرت کرده اند . این رسائل بچهار قسمت شده است :

---

۱ ــ تتمة ص ۲۱ : ابوالحسن علی بن زهرون الریحانی

۲ ــ تتمة ص ۲۱ : ابواحمد النهرجوری

۳ ــ تتمهٔ ص ٦٤ : الحکیم ابوالحسن علی بن **راماس** العوفی ، له رسالة لطیفة فی تفسیر اقسام الموجودات ، ونصانیف لطیفه . کشف الظنون (طبع استانبول ج ۱ ص ۵٤۱) **رسالة** فی تفسیر الموجودات ، وتفسیرها لابی الحسن العوفی وهومن اصحاب اخوان الصفا وهی رسالة لطیفة ذکرها الشهرزوری فی تاریخ الحکماء

۱ ـ رسائل ریاضیهٔ تعلیمیه شامل چهارده رساله در موضوع : عدد و خواص آن (ارثماطیقی[۱]) ـ هندسه (جومطریا [۲]) ـ نجوم (اسطرنومیا [۳]) ـ موسیقی ـ جغرافیا ـ نسب عددیه ـ صنایع علمی نظری ـ صنایع عملی وحرفه‌یی ـ بیان اختلاف اخلاق ـ ایساغوجی ـ قاطیغوریاس ـ باری‌ارمینیاس ـ انالوطیقای اول ـ انالوطیقای ثانی .

۲ـ رسائل جسمانیهٔ طبیعیه شامل هفده رساله راجع به: هیولی وصورت ـ السماء والعالم ـ الکون والفساد ـ الآثار العلویة ـ کیفیت تکوین معادن ـ ماهیت طبیعت ـ اقسام نبات ـ انواع حیوان ـ ترکیب جسم ـ حاس ومحسوس ـ نطفه و چگونگی ترکیب نفس با آن بعد از ورود در رحم ـ درمعنی قول حکما براینکه انسان عالم صغیر [٤] است ـ کیفیت نشر نفوس جزئیه در اجساد بشری و اجسام طبیعی ـ بیان طاقت انسان درمعارف که مقصود غائی از بحث درآن معرفت وجود واجب است ـ ماهیت موت و حیات ـ ماهیت لذات وآلام جسمانی و روحانی ـ علل اختلاف السنه .

۳ ـ رسائل نفسانیهٔ عقلیه شامل ده رساله در: مبادی عقلی بنا بررأی فیثاغوریان ـ مبادی عقلی بنا بررأی اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا ـ شرح قول حکما براینکه عالم انسان کبیر [٥] است ـ عقل ومعقول ـ الاکوار والادوار ـ ماهیت عشق ـ ماهیت بعث وصور ونشور وقیامت وحساب و کیفیت معراج ـ کمیت انواع حرکات و کیفیت اختلاف ومبادی وغایات آنها ـ علل و معلولات.

٤ ـ رسائل ناموسیهٔ الهیه و شرعیهٔ دینیه شامل یازده رساله در : آراء ومذاهب دینی وفلسفی ـ کیفیت وصول بخداوند ـ اعتقاد اخوان الصفا در بقاء ارواح بعد از جدا شدن از اجساد ـ کیفیت معاشرت اخوان‌الصفا با یکدیگر ـ ماهیت ایمان وخصال مؤمنین برحق ـ ماهیت ناموس الهی و وضع شرعی ـ کمیت و کیفیت انواع سیاسات ـ کیفیت ترتیب عالم که درآن بیشتر بوحدت عالم چون جسم یکفرد انسان یا حیوان توجه شده است ـ ماهیت سحر وعزائم .

Microcosme - ٤ Astronomie —۳ Géométrie --2 Arithmétique —1
Macrocosme --

درپایان این رسالات یك رساله که جامع تمام مسائل مذکور در رسالات فوق است آمده و درمقدمهٔ آنها هم یك رساله در شرح مطالب هر رساله و دسته‌بندی‌وغرض از تألیف آنها قرار داده شده است و بنا براین مجموع همهٔ این رسالات به ٥٤ میرسد ومجموع رسالات اصلی کتاب ٥٢ است اما قفطی عدد آنها را ٥١ [١] ذکر کرده .

از رسائل اخوان الصفا نسخ خطی متعدد باقیست و بسبب توجهی کـه از قدیم بدان‌میشده تلخیص هایی ازآن صورت گرفته است . ازآنجمله خلاصه‌یی بفارسی است که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است [٢] وتلخیصی دیگر ازآن بتازی تهیه شده است در ریاضیات و منطقیات و طبیعیات و الهیات بنام مجمل الحکمة که ترجمهٔفارسی‌آن‌دربعض کتابخانه‌هاموجوداست [٣] وبناباشارهٔ حاجی‌خلیفه‌آنرا ازفارسی بترکی نقل کرده اند [٤] . ترجمهٔ تمام این رسائل بزبان فارسی درسال ۱۳۰۱ هجری (مطابق ۱۸۸٤ میلادی) در بمبئی چاپ شده است . متن عربی این رسائل یکبار در بمبئی بسال ۱۳۰٥ــ ۱۳۰٦ قمری وانتخاب آن در لندن‌بسال ۱۸۳۰ واختصاری دیگر ازآن در لایپزیگ بسال ۱۸۸۳ و چاپهای دیگری از تمام رسائل در کلکته بسالهای ۱۸۱۲ و۱۸٤٦ میلادی و در مصر بسالهای ۱۳۰٦و۱۳۱۸ و ۱۳۳۱ و۱۳٤۷ فراهم شده است . فریدریك دیه‌تریسی [٥] درسال ۱۸۸٦ کتابی بنام« خلاصة‌الوفا فی‌اختصاررسائل اخوان‌الصفا» تصحیح ومنتشر کرد . اسم جامع وملخص این رساله معلوم نشده ، وی در این تلخیص نظم اصلی رسائل اخوان‌الصفا را تغییرداده ونظم‌جدیدی بدان‌بخشیده‌است فریدریك دیه‌تریسی ترجمهٔ آلمانی همین کتاب را بسال ۱۸۸٦ میلادی در لایپزیگ طبع کرد [٦] وقطعاتی دیگر را نیز درسایر کتب خود مربوط بفلسفهٔ عربی (اسلامی)

---

١ ــ اخبار الحکما ص ٥٨

٢ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ٥٢ ٣ ــ ایضاً ج٢ص٥٧ وفهرست نسخ خطی شرقی برون،کامبریج ١٩٣٢ ، ص ١٥٢ ــ چنانکه ازمقدمه ترجمهٔ فارسی مجمل‌الحکمة برمیآید این‌کتاب درعهد تیمور گورکان وبدستور او ترجمه وتلخیص شده وپیش‌ازآن هم‌ترجمه‌هایی از مجمل‌الحکمة صورت گرفته بود . غرض مترجم ازکارخودآن بود که :«هرچه حشواست ازاو دور کند وهرآنچه مرموز آشکاراکند وآنچه رمز تصریح کند .»

٤ــ کشف‌الظنون‌چاپ ترکیه، ١٩٤٣ص ١٦٠٤ . دراین‌چاپ بجای‌ترکی دری‌نوشته است .

٥ ــ Fr. Dieterici

٦ ــ Die Abhandlungen der Ichwan es - Safa, Leipzig. 1886

بدان زبان درآورد[۱] . ترجمهٔ دیگری نیز از رسائل مربوط بحیوانات بدست گارسن دوتاسی[۲] بفرانسوی صورت گرفت وآن از روی ترجمهٔ هندی بوسیلهٔ مولوی علی بود که بسال ۱۸٦۱ درلندن چاپ شد .

اخوان الصفا درتحریر هریك از رسالات خود غرضی خاص داشته اند مثلا غرض از رسالهٔ عدد را ریاضت نفس متعلمین برای تعلیم فلسفه بیان کرده اند ومقصود از رسالهٔ هندسه را راهنمایی نفوس از محسوسات بمعقولات و از جسمانیات بروحانیات و مراد از رسالهٔ موسیقی را بیان اینکه نغمات و الحان موزون دارای همان تأثیر در نفوس مستمعین هستند که ادویه و اشربه و تریاقات در اجسام حیوانی و اینکه افلاك را در حرکات و گردشها و برخورد بعضی ببعض دیگر نغمات طرب انگیز و الحان نیکوی مطبوعی مانند نغمات اوتار عود و طنبور و نایهاست و مقصود از آن تشویق نفوس ناطقهٔ انسانی ملکی درصعود باین مدارج بعد از ترك اجساد یعنی بعدازحالتی است که مرگ بنامند زیرا بهمین مدارج است که ارواح پیامبران و راستگویان و شهیدان و نکوکاران عروج داده میشود چنانکه خداوند گفته است : ان کتاب الابرارلفی علیین ما ادراك ما علیون کتاب مرقوم . وقصد از تألیف رسالهٔ « بیان اختلاف الاخلاق » تهذیب نفوس واصلاح اخلاق برای وصول ببقاء دائم وسعادت ابدی دردنیا وآخرت . . .

همهٔ این رسالات با مقدمهٔ مختصری شروع میشود در اینکه قصد از تحریر آن چیست ودر این باب قبلا چه گفته اند یا در رسائل دیگر چه خواهند گفت و یا برای تکمیل مطالب آن بکدامیك از رسائل باید مراجعه کرد ... با اینحال بسیاری ازمطالب این رسالات مکرر است . گاه این موارد مکمل یکدیگرند و گاه موردی از مورد یا

---

۱ ـ مخصوصاً درکتب ذیل :

Die Philosophie der Araber im x. Jahrhundert. 2 Vol. Leipzig 1876, 1879.
Die Naturanschauung und Naturphilosophie der Araber im zehnten Jahrhu dert aus den Schriften der lautern Bruder. Berlin, 1861

دوکتاب اخیر شامل منتخباتی ازهفت رساله مربوط بطبیعیات است ورسالهٔ هشتم طبیعیات درکتاب

Der Darwinismus in x. undXIX Jahrhundert. Leipzig, 1878.

ترجمه شده است .

۲ ـ Garcin de Tassy

موارد دیگر تلخیص شده وهمین امر باعث است که برای اطلاع از مقاصد اخوان در مسأله‌یی خاص باید بهمهٔ این موارد مراجعه و درآنها دقت کرد. بررویهم نظرهای مخالف در مسألهٔ واحد کمتردر رسائل اخوان ملاحظه میشود. علت آنست که اگرچه محررین این رسائل متعدد بودند لیکن اولا با یکدیگر روابط نزدیك داشتند و ثانیاً ازحیث تصحیح الفاظ و تهذیب آنها یك تن یعنی المقدسی نظارت داشته است (۱).
با این حال گاه در مسألهٔ واحد اثر نظریه های مختلف دراین رسائل آشکار است مثلا در موضوع ترتیب مخلوقات دو نظریهٔ فیثاغوری و افلاطونی دردو مورد آورده شده است وما درشرح عقاید فلسفی آنان بدانها باز میخوریم. اشکال عمده در این رسالات پراگندگیمطالب درآنهاست چنانکه جمع‌آوری عقاید آنان و ترتیب خلاصهٔ جامعی را ازآنها دشوار میسازد. غالب مسائل را اخوان درنهایت تفصیل بیان داشته اند. البته این تفصیل دراصل موضوع نیست بلکه درکیفیت توضیح آنست و اخوان برای آنکه هرموضوع فلسفی را ازغموض وابهامی که خاص کتب فلسفی است بیرون آورند آنرابا شاخ وبرگ تمثیلات فراوان بیان کرده اند و ازطرفی دیگر چون قصد آنان همه جا نزدیك کردن مسائل فلسفیبا اصول ادیان واشارات دینی است غالباً بنقلآیات واخبار و تمثل بقرآن و تورات واشاره باقوال انبیاء وحکمای الهی مبادرت جسته‌اند. اگر از رسائل ریاضی ومنطقیبگذریم همه جا اول یك‌مطلب کوچك‌مذکورافتاده وبعدمثالهای متعدد برای توضیح آورده شده وعلاوه برحکایاتی که‌از کتب‌دینی ویا ازقصص وروایات منقول پهلوی بعربی گرفته اند خود هم حکایات کوچکیرا از طریق تمثیل بیان کرده وبراثر توجه باین مسائل گاه بحدی طریق اطناب سپرده‌اند که‌اصل مطلب در تضاعیف توضیحات گم شده است وهمین امر است که تلخیص رسائل اخوان الصفا را غالباً مورد توجه وعلاقه قرارمیداده است.

این فرقه براثر مشکلاتی که برای اهل حکمت وعلوم عقلی دربرابر متعصبان احساس میکردند دارندگان رسائل را بحفظ آنها از نا اهل یا کسی که رغبتی بدانها

---

۱ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۲۱

ندارد توصیه مینمودند ومیگفتند باید آنها را بمستحق رساند واز کسی که در راه رشد وسداد و درطلب علم و حقیقت باشد پنهان نکرد ودر حفظ وحراست آنها نهایت مراقبت را بکاربرد [(١)] .

برای تعلیم پیروان این گروه علاوه بر رسائل مذکور ، در بلاد مختلف مجالس خاصی وجود داشت که مواقع معین در آنها گرد میآمدند و کسی جز آنان دراین مجالس حاضر نمیشد . دراین محافل علوم خود را مورد مذاکره قرار میدادند و اسرار خویش را درمعرض محاوره وبحث درمی آوردند . دراین مباحث بغالب علوم خاصه علوم الهی که غرض اقصای اخوان بود توجه میشد وشرط عمدهٔکار ایشان آن بود که نسبت بهیچیك ازعلوم دشمنی نکنند وهیچ کتاب را بچشم بی اعتنایی ننگرند ونسبت بهیچیك ازمذاهب تعصب نورزند زیرا میگفتند « رأینا ومذهبنا یستغرق المذاهب کلها و یجمع العلوم جمیعها » [(٢)] وچون یکی از اخوان میخواست دوستی انتخاب کند میبایست دراحوال او دقت نماید واخبار وی را بدست آرد و اخلاق او را آزمایش کند ومذهب واعتقاد او را بشناسد تا بداند که سزاوار دوستی وبرادری است یا نه وچون کسی را براین صفت یافت بهیچروی از او دست باز ندارد و از بذل مال وجان دربارهٔ او خودداری نکند وبا وی چون نفس واحد در اجسام متعدد باشد و در حفظ و مراعات کار واداء حقوق او بکوشد وچون احسانی دربارهٔ صدیق خود کرد منتی از این باب براو ننهد وچون بدی از وی دید نرمد و اورا برجمیع نزدیکان و دوستان وهمسایگان برتری نهدچه چنین دوستی از پسر وبرادر وهمسر بهتر است .

سعادت هریك از اخوان در آنست که معلمی هوشیار وخوش قریحه و روشن ضمیر و دوستدار که نسبت بهیچیك از آثار و مذاهب تعصبی نداشته باشد برگزینند واز کسانی که از کودکی باز بآراءِ فاسد وعادات پست واخلاق نامأنوس عادت کردند دوری جویند و کسانی ازاخوان که از مال یاعلم برخوردارند باید برادران را از آنها برخوردار

---

١ ـ رسائل اخوان ج ١ ص ٢١

٢ ـ رسائل اخوان ج ٤ ص ١٠٥

دارند و دوستی وصداقت ازانساب صرف نظر کنند ودر طلب صلاح دین ودنیا با اخوان یاوری نمایند .

اخوان ازلحاظ قوت نفوس و مراتب معنوی برچهار دسته اند : اخوان الابرارو الرحماء (بعدازپانزده سالگی) ـ اخوان‌الاخیار والفضلاء (بعد ازسی سالگی) ـ اخوان الفضلاءالکرام (بعد از چهل سالگی) . بعد از این درجه بمرتبهٔ کسانی میرسیم که با تسلیم وقبول وتأییدات سماوی بمشاهدهٔ حق رسیدند واین قوهٔ ملکی بعدازپنجاه‌سالگی حاصل میشود وبا این قوه است که مفارقت از هیولی ومعراج وصعود بملکوت آسمان وشهود احوال قیامت وبعث و نشر وحشر وحساب و میزان وعبور از صراط و مجاورت خدا ونظایر این احوال حاصل میگردد [۱] .

اخوان الصفا نوشته‌اند [۲] که درمیان‌بزرگان و فضلاء طرفدارانی داشته اند که بعضی ازاولاد ملوك وامرا و وزرا وعمال و کتاب وبرخی‌ازفرزندان‌اشراف ودهقانان [۳] و بازرگانان و دسته‌یی از اولاد علما و ادبا وفقها و علمای دینی وطایفه‌یی از اولاد صنعتگران و اهل حرف بوده اند . رسم اخوان آن بود که نماینده یی نزد هریك از این فرق در شهرها داشته‌اند تا در راهنمایی آنان از طریق نصیحت و رفق وشفقت و مهربانی بکوشد و اسراری را که از اخوان دریافته است با آنان درمیان نهد و ایشان را ازخواب غفلت و جهالت بیدار کند واگر ازآن میان کسی را ازدیگران با هوش‌تر و پرعلاقه تر یافت باخوان اطلاع دهد تا او را یاوری کنند وهمچنین هریك از اخوان موظف بود در هرطبقه‌یی که باشد بنسبت قدرت و توانایی خویش ازحیث مال ومکنت سایر برادران را یاوری دهد . اخوان‌الصفامدعی‌بودند [٤] که علت کتمان اسرار ایشان نه از بیم پادشاهان ویا ازترس آشوب وغوغای عامه بلکه ازباب صیانت مواهب

---

۱ ــ رسائل اخوان الصفا ج ٤ ازص ۱۰۵ ببعد

۲ ــ ایضاً ج ٤ ازص۲۱٤ ببعد ۳ ــ راجع بطبقهٔ دهقانان رجوع کنید بمقالهٔ نگارنده بهمین‌عنوان درمجلهٔ آموزش وپرورش سال ۲۲ شمارهٔ ۱ ص ۳۹-٤۳ وکتاب حماسه‌سرایی‌در‌ایران تألیف نگارنده ص ۵۹ــ٦۱ ٤ ــ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ص ۲۱۵

خداوند بوده است بهمان نحو که مسیح علیه‌السلام وصایت کرد که «لاتضعوا الحکمة عند غیر اهلها فتظلموها ولاتمنعوها اهلها فتظلموهم».

اینان میگفتند که ما قصد رقابت با پادشاهان وتحصیل مراتب اهل دنیا نداریم [١] ما سلطنت آسمانی ومراتب فرشتگان را طلب میکنیم زیرا جوهر ما جوهری آسمانی وعالم ما عالمی علوی است وما در این جهان حکم اسیران غریبی را داریم کـه بسبب جنایتی که از پدر ما آدم اول سر زد در دریای هیولی غرقه‌ایم. بنابراین برادران باید درامر دین وطلب آخرت یکدیگر را یاری دهند منتهی از هیچ برادری نمیتوان توقع معاونت درامر دین داشت مگر آنکه قبلا وی را درامر دنیا یاری کرد واو را فارغ‌البال ساخت. اخوان‌الصفا میگفتند [٢] که باهیچیك ازعلوم وهیچیك ازمذاهب دشمنی ندارند وهیچیك از کتب حکما وفلاسفه را که در فنون علوم نوشته اند ترك نمی گویند لیکن اعتماد ایشان بیشتر بکتب انبیا و مسائلی است که ملائکه ازطریق الهام ووحی بدانان القاء کرده‌اند [٣]. از کتب علمی هم که بنابرادعای آنان تا آنوقت بخوبی مورداستفاده قرارنگرفته‌بود، فایده میبردند ومیگفتند «ما را کتابی دیگراست که در آن هیچکس با ما شریك نیست و کسی جزما آنرا نمی‌فهمد وآن معرفت جواهر نفوس ومراتب مقامات آنها واستیلاء برخی بر برخی دیگر وتنوع قوی و تأثیرات افعال آنهاست در اجسام از افلاك و کواکب گرفته تا ارکان و معادن ونبات وحیوان و طبقات مردم از انبیاء و حکما وشاهان و عمال ملوك و بازاریان و یارانشان، واگر تو ای برادرنیکوکار رحیم، آهنگ خواندن آن کتاب داری تا از آنچه درآنست آگهی یابی ومعانی آنرا دریابی واسرار آنرا بشناسی، روی بمجلس اخوان فاضل و صدیقان کریم خود نه تا سخنان ایشانرا بشنوی وشمائل آنانرا ببینی وخوی ایشانرا بشناسی تا مگر خوی آنان پذیری وبیاری آداب ایشان مهذب گردی ونفس خود را از خواب غفلت وجهالت بیدار کنی،

١ــ این توضیح صریح سخن کسانی را که از اخوان‌الصفا یك فرقهٔ سیاسی میسازند ردمیکند.

٢ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ٢١٦ ٣ــ این اشارات تعلق اخوان‌الصفا را بیك مذهب خاص چنانکه برخی اندیشیده‌اند مردود میسازد.

سینهٔ تو باز وذهنت روشن ودلت آگاه گردد ، آنگاه آنچه را که آنان بچشم دل دیده وبصفای جواهر نفوس خود مشاهده کرده‌اند خواهی دید وبرآنچه بنورعقل نگریسته‌اند نظرخواهی افکند ... »

چنانکه دیدیم بعضی کوشیده اند که اخوان‌الصفا را بفرقه‌یی خاص مثلا شیعهٔ اثنی‌عشری ، یا شیعهٔ اسمعیلی‌یا* معتزله وجز آنان منتسب دارند . حقیقت‌امر آنست که این دسته لااقل درذکر عقاید فلسفی خود بدستهٔ خاصی بستگی ندارند . بلکه عقاید آنان از مجموعهٔ استفاداتی که از روشهای مختلف فلسفی کرده‌اند پدید آمده است . این جماعت ازطرفی بروش فیثاغوریان و افلاطونیان جدید و مبانی فلسفهٔ اشراقی واز طرفی دیگر باصول عقاید ایرانیان و هندوان و عبرانیان وتا حدی هم بطریقهٔ معتزله واسمعیلیه ومبانی نظریه های صوفیه (۱) ودر موارد لزوم خاصه در منطقیات وطبیعیات بحکمت مشاء توجه داشتند و اعتقادات خود را با استفاده از این مبانی‌مختلف توضیح میدادند . برروی هم آراء و مسائل مورد بحث این دسته غالباً مأخوذ است از مؤلفات مترجمان قرن دوم وسوم و اوایل قرن چهارم هجری که از منابع هندی و پهلوی و یونانی و سریانی کتب متعدد در فلسفه و تمثیلات و قصص و روایات ادبی و تاریخی وموضوعات گوناگون علمی ترجمه می کرده واز آن آثار مختلف بطریق انتخاب و تألیف مسائلی را می‌پذیرفته وبا توجه بمبانی دینی اسلام (درمواردی که‌لازم‌میدیده‌اند) انشاء مینموده اند .

علوم اخوان الصفا از چهار دسته کتب دینی و ریاضی و طبیعی والهی اخذ شده است (۲) واین قوم دراخذ علوم واطلاعات خود بهمهٔ کتب دینی متوسل میشده وجملهٔ آنها را از تورات و انجیل و قرآن ویا آثار علمای مختلف مانند هرمس و سقراط و

---

۱ ــ درآغاز رسالهٔ فهرست رسائل اخوان‌الصفا تعلق این فرقه بصوفیه بتصریح آمده‌است بدین نحو : هذه فهرست رسائل‌اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا و اهل العدل وابناء الحمد ، بجمل معانیها وماهیة اغراضهم فیها وهی اثنتان وخمسون رسالة فی فنون العلم وغرائب‌الحکم‌وطرائف الآداب وحقائق‌المعانی عن‌کلام الخلصاء الصوفیه صان‌الله قدرهم و حرسهم حیث‌کانوا فی‌البلاد . (رسائل اخوان‌الصفا ج ۱ ص ۱)

۲ ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۰٦

افلاطون و ارسطو و دیگران بیك نظر مینگریسته وبا اینحال سقراط وافلاطون را برارسطو ترجیح میداده اند . در تمثیلات و استشهادات خود هم میان ابراهیم ویوسف ومسیح ومحمد علیهم‌السلام و سقراط و فیثاغورس و هرمس و بلوهر [۱] وحکمای‌ایران فرق نمی‌نهاده وهمه را بیك چشم مینگریسته‌اند.

فلسفه درنظر اخوان همان معنی عمومی را دارد که نزد حکما داشت ومیگفتند « آغازفلسفه محبت علوم ومیان آن‌معرفت حقائق‌موجودات بحسب طاقت‌انسانی‌وپایان آن گفتار و کردار موافق با دانش است » [۲] ومذهب علمی خود را نظر درجمیع علوم موجودات عالم از جواهر واعراض وبسائط و مجردات و مفردات ومرکبات وجستجوی مبادی و کمیت اجناس و انواع وخواص و ترتیب و نظام هریك چنانکـه هستند ، و کیفیت حدوث و نشوءِ آنها از علت واحد ، میدانسته وبرای شرح وتوضیح آنها علاوه بربیان واضح و روشن درغالب موارد توسل بامثال و تشبیهات و حکایات را هم جایز میشمرده‌اند . علم عبارتست ازصورت معلوم درنفس عالم ومفهوم مخالف آن جهل‌است . نفس عالم علامة بالفعل ونفس متعلم علامة بالقوة است . علم حاصل نمیشود مگر از راه تعلیم وتعلم ، تعلیم وتعلم درآوردن علم از قوه بفعل وبعبارت دیگرتعلیم آنست که نفس علامة بالفعل نفس علامة بالقوة را ازحقیقت امری بیاگاهاند وتعلم آنکه نفس صورت معلوم را تصور کند واین از سه راه ممکن است : نخست از طریق حواس ودوم از راه برهان وسوم ازطریق فکر و رویة .

علوم درنظر اخوان‌الصفا بر دودستهٔ اصلی منقسم میشود. نخست صنایع علمی‌دوم صنایع عملی . مراد از صنایع علمی علوم نظری است ودراین مورد صورتی‌را که درفکر داریم بصورت هیولانی مصنوع درمیآوریم واین علوم برسه دسته‌است : ۱ ـ علوم ریاضیه ۲ ـ علوم شرعیهٔ وضعیه ۳ ـ علوم فلسفیهٔ حقیقیه .

علوم ریاضیه علم بآدابی است که غالباً برای طلب معاش و صلاح کار زندگی

---

۱ ـ رسائل اخوان ج ٤ ص۱۲۰ قول بلوهر را از کتاب معروف بلوهرو بوذاسف منقول از سانسکریت بپهلوی وعربی نقل کرده‌اند ۲ ـ رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۳

وضع شد و برنه قسم است: نوشتن وخواندن، علم لغت ونحو، علم حساب ومعاملات، علم شعر وعروض، علم زجر وفال، علم سر وعزائم و کیمیا وحیل، علم پیشه ها وصنایع، علم خرید وفروش و بازرگانی وزراعت، علم سیر واخبار.

علوم شرعیه که برای درمان روانها وطلب آخرت وضع شده برشش نوع است: علم تنزیل، علم تأویل، علم روایات واخبار، علم فقه و سنن واحکام، علم تذکار و مواعظ و زهد و تصوف، گزارش خوابها، علماء تنزیل قراء و حافظان قرآنند و علماءِ تأویل ائمه وخلفاءِ انبیا و علمای روایات اصحاب حدیث و علماء احکام وسنن فقها و علماءِ تذکارومواعظعباد وزهاد وراهبانونظایرایشانوعلماء گزارش خوابهاخوابگزاران.

علوم فلسفیه برچهارنوعاست: ریاضیات، منطقیات، طبیعیات والهیات. ریاضیات خود برچهارنوع ارثماطیقی(حساب) وجومطریا(هندسه) و اسطرنومیا (نجوم)وموسیقی تقسیم میشود ومنطقیات به انواع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس وانالوطیقا و ریطوریقا وطوبیقا و بوطیقا و سوفسطیقا باضافهٔ مدخل (ایساغوجی) منقسم میگردد.

علوم طبیعیه بر هفت نوع است: ۱ ـ علم مبادی جسمانی یعنی معرفت هیولی وصورت وزمان ومکان وحرکت. ۲ـالسماءِ والعالمیعنیمعرفتجواهرافلاك و کواکب و کمیت و کیفیت ترکیب وعلت دوران آنها واینکهآیا آنهاهممانندارکاناربعه که دون فلك قمرند قبول کون وفساد می کنند یانه، وهمچنین علت حرکات کواکب و اختلاف سرعت و بطؤ آنها وعلت حرکت افلاك وسکون زمین دروسط فلك واینکه آیا درخارج این عالم جسم دیگری هست ودر عالم موضع فارغی که چیزی درآن نباشد وجود دارد یانه؟.. ۳ـ علم کون وفساد یا معرفت ماهیت جواهرارکان اربعه و کیفیتاستحالهٔآنها بیکدیگر درنتیجهٔ تأثیر اشخاص عالیه و کائناتی که ازاینراه بنام معادن ونباتوحیوان پدید میآید. ٤ـعلم حوادث جویعنی معرفت کیفیت تغییرات هوا ٥ ـ علممعادنیعنی معرفت جواهرمعدنی ٦ـ علم نبات که معرفت هر رستنی است که برزمین و کوهها ودر دریاها و رودها بروید ۷ـ علم حیوان وآن معرفت هرجسمی است که تغذیه ونمو کند وحس وحرکت داشته باشد.

علوم الهیه برپنج نوع است : اول معرفت باری جل جلاله وصفت وحدانیت او وبحث در کیفیت صدور مخلوقات از او وغیره . دوم علم روحانیات یعنی معرفت جواهر بسیطی که ملائکهٔ خداوند وصور مجرد ازهیولی هستند . سوم علم نفسانیات که عبارتست ازمعرفت نفوس وارواح ساریهٔ دراجسام فلکی وطبیعی ، از فلك محیط تا مرکز زمین واینکه چگونه افلاك را بحرکت می‌آورند وحیوان و نبات را تربیت می کنند و در جثهٔ حیوانات راه می‌جویند وبعد از موت جسم ازآن برمیخیزند . چهارم علم سیاست وآن برپنج نوع است : سیاست نبویه ، سیاست ملوکیه : سیاست عامیه، سیاست‌خاصیه پنجم علم معاد (۱)

دومین دستهٔ علوم که مورد توجه بشر است صنایع عملی نام دارد ومراد ازین علم آنست که چگونه صورتی‌را که‌درفکرداریم‌بصورت هیولانی‌مصنوع خوددرآوریم. مصنوع مرکب است از هیولی وصورت ومصنوعات برچهار دستهٔ بشری (مثل آنچه صانعین میسازند) وطبیعی (مثل هیاکل حیوانات) ونفسانی (مثل ترکیب افلاك ونظام‌صورت کلی عالم) والهی (مثل صور مجرد ازهیولی) منقسمند ومراد از علم صنایع عملی علمی است که پدید آوردن مصنوعات بشری را بما آموزد(۲) .

اخوان‌الصفا دربیان این علوم مختلف هم بتوضیحات علمی و منطقی ، با زبان ساده، متوسل میشده‌اندو هم بتمثیل و گاهی اساس رساله و توضیح یك موضوع غامض علمی را برتمثیل وبیان حکایات مفصل‌مینهاده‌اند ودراین مورد از کتب قصص و روایات خاصه از کتب پهلوی (منقول بعربی) بشدت متأثر بوده اند واز آنجمله است داستان آغاز آفرینش واختلاف انس وجان (۳) که حتی غالب اسامی خاص موجود درآن ایرانی است مانند بیراست (٤) ملقب به مردانشاه پادشاه جزیرهٔ مردان و وزیراو بیراز وبا اینحال آمیختگی این داستان با عناصر سامی از نظر مکتوم نیست (٥) وبهرحال نویسندهٔ این داستان که مبتنی بر بحث درخواص و محاسن وفواید انواع حیوانات و

---

۱ ــ رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۹ ۲ــ ایضاً ج ۱ ازص ۲۱۰ ببعد ۳ــ ایضا ج ۲ از ص ۱۷۳ ببعد ٤ ــ ظ: بیراسب ٥ ــ ج ۲ ازص ۱۹۳ ببعد

طبقات آدمیانست ، ازچند منبع مختلف و همچنین از اطلاعات علمی خود درتحریر رساله استفاده کرده است . درسایر موارد هم نظیر این حال مشهود است و گاه حکایتی کوتاه ویا چند حکایت کوتاه برای اثبات مسأله‌یی واحد بمیان می‌آید .

خداوند واحد وعلت موجودات وخالق‌مخلوقات وفائض‌جود ومعطی وجود ومعدن فضائل وخیرات وحافظ نظام‌وباقی‌دارندهٔ‌دوام عالم ومدبر کل ودانای‌آشکار ونهان‌است که «لایعزب‌عنه‌مثقال‌ذرةفی‌الارض‌ولافی‌السماء»[1] . اول هرچیزازحیث ابتداء وآخرهرشیء ازجهت انتهاست ، سمیع وعلیم وخبیر ومهربان ببندگان است وخدایی جز او نیست . تشبیه خداوند بواحد عددی ازباب تأثراخوان‌الصفا ازفیثاغوریون‌است ومیگویندواواول همهٔ موجودات است همچنانکه واحد سابق برهمهٔ اعداد است وبهمان نحو که واحد منشاء همه اعداد است خداوند مبداء وجود همهٔ موجودات میباشد[2] لیکن تأثر این

---

۱ – رسائل اخوان ج۱ ص۲۰۷ - آیهٔ سوم ازسورهٔ سبا وآیهٔ ٦١ ازسورهٔ یونس. غالب حکما مانند فارابی وابوعلی‌سینا درست درهمین‌مورد وآنجاکه بعد ازادعای علم برکلیات برای خالق معترف بعلم اوبرجزئیات شده‌اند بدین آیه تمثل کرده اند .

۲ – درمابقی موجودات چنین گویند : همچنانکه عدد دومقدم برهمهٔ اعداد واول آنها در مرتبهٔ وجودی است (زیرا اعداد همگی مترتب برواحدند) همانطورهم عقل اول موجودی‌است که خدای واحد آنرا پدید آورده است وعقل خود بردوقسم غریزی ومکتسب منقسم‌واین‌دوگانگی نشانهٔ مرتبهٔ وجودی اوست . بهمان نحوکه سه بعد از دو میآید نفس هم درمرتبهٔ وجودی بعداز عقل واقع وبرسه نوع نباتی وحیوانی و ناطقه است ، وبعد از نفس هیولی میآید چنانکه بعداز سه چهار ، وبهمین سبب است که هیولی برچهار نوع هیولی‌الصناعة ، هیولی‌الطبیعة، هیولی‌الکل، هیولی الاولی منقسم است وبعد از هیولی طبیعت است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع کرده اندکه یکی طبیعت فلك است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع کرده اندکه یکی طبیعت فلك است وچهار دیگر طبایع تحت فلك اند . وبعد از مرتبهٔ طبیعت مرتبهٔ جسم قرار دارد چنانکه بعد از پنج شش ، واز همین جاست که جسم شش جهت دارد واز جسم فلك پدید آمد و درمرتبهٔ بعد از آن قرارگرفت چنانکه هفت بعد از شش وآنگاه ارکان درجوف فلك ترتیب یافت وازاینروی برهشت نوع شد ، زمین باردیابس ، آب بارد مرطوب ، هوا حار مرطوب وآتش حاریابس . بعد از ارکان موالید ثلاث پدید آمد که هریك را سه نوع وجمیع انواع آنها نه است همچنانکه عدد نه بعد از هشت آید . (باید دانست که معادن برسه نوع خاکی وسنگی وآبی ، وحیوان برسه نوع زاینده ، تخم‌گذارنده وآنها که از عفونات پدید آیند . ونبات برسه نوع اشجار وحبوب وسبزیها تقسیم میشود .)

فرقه درنظریهٔ خلق عالم بیشتر از افلاطونیان جدید بوده و بنا برعقیدهٔ آنان که دررسالهٔ چهلم ذکرشده عالم ازطریق اشراق وافاضهٔ وجود ازذات واجب از کتم‌عدم بوجود آمد ووجود عالم ازخداوند مانند وجود کلام‌ازمتکلم واین ابداع وحدوث‌عالم‌بتدریج‌وبانظم وترتیب صورت گرفته است. درعالم روحانیات عقل فعال ونفس کلی وهیولی وصورمجرده دفعة واحدة بوجود آمده‌اند ولی درعالم جسمانیات هیولی کلی یعنی جسم مطلق وسپس اشکال کروی شفاف فلکی و کرات وسپس ارکان (عناصر) اربعه یا امهات الکلیات وبعد ازآن مواليدالجزئیات وهریك از اینها از درجهٔ فرودین خود زمان بعیدی فاصله دارد. برنفس پیش‌از تعلق بجسم روزگاری دراز بگذشت ودر این مدت درعالم روحانی نورانی خود بسرمیبرد و ازعقل فعال فیض وفضائل وخیرات کسب میکرد ودر این حال متنعم ومسرور وفرحناك بود وچون ازاین فضائل بنیکی بهره‌مند شد بهیولی‌اولی‌متمایل شد وچون خالق این میل را از او دید وی را درجسم متمکن ساخت و از این نزدیکی عالم افلاك از فلك محیط تا مرکزمین بوجود آمد. دررسالهٔ چهل‌ودوم‌ازرسائل‌اخوان الصفا این نکته باز بدین گونه توضیح شده است: «خداوند نخست جوهری شریف و بسیط و روحانی را موسوم بعقل فعال خلق کرد وبعد بتوسط این جوهر جوهردیگری که از عقل درشرف فروتر است بنام نفس کلی بوجود آورد. نفس کلی‌بتوسط‌عقل‌فعال هیولی را طولا وعرضاً وعمقاً بحرکت آوردوازاین‌حرکت جسم‌مطلق‌پدیدآمد. آنگاه‌از جسم‌عالم‌افلاك‌وکواکب‌وارکان‌اربعه‌راترکیب کردوافلاك‌را بر گردارکان‌بگردش‌درآورد وبعضی ازارکان را با بعضی دیگردرآمیخت وازاین‌ترکیب مواليدكائنات ازقبیل معادن ونباتات وحیوانات‌بوجود گرایید». عالم‌افلاك‌ازتعلق وحلول‌نفس کلی‌بعالم‌جسمانی‌پدید آمده است وهمچنانکه نفوس جزئیه بعد ازترك جسم بنفس کلی باز میگردند نفس کلی هم بعد ازترك عالم جسمانی بذات خالق که مبداءِ وجود اوست رجوع میکند و قیامت کبری از این لحظه آغاز میشود. عالم بمنزلهٔ جسم واحد انسانی است که نفس بمنزلهٔ روح آن وفلك محیط وآنچه در اوست بمنزلهٔ جسم است وحکم این جسم بجمیع اجزاءِ بسیط و مرکب و مولد آن مانند حکم جسم انسان یا حیوان واحد بجمیع اعضاءِ بدن اوست وحکم نفس کلی که در اجزاءِ جسم عالم ساری ومحرك ومدبر

اجناس موجودات وانواع واشخاص آن‌است مانند نفس انسان واحدی است که درجمیع اعضاء بدن او سریان داشته ومحرك ومدبر هریك از اعضاء وحواس باشد وبا همین تأویل‌است که‌اخوان‌الصفا ازعالم‌جسم‌کلی، وازنفس‌کلی‌نفس‌عالم بتمامی ، وازعقل‌کلی قوۂ الهیه‌یی که مؤید نفس کلی‌است ، وازطبیعت کلی قوۂ نفس کلی را که در جمیع اجسام سریان دارد ومحرك و مدبر آنهاست ، اراده میکنند [۱] . عالم متغیر ومحدث ومخترع است ودر قبضۂ خالق قرار دارد و برای بقاء محتاج اوست وطرفة العینی از اومستغنی نیست واگر لحظه‌یی از فیض الهی بی‌بهره شود آسمانها وافلاك درهم‌میریزدوستارگان فرومیافتند وارکان ازمیان میروند و خلائق راه‌نیستی میگیرند وعالم دفعةواحدة ازبین میرود [۲] . معتقدین بقدم عالم در خواب غفلت اند و جهانرا درجهالت ونادانی بدرود میگویند [۳] . این عالم متغیر محدث کرۂ واحدی است که بیازده طبقه تقسیم میشود . از اینها نه فلك کروی و میان تهی وکواکب آنها کروی و نورانی با حرکات دورانی است زیرا فلك محیط که حاوی جمیع افلاك است دربیست وچهارساعت یکبار بر گرد زمین (مرکزعالم) میگردد وهمۂ این افلاك را با خود میگرداند . بعدازکرۂ قمر کرۂ نار (اثیر) وهوا ، وبعد ازآن کرۂ آب وخاك قراردارد که هردو کروی هستند ومنتهای کرۂ فوقانی بابتدای کرۂ تحتانی متصل‌است بدین معنی که اول کرۂ ناربکرۂقمروآخر کرۂ زمهریربکرۂآب وزمین‌اتصال‌دارد.این کرات وافلاك مانند طبقات پیاز بریکدیگر احاطه دارند وسطح داخلی حاوی بسطح خارجی محوی مماس است ومیان آنها فراغ وخلائی نیست وخلاء چه درخارج عالم وچه درداخل آن غیر موجود است .

انسان ببهترین هیأت و وجهی خلق وبردیگرحیوانات تفضیل داده شده ودرحکم جانشین خداوند درزمین‌است‌تا برآنچه درزمین‌ازمعدن ونبات وحیوان است فرمانروایی کند. مراد ازخلقت وآبادانی مادون فلك قمروحفظ نظام وترتیب وآفرینش وی‌مقرون ببهترین‌حال‌وکاملترین‌هیأت بوده‌است.خداوند خلیفۂ خودرا ازخاك پدیدآورد وبهترین

---

۱ ــ رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۱۲ ۲ ــ ایضاً ج۱ ص ۳۵۸وج۳ص۲۸٤و۳۱٦
۳ ــ ایضاً ج ۳ ص ۳۲۱

وكاملترين صورت را بدودادتابتواند برسايرموجودات حكومت كند ،آنگاهازروح خود دراودميد وجسد خاكي اورا بنفس‌روحاني ازجنس كاملترين وشريفترين نفوس‌حيواني مقرون ساخت تا بياري آن متحرك وحساس ودراك وعالم وعامل وفاعل مايشاء باشد و سپس نفس ويرا بوسيلهٔ قواي روحاني كواكب تأييد و تقويت و قبول جميع اخلاق و تعلم همهٔ علوم وآداب را براي وي ميسرساخت. مراد ازانسان كه خليفةالله است‌انسان مطلق يا نفس كلي انساني موجود درهمهٔ افراد آدميان است. اسم انسان اطلاق ميشود برجسد كه بمنزلهٔ خانه و نفس كه درحكم ساكن خانه است وانسان مجموع اين دو است منتهي نفس از جسم شريفتر وجوهري آسماني و روحاني و زنده ونوراني وخفيف وفعالة بالطبع ومتحرك وغير فاسد وحساس و علام و دراك صور اشياء است كه نمي‌ميرد وفاني نميشود وهميشه باقيست. اعضاءِ بدن بمنزلهٔ آلاتي براي وي ومنشاء همهٔ اعمال اوست وهيچيك از اعضاء بدن نيست كه نفس در آن تصرف وعملي نداشته باشد. نفس را قوائي طبيعي است كه برسه دسته ميشود: نخست قواي نفس نباتي (نفس ناميه) كه مسكن آن كبد است. دوم قواي‌نفس حيواني كه مسكن‌آن قلب‌است. سوم قواي‌نفس ناطقه كه مسكن آن دماغ است ولي اين‌نفوس سه گانه بمنزلهٔ شاخه‌هايي ازيك تنه‌اند ونفس ناطقه باتوجه باين‌تقسيم وتسميه بهسه نوع مانند مردي‌است كه خواندن ونوشتن وآموختن را بداند واورا خواننده ونويسنده وآموزنده بنامند. نفس‌انساني‌هم‌بنابرآنكه سه دسته ازاعمال انجام ميدهد باعتبار آنها بسه اسم موسوم شده يعني درمورد عمل‌نمو نفس ناميه واز باب عمل احساس وحركت و انتقال نفس حيواني واز جهت تفكر و تمييز نفس‌ناطقه ناميده ميشود[1]. بهريك از اعضاءِ قوه‌يي از قواي نفس اختصاص دارد كه عهده‌دار تدبير آن عضوميباشد و با آن افعال خاصي را انجام ميدهد واين قوه را نفس همان عضو مينامند مانند نفس باصره و نفس سامعه و نفس شامه وجزآن. هريك از سه نفس نباتي و حيواني و انساني راكه درحكم اجناسند، قوائي بمنزلهٔ انواع آنهاست كه مجموع آنها بيست وپنج است. ازميان اين قوي‌آنها كه درارتباط انسان‌با

---

۱ - براي اطلاع ازهمهٔ قواي نفس وافعال گوناگون آنها رجوع شود به رسائل اخوان ج ۲ از ص ۲۲۵ ببعد.

خارج یا در تحصیل اطلاعات ومعلومات ویا در حفظ و فهماندن آنها مؤثرند حواس خمس (یعنی باصره و سامعه وشامه و ذائقه ولامسه) وسه قوهٔ متخیله ومفکره وحافظه وقوهٔ ناطقه‌وصانعه ازهمه مهمترند. مسکن متخیله قسمت پیشین دماغ و مسکن مفکره قسمت میانین ومسکن حافظه قسمت بازپسین آنست . بین افراد در شدت وضعف این نیروها اختلاف است ویکی از اسباب اختلاف آنان درآراء ومذاهب نیز همین است .
حصول علم ازسه طریق میسر میشود : نخست از طریق حواس پنجگانه که پیشاپیش همهٔ طرق قراردارد واستفاده از این طریق از آغاز کودکی شروع میشود وهمهٔ افراد بشر با هم وبا حیوانات دراین امر شریکند. دوم طریق عقل که خاص انسان است و استفاده ازآن بعد از کودکی وهنگام بلوغ آغاز میشود . سوم طریق برهان که خاص دسته‌یی از علماست وبعد ازمطالعات هندسی ومنطقی حاصل میشود .

هرچه بوسیلهٔ حواس خمس احساس میشود به قوهٔ متخیله میرسدودرآن‌مجتمع میگردد وقوهٔ متخیله آنها را بقوهٔ مفکره منتقل میکند تا حقیقت آنها را دریابد و معانی ومضارومنافع آنهارا تشخیص دهد وآنگاه آنرا بقوهٔ حافظه انتقال‌دهد تادرموقع لزوم بیاد آورد وبیاری همین قوه است که میتوان مثلا از راه قوهٔ باصره از محسوساتی که خاص ذائقه یا لامسه است مطلع شد و فی‌المثل با دیدن سیب طعم یا با رؤیت‌آب رطوبت آنرا دریافت . بعد ازاین مراحل مرحلهٔ کارقوهٔ ناطقه که مجرای آن زبانست فرا میرسد که بوسیلهٔ کلمات از محسوسات ومعلومات خبرمیدهد . قوهٔ صانعه برای تکمیل قوهٔ ناطقه بایجاد اشکال وحروف وخط نایل میشود تا حکایت از محسوسات وکسب معلومات ازراه چشم برای غایبان وآیندگان میسر گردد .

یکی از اعمال نفس رؤیا یعنی احساس حقایقی درخواب است . رؤیا بر شش نوع است : اضغاث احلام ــ رؤیاهایی که نتیجهٔ غلبهٔ اخلاط جسد است ــ رؤیاهایی که از جهت موجبات احکام نجوم حاصل شود ــ رؤیاهایی که از وساوس شیطانی است ــ رؤیاهایی که ازالهامات فرشتگان میباشد ــ رؤیاهایی که وحی‌الهی‌است . رؤیاهایی که از وساوس شیطانی یا ازالهامات فرشتگان باشد برنفوسی عارض میشود که براثرانهماك

درشهوات وبدیها شیطان بالقوه یا براثر نیکی و دوری از نابکاری وفساد واعتقاد بدین ومبداء و معاد ملك بالقوه شده باشند . دستهٔ نخستین وساوس همسنخان خود یعنی شیاطین را میپذیرند ودستهٔ دوم الهامات فرشتگان را ، وبالاتر ازاین درجه مرتبهٔ قبول وحی قرار دارد .

قبول وحی والهام برای کسانی میسر است که خود را شایستهٔ آن کرده باشند . این شایستگی درصورتی حاصل میشود که آئینهٔ نفس شایستهٔ آن شده باشد که مجلای حقایق قرار گیرد واین جلا و روشنی برای آن فراهم نمیآید مگر ازطریق زدودن رنگ جهالات وبدیها و ناپاکیها و زشتیها و دوری ازآراء فاسد وچون نفس بدینمرحله رسد صور اشیاء روحانی را که درعالم روحانی است میبینند وحقائق آنهارا درك میکنند وامورغائبهرا بیاری عقل وصفای جوهرآن آشکارا مشاهده میکنند. این حالت ازراه عمل کردن بملکات عالی اخلاقی وپیروی از مذهب و اعتقاد حکما و انبیا و افعال ملائکه وبعبارت دیگراز روشی که بطور کلی برایخواص اخوانالصفامعلومشده،حاصلمیگردد. دراینحالاست که قبول الهام ملائکه و وحی وانباءِ میسر وفهم معانی آنها سهلمیشود چنانکه در درجهٔ اول برای انبیاء وبعد از آن برای صدیقین وسپس مؤمنین وبعد از آن سایرطبقات بدرجهٔ الاقرب فالاقرب امکانپذیرفتهاست و هرچه در تحصیل بصیرت نفسانی بیشتر کوشش شود این حالت طبیعیتر وعادی تر وحصول آن آسانتر میشود و تنها تعلق بجسم است که دراینحالازصعود بملکوت آسمان جلوگیری میکندو گرنه برای این امر هم صعوبت واشکالی نیست . غرض انبیاءِ و واضعین نوامیس شرعیه تأدیب نفوس انسانی ونقل آن از مرتبهٔ بشریت به درجهٔ ملائکه ورهایی بخشیدن آنها ازعالم کونوفساد ودرآوردنبعالم بقاء و دوام است. وحی وخبری که انبیاء ازملائکهمیگیرند بطریق ایما و اشارتست وآنان این اشارات را بزبان قومی کـه درمیان آنان مبعوث شده اند درمیآورند ومیگویند وسخنانشان بنحوی است که هرطبقه بقدر عقل خود از آنچیزیمیفهمد. صاحب شریعت باید تامالاعضاء ، نیکوفهم وسریعالتصور وخوشحافظه وزیرك ونیکو سخن و دوستدار علم و راستی و کم خوار وصاحب روحی بلند وبی اعتنا

بمال دنیا و دادگر وپایدار باشد[۱] .

همچنانکه دیدیم اخوان‌الصفا ببقاء نفس بعد از فناءِ جسد معتقدند وگویند[۲] که نفس جاودانه باقیست خواه از سعادت و لذت برخوردار باشد و خواه ببلاها وآلام گرفتار . نفوس اولیاء خداوند و بندگان نیکوکار وی بعد از مرگ بملکوت آسمانها وسیاحت افلاك عروج میکنند ودرآنجا درفضائی ازنور وروح وراحت تاروزقیامت کبری بتسبیح وتهلیل مشغولند وچون رستاخیز اجساد آنها فرا رسید بدانها باز میگردند تا برای حساب وشمار وپاداش نیك وبد حاضر شوند . اما نفوس کافران وفاسقان وشریران در کوری وجهالت خود باقی میمانند وتا قیامت کبری در بیم و اندوه بسر میبرند و در آنوقت برای مجازات بدکرداریها باجساد خود باز میگردند وبدین‌ترتیب بعث اجساد از قبور وزمین در روزقیامت صورت خواهد پذیرفت. اما قیامت کبری‌وآخرین‌رستاخیز هنگامی صورت میگیرد که نفس کلی ازعالم هیولانی مفارقت کند وبعالم‌روحانی ومحل نورانی وعلت نخستین خود باز گردد وبحال اول خود که پیش از تعلق بجسم داشته درآید واین حال صورت نمیگیرد مگر بعد از گذشت زمانی دراز و ادواری ممتد . چون نفس کلی عالم جسمانی را ترك گفت عالم رو بانهدام مینهد و فلك از گردش و ستارگان ازسیر وارکان ازاختلاط باز میایستند وهمهٔ موجودات راه نیستی میسپرند و جسم از صور واشکال و نقوش بی‌بهره میگردد[۳] وباین ترتیب قیامت واقعی درنظر اخوان‌الصفا بازگشت نفوس جزئیه بنفس کلی وبخداست چنانکه درکیش‌اسلام‌وادیان دیگر دیده میشود .

چون منافع انسان بمنافع دنیوی و اخروی قسمت میشود سیاست او هم باید منقسم بدین دو فصل باشد . در سیاست جسمانی و نگاهداشت تن اخوان‌الصفا معتقد بمیانه‌روی و رعایت اعتدال بوده اند . سیاست نفسانی را ازچند جهت مورد توجه قرار میداده اند : سیاست خود و سیاست اهل و اولاد و سیاست اصحاب . از لحاظ تهذیب

---

۱ - برای تحقیق درموضوع نبوت وشرائط نبی رجوع شود به‌دو رسالهٔ چهل‌وششم‌وچهل وهفتم از رسائل اخوان‌الصفا .   ۲ — رسالهٔ ۳۷   ۳ — ج ۳ ص۳۳٤ — ۳۳٥

اخلاق وسیاست نفس مبنای کار آنان بر خویهای نیك و کارهای خوب وحفظ امانت و رعایت حقوق صاحبان حق و همسایگان و دوستان ونظایر این مسائل است. موضوع مهم آنست که باید خیر را از جهت آنکه خیر است دوست داشت وبرای کار خیر پاداشی نخواست چه دراین صورت از خیر عاری خواهد بود. دستورهای اخوان الصفا نسبت بزنان وفرزندان وبندگان ودوستان دقیق ومبنی برملاحظات تربیتی واجتماعی است(۱). بعد ازسیاست خود وخاندان ویاران نوبت عبادت وتقرب بخداوندفرامیرسد. عبادت بردونوع است عبادت شرعی که باید با توجه باحکام صاحب شریعت انجام گیرد، وعبادت فلسفی الهی وآن عبارت ازاقرار بتوحید و شناختن حقیقت وجود واجباست. مهمترین هدف از تربیت اخلاقی آدمی امکان تشبه بخالق است برای او، زیرا انسان خلیفه و جانشین خداوند در زمین است وباید بهمان نحو که درسفارشهای دینی وفلسفی معلوم شده سیاستی الهی را نسبت بهمهٔ مخلوقات ارضی که برای او و زیردست او هستند پیش گیرد تا با این عنایت وسیاست وتدبیر، ملکی از ملائکهٔ مقرب الهی شود وجاودانه در بهشت بماند. ـ اختلاف اخلاق آدمیان بیکی از این جهات چهارگانه میتواند بود: ۱ـ بجهت اخلاط وطبایع اجسادآنان ومزاج آن اخلاط ۲ـ تأثیرسرزمین‌هایی که درآنها زاده‌اند واختلاف آنها درهوا ۳ ـ برورش آنان بدیانات های آباء ومعلمین واستادان وسایرمربیان ٤ـ تأثیرات نجومی که درساعات انعقادنطفه یاولادت آنان موجود است. ازحیث اخلاط وطبایع اختلاف دراینجاست که اگرمزاج محرورداشته باشند شجاع ومتهور و کم ثبات وعجول و کم کینه وبا هوش‌اند، زود خشمناك میشوند وزود ازخشم خود بازمیگردند. اشخاص مبرود اکثراً کند ذهن و گرانجان و کم‌معاشرت واشخاص مرطوب در غالب موارد دارای طبیعتهای کند و ناپایدار و نرم خوی و بخشنده و پاك اخلاق و سهل‌القبول وفراموشکار وبی‌باك درامور طبیعی هستند. کسانی که مزاج یابس دارند دربیشتر امور صابر وثابت رأی و دیرقبول اند، صبر و کینه وبخل‌وامساك وحفظ برآنان غالب است. دراین‌تقسیم اخوان‌الصفا تحت تأثیریونانیان قدیم ونظریهٔطبی‌هستند

۱ ـ رجوع شود به رسائل اخوان ج ٤ ص ۲۹۸ـ ۳۰۰

وبهرحال تأثیر وضع جسمانی را درحالت نفسانی مورد توجه قرار داده اند. خویها یا فطری وجبلی است ویا مکتسب که‌ازطریق‌عادت وممارست وتربیت‌حاصل‌میشود. برروی هم وظایف اخلاقی که مؤلفین اخوان‌الصفا پیروان خود را بدانها دعوت‌میکنند وظایف واعمالی است که آدمی را از سقوط بمراحل حیوانی و شیطانی نجات دهد ودرصعود بمدارج نفوس‌ملکیه وقدسیه معاونت ویاوری نماید وبسعادت دنیا وعقبی برساند وبدین منظور اولا باید از دستورهای واضعین نوامیس که فرستادگان خدایند بدقت پیروی کند وروش اولیاء خدا را بکار بندد و در طلب علم و زهدو تزکیهٔ نفس کوشا باشد و درتأیید عقل واطاعت از آن دقیقه‌یی فرونگذارد وطریق حب ورضا وخدمت‌بخلق بسپرد وچون بجمع این ملکات عالیه توفیق یافت باقصی نهایت انسانیت که بعداز رتبهٔ ملائکه قراردارد میرسد وبخالق خود تقرب می‌جوید وبهترین پاداش را بدومیدهند.

بااین همه وظایف اخلاقی که اخوان الصفا آدمی را برای کسب فضیلت بدانها میخوانند وبا آنکه راه سعادت وشقاوت وطریق ارتقاء بمراتب فرشتگان ویا درافتادن در پستیهای شیطانی را نشان داده وپیروان خود را بانتخاب نخستین تحریض واز اختیار دومین تحذیر کرده اند، با اینحال درمورد دیگر بنوعی ازجبراعتراف نموده وگفته‌اند هیچیك از مخلوقات قادر بشیئی از اشیاء و عملی از اعمال نیست مگر آنچه خداوند برای او مقدر کرده و ویرا بر آن توانا داشته است. این حکم قاطع را سپس بنحو عجیبی تفسیر کرده و گفته اند که این مقدر کردن و توانا داشتن خالق بر کاری دلیل اجبار او برآن کار یا ترك آن عمل نیست وهر قدرت وقوت نسبت بیك کار قدرت در عمل یا ترك عمل‌است همچنانکه با قوهٔ تکلم هم قادر بسخن گفتنیم وهم قادر بسکوت وبا قوهٔ حرکت هم‌قادربحرکت وهم‌قادربسکون‌هستیم وسایرقوی‌رابایدبراین‌قیاس کرد منتهی ترك بعضی ازاعمال آسان وترك بعضی‌دشواراست‌وهمچنینند افرادآدمی که‌بعضی برای اخذ فعل وبرخی برای ترك‌آن ساخته شده‌اند وباید دانست که هیچ کار ویا ترك آن ازآدمی سرنمیزند مگرآنکه قبلا خداوند برآن علم داشته باشد وهمین علم سابق الهی است که قضاء مبرم وقدر محتوم خوانده میشود وهر دو از موجبات احکام نجوم

وتأثیرات اشکال فلکی هستند[۱] ومرد مؤمن پاکدل باید بدانچه برای وی مقدر شده است تسلیم و راضی شود زیرا این تسلیم ورضا خشنودی، از ناموس خلقت است[۲]

موضوع خیر وشر را اخوان‌الصفا بتفصیل مورد مطالعه قرار داده و آنرا با سعد ونحس کواکب وامور طبیعی مانند کون و فساد و لذت و الم و نظایر این مسائل‌مقارن دانسته وبرروی هم برچهار نوع کرده اند . آنچه از خیرات که از تأثیر افلاك و کون وطبایع موجودات حاصل شود بعنایت الهی وقصد اول، و شروری که از تأثیر نحوست افلاك یا فساد طبایع پدید آید عارض و بقصد ثانی است [۳] . خیرات وشروری که از جهت احکام ناموس بنفوس جزئی انسان منسوب است بردونوع میشود : قسمتی اعمال واکتسابات آدمی وقسمتی جزا وپاداش‌آنهاست . اکتسابات‌آدمی برپنج‌نوع‌است: علوم ومعارف ، اخلاق وسجایا ، آراء و اعتقادات ، گفتارها ، اعمال وحرکات . اینها از دو جهت ممکن است جزو خیرات و شرور باشند: نخست از لحاظ عقلی و دوم از لحاظ وضعی . وضعی یعنی آنچه قانون بدان حکم داده است و دراین‌صورت هرچه را مجاز دانست خیر وآنچه را ممنوع شمرد شر است . وقصد اخوان ازقانون‌قوانین شرعیهٔ‌الهیه است که بوسیلهٔ انبیا آورده شد . بر روی هم برای آنکه از قوانین عقلی وشرعی برای درك خیرات وشروز اطلاع حاصل کنیم محتاج بمعلم ومؤدب‌هستیم و بهترین معلمین واستادان بشرصاحبان ناموس وشریعتند و معلمین آنان ملائکه ومعلم ملائکـه نفس کلی ومعلم نفس کلی عقل اول و معلم عقل اول باریتعالی و بنابراین خالق اول معلم کل است [۴] .

---

۱ ــ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۳۵-۳٦

۲ ــ ایضاً ج ٤ ص ۱۳۳ــ۱۳٦

۳ ــ هرچه ازقبل خالق باشد ازقبیل ابداع وایجاد واختراع وبقا وتمام وکمال و بلوغ و نظایر اینها قصد اول نام داود وهرچه نتیجهٔ نقص هیولی باشد قصد ثانی

٤ ــ برای اطلاع ازبحث مفصل اخوان‌الصفا در مسألهٔ خیر وشر رجوع شود به رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۱۰-۱۹

در قرن پنجم غیر از حکمایی که پیش از این نام برده‌ایم چند دانشمند قابل ذکر دیگر که شهرت آنان بیشتر در ادب یا طب بوده و با اینحال آثاری در ابواب حکمت داشته‌اند، قابل ذکرند واز آنجمله است:

ابوالفرج علی بن حسین بن هندو که مردی ادیب وحکیم و کاتب‌وشاعر بوده ودر علوم اوایل اطلاعات بسیار داشته است. ویرا برخی از اهل ری دانسته اند [۱] و ابن‌اسفندیار [۲] گفته است اگرچه پدران اوقمی‌بوده اند اما مولد ومنشاءِ او طبرستان بود ومضجع و مرقد باستراباد، بسرایی که ملك او بوده، اتفاق افتاد. ابن هندو علوم اوائل را درخدمت ابوالحسن الوائلی در نیشابور وپس از آن درمحضر ابوالخیر بن‌الخمار فرا گرفت وبعد از آنکه مدتی در بغداد گذراند بگرگان روی نهاد و آنجا در خدمت شمس‌المعالی قابوس‌بن‌وشمگیر(۳۶۶–۴۰۳) وپسر اوفلك‌المعالی منوچهر(۴۰۳–۴۲۰) بسر میبرد و بعهد منوچهر از دستگاه او گریخت و بنیشابور رفت وپس از آن بسال ۴۱۰ [۳] یا ۴۲۰ [۴] فوت کرد وقول اخیر اصح است [۵]. از آثار وی در حکمت کتب ذیل را ذکر کرده‌اند: الکلم‌الروحانیة فی‌حکم‌الیونانیة که نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ رامپور موجود است ـ الرسالة المشوقة فی‌المدخل الی علم الفلسفة که ملتقطاتی از آن در کتابخانهٔ رامپورموجود است ـ کتاب‌النفس که بعنوان مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس درمجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقی وعنوان آن چنین‌است: «مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس، رسالة عملها علی‌بن الحسین بن هندو اطال‌الله بقاءه لابی علی رستم‌بن شیرزاد علی سبیل‌التقریب والتفهیم.»

---

۱ ـ معجم‌الادباء یاقوت ج ۱۳ ص ۱۳۶.

۲ ـ تاریخ طبرستان چاپ مرحوم‌عباس اقبال آشتیانی. طهران. ج ۱ ص ۱۲۵

۳ ـ کشف‌الظنون چاپ ترکیه (۱۹۴۳ میلادی) ج ۲ص ۱۷۶۲.

۴ ـ حاشیهٔ ص ۸۵ از تتمة صوان‌الحکمة.

۵ ـ برای اطلاع از احوال او رجوع شود به طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳-۳۲۷ تتمة صوان‌الحکمة. ص ۸۵-۸۸. معجم‌الادباج ۱۳ ص ۱۳۶–۱۴۶. کشف‌الظنون ذیل‌اسم مفتاح‌الطب. تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ص ۱۲۵–۱۲۸

از بزرگان حکماءِ اواخر قرن پنجم **ابوالحسن المختار بن الحسن بن عبدون ابن سعدون بن بطلان البغدادی** معروف به «ابن بطلان» از اطباء و منطقیان بزرگ نصرانی وصاحب اطلاعات بسیار در علوم اوائل بوده است. وی نزد نصارای کرخ تحصیل کرد و بسیاری از کتب حکمت را در خدمت ابوالفرج بن الطیب خواند و در طب بیشتر از ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی الطبیب تعلیم یافت. وفات او بقول القفطی [۱] بسال ٤٤٤ در یکی از دیرهای انطاکیه اتفاق افتاد لیکن از توضیحات ابن ابی‌اصیبعه [۲] چنین برمیآید که وی تا سال ٤٥٥ زنده بود. ابن بطلان آثاری در طب داشت که در جای خود مذکور خواهد افتاد. میان او و ابن رضوان مصری طبیب و حکیم معروف قرن پنجم هجری مجالس ومحاورات ومناقشاتی وجود داشته است و رسالاتی در رد یکدیگر نوشته اند. مجموعه‌یی از رسالات ایندو بعنوان «خمس رسائل لابن بطلان وابن رضوان المصری» بسال ۱۹۳۷ میلادی در قاهره بطبع رسید. از جملهٔ رد وداو بر ابن رضوان رساله‌یی باسم «المقالة المصریة» درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل موجود است. القفطی یکی از رسائل او را که در رد ابن رضوان نوشته و نموداری از افکار علمی اورا درآن میتوان یافت، در کتاب خود نقل کرده است [۳]. وی گوید که کوچکترین نتیجهٔ انتساب بصنایع و علوم بذل انصاف واجتناب از حیف واسراف است. بدین سبب علم باید از عصبیت دور باشد و همچنانکه ثامسطیوس گفته قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوند است که باید آنرا همواره پاکیزه و از آلایش تعصبات و هواجس برکنار داشت. علم تا هنگامی که باتقان نرسید و بر پایهٔ سست مبتنی بود بشك و تردید میکشد وحل شکوك آن دشوار میگردد زیرا این شکوك نتیجهٔ تقصیر درعلم است. وازشرائط فضل آنست که در گفتارعلماءِ بی اطلاع ازحقیقت آن شك نکنند و برهمان سیرت قدما بروند که اگر در مطلبی دچار اشکال و تباین و تناقض میشدند بانکار و رد آن حکم نمی کردند بلکه مطلب را از سر میگرفتند و

۱ ــ اخبارالحکما ص ۱۹۳.   ۲ ــ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲٤۲-۲٤۳
۳ ــ اخبار الحکما ص ۱۹۵-۲۰۷.

چند بار درآن تحقیق میکردند . اعتقاد شدید ابن بطلان بحکماء وفضلاءِ متقدم مانند ارسطو و جالینوس وحنین و ابوالخیر بن‌الخمار و ابوعلی بن زرعه و استادش ابن‌الطیب ونظایر ایشان دراین‌رساله آشکارمیشود واو مدعی است که احساس تباین وتناقض درآثار اینگونه استادان دلیل عدم فهم مطالب ایشانست و دراین حال برخواننده است که دقت بیشتر بکار برد تا مطلب را چنانکه هست دریابد . گذشته از این مقدمات که دیده ایم ابن بطلان در رسالهٔ خود بمسائلی از مابعد الطبیعة و نفس وطب وطبیعیات توجه نموده وشبهات ابن‌رضوان را درآنها رد کرده است .

معارض ومعاصر این دانشمند **علی بن رضوان بن علی بن جعفر** معروف به «ابن رضوان» طبیب وریاضی‌دان وحکیم میانهٔ قرن پنجم است که درحدود سال ۴۶۰ هجری در گذشت . القفطی نام اورا با تجلیل واحترام نمیبرد [1] و گوید که درآغاز عمر منجم بود وسپس اندکی ازطب وچیزی از منطق خواند لیکن از محققان نبود و با اینحال جماعتی از طالبان علم درخدمت او تلمذ کردند ونام وی مشهورشد . القفطی برای کتب ابن‌رضوان هم ارزش بسیار قائل نیست ومیگوید شاگردان او درطب و نجوم و منطق مطالب خنده‌آوری ازاونقل میکردند . ازآثار او علاوه بر کتب طبی سه مقاله درمنطق درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است و دو رسالهٔ ذیل هم از اودرجزومجموعهٔ شمارهٔ۶۴۹ کتابخانهٔ مدرسهٔاحمدیهٔ موصل باقیست که در رد ابن بطلان نوشته : ۱ــ مقالة ابی‌الحسن‌علی‌بن رضوان فی‌ان ماعلمه یقین وحکمة وماظنه مختار بن الحسن البغدادی غلط وسفسطه . ۲ ــ رسالهٔ دیگری که برای اطلاع اطباء مصر وقاهره از احوال مختاربن‌الحسن‌البغدادی نگاشته بود .

ابوالحسن سعید بن هبة‌الله بن‌الحسین ازحکما واطباءِ مشهوراواخرقرن‌پنجم است. وی‌معاصرالمقتدی‌بامرالله(۴۶۷ــ۴۸۷) وپسراوالمستظهربالله عباسی(۴۸۷ــ۵۱۲) وطبیب آندو ومتولی مداوای بیماران در بیمارستان عضدی بوده است . ولادتش در شب شنبه بیست وسوم جمادی‌الآخرهٔ سال ۴۳۶ و وفاتش درشب یکشنبه ششم ماه ربیع‌الاول

---

۱ ــ اخبارالحکما ص ۲۸۸ .

سال ٤٩٥ هجری اتفاق افتاد . ازجملهٔ شاگردان بزرگی که تربیت کردیکی ابوالبرکات هبةالله بن علی بن ملکا البلدی طبیب وحکیم بزرگ قرن ششم متوفی بسال ٥٤٧ هجری است . سعیدبن هبةالله علاوه بر طب در مسائل حکمی نیز تألیفاتی داشته است و از آنجمله ابن ابی‌اصیبعه « مقالة الحدود والفروق » و « مقالة فی تحدید مبادی الاقاویل الملفوظ بها وتعدیدها » را نام برده است . رسالة الحدود والفروق سعیدبن هبةالله که مجموعه ییست فلسفی در تحدید وتعریف مسائل منطقی وحکمی ، در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی موجود است[1] .

☆ ☆ ☆

دراینجا سخنان مختصرخودرا راجع بفلاسفه ونظرهای فلسفی‌مهمی که‌تا اواخر قرن پنجم درممالك اسلامی موجود بود بپایان میرسانیم ودر باقی علوم عقلی مانند علم کلام وعلوم طبیعی وطب و ریاضیات وجزآنها بیاری خداوند در مجلدات دیگری‌سخن خواهیم گفت واینك میپردازیم بملحقاتی که برای ذکر آثار موجود مترجمان و بیان پاره‌یی از آثار وافکار حکما که درمتن کتاب وضمن بیان احوال آنان از باب احتراز از اطالهٔ کلام مذکور نیفتاده بود ، ترتیب داده‌ایم .

---

١ — فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ١٢٥

ملحقات

مراد از افزودن این قسمت برفصول اساسی کتاب رعایت نکات ذیل است :

۱ ـ ذکر قسمتی از آثار موجود مترجمان که محفوظ مانده وتعدید پاره‌یی از آثارموجود دانشمندان‌یونانی که بزبان عربی‌ترجمه شده وناقل‌آن معلوم‌نگردیده‌است.

۲ ـ زیاداتی برآثار وعقاید حکمای معروف اسلامی که درمتن کتاب از باب رعایت اختصار مذکور نیفتاده بود .

درباب این آثار موجود باید بدانیم که تاکنون در هیچیك از کتب تراجم علمای اسلامی که در سالهای اخیرنوشته اند . تا این حد استقصا وبغالب مآخذرجوع نشده است . با اینحال باید اعتراف کرد که آنچه ذکر کرده‌ایم با کثرت عدد وفزونی آثار ، هنوز قسمتی است از میراث گذشتگان که بما رسیده و برجای مانده است وبسیاری دیگر در کتابخانهای خصوصی یا درکتابخانهای مدارس قدیم ومساجد معتبر ممالك اسلامی وامثال آنها و یا در کتابخانهای بزرگ عمومی دیگری که تهیهٔفهرست آنها برای مؤلف امکان نداشت ، باقیست وباید بتدریج گرد آید وبرآنچه فراهم‌آمده است افزوده شود .

درباب زیاداتی که برعقاید برخی ازحکمای معروف اسلامی‌صورت گرفته ذکر این نکته لازم است که درمتن کتاب بیان مطالب ضرور ولازم مورد نظر بوده واکنون که فرصت مناسب‌تری برای ورود دراین مبحث داریم بدین کاردست میزنیم وبا اینحال مطالب گفتنی ما منحصرخواهد بود ببعض معدود ازحکمای معتبردورهٔ اسلامی .

مطلبی که باید در یاد خوانندهٔ عزیز باشد آنست که : در این ملحقات مراد ما آنست که فعلاازمترجمان وناقلان آنچه ترجمه ویا در ابواب حکمت تألیف کرده اند و دردست میباشد مذکور داریم وهرچه در فنون مختلف مانند طب و ریاضی ونجوم از آنان باز مانده است بجای خود ذکرخواهد شد . از حکماء مذکور دراین کتاب , هم اگر کتبی درفنون دیگر غیرازمنطق وحکمت باقی مانده‌باشد هنگام بحث درآن‌فنون بذکرآنها مبادرت خواهد شد .

ملحق اول

آثار موجود مترجمان

از عبدالله بن المقفع (ص ٥٦ ـ ٥٨ همین کتاب) :

ترجمهٔ کتاب ایساغوجی فرفوریوس الصوری و قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو در دست و در کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف در بیروت بشمارهٔ ۳۳۸ و نسخه یی دیگر در مشهد موجود است . در آغاز و ختام این مجموعه اسم مترجم بجای عبدالله بن المقفع که در اشارات قدما می بینیم، محمد بن عبدالله بن المقفع آمده است . در آغاز این ترجمه ها اسم کتب مذکور با حذف باری ارمینیاس و مترجم آن بدین نحو ذکر شده : «کتاب ایساغوجی ای کتاب الکلیات الخمس لفرفوریوس الصوری و کتاب قاطیغوریاس ای کتاب المقولات العشر لارسطاطالیس ، تفسیر فرفوریوس الصوری و کتاب انالوطیقا ای کتاب تحلیل القیاس لارسطاطالیس، کلها ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع» و در آخر آن کتاب این عبارت آمده است : « تمت الکتب الثلاثة من ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع ترجمها بعد محمد، ابو نوح الکاتب النصرانی ثم ترجمها بعد ابی نوح سلم الحرانی صاحب بیت الحکمة لیحیی بن خالد البرمکی الکتب الاربعة قبل هؤلاء الترجمتین الذین تکسانی الملکانی النصرانی»(۱)

اشاره باسم « محمد بن عبدالله [بن] المقفع » در اول و آخر این مجموعه نظر جدیدی را که تا کنون درمیان نبوده و ما در متن ، ضمن ذکر ابن المقفع و ترجمه های منطقی او ، اشارهٔ مختصری بقول یکی از خاور شناسان راجع بآن کرده ایم (۲) ، بمیان آورده و آن اینست که مترجم کتب منطقی فرفوریوس و ارسطو برخلاف آنچه قدمای مورخان از قبیل قاضی صاعد اندلسی (۳) و ابن الندیم(٤) والقفطی(٥) و ابن ابی اصیبعه(٦) گفته اند عبدالله بن المقفع نیست بلکه پسر او محمد است . از این محمد ،

---

۱ ـ رجوع شود به ترجمهٔ مقالهٔ پول کراوس (در باب ابن المقفع) بعنوان «ترجمه های ارسطو منسوب با بن المقفع » در مجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة ص ۱۰٦ و ص ۱۱۳ . قسمت اخیر این عبارت مغشوش است .

۲ ـ ص ٥۷ همین کتاب و نیز بهمین مطلب در ص ۲٥ اشاره شده است .

۳ ـ طبقات الامم چاپ بیروت ص ٤۹   ٤ ـ الفهرست ص ۳٤۱، ۳٤۸

٥ ـ اخبار الحکما ص ۱٤۸ـ۱٤۹   ٦ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۰۸

ابن خلکان سخن گفته است[۱] وعلاوه براین پول کراوس از این اشارهٔ ابن‌الندیم که «... ویکنی قبل اسلامه ابا عمرو فلما اسلم اکتنی بابی‌محمد»[۲] داشتن‌پسری را بنام «محمد» برای اوتصور کرده‌است. ازطرفی دیگرپول کراوس ازاینکه‌ابن‌الندیم‌هنگام ذکر عبدالله‌بن‌المقفع درشمارمترجمین کتب علمی وتهیه کنندگان جوامع واختصارات کتب منطقی تنها بذکر «ابن‌المقفع» اکتفا میکند، وحال آنکه در ذکر او درشمار کتاب ونویسندگان ادبی صراحة از اسم او «عبدالله» سخن میگوید (بی‌آنکه‌هیچیك از ترجمه‌های علمی یا اختصارات اورا اسم ببرد)، چنین استنباط میکند کـه **شاید** «ابن‌المقفع» و «عبدالله‌بن‌المقفع» دوتن باشند نه یکی. این حدس بنظر ما صحیح نمی‌آید زیرا اگرچه ابن‌الندیم در ذکر فهرست مترجمین کتب علمی بعربی از این دانشمند تنها بذکر «ابن‌المقفع» اکتفا میکند لیکن اولا درهمین مورد[۳] میگوید «قدمضی خبره فی‌موضعه» وآن موضع همانجاست کـه شرح حال و آثار و منقولات ادبی اورا بتفصیل آورده واورا عبدالله‌بن المقفع نامیده است (یعنی ص ۱۷۲چاپ مصر) وثانیاً یکجای دیگر (ص ۳۳۷) او را بصراحت تمام «عبدالله‌بن المقفع» مینویسد وآن در موردیست که گوید «ایرانیان در روزگار قدیم برخی از کتب منطق وطب را بزبان فارسی (پهلوی) نقل کرده بودند وآنها را عبدالله‌بن المقفع وغیراو بزبان عربی درآوردند.»

اینکه در الفهرست (وبپیروی ازآن درسایر مآخذ قدیم) ذکری از محمدبن عبدالله‌بن‌المقفع وترجمه های اونشده وبرعکس همه جا سخن از عبدالله و ترجمه های منطقی او آمده مایهٔ تردید ما دراین امر است که پسر او محمد دخالتی در امر ترجمهٔ کتب منطقی داشته باشد، وواقعاً بعید مینماید که ابن الندیم با اطلاعات وسیع وعمق کارخود از این پسر وترجمه های او ذکری بمیان نیاورد ویا او را با پدر اشتباه کند واگرهم اشتباه اورا مسلم گیریم چگونه باید اشتباه چند نویسندهٔ محقق‌دیگررامانند

---

۱ - وفیات‌الاعیان چاپ طهران ج ۱ ص ۱٦۵

۲ - الفهرست چاپ مصر ص۱۲۷

۳ - الفهرست سطرآخر ص ۳٤۱

صاعدبن احمد اندلسی والقفطی و ابن ابی اصیبعه با تصریحی که در اسامی کتب منقول کرده اند بر آن بیفزاییم .

این تردید ما را شاهد دیگری بیشتر قوت می بخشد و آن چنین است که ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف الخوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم خود که در نیمهٔ دوم قرن چهارم تألیف کرده است میگوید[۱] «ویسمی عبدالله بن المقفع الجوهر عیناً و کذلك سمی عامة المقولات وسائر ما یذکر فی فصول هذاالباب (یعنی درباب مفردات منطق) باسماء اطرحها اهل الصناعة فترکت ذکرها وبینت ماهو مشهور فیما بینهم» . تسمیهٔ جوهر به «عین» درترجمه‌های منطقی مذکور که بنام محمدبن عبدالله بن المقفع ثبت شده است دیده میشود وبنابر این مراد از ایراد لفظ «عین» بجای «جوهر» در همین ترجمه‌های منطقی است که خوارزمی آنهارا بعبدالله بن المقفع منسوب میدارد. کروس کوشیده است که از همین استعمال لفظ «عین» بجای کلمهٔ فارسی جوهر (= گوهر) باین نتیجه رسد که ترجمه های مذکور از متن یونانی صورت گرفته است نه پهلوی ولی استدلال اوقانع کننده نیست .

مطلبی که دراینجا باقی میماند آنست که آیا این کتب منطقی ترجمه‌هایی از آثار ارسطو است یا تلخیصهایی از شروح آنها وموضوعی که محققان بر آن رفته اند همین نکتهٔ دوم است واین عقیده با اشارهٔ ابن الندیم درنسبت دادن تلخیصهای قاطیغوریاس وباری ارمینیاس به ابن المقفع سازگار است . دراینکه این تلخیصها از روی کدامیك ازشروح صورت پذیرفته است هم اطلاع صریحی ازروی نسخهٔ منحصر کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف بدست نمی آید .

مطلبی که دراینجا قابل ذکر میباشد وجود ابن المقفع دیگری است در تاریخ فلسفه و کلام. وی ابوبشر انباسویرس[۲] بن المقفع معروف به ابوبشر بن المقفع مطران

---

۱ ــ طبع وان ولوتن (Van vloten) سال ۱۸۹۵ ص ۱۴۳ ، نقل از مقالهٔ پول کراوس منقول در التراث الیونانی ص ۱۱۹

۲ ــ Anbà Sévère

اشمونین و از علمای دانشمند یعقوبی بوده و رسالات متعددی بعربی نوشته و اکنون نزدیك بیست رساله ازو در اثبات اصول عقاید مسیحیان بنا بر رأی یعقوبیان در دست است[۱]. وی درقرن چهارم هجریزندگیمیکرد.تاکنون حدسی درانتساب ترجمه‌های کتب منطقی مذکوربایناین‌المقفع زده نشده وبا قرائنی که دردست است تأیید چنین حدسی هم دوراز صواب وتحقیق خواهد بود.

از ابویحیی البطریق (ص ۶۲)

نسخی ازترجمهٔ کتاب الاربعهٔ بطلیموس که باونسبت داده‌اند دردست وازآنجمله است نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ اوپسالا که جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۳ وبعنوان «کتاب الاربعة لبطلیموس فی‌القضاء علی‌دلیل‌النجوم» معنونست[۲]

از ابن‌البطریق (ص ۶۲-۶۳)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب سرالاسرار منسوب بارسطو دردست است. این کتاب دربعض نسخ به «کتاب السیاسة فی تدبیر الرئاسة» و «رسالة العامیة» و «المقالات العشرین لارسطوطالیس» هم موسوم است. نسخ متعددی ازآن، ازآنجمله چند نسخه‌بشماره‌های ۲٤۱۷و۲٤۱۸و۲٤۱۹تا۲٤۲۲ درجزونسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس[۳] ونسخی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ودرکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج[٤] وکتابخانهٔ لیندزیانا[٥] وجزآن موجوداست. درمقدمهٔ کتاب چنین‌آمده است: مترجم کتاب یوحنا بن‌البطریق گوید، خداوند امیرالمؤمنین [مأمون] را نیکو کناد ودر حمایت دین یاری دهاد واو را برای رعایت‌احوال عالمیان باقی‌داراد. بندهٔ وی امراورا درجست‌وجوی کتاب‌السیاسة

---

۱ ـ رجوع شود بفهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پاریس از ص ٤۲ ببعد.

۲ ـ ونیز رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب برکلمن، ج ۱ ص ۳٦٤

۳ ـ Baron de Slane : Catalogue Orientale. Manuscrits du fonds arabe — Paris, 1883, p. 423 425

٤ ـ E.G. Browne : A Hand-List of the Muhammadan Manuscripts. — Cambridge, 1900, p. 166.

٥ ـ Bibliotheca Lindesiana, Hand-List of Oriental Manuscripts, — Arabic, Persian, Turkish. 1898.

فی‌تدبیر الریاسة المعروف بسر الاسرار تألیف ارسطوطالیس پسر نیقوماخس که برای شاگرد خود اسکندر ذوالقرنین نوشته بود، امتثال کرد «فلم ادع هیکلامن الهیاکل التی اودعت الفلاسفة فیها اسرارها ، ولاعظیماً من العظماء البراهمة الذین لطفوا بمعرفتها وظننت مطلوبی عنده الاقصدته؛ حتی وصلت الی هیکل عبد شمس الذی کان بناه اسقلابیوس[۱] لنفسه ، فظفرت فیه بناساك متعبد مترهب ذی علم بارع وفهم ثاقب ، فتلطفت له واستنزلة واعملت له الحیلة علیه حتی اباح لی مصاحف الهیکل المودوعة فیه ، فوجدت فی جملتها المطلوب الذی نحوه قصدت ، وایاه ابتغیت ، فصدرت الی الحضرة ظافراً بالمراد وشرعت بعون الله وتأییده وسعد امیر المؤمنین وجده، فی ترجمته ونقله من اللسان الیونانی الی اللسان العربی» [۲] . در آغاز این کتاب یوحنا نامهٔ ارسطو را باسکندر هم ترجمه کرده بود. کتاب سر الاسرار ده مقاله دارد بدین شرح : المقالة الاولی فی انواع الملوك . المقالة الثانیة فی حال الملك وهیأته وکیف یجب ان یکون مأخذه فی خاصة نفسه و فی جمیع احواله وتدابیره . المقالة الثالثة فی صورة العدل الذی به یکمل الملك و تساس الخاصة والعامة . المقالة الرابعه فی وزرائه وعددهم و وجه سیاستهم . المقالة الخامسة فی کتاب سجلاته ومراتبهم . المقالة السادسة فی سفرائه ورسله وهیأتهم و وجه السیاسة فی ارسالهم. المقالة السابعة فی الناظرین الی رعیته والمتصرفین فی خدمة خراجاته . المقالة الثامنة فی سیاسة قواده والاساورة من اجناده ومن دونهم من طبقاتهم . المقالة التاسعة فی سیاسة الحروب وصور مکایدها والتحفظ من عواقبها وترهیب لقاء الجیش والاوقات المختارة لذلك . المقالة العاشرة فی خواص الاحجار وغیر ذلك مما تنتفع به . [۳]

۲ ـ رسالة فی الموت از ابقراط بنقل ابن البطریق در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۹٤٦ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخ دیگر در مصر واستانبول وجز آن موجود است، نسخه‌یی دیگر از همین کتاب بعنوان : « فی العلامات التی یستدل بها علی احوال

---

۱ ـ اسقلبیوس (Sculape) **دربرخی از نسخ بجای اسقلابیوس « هرمس » آمده است .**

۲ — نقل از : 2500 manuscrits scientifiques et littéraires, très anciens, en arabe et en syriaque, découverts par Paul Sbath. Extrait du Bulletine de l'Institut d'Egypte, T. VIII. Session 1925-1926

۳ ـ فهرست کتب اسلامی دانشگاه کمبریج . ص ۲۱۳ .

الموت لابقراط» در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6228.Glas.134 موجود است[۱]

۳ـ از ترجمهٔ الآثار العلویة ارسطو هم نسخی دردست و از آنجمله است نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ واتیکان .

٤ ـ کتاب الترياق جالینوس همراه جوامع جالینوس در معجونات جزو نسخ دارالکتب مصر موجود است[۲] . ترجمهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق هم نسبت داده‌اند .

از حنین بن اسحق (ص۶۳ ـ ۷۰)

آثار متعددی باقی مانده است ، خواه آنها که درطب تألیف کرده و هنگام تحقیق در تاریخ طب مذکور خواهد افتاد ، وخواه آنها که درحکمت وطب ترجمه کرده وا کنون بذکر آنها مبادرت میشود :

۱ـ مقالة فی الفرق بین الهیولی والجنس از آثار الاسکندر الافرودیسی جزو مجموعه‌یی از کتابخانهٔ اسکوریال بشمارهٔ ۷۹٤ موجود است[۳] .

۲ـ ترجمهٔ کتاب طیماوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۹۳۳ نسخ خطی کتابخانهٔ اسعدافندی دراستانبول موجود است[٤] . شاید این همان رسالهٔ جالینوس باشد که ابن الندیم چنین وصف میکند[٥] : « کتاب ماذکره فلاطن فی طیماوس الموجود منه عشرون مقالة بنقل حنین وترجم اسحق الثلاث الباقیة.»

۳ ـ جوامع ابی زید حنین بن اسحق لکتاب ارسطو طالیس فی الآثار العلویة . این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۳ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل باسم حنین موجود است .

۱— Die Handschriften verzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin· Verzeichniss der arabischen handschriften, von Ahlwart, V band, Berlin, 1893, s.498.

۲ — منقول از کتابخانهٔ خدیویه ، فهرست الکتب العربیة المحفوظة بالکتبخانة الخدیویة المصریة. ج ٦ ، مصر ۱۳۰۸ ص ۲۸

۳ — فهرست نسخ خطی عربی اسکوریال ج ۱ ص ۲٤۲

٤ — دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۳۳٦

٥ — الفهرست ص ٤۰٥

۴ - درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌یی از قصهٔ سلامان وابسال بشمارهٔ 1454o.a.44 موجود است کـه ترجمهٔآن از یونانی بعربی بحنین بن اسحق نسبت داده شده [۱] . این رساله در ذیـل مجموعهٔ تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات (تألیف ابن‌سینا) طبع قسطنطنیه (سنهٔ ۱۲۹۸) ازص۱۱۲ تا ص ۱۱۹ درج شده‌است .

۵ ـ ترجمهٔ رسالهٔ بلیناس [۲] « فی التأثیر الروحـانیات » در جزو کتب نجومی کتابخانهٔاسعد افندی دراستانبول موجـود وترجمهٔ آن بحنین بن اسحق منسوب‌است .

۶ ـ کتاب تقدمةالمعرفة[۳] از کتب اثنی عشرا بقراط . نسخ متعددآن جـزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۳۵ و۲۸۴۴ نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس و در جزو جوامع اثنی عشر (یا احدی عشر) بقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه [۴] و در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6227.we.1182 ودر کتابخانهٔ مدرسهٔاحمدیهٔ موصل جزومجموعهٔ شمارهٔ۱۵۲موجود است وهمین‌ترجمهٔ عربی حنین را ژراردوس کرمونی[۵] بلاتینی ترجمه کرد وآن‌ترجمه نیزاکنون دردست است [۶].

۷ ـ کتاب طبیعةالانسان ازمجموعهٔ اثنی عشرا بقراط درمجموعهٔ شماره۲۸۴۴ کتابخانهٔ ملی پاریس وجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۸ ـ کتاب الکسروالجبر درسه مقاله ، جزومجموعهٔ اثنی عشرا بقراطدرمجموعه های مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین باقیست.

۱- A.G. Ellis : Catalogue of arabic books in the British Museum Vol. 1, London, 1894, p.662

۲ - Plinius Caius Secundus (Pline l'Ancien) دانشمند بزرگ روم که در مسائل مختلف از قبیل تاریخ طبیعی ، نجوم ، فیزیك ، جغرافیا ، فلاحت ، تجارت و طب دارای اطلاعات بسیار بوده و کتاب تاریخ طبیعی (l'Histoire naturelle) او که در ۳۷ مجلد نگاشته از بزرگترین کتب قدیم شمرده میشود . غیرازاین کتاب نیزکتب دیگری رابه بلیناس نسبت داده‌اند که‌اکنون در دست نیست . ولادتش درسال ۲۳ میلادی ووفات درسال ۷۹ میلادی اتفاق افتاد .

۳- pronostica ypocratis (les pronostics d'Hippocrate)

۴ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۷

۵ ـ Gerardus Cremonensis

۶ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ۶۴۶

۹ ـ کتاب قاطیطیون (یا : قاطیطریون) معروف به حانوت الطبیب از مجموعهٔ اثنی عشر ابقراط در دومجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین ثبت است.

۱۰ـ کتاب فصول ابقراط یا الفصول الابقراطیة فی اصول الطبیة یا افورسموس[۱] ازمجموعهٔ اثنی عشر ابقراط که علاوه برنسخ موجود[۲] درسال ۱۸۳۲ باهتمام تیتلر[۳] در کلکته بچاپ رسید. شروحی از آن هم دردست است مانندشرح ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن ابی صادق نیشابوری که درسال ۴٦۰ هجری تألیف شدوشرح ابن النفیس طبیب معروف قرن هفتم .

۱۱ ـ الرسالة القبریة از ابقراط که بسال ۱۲۸٤ هجری (۱۸٦۷ میلادی) در لکنهوچاپ شدونسخ خطی آن هم دردست است[٤].

۱۲ ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس که نسخ خطی آن در کتابخانهٔ مشهد[٥] ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین وجزآن موجود است .

۱۳ـ کتاب الاسابیع[٦] ابقراط بتفسیرجالینوس که نسخ آن درمونیخ و کتابخانهٔ ملی پاریس باقی است . نسخهٔ پاریس رالکلر[۷] دانشمند معروف فرانسوی ازروی نسخهٔ مونیخ استنساخ کرد .

۱٤ ـ کتاب امراض الوافدة یا ابیذیمیا از اثنی عشر ابفراط تفسیر جالینوس . قسمتی ازاین کتاب را حنین ازمتن یونانی و قسمتی دیگررا از ترجمهٔ سریانی بعربی در آورد. نسخ آن در کتابخانهٔ آمبروزیانا (درمیلان ایطالیا) و کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است . ابن الندیم ترجمهٔ عربی این کتاب را به عیسی بن یحیی نسبت داده است .

۱٥ـ کتاب الاهویة والمیاه والبلدان (= رسالة الماء و الهواء . یا : رسالة الاهویة

۱ـ Aphorismus.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۲ ص ٤۹٥. فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳ جزو شمارهٔ ۲۸۳٥ و ۲۸۳٦ . فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤۳ .

۳ ـ J.Tytler

٤ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤٦

٥ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۷۷ .

٦ ـ Le livre des Septenaires

۷ ـ Leclerc

والبلدان) از ابقراط که ابن‌الندیم ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده است جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱].

۱۶ - ترجمهٔ کتاب تدبیر امراض الحادة یا کتاب الامراض‌الحادة از اثنی عشر ابقراط ، درنسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه (جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸) منسوب است بحنین[۲]. نسخهٔ دیگراز آن جزومجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن‌الندیم گفته است : « کتاب الامراض الحادة بتفسیرجالینوس ، و هوخمس مقالات ، والذی ترجم‌الی العربیة عیسی‌بن یحیی ثلاث مقالات .» دراینجا نکته‌یی‌را که ابن‌الندیم گفته‌است ، «غالب کتبی که مترجمانی چون حبیش‌الاعسم و عیسی‌بن‌یحیی و جزآنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده‌است»[۳] بیاد میآوریم و عجب آنست که ابن‌الندیم خود جای دیگر ترجمهٔ همین کتاب را بحنین‌بن اسحق نسبت داده‌است [۴]

۱۷ - کتاب فرق‌الطب یا کتاب فی‌فرق‌الطب‌للمتعلمین[۵] جزو مجموعهٔ ستةعشر جالینوس مشتمل برده رأس در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ موجوداست وهمچنین در کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعه‌های شمارهٔ ۲۸۵۹و۲۸۶۰ ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه[۶] .

۱۸ - کتاب الصناعةالصغیرة ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ و در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ موجود است.

۱۹ - کتاب النبض للمتعلمین یا کتاب جالینوس فی‌النبض‌الی‌طوثرون[۷]معروف به کتاب‌النبض‌الصغیرجزو مجموعهٔ ستة عشرجالینوس در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

---

۱ - دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰ و نیزدرمجموعهٔ شمارهٔ ۳۵۷۲ ازهمان کتابخانه

۲ - دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰

۳ - رجوع شود به ص ۶۸ ازهمین کتاب

۴ - الفهرست ص ۴۰۴

۵ - De sectis ; ad eos kui introducuntur (les sctes en médecine)

۶ — فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۰۵-۳۰۶ وفهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص۵۱۵ و دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴

۷ - Theutra

مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ و کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ باقیست ونیز در مجموعه‌یی از کتابخانهٔ ایاصوفیه (۱)،

۲۰ ـ کتاب جالینوس الی اغلوقن (۲) فی‌التأتی لشفاء الامراض از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ کتابخانهٔ ملی پاریس ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۱ ـ کتاب‌الاسطقسات علی‌رأی ابقراط ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس‌بتنهایی (۳) وبا تعلیقات احمدبن محمد معروف به ابن‌الاشعث طبیب معروف متوفی بسال ۳۶۰(٤). ابوالفرج‌بن طیب نیزشرحی براین کتاب دارد که دردست است.

۲۲ ـ کتاب‌المزاج ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس بتنهایی (۵) وبا تعلیقات ابن الاشعث(٦) موجود است.

۲۳ ـ المقالات السبع جالینوس که شرحی است برفصول‌ابقراط. نسخه‌یی‌ازآن بشمارهٔ ۲۸۳۷ در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است.

۲٤ ـ کتاب عمل‌التشریح(۷) ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که نسخهٔ یونانی‌آن مفقود است. نسخ این ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ بودلین بشمارهٔ DLxx و کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ۲۸۵۱ وهمچنین‌درجزو نسخ خطی‌شرقی متعلق بکتابخانهٔ ادواردبرون (۸) ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۵ ـ جوامع الاسکندرانیین فی اسماء اعضاء الانسان ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ برلین موجود است (۹).

---

۱ ـ دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۵ ۲ ـ Glaucon

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج ۲ص ۳۰٦ . دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤ وجزو مجموعهٔ ستة عشر همان کتابخانه ص ۲۱۵

٤ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳ جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸٤۷

۵ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ص ۳۰٦.سه نسخه ٦ـ فهرست کتابخانهٔ ملی‌پاریس ص۵۱۳

۷ ـ De anatomicis administrationibus

۸ ـ A descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts belonging to the late E. G. Browne. Cambridge 1932, p. 162.

۹ ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۲

۲۶ ـ الصناعة الكبيرة وهو حيلة البرؤ[1] ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس. نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۵ موجود وحاوی چهارمقاله وقسمت بزرگی از مقالهٔ پنجم از آن کتابست.

۲۷ ـ کتاب فی الاشیاء الخارجة عن الطبیعة ازجالینوس معروف به العلل والاعراض درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس بصورت شش کتاب آمده است. میدانیم[2] که این کتاب را جالینوس جمعاً درشش کتاب ومقالهٔ جداگانه تألیف کرده بود واسکندرانیان آنرا بصورت یك کتاب درآوردند تا درتعلیم طب بکار برند وآنرا کتاب العلل والاعراض (= العلل والامراض) نامیدند. جالینوس خود این کتابها را بترتیب چنین نامیده بود: فی اصناف الامراض[3]، فی اسباب الامراض[4]، فی اصناف الاعراض[5]، فی اسباب الاعراض[6]. واین کتاب اخیر شامل مقالات چهارم وپنجم وششم است. درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس این شش کتاب در شش رسالهٔ جدا آمده وترجمهٔ هرشش رساله بها بوزید حنین ابن اسحق نسبت داده شده است. این نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس وقتی دراختیار ابوعلی ابن سینا بوده واو بخط خود برآن نوشته بود: «.. فی حوزالفقیر حسین بن عبدالله بن سینا المتطبب فی سنة سبع واربعمائة»[7]. نسخهٔ دیگر از این کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیه[8] ونسخه‌یی دیگر جزومجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۲۸ـ کتاب تدبیر الاصحاء از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست[9].

۲۹ ـ کتاب الصناعة جزو مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه[10] ونیز نسخهٔ جداگانه‌یی درهمان کتابخانه[11].

---

۱ — De Methodo Curandi (la méthode de guérire)

۲ ـ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص۹۲

۳ ـ De morborum differentiis　　۴ ـ De morborum causis

۵ ـ De symptomatum differentiis　　۶ ـ De symptomatum causis

۷ ـ رجوع شود بفهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۵

۸ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴　　۹ ـ ایضا ص۲۱۴ وهمچنین درمجموعهٔ ستة عشر جالینوس ص ۲۱۵　　۱۰ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۵　　۱۱ـ ایضاً ص ۲۲۱

۳۰ ـ کتاب القوى الطبيعية جزومجموعهٔ ستة عشرمحفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه ونیز جزومجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۳۱ـ کتاب الحمیات یا کتاب اصناف الحمیات که جزومجموعهٔ ستةعشر کتابخانهٔ ایاصوفیه و مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین باقیست .

۳۲ ـ کتاب المقالات الخمس درتشریح از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس مرکب از پنج مقاله بنام : فی‌تشریح‌العظام ، فی‌تشریح العضل ، فی تشریح العصب ، فی تشریح العروق‌الغیرالضوارب ، فی‌تشریح‌العروق‌الضوارب . یك نسخه از این کتاب جزومجموعهٔ ستة عشر کتابخانهٔ ایاصوفیه ونسخه یی دیگر بشمارهٔ 6233. pm. 521 در کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن‌الندیم ترجمهٔ هرپنج مقالهٔ این کتاب را به حنین‌بن اسحق‌نسبت‌داده است [۱] وبا اینحال در کتاب المقالات الخمس متعلق بکتابخانهٔ برلین ترجمهٔ تشریح العصب بابوعثمان‌الدمشقی منسوب است .

۳۳ ـ کتاب النبض الکبیر در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه .

۳۴ ـ کتاب البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۳۵ ـ کتاب ایام البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست .

۳۶ـ کتاب فی تفصیل احوال کتب جالینوس [۲] . این کتاب‌ظاهراً‌همان‌فهرست کتب است که جالینوس از آثارخود ترتیب داد [۳] وحنین آنرا بعربی درآورد .

۳۷ ـ رسالة فی‌افضل الهیئة (= کتاب افضل الهیآت) از جالینوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

---

۱ ـ الفهرست ص ۴۰۳   ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۶ .

۳ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۹۰

۳۸ ـ ترجمهٔ کتاب فی ابدال الادویةالمفردة . جزو مجموعه های شمارهٔ ۳۵۷۲ و۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۳۹ ـ کتاب التریاق جالینوس که ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده اند در نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر با بن البطریق نسبت داده شده .

۴۰ ـ کتاب الاعضاء (المواضع) الآلمة [1] جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است [2] .

از اسحق بن حنین (ص ۷۰-۷۱)

ترجمه‌های ذیل باقی مانده است :

۱ـ کتاب قاطیغوریاس (المقولات) ارسطو در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس [3] که درحقیقت مجموعه‌یی از ارغنون ارسطو وعلاوه بر کتب منطقی ارسطو و کتاب خطابه وشعر شامل ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس نیز میباشد .

ظاهراً این نسخه ازروی نسخه‌یی که حسن بن سوار (ابو الخیر بن خمار) ترتیب داده بود استنساخ شده است . دراین مجموعه ترجمهٔ کتاب المقولات (از ارسطو) ولواحق المقولات [4] (منسوب بارسطو وعلی الظاهر تألیف یکی از نخستین پیروان وی خاصه ثاوفرسطس یا اوذیموس) درآخر آن به اسحق بن حنین نسبت داده شده وچنین آمده است: «تم کتاب ارسطوطالس المسمی قاطیغوریا ، ای المقولات ، صححه الحسن بن سوار من نسخة یحیی ابن عدی التی بخطه وهی التی قابل بها الدستور الذی بخط اسحق الناقل. قوبل به نسخة کتبت من خط عیسی بن اسحق بن زرعه ، نسخها ایضاً من نسخة یحیی بن عدی المنقولة من دستور الاصل الذی بخط اسحق بن حنین فکان موافقاً » [5]. از این بیان چنین برمیآید که حسن

---

۱ ـ De locis affectis (Des lieux malades)

۲ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴ ۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۱۱

۴ ـ Postpredicamenta ۵ ـ منطق ارسطو ج ۱، مقدمه ، ص ۱۱- ۱۲

°ابن سوارنسخهٔ خودرا با نسخهٔ یحیی بن عدی که با نسخهٔ اصلی بخط اسحق بن حنین مقابله شده بود ، وهمچنین با نسخهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه که ازروی نسخهٔ یحیی بن عدی استنساخ شده بود مقابله وتصحیح کرد وبنا براین تردید نیست که این نقل بدست اسحق بن حنین صورت گرفته است نه آنچنانکه درفهرست کتابخانهٔپاریس آمده بوسیلهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه . زنکر(۱) که نخستین باربسال ۱۸٤٦ این کتاب را درلایپزیگ منتشر کرده آنرا ازاسحق بن حنین دانسته واین اشتباه را تصحیح نموده است.ونریخ(۲) هم در کتاب مؤلفین یونانی در ترجمهها وشروح عربی (۳) که بسال ۱۸٤۲ در لایپزیگ طبع شده بترجمهٔ اسحق بن حنین از این کتاب اشاره کرده است . اشکال امردرآنست که در الفهرست ابن الندیم که مترجمین ومفسرین قاطیغوریاس را اسم میبرد ذکری از اسحق بن حنین نیست بلکه سخن از حنین بن اسحق است لیکن تصریحی که در عبارت فوق آمده ما را از این تردید رهایی میدهد . کتاب قاطیغوریاس ترجمهٔاسحق را دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ منطق ارسطو بسال ۱۹٤۸ در قاهره چاپ کرده است وعلاوه برچاپ زنکر که بدان اشاره کرده ایم یکبار دیگر بدست بویژنیز بطبع رسیده است (٤) .

۲ ـ درهمین مجموعه ترجمهیی از باری‌ارمینیاس (العبارة) آمدهاست. این ترجمه هم ازاسحق بن حنین‌است ودرآخر آن‌چنین‌آمده : «تم کتاب ارسطوطالیس باری‌ارمینیس ای فی‌العبارة نقل‌اسحق بن حنین . نقل من‌نسخة بخط الحسن بن سوار، نسخهامن‌نسخة یحیی بن عدی التی قابل بها دستور اسحق و بخطه، قوبل بدنسخة کتبت من خط عیسی بن اسحق بن زرعة نسخها من خط یحیی بن عدی المنقول من دستورالاصل الذی بخط اسحق ابن‌حنین» (٥) ابن‌الندیم هم بترجمهٔ اسحق ازاین کتاب اشاره کرده است (٦) این‌رساله

---

۱ - J. Th. Zenker   ۲ - Wenrich

۳ - De Auctorum Graecorum versionibus et commentariis.

۴ - M. Bouyges : Bibliotheca Arabica Scholasticorum, Vol. IV.

۵ - منطق ارسطو، مقدمهٔ ج ۱ ص ۱۵   ٦ - الفهرست چاپ مصرص ۳٤۸

را ایزیدورپولاك[۱] از روی نسخهٔ پاریس چاپ کرده‌است[۲] وچاپ دیگری از آن در حواشی کتاب تلخیص کتاب‌المقولات‌ابن‌رشد بدست موریس‌بویژ[۳] شده وآخرین‌چاپ آن در کتاب منطق ارسطو بدست دکتر عبدالرحمن بدوی انجام گرفته است .

۳ ـ ترجمهٔ مقالهٔ «الالف‌الصغری» از کتاب‌الحروف (الهیات)ارسطورا ابن‌الندیم باسحق نسبت داده است . این ترجمه اکنون دردست وهمانست که ابن رشد در شرح این مقاله اساس‌کارخود قرار داده[٤] و موریس بویژ ناشر تفسیرمابعد الطبیعه آنرا در کتاب مذکور نقل کرده است .

٤ ـ ترجمهٔ مقالةاللام از کتاب الحروف ارسطو (مقالهٔ دوازدهم) . این ترجمه را دکترعبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ « ارسطو عندالعرب » (ج۱ص۱ـ۱۱) چاپ کرده است . وی‌بحث مفصلی‌دراثبات انتساب این‌ترجمه باسحق‌بن‌حنین نیزدارد[٥] . نسخه‌یی که بدوی اساس‌کار خود قرارداد نسخهٔ (٦ م الحکمة والفلسفة) از دارالکتب‌المصریة است . پیش‌ازوی همین فصل را دکتر ابوالعلا عفیفی درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فؤاد مصر (مجلد ٥ جزءاول ص ۸۹ـ۱۳۹) با مقدمه وترجمه‌یی ازانگلیسی[٦]منتشر کرده وچنین حدس زده است که ترجمهٔ قدیم این مقاله از ابوبشر متی‌بن یونس است.

٥ ـ تفسیر ثامسطیوس از مقالة اللام از کتاب الحروف ارسطو را ابن‌الندیم به اسحق‌بن حنین نسبت داده وازآن نسخی دردست است . دکتر عبدالرحمن بدوی نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر را که عنوان‌آن چنین‌است : « مقالةاللام شرح‌ثامسطیوس‌ترجمة اسحق‌بن حنین» درمجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسانیده است (ج۱ص۱۲ـ ۲۲) و

---

۱ ـ Isidor Pollak
۲ ـ Hermeneutik des Aristoteles in der arabischen uebersetzung des Ishaq Ibn Honain
۳ ـ Maurice Bouyges
٤ ـ تفسیرمابعدالطبیعه لابن‌رشد چاپ بیروت سال۱۹۳۸
٥ ـ مقدمهٔ کتاب ارسطوعندالعرب ص ۹ـ۱٥
٦ ـ W. D. Ross در ۱۹۲٤ متن یونانی ودر ۱۹۲۸ ترجمهٔ انگلیسی مقالة اللام را منتشر کرد ودکتر عفیفی در ترجمهٔ خود آنرا اساس‌کار قرار داد تا تلخیصی را که اسحق‌بن حنین دربرخی موارد بکاربرده است جبران کند .

آن مشتمل است برفصول ٦ـ۹ ازتفسیرمذکور ونیز قسمتی دیگر « یعنی‌فصل‌های اول و دوم » از همین شرح را که ترجمهٔ آن از اسحق است در ص ۳۲۹ ـ ۳۳۳ از کتاب مذکور بطبع رسانیده است وآن چنین آغاز میشود : « بسم‌الله الرحمن الرحیم رب‌اعن مقالةاللام شرح ثامسطیوس ترجمة اسحق‌بن‌حنین»

٦ ـ ترجمهٔ « مقالة فی‌العقل علی‌رأی ارسطوطالیس » از اسکندرالافرودیسی در جزومجموعهٔ شمارهٔ ۷۹٤ کتابخانهٔ اسکوریال از اسحق با تعلیقاتی ازوی . نسخه‌یی از این ترجمه در کتابخانهٔ مجلس نیز موجود است(۱) .

۷ ـ ترجمهٔ کتاب‌النفس اسکندر افرودیسی . این ترجمهٔ اسحق را سموئیل بن یهودا بسال ۱۳۲۵ میلادی بعبری ترجمه کرد . نسخهٔ کتاب النفس در مجموعهٔ شمارهٔ ٦٤۹ کتابخانهٔ اسکوریال مضبوط است .

۸ ـ ترجمهٔ کتاب‌الاصول اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت‌بن‌قره مشتمل‌برپانزده مقاله . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است (۲) .

۹ ـ ترجمهٔ کتاب المعطیات اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت وتحریر خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب دارای نودوپنج شکل‌است ودرمجموعهٔ تحریرات خواجه نصیرالدین طوسی (۳) چاپ شده است وچنین شروع میشود : « تحریر کتاب المعطیات لاقلیدس ترجمة اسحق واصلحه ثابت خمسة وتسعون شکلا » نسخ خطی متعدد آن هم دردست است .

۱۰ ـ ترجمهٔ شرح اوطوقیوس العسقلانی بر مشکلات کتاب الکرة والاسطوانة ارشمیدس، از اسحق ونیز نقل اواز چهارده شکل ازمقالهٔاول این کتاب‌مبنای‌کارخواجه نصیرالدین طوسی در «تحریرالکرة والاسطوانة لارشمیدس » قرار گرفت. خواجه علاوه

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران ج ۲ ص ۳۹٦

۲ ـ ایضاً ج ۲ ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱ ۳ ـ مجموعة الرسائل حررها العلامة الفیلسوف الخواجه نصیرالدین محمدبن محمد بن الحسن الطوسی . طبع اول حیدرآباد سال ۱۳۵۸ جزء اول .

بر این دو ترجمه، نقل ناقص و نادرست دیگری را که مورد اصلاح ثابت بن قره قرار گرفته بود نیز مورد استفاده قرار داد لیکن از فحوای سخن وی چنین مستفاد میشود که چهارده مقالهٔ کتاب الکرة والاسطوانة ترجمهٔ اسحق بتمامی اساس کار تحریر اوقرار گرفت و در مابقی این کتاب نیز ترجمهٔ اسحق ازشرح اوطوقیوس مورد نظروی بوده است : «... انی کنت فی طلب الوقوف علی بعض المسائل المذکورة فی کتاب الکرة والاسطوانة لارشمیدس زماناً طویلا لکثرة الاحتیاج الیه فی المطالب الشریفة الهندسیة الی ان وقعت الی النسخة المشهورة من الکتاب التی اصلحها ثابت بن قرة وهی التی سقط عنها بعض المصادرات لقصور فهم ناقله الی العربیة عن ادراکه وعجزه بسبب ذلك عن النقل فطالعتها و کان الدفتر سقیماً لجهل ناسخه فسددته بقدر الامکان وجهدت فی تحقیق المسائل المذکورة فیه الی ان انتهیت الی المقالة الثانیة وعثرت الی ما اهمله ارشمیدس من المقدمات مع بناء بعض مطالبه علیه فتحیرت فیه وزاد حرصی علی تحصیله فظفرت بدفتر عتیق فیه شرح اوطوقیوس العسقلانی لمشکلات هذا الکتاب الذی نقله اسحق بن حنین الی العربیة نقلا علی بصیرة و کان فی ذلك الدفتر ایضاً متن الکتاب من صدره الی آخر الشکل الرابع عشر من مقالة الاولی ایضاً من نقل اسحق و کان مایذکره اوطوقیوس فی اثناء شرحه من متن الکتاب مطابقاً لتلك النسخة فوجدت من ذلك الدفتر ما کنت اطلبه و رأیت ان احرر الکتاب علی الترتیب . . . واذکر شرحما اشکل منه مما اورده الشارح اوطوقیوس... واثبت اعداد الاشکال علی حاشیتها بالروایتین فان اشکال مقالة الاولی فی نسخة ثابت ثمانیة واربعون وفی نسخة اسحق ثلاثة واربعون ففعلت ذلك ...» (۱)

۱۱ـ از ترجمه‌های کتاب المجسطی بطلیموس چنانکه دیده‌ایم (۲) یکی را باسحق ابن حنین نسبت داده‌اند. ازاین ترجمه نسخی دردست واز آنجمله است نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲٤۸۲ .نسخ خطی عربی که بدین عبارات آغاز میشود «جمل مافی المقالة الاولی من کتاب بطلیموس القلوذی المنسوب الی التعالیم وهو کتاب الکبیر

---

۱ ـ رجوع شود به تحریر الکرة والاسطوانة خواجه نصیرالدین طوسی چاپ حیدرآباد دکن ص ۲-۳

۲ ـ همین کتاب ص ۷۰

المعروف بالمجسطی ترجمه من اللسان الیونانی الی اللسان العربی لابی الصقر اسماعیل بن بلبل اسحق بن حنین بن اسحق المتطبب وصححه ثابت بن قرة . این ابو الصقر اسمعیل وزیر الموفق برادر المعتمد بوده که درسال ۲۷۸ یا ۲۷۹ هجری کشته شده است. نسخهٔ مذکور شامل شش قسمت اول از کتاب المجسطی است و نسخه‌یی دیگر از همان کتابخانه بشمارهٔ ۲۴۸۳ شامل هفت مقاله . خواجه نصیرالدین طوسی ترجمهٔ المجسطی اسحق را تحریر کرده واز آن نسخ بسیار موجود است .

از قسطا بن لوقا (ص ۷۱ـ۷۳)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الاکرثاونوسیوس . این کتاب در سه مقاله وپنجاه ونه شکل ودر برخی نسخ در پنجاه وهشت شکل است که بامر ابوالعباس احمد بن معتصم بالله از یونانی بعربی نقل شد . قسطا بن لوقا تا شکل پنجم از مقالهٔ سوم را ترجمه کرد وبعد از آن مترجم دیگری آنرا بپایان برد وثابت بن قرة الحرانی اصلاح نمود . نسخی از این کتاب در کتابخانهٔ مجلس [1] و کتابخانهٔ مدرسهٔ فاضلیهٔ مشهد [2] و کتابخانهٔ ملی پاریس (جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۷) و کتابخانهٔ برلین موجود است . تهذیبی هم از آن بدست محیی الدین محمد بن ابی الشکر مغربی الاندلسی شده است [3]. ترجمهٔ قسطا را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده واین تحریر در مجلد اول ازمجموعهٔ تحریرات خواجه درحیدرآباد چاپ شده ودرآغاز آن چنین آمده‌است: «کتاب الاکرلثاونوسیوس هو ثلاث مقالات وتسعة وخمسون شکلا وفی بعض النسخ بنقصان شکل فی العدد وقد امر بنقله من الیونانیة الی العربیة ابوالعباس احمد بن المعتصم بالله فتولی نقله قسطا بن لوقا البعلبکی الی شکل الخامس من المقالة الثالثة ثم تولی نقل باقیه غیره واصلحه ثابت بن قره» .

۲ ـ ترجمهٔ کتاب المساکین ثاوذوسیوس دردوازده شکل از قسطا دردست است [4]. این ترجمه را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده وآن در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی بسال ۱۳۵۸ در حیدرآباد چاپ شد و نسخ خطی متعدد آن هم

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۸۴ و ۱۱۴

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ۲۴۵

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۱۱۱ . فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۳۰۰-۳۰۱ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۸ .

۴ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۱۱۵ و ۱۱۷-۱۱۸ .

موجود است .

٣ ـ کتاب المطالع ابسقلاوس که نسخ آن در کتابخانهٔ مشهد [١] و دارالکتب مصر[٢] ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5052. Mf .258 باقیست . این کتاب را الکندی اصلاح کرد واین ترجمه واصلاح را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر نمود وتحریر او درجزو مجموعهٔ تحریرات وی (ج۲ سال ١٣٥٩) در حیدرآباد چاپ شد .ترجمهٔ کتاب المطالع ابسقلاوس درمجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٥٧ کتابخانهٔ ملی پاریس به‌اسحق بن حنین نسبت داده شده است .

٤ـ ترجمهٔ رسالة فی الآراءالطبیعیة التی یقول بها الحکماء ازفلوطرخس الیونانی. نسخهٔ این ترجمه در کتابخانهٔ حیدرآباد موجود است ونسخه‌یی دیگرازآن در کتابخانهٔ مرحوم ابوعبدالله زنجانی در زنجان[٣] .

٥ ـ ترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیة تألیف قسطوس بن اسکوراسکینه را حاجی خلیفه درجزو سایر مترجمان به قسطا نیز نسبت داده است . راجع بنسخهٔ موجود این کتاب رجوع شود باسم سرجس بن هلیا الرومی درصحایف آینده ازهمین کتاب .

٦ ـ از آثار فلسفی قسطابن لوقا که خوداوتألیف کرده وازذکرآن دراینجاچاره نیست « کتاب فی الفرق (یا : الفصل) بین النفس والروح »است. قسطا دربیان فرق میان روح ونفس گوید : روح جوهری مجرد و نفس مادی است،روح متمکن درمکان نیست و نفس متمکن درمکان است ، روح محاط درجسم نیست ونفس محاط درجسم میتواند بود ، روح باقی و غیرفانی است ونفس ازمیان میرود و دوباره بوجود میآید ، نفس حکم آلتی برای روح دارد وامیال وفرمانهای آنرا باعضاء وحواس انتقال میدهد. دراین رساله قسطا بسیاری از اعمال جسم مانند تنفس ، دوران دم، احساس وحرکت را تعریف میکند ونیزراجع باعمال نفسانی مهمی مانند فکر، ادراك ، حفظ وغیره مطالعه مینماید . کتاب الفرق بین النفس

---

١ ــ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص٣٥٦ و٣٥٩

٢ ــ منقول ازفهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ٥ ص ٢٠٢

٣ ــ تذکرةالنوادر من المخطوطات العربیة . حیدرآباد ١٣٥٠ هجری ص ١٣٩ .

والروح را یوحنا هیسپالنسیس بلاتینی درآورده واین ترجمهٔ او را گـابریلی بچاپ رسانیده[۱] وهورتن درباب آن مطالعهٔ دقیق کرده است[۲].

۷ ـ ترجمهٔ «کتاب فی رفع الاشیاء الثقیلة» از ایرن الاسکندرانی که از کتب بسیار مهم ومعتبر است. این ترجمهٔ قسطا بن لوقا راکارادوو با نقل آن بزبان فرانسوی، بسال ۱۸۹۳ در روزنامهٔ آسیایی (دورهٔ نهم ج۱ص۳۸٦-٤۷۲ وج۲ص۱۵۲-۲٦۹و۴۲۰-۵۱٤) چاپ کرده است. ترجمهٔ آلمانی این کتاب را نیکس[۳] وشمیدت[٤] درسال ۱۹۰۰ چاپ کرده اند. ازاین کتاب اطلاعات جامعی ازعلم الحیل (مکانیك) یونانی بدست میآید واین همان کتاب الحیل ایرونست که قدما ترجمهٔ آنرا بقسطا نسبت داده‌اند.

علاوه برآثار موجودی که از قسطا نقل کرده‌ایم از تألیفات این دانشمند درطب و ریاضیات وطبیعیات کتب متعددی موجود است کـه هریك درجای خود مذکور خواهد افتاد.

از حبیش بن الحسن الاعسم (ص ۷۳-۷۴)

چند ترجمه از آثار ابقراط وجالینوس باقی مانده است. چنانکه میدانیم غالب کتبی که حبیش ترجمه کرد بحنین بن اسحق نسبت داده شدو حتی اکنون نسخی از ترجمه‌ها دردست است که دربعضی بحنین ودر برخی بحبیش نسبت داده شده است. بهرحال از آثاری که اکنون باسم حبیش موجود است کتب ذیل را نام میبریم:

۱ـ کتاب عهد ابقراط که حنین بن اسحق اصل آنرا از یونانی بسریانی وحبیش بمشارکت عیسی بن یحیی از سریانی بعربی درآورد. این کتاب درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۱- La Risalah di Qusta ben Luqa sulla differenza tra lo spirito el' anima. Rendiconti della Reale Accademia dei Lincei, XIX, 1910, p.622.

۲- Die philosophischen Systeme der spekulativen Theologie im Islam, 2 ème édition, II, 1878, p. 117

۳- L. Nix ٤- W. Schmidt

۲ ـ کتاب منافع الاعضاء[۱] جالینوس در هفده مقاله که حبیش آنرا نقل وحنین اصلاح کرد . این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین بنام حبیش است ولی درنسخهٔ شمارهٔ ۲۸٥۳ کتابخانهٔ ملی پاریس بنام حنین آمده وانتساب آن بحبیش اصح است . شرحی ازعبدالرحمن بن علی بن ابی صادق براین کتاب دردست است[۲] .

۳ـ ترجمهٔ کتاب خصب البدن ازجالینوس درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

٤ ـ التشریح الکبیر (= کتاب التشریح) جالینوس، این کتاب هم باسم حنین موجود است وآنرا م. سیمون[۳] چاپ کرده و بر گشتراسر[٤] طی تحقیق ومطالعهٔ دقیق که درمقدمهٔ همان کتاب کرده انتساب این ترجمه را بحبیش مدلل ساخته است[٥].

٥ ـ ترجمهٔ کتاب حیلة البرؤ که نقل آن بحبیش وحنین هردو نسبت داده شده ، باقیست ودرجزو آثار موجود حنین ذکرشده است .

از عیسی بن یحیی (ص۷٤ـ۷٥)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الاخلاط جزومجموعهٔ اثنی‌عشر ابقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین موجوداست. این کتاب را عیسی برای احمد بن موسی بعربی درآورده بود .

۲ ـ ترجمهٔ عربی قسمتی از کتاب عهد ابقراط را ازترجمهٔ سریانی حنین به عیسی وقسمتی دیگررا بحبیش نسبت داده‌اند وما درذکرآثار حبیش ازآن سخن گفته‌ایم .

ترجمهٔ کتب دیگری مانندابیذیمیای ابقراط و کتاب تدابیرامراض الحادهٔ ابقراط هم بحنین وهم بعیسی بن یحیی منسوب است وما نسخ آنهارا درذکرآثارحنین نشان داده‌ایم.

عیسی بن یحیی هم دچارهمان سرنوشت حبیش شده و بسیاری ازآثاراو بحنین منسوب گردیده است .

---

۱ ـ De usu partium

۲ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸٥٤

۳ ـ M. Simon: Sieben Bücher Anatomie des Galen

٤ ـ G.Bergstrasser

٥ ـ رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ذیل عنوان حنین بن اسحق بقلم J. Ruska

از حجاج بن یوسف بن مطر (= مطران) (ص ۷۵)

۱ ـ ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس دردست است[۱] .

۲ ـ چنانکه میدانیم حجاج دو ترجمه از اصول الهندسه (جومطریا) اقلیدس کرد یکی معروف به الهارونی ودیگر مشهور به المأمونی. اسحق بن حنین وابوعثمان الدمشقی نیز آنرا نقل کردند. نقل حجاج واسحق (باصلاح ثابت بن قره) اساس کار خواجه نصیر الدین طوسی درتحریر اقلیدس قرار گرفته ونسخ این تحریر بسیاراست .

از ثابت بن قرة الحرانی (ص ۷۵-۷۸)

ترجمه‌های متعدد وتألیفات بسیاردردست است . تألیفات اووپسرش ابوسعید سنان ابن ثابت ونواده‌اش ابراهیم بن سنان هریك درجای خود مذکورخواهدشد واینك میپردازیم بذکرآثار منقول وبعضی از اصلاحات ثابت :

۱ـ ترجمهٔ مأخوذات ارشمیدس بتفسیر ابوالحسن علی بن احمد النسوی که نسخی از آن موجوداست[۲] این ترجمه را خواجه نصیر الدین طوسی تحریر کرده وآن درمجموعهٔ تحریرات وی (ج۲ سال ۱۳۵۹) درحیدرآباد چاپ شده است .

۲ ـ از کتاب الکرة المتحرکة اوطولوقوس که ثابت آنرا ترجمه واصلاح کرده، نیز نسخی موجوداست[۳] وتحریر آن که بدست خواجه نصیر الدین طوسی صورت گرفته درجزومجموعهٔ تحریرات وی (ج۱ سال ۱۳۵۸) درحیدرآباد چاپ شده است .

۳ـ کتاب المفروضات درسی وشش ودربعضی نسخ درسی وچهارشکل ازثابت بتحریر خواجه نصیر الدین طوسی در دست است که درجزو مجموعهٔ تحریرات وی چاپ شده . این کتاب را درغالب نسخ باسم ثابت وازتألیفات اوذکر کرده‌اند لیکن ترجمه یا اصلاح ثابت از «کتاب المفروضات» ارشمیدس است کدا بن الندیم آنرا جزو کتب موجودومنقول آن استاد محسوب داشته است[٤] .

---

۱ ـ رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج ۱ ص ۳٦۳

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۱۱۵ . کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰۲ وجزآن

۳ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷ . کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ .5932 Mf 258 . فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۳۰۹-۳۱۰ وص ۳۵۵ . فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص ۱۱۱و۱۱۷-۱۱۸

٤ ـ الفهرست ص ۳۷۲

۴ ـ «کتاب اوطولوقس فی الطلوع والغروب من اصلاح ثابت وهو مقالتان وستة وثلاثون شکلا» . این عنوان تحریر خواجه نصیرالدین طوسی از کتاب مذکور است که درجزو مجموعهٔ تحریرات آن استاد درحیدرآباد چاپ شده و نسخ خطی متعدد از آن دردست است .

۵ ـ «مقالة فی ان الخطین اذا خرجا علی اقل من زاویتین قائمتین التقیا» . این مقاله باسم ثابت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود ومسلماً ترجمهٔ اوست از اثر ابلونیوس بهمین نام که ابن الندیم درپایان فهرست کتب ابلونیوس ذکر کرده و گفته است «وقد ذکر ثابت بن قرة ان له (ای لابلونیوس) مقالة فی ان الخطین اذا اخرجا علی اقل من زاویتین قائمتین یلتقیان» [1] نسخهٔ مذکور درچهارشنبه ۲۷ ربیع الثانی سال ۳۵۹ هجری درشیراز استنساخ شده .

۶ ـ رسالة فی الشکل القطاع که در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وعبارتست از قسمتی از کتاب الاشکال الکریة از منالاوس .

۷ ـ کتاب ارشمیدس فی الدوائر المتماسة ، ترجمه وتحریر ثابت که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود است [2] .

۸ ـ «کتاب ارشمیدس فی اصول الهندسة» که ثابت بن قره آنرا از یونانی بعربی برای ابوالحسن علی بن یحیی نقل کرد [3] . این همان کتاب المأخوذات ارشمیدس است ودرمجموعه یی از رسالات ابواسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت متعلق بکتابخانهٔ دائرة المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد بدونسبت داده شده است [4] .

۹ ـ «کتاب اوطوقیس فی حکایة ما استخرجه القدماء من خطین بین خطین حتی یتوالی الاربعة متناسبة نقل ابی الحسن ثابت بن قرة» درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷۳

۲ ـ Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public library at Bankipore, by Maulavi Azîmu'd - dîn Ahmad, Calcutta' volume XXII, p. 78-79.

۳ ـ ایضاً فهرست بانکیپور ج ۲۲ ص ۷۹-۸۰

۴ ـ تذکرة النوادر من المخطوطات العربیة . ص ۱۵۱

ملی پاریس موجود وهمانست که بنام «کتاب فی‌الخطین» [۱] مشهورمیباشد وابن‌الندیم ترجمهٔ عربی آنرا بثابت‌بن قره نسبت داده است .

۱۰ ـ کتابی منسوب بثابت‌بن‌قره درباب بیماریهای اسبان درنود فصل‌در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بنابر اشاره‌یی که درآن کتاب آمده ازفارسی(پهلوی)بعربی نقل شده واگراین سخن درست باشد ترجمه ازثابت نیست .

۱۱ـ سه مقالهٔ آخر ازهفت مقالهٔ کتاب‌المخروطات یاقطع مخروطات ابولونیوس. ناقلان دورهٔ اسلامی هرهفت مقالهٔ کتاب را بعربی درآوردند واز ثابت جزسه مقالهٔ آخر اسم برده نشده است . از این ترجمه نسخی وازآنجمله نسخه‌یی در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است [۲] . تحریری ازاین کتاب بدست محیی‌الدین الاندلسی شده است [۳] متن عربی این کتاب بلاتینی ترجمه شده وهردومتن بسال ۱۷۱۰ بطبع رسیده است .

۱۲ ـ ترجمهٔ کتاب اقلیدس «فی‌القسمة» که بنا برنقل ابن‌الندیم ثابت آنرا اصلاح کرده وموضوع آن تقسیم خطوط مستوی است . نسخه‌یی ازآن درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است . ویکه [۴] ترجمه‌یی از این رساله را درروزنامهٔ آسیایی (جزوهٔ سپتامبر ـ اکتبر ۱۸۵۱) چاپ کرد .

۱۳ـ ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلمیوس. ازاین کتاب دونسخه‌در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجوداست. [۵] ابن‌الندیم از این کتاب بنام «کتاب جغرافیا فی‌المعمور وصفة‌الارض» یاد کرده وترجمهٔ مشهور ونیکوی آنرا از ثابت‌بن قرة دانسته است [۶] .

۱۴ ـ کتاب‌الثقل والخفة اقلیدس باصلاح ثابت‌بن قره در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6014· Mf ·258 ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷۴ ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۶۵

۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی وفارسی وترکی لیندزبانا ص ۴ .

۴ ـ Woepcke

۵ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۵۵ و ۱۵۶

۶ ـ الفهرست ص ۳۷۵

۲۴۵۷ نسخ خطی عربی ونسخه‌یی دیگردر کتابخانهٔ فاضلیهٔ مشهد [۱] موجود است .
در بعض نسخ موجود این کتاب بارشمیدس منسوب است وابن الندیم آنرا باقلیدس نسبت داده [۲] .

۱۵ ـ «کتاب عمل الدائرة المقسومة سبعة اقسام متساویة لارشمیدس ترجمة ابی‌الحسن ثابت‌بن قرة » اصلاح وتحریرمصطفی صدقی ازعلمای قرون متأخر. این نسخه در دارالکتب‌المصریه موجود است . [۳]

از ابوعثمان سعیدبن یعقوب الدمشقی (ص ۷۹ ـ۸۰)

۱ـ ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس‌درمجموعهٔ شمارهٔ۲۳۴۶ نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ ملی پاریس[۴] با حواشی وتعلیقاتی که بیشتر از حسن‌بن سوار است . درآخرآن‌چنین آمده است : « تم مدخل فرفوریوس‌الموسوم بایساغوجی نقل‌ابی عثمان‌الدمشقی قوبل‌به نسخة مقروءة علی یحیی‌بن عدی ، فکان موافقا .»

۲ـ درهمین مجموعه کتاب دیگری از منطقیات بنقل ابوعثمان دمشقی است وآن هفت مقالهٔ اول‌ازطوبیقاست . ابی‌عثمان خود میگوید دراین مقاله چندموضع‌است که ما آنرا چنانکه ازظاهرعبارت برمیآمدترجمه کردیم‌لیکن‌معنی‌آن‌درست برمامعلوم نشد، بازدرآن‌نظرخواهیم کردوهرچه را معنای آن‌برما معلوم ودرست شد ذکرخواهیم نمود. درآخر مقالهٔ هفتم چنین آمده است : « تمت‌المقالة السابعة من کتاب طوبیقا نقل ابی‌عثمان سعیدبن یعقوب‌الدمشقی وهی آخرماوجدت من‌نقله لهذا الکتاب » [۵]

۳ ـ مقالة‌الاسکندرالافرودیسی فی‌القول فی‌مبادی الکل علی رأی ارسطوطالیس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ مجلس شورای ملی[۶] ونیز در کتابخانهٔ مشهد [۷] موجود است . درپایان نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد قسمتی از کتاب طیماوس بعنوان «اقاویل افلاطن

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ۲۴۶ ۲ ـ الفهرست ص ۳۷۲
۳ ـ منقول از فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰۳
۴ ـ شرح این مجموعه را در تکمله راجع به اسحق‌بن حنین وابن‌الخمار بیابید .
۵ ـ منطق ارسطو مقدمهٔ ج ۱ ص ۲۷
۶ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹۶
۷ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۴ ص ۲۵۴

فی کتاب طیماوس من کتبه فی امر النفس والعقل » نقل شده است . ترجمهٔ این کتاب در مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق با براهیم‌بن عبدالله النصرانی - الکاتب نسبت داده شده است .

٤ - ترجمهٔ یکی از مقالات الاسکندر الافرودیسی در اینکه « هل المتحرك علی عظم ما یتحرك فی اول حرکته علی اول جزء منه ام لا ؟ » در جزو مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در مکتبة الظاهریة (دمشق) موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ج۱ص۲۷۸-۲۸۰) چاپ کرده است .

در دنبال این مقالات مقالات دیگری بدین شرح از مجموعهٔ مذکور نقل وطبع شده است :

۵ - « مقالة الاسکندر الافرودیسی فی الرد علی کسوقراطیس[1] فی ان الصورة قبل الجنس واول له اولیة طبیعیة» .

٦ - «مقالة للاسکندر فی انه قد یمکن ان یلتذ الملتذ ویحزن معاً علی رأی ارسطو»

٧ - «مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان القوة الواحدة یمکن ان تکون قابلة للاضداد جمیعاً علی رأی ارسطوطالیس »

٨ - « مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان المکون اذا استحال من ضده ایضاً معاً علی رأی ارسطوطالیس »

٩ - «مقالة الاسکندر فی الصورة وانها تمام الحرکة وکمالها علی رأی ارسطو »

١٠ - مقالة الاسکندر فی اثبات الصور الروحانیة التی لاهیولی لها »

١١ - « مقالة الاسکندر فی ان الفعل اعم من الحرکة علی رأی ارسطو » [2]

١٢ - « مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان الفصول التی بها یقسم جنس من الاجناس لیست واجب ضرورة ان تکون توجد فی ذلك الجنس وحده الذی ایاه تقسم ، بل قد یمکن

---

١ - ظ: کسنوفراطیس یعنی Xenocrates شاگرد مشهور افلاطون که درسال ۳۳۹ ق م. بریاست آکادمی رسید ودرسال ۳۱٤ ق.م درگذشت .

٢ - درپایان این مقاله چنین آمده است : هذه المقالات المنسوبة الی الاسکندر الافرودیسی کلها من نقل ابی عثمان سعید الدمشقی وهذه النسخة الثانیة من خط الدمشقی .

ان تقسم بها اجناس اكثر من واحد ليس بعضها من نتائج بعض» که درحواشی آن تعلیقاتی از ابوعمر والطبری منقول از ابوبشر متی بن یونس القنائی یافته میشود .

۱۳ ـ مقالة فی اللون وای شیء هو علی رأی الفیلسوف (یعنی ارسطو) درمجموعه یی متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال وهمچنین در کتابخانهٔ برلین موجود است (۱)

۱٤ ـ «مقالة فی ان الزیادة والنمو هما فی الصورة لافی الهیولی» که ترجمهٔ لاتینی آن هم موجود ونسخهٔ خطی آن درمجموعهٔ اسکوریال مضبوط است (۲) .

۱۵ ـ ترجمه یی ازمقالهٔ ثامسطیوس « فی الرد علی مقسیموس (۳) فی تحلیل الشکل الثانی والثالث الی الاول» . مقسیموس بتبعیت از رأی ایامبلیخوس وفرفوریوس معتقد بود که برهانهای شکل دوم وسوم از براهین کامله هستند درصورتیکه ثامسطیوس بپیروی از ارسطو معتقد بنقص آنها بود و بهمین سبب هم میان آندو مشاجره و بحثی در گرفت و ثامسطیوس این رساله را در رد نظر مقسیموس نوشت . این رساله در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۷۱ مکتبة الظاهریة دمشق موجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درمجلد اول ازمجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۳۰۹-۳۲۵) چاپ کرده است .

۱٦ـ «المقالةالاولی من کتاب بس فی الاعظام المنطقه والصم التی ذکرت فی المقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی الاسطقسات » جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست. ویکه مستخرجی از این رساله در زمرهٔ یادداشتهای آکادمی علوم ج ۱٤ منتشر کرده است (٤)

۱۷ ـ «المقالةالثانية من تفسير المقالة العاشرة من كتاب اوقليدس فی الاصول» که درمجموعهٔ فوق الذکر موجود واستنساخ آن از احمد بن محمد بن عبدالجلیل ریاضی دان معروف قرن چهارم ومؤرخ بتاریخ سال ۳۵۸ هجری است .

---

۱ ـ مقدمهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۵۵ ۲ ـ ایضاً ص ٥٦

۳ ـ مقسیموس ازمیری Maxime de Smyrne دانشمند قرن چهارم میلادی منسوب بمدرسهٔ ایامبلیخوس متوفی بسال ۳۷۰ میلادی است .

٤ ـ Wœpcke : Essai d'une restitution des travaux perdus d'Apollonius sur les quantités irrationnelles.

۱۸ ـ «تفسیر یحیی النحوی لکتاب جالینوس فی النبض الصغیر الی طوثرون نقل ابی عثمان الدمشقی» نسخهٔ آن بشمارهٔ 6230. we. 1184 در کتابخانهٔ برلین موجوداست.

۱۹ـ ترجمهٔ کتاب تشریح العصب که خود قسمتی است از کتاب معروف جالینوس موسوم به المقالات الخمس فی التشریح بنام ابوعثمان در جزو کتاب المقالات الخمس جالینوس مضبوط در کتابخانهٔ برلین[۱] موجود است. باید بیاد داشت که ترجمهٔ همهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق نیز نسبت داده‌اند.

از اصطفن بن بسیل (ص ۸۰)

ترجمهٔ کتاب الحشائش[۲] دیسقوریدس (دیاسقوریدس، ذیاسقوریذوس) العین زربی که بنام «الادویة المفردة»[۳] وخواص الاشجار[٤] و کتاب دیسقوریدس فی مواد العلاج[٥] ومفردات دیسقوریدس هم معروف میباشد، باصلاح حنین بن اسحق در دست است[٦]. لکلر[۷] راجع باین کتاب درروزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ ژانویهٔ ۱۸٦۷) تحقیقی دارد. کتاب الحشایش در پنج مقاله است ودر آغاز مقالهٔ چهارم آن چنین آمده: «المقالة الرابعة من کتاب دیسقوریدس انا قدذکرنا ایها الحبیب اریوس فی الثلاث مقالات التی سلفت من هذا الکتاب الافاویه والادهان والطیب والشجر والحیوان والبقول والنبات والعصارات والبزورونحن آخذون فی هذه المقالة فی الکلام فیما بقی علینا من النبات واصول النبات». وازهمین شرح موضوعات کتاب معلوم میشود.

راجع بکتاب الحشایش، ابن ابی اصیبعه گفته است[۸] که ابوداود سلیمان بن

---

۱ ــ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ٥ ص ٥۰۲.

۲ ــ Traités des plantes

۳ ــ طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦

٤ ــ درنسخهٔ کتابخانهٔ مشهد

٥ ــ درنسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا.

٦ ــ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸٤۹ نسخ خطی عربی (فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ٥۱۳) ونسخهٔ ناقص دیگری بشمارهٔ ۲۸٥۰ (ایضاً ص ٥۱۳). کتابخانهٔ مشهد (فهرست آن کتابخانه ج ۳ ص ۲٥٤). کتابخانهٔ ایاصوفیه (دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۲۱). کتابخانهٔ جمعیت دائرة المعارف عثمانیه (تذکرة النوادر ص ۱۸۲). کتابخانهٔ باتکیپور کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا:
Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London 1894, p. 536.

۷ ــ Leclerc

۸ ــ طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦–٤۷

حسان معروف با بن جلجل طبیب اندلسی معاصر هشام المؤید بالله (۳٦٦ـ ۳۹۹ هجری) آنرا تفسیر کرده ودر آغاز کتاب گفته است که کتاب دیسقوریدس در بغداد در دولت عباسیان وبعهد جعفر المتوکل ترجمه شده ومترجم آن از زبان یونانی بزبان عربی اصطفن بن بسیل بوده است واین کتاب را حنین بن اسحق تصفح وتصحیح کرد. اصطفن از اسامی یونانی این کتاب هرچه را معادلی در عربی یافت بتازی ترجمه کرد وهر اسم را که معادلی درعربی نداشت همچنان بیونانی آورد تا مگر بعد ازو آنهارا باالفاظ معینی از عربی بنامند. چون این ترجمهٔ اصطفن باندلس رسید درایام الناصر عبدالرحمن بن محمد (۳۳۰ ـ ۳۵۰) صاحب اندلس ارمانیوس پادشاه قسطنطنیه درسال ۳۳۷ نامه‌یی بدونگاشت وهدایای گرانبهایی برای او فرستاو ودر جملهٔ این هدایا کتاب الحشایش دیسقوریدس مصور بتصاویر رومی عجیب وبمتن اصلی یونانی بوده است. ارمانیوس در نامهٔ خود بالناصر نوشته بود که از کتاب دیسقوریدس فایده‌یی نمیتوان گرفت مگر با مردی که زبان یونانی نیك بداند واین ادویه را خوب بشناسد وچون در این هنگام کسی که زبان یونانی داند نبود آن کتاب همچنان در خزانهٔ عبدالرحمن الناصر بزبان یونانی باقی ماند وبزبان عربی ترجمه نشد وآنکه در دست مردم بود ترجمهٔ اصطفن بود که از بغداد آورده بودند. الناصر درجواب نامهٔ خود بار مانیوس ازومردی‌را که آشنا بزبان یونانی ولاتینی باشد بخواست تا مترجمانی را که لاتینی بدانند تعلیم دهد وآنان بترجمهٔ عربی کتاب مبادرت کنند. ارمانیوس راهبی را بنام نقولا بقرطبه فرستاد و او درسال ۳٤۰ بقرطبه رسید وبیاری چندتن از طبیبان آگاه اسماء عقاقیر کتاب دیسقوریدوس را تصحیح کرد.

ترجمهٔ دیگری از همین کتاب بدست سالم ملطی بامر حکمران دیاربکر الب ینانج قتلغ بیك ابوالمظفر بن تمرتاش غازی ابن ارتق شهاب الدوله ازحکمرانان ارتقی قرن ششم هجری) از سریانی بعربی صورت گرفت ویکبار دیگرهم بدست مهران بن نصور ترجمه شد واین ترجمه درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ مشهد بنام خواص الاشجار وجود است (۱)

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۵٤

از اسطاث (۱) (ص۸۰)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الحروف ارسطومعروف بالهیات تا آخر مقالةاللام در دست و همانست که ناشر « تفسیرما بعدالطبیعة لابن رشد » آنرا در کتاب مذکورنقل کرده‌است وآنچه ابوالولید بن رشد اساس کار خود در تفسیر این کتاب قرار داده غیر از مقالهٔ الالف الصغری که از ترجمهٔ اسحق‌بن حنین استفاده کرده بود از روی ترجمهٔ اسطاث است .

۲ ـ ترجمهٔ کتابی در فلاحت نیز برای یحیی بن خالد برمکی از وی در دست است (۲)

از ابن ناعمه (عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی) (ص۸۳)

۱ ـ ترجمهٔ سوفسطیقا (المغالطین) ارسطو که درمجموعه‌یی ازمنطقیات ارسطو متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۳٤٦ همراه سه ترجمهٔ دیگرازسوفسطیقامضبوط است وبدین‌کلمات‌ختم میشود: تم کتاب ارسطوطالس المسمی سوفسطیقافی التبصیر بمغالطة السوفسطائیة ، نقل الناعمی ولله علی ذلك‌الحمد والمنة .

۲ ـ ترجمهٔ اثولوجیا منسوب بارسطومعروف به‌کتاب المیامر (۳) که از ده میمر پدید آمده است ، چهارمیمر اول آن متضمن مباحث نوافلاطونی درباب مبداء اول وعقل کلی ونفس کلی ونفس ناطقه و نفوس بهیمیه ونامیه و طبیعیه و شرف عالم عقلی وازوم خلع بدن وتسکین حواس و وساوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی است . در میمر پنجم راجع بخالق و کیفیت ابداع واحوال اشیاء در نزد او سخن رفته است و در میمر ششم از کواکب ودر میمر هفتم در نفس شریفه ودر میمر هشتم در صفت نار و در میمر نهم در نفس‌ناطقه وبقای‌آن بعد ازموت جسم ودرمیمردهم درباب علت‌اولی‌واشیائی که‌از اوبوجود آمده‌اند. ازاین کتاب نسخ‌متعدد در کتابخانه‌های‌مجلس وموزهٔ‌بریتانیا ومشهد وکتابخانه‌های مصرواستانبول وبانکیپور وبرلین و کتابخانهٔ ملی‌پاریس وجزآن موجود است ویکبار درحاشیهٔ قبسات درتهران بسال ۱۳۱۵ وبار دیگردرسال ۱۸۸۲ بتصحیح و

---

۱ ـ Eustathius ۲ ـ تاریخ ادبیات عرب، بر کلمن ، ج ۱ ص ۳٦۳-۳٦٤

۳ ـ میامر جمع کلمهٔ سریانی میمر (maïmar) بمعنی مبحث ، مقال ، گفتاراست .

تحشیهٔ فریدریك دیه‌تریسی دربرلن چاپ شده است. ابوعلی بن سینا را شرحی براین کتابست که دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درمجموعهٔ ارسطو عند العرب با مقابلهٔ چند نسخه ازصحیفهٔ ۳۷تا۷٤چاپ کرده است وبنا برعقیدهٔ وی ابن تفسیر جزئیست از کتاب الانصاف شیخ.

از ابو بشر متی بن یونس القنائی (ص۸۳)

۱ـ ترجمهٔ کتاب فی‌الشعر(ابوطیقا) بعنوان «کتاب ارسطوطالیس‌فی‌الشعراء نقل ابی بشر متی‌بن یونس القنائی من السریانی الی‌العربیة» در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤۶ کتابخانهٔ ملی پاریس‌دردست است. این ترجمه یك بار درلندن بسال ۱۸۸۷ وباردیگر در وین (۱۹۲۸ـ۱۹۳۲) طبع شده است [۱] وهر دو ناشر آن کتاب بترجمهٔ جداگانهٔ آن هم مبادرت کردند.

درهمین مجموعه برحواشی رسالات منطقی ارسطو تعلیقات و توضیحات مفصلی هست که قسمت بزرگ آن از حسن بن سوار وقسمتی دیگر از متی بن یونس میباشد.

۲ ـ ترجمهٔ کتاب‌انالوطیقا الاواخر (انالوطیقا الثانیة) معروف به کتاب البرهان ارسطو هم درهمین مجموعه از ابوبشر متی دردست است وچنین شروع میشود:

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. کتاب انالوطیقا الاواخر وهوالمعروف بکتاب البرهان لارسطوطالس، نقل ابی‌بشر متی‌بن یونس القنائی الی‌العربی من نقل اسحق‌بن‌حنین‌الی السریانی.» ودرآخر مقالهٔ اول آن‌چنین آمده‌است:تمت‌المقالة‌الاولی‌من کتاب‌ارسطوطالیس ی‌البرهان نقل ابی بشر متی‌بن یونس القنائی من‌السریانی الی‌العربی. نقلت من نسخة خط الحسن‌بن سوار، قوبل به نسخة کتبت من‌نسخة عیسی‌بن اسحق‌بن زرعة المنقولة ن نسخة یحیی‌بن عدی فکان موافقاً لها.» ودر آغاز مقالهٔ دوم هم باز بنقل آن بدست ی‌بشر متی‌بن یونس از سریانی اشاره شده ودرآخر این مقاله چنین آمده است: «تمت

---

۱ — D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam. — Londini, 1887.

J. Tkatsch: Di Arabischen Uebersetzung der Poetik, Wien, 1928 — 1932

المقالة الثانية من انولوطيقا الثانية وهی آخر کتاب البرهان نقل ابی بشر متی بن یونس القنائی من السریانی الی العربی. نقلت من نسخة الحسن بن سوار. قوبل به نسخة کتبت من نسخة عیسی بن اسحق بن زرعه المنقولة من نسخة یحیی بن عدی فکان ایضاً موافقاً لها»(۱)

۳ـ تعلیقاتی از ابو بشر بر مقالهٔ الاسکندر الافرودیسی «فی الفصول» ترجمهٔ ابی عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی در دست است . این تعلیقات را ابوعمر والطبری از ابو بشر نقل کرده ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درحواشی مقالهٔ مذکور در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۲۹۵ـ۳۰۸) چاپ کرده است .

از ابوزکریا یحیی بن عدی (ص ۸۳-۸۴)

مترجم وفیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه ها وتألیفاتی دردست است . از تألیفات موجود او بعداً در ذکر آثار فیلسوفان سخن خواهیم گفت اما از ترجمه های او نقلی از سوفسطیقای ارسطو جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که آنرا از سریانی بعربی نقل کرد واین ترجمه چنین شروع میشود : « سوفسطیقا بنقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی اعلی الله منزلته ... » وبدین کلمات پایان می یابد : «تم کتاب ارسطوطالیس فی تبکیت(۲) السوفسطائین نقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی، رفع الله درجته والحقه بالابرار الصالحین والاخیار الطاهرین من اهل طبقته ، من اللغة السریانیة الی اللغة العربیة » (۳)

از ابن زرعه (ص ۸۴)

مترجم وفیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه یی از سوفسطیقا جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست که باسه ترجمهٔ دیگر ازهمین کتاب همراه میباشد. این نسخه بدین نحوختم میشود : « تم کتاب سوفسطیقا ای التظاهر بالحکمة لارسطوطالس الفیلسوف نقل عیسی بن اسحق بن زرعه من السریانی بنقل اثانس . . . » (٤) . از ابن

---

۱ ــ منطق ارسطو ج۱ ص ۲٤ــ۲۵

۲ ــ تبکیت : درشتی وسرزنش کردن وغلبه کردن بحجت (صراح اللغة)

۳ ــ مقدمهٔ منطق ارسطو ج۱ ص ۲۸-۲۹ .

٤ ــ ایضاً مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۳۰

زرعه کتب متعددی در اثبات اصول مذهبی وی باقی مانده است که بعد از این مذکور خواهد افتاد.

از نظیف القس الرومی (نظیف بن یمن المتطبب) (ص۸۵)

که ابن‌الندیم از قصد او بنقل مقالهٔ دهم اقلیدس یاد کرده بود، ترجمه‌یی باقی مانده‌است بدین‌عنوان «هذا مانقله نظیف‌بن یمن‌المتطبب مما وجد فی‌الیونان‌من‌الزیادة فی‌اشکال المقالة العاشره» که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط وشامل دوقسمت است: نخست قضیهٔ اول از کتاب اقلیدس‌ودوم‌قضیهٔ ششم ازهمان کتاب. نظیف این قسمت را از یونانی ترجمه کرد.

از ابن وحشیة الکلدانی (ص۸۶-۸۷)

۱ - کتاب‌الفلاحة‌النبطیة که‌ابن وحشیه‌آنرا بسال ۲۹۱هجری ازلغت‌نبطی‌بزبان عربی‌درآورد. نسخ‌متعددی‌ازاین‌ترجمه‌موجوداست‌ازآنجمله‌در کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس‌بشمارهٔ ۲۸۰۳ نسخ خطی عربی ودر کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول بشمارهٔ ۲٤۸۵ ودر کتابخانهٔ حمیدیهٔ استانبول بشمارهٔ۱۰۳۱ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ**6205. Mq. 469** و۶۲۰۶.

تلخیصی ازاین کتاب بنام «مختصر کتاب الفلاحة» ترتیب یافته که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود[1] وشامل ۲۵۸ باب است. تلخیص کننده در آخر کتاب چنین آورده است: «فرغ من کتابته واختصاره اضعف عبادالله واحوجهم الی‌عفوه ورحمته علی‌بن حسن بن محمد الحسینی العراقی بالقاهره المحروسة فی‌عشر رجب‌الفرد سنة ثلاث وسبعین وثمانمائة.».

علی‌بن‌حسن درتاریخ ترجمهٔ این کتاب چنین آورره است: «وهذا الکتاب عربه رجل ... کان ... عالما الشهیر بابن وحشیة فی‌سنة احدی وتسعین ومأتین من‌تاریخ العرب من‌الهجرة‌واملاه‌علی‌بن‌ابی(ظ:علی‌ابی)طالب احمدبن‌حسین‌بن‌علی‌بن‌احمد(ظ:محمد)بن عبدالملك‌الزیات‌فی‌سنة‌ثمانی‌عشرة‌وتلثمائة‌من تاریخ‌العرب‌من‌الهجرة...»وازقول‌ابن‌وحشیة گفته‌است: «قال‌الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة ان هذا الکتاب صنفه ثلاثة انفار من حکماء النبط‌الاول منهم اسمه صغریث... ورجل حکیم اسمه ینبوشاذ فجاء بعدهما

۱ - فهرست کتابخانهٔ بانکیپور ج ۲۲ ص ۱۵۲-۱۵۸

رجل اسمه قوثامی. » تلخیص کننده در مقدمهٔ کتاب چنین آورده است : الحمدلله‌الذی خلق السماء فسواهن سبع سموات ... اما بعد فیقول العبدالفقیر الی‌الله تعالی الغنی‌علی بن حسن بن‌محمد...الحسینی العراقی ان کتاب‌الفلاحة‌النبطیة هواجل ماصنف فی‌الفلاحات. وقد عربه الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة بالفاظ عربیات لکن فیه طول تسأمه‌النفوس عند طلب‌الارادات ... فاقتطفت منه احسن الزاهرات . . . فقال اعلم یا بنی انی وجدت هذاالکتاب فی‌جملة ماوجدت من کتب الکسدانیین مترجمة بترجمة معناها بالعربیة کتاب افلاح‌الارض واصلاح‌الزرع والشجر والثمار ودفع‌الآفات عنها الخ ...»

۲ ــ کتاب دیگری بنام « کتاب‌اسرارالطبیعیات فی‌خواص‌النبات » ازابن‌وحشیه جزومخطوطات جمعیت دائرة‌المعارف عثمانیه درحیدرآباد موجود است (۱) .

از هلال بن ابی هلال‌الحمصی (ص ۸۹)

ترجمهٔ قسمتی ازکتاب المخروطات ابولونیوس برغامسی باقیست . چنانکه میدانیم (۲) وی چهار مقالهٔ اول ازکتاب مذکور را بعربی درآورده وترجمهٔ سه مقالهٔ دیگر را ثابت عهده‌دار شده بود . این کتاب را بعداً محیی‌الدین الاندلسی تحریر کرده بود وتحریر وی دردست است (۳) . متن عربی ترجمهٔ کتاب‌المخروطات نیز با ترجمهٔ لاتین آن بچاپ رسیده است (٤) .

از بسیل‌المطران (ص۸۹)

ترجمهٔ کتاب الاجنهٔ بقراط دردست ونسخه‌یی ازآن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

از تدرس (تذرس) السنقل(ص۹۰)

ترجمهٔ کتاب‌اناالوطیقاالاولی (التحلیلات‌الاولی ــ القیاس) ارسطودرمجموعهٔ‌شمارهٔ ۲۳٤۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

---

۱ ــ تذکرة‌النوادر ص ۱۸٤ ــ ۱۸۵

۲ ــ رجوع شود به ص ۱۰۶ از همین‌کتاب ۳ــ فهرست کتابخانهٔ لیندزیانا ص ٤

٤ ــ رجوع شود بآثار موجود ثابت بن قرة درهمین‌کتاب .

ضبط اسم تدرس (تذرس) السنقل بدرستی برمن معلوم نیست. شاید تدرس (تذرس)[۱] وتذاری[۲] وثادری الاسقف[۳] همه یکی وهم ریشه باکلمهٔ ثیادورس[٤] [٥] یا ثیانذورس[٦] باشد . در آغاز نسخهٔ خطی ترجمهٔ انالوطیقا الاولی که بعد راجع بآن سخن خواهیم گفت اسم ناقل «تذاری» آمده وبنا براین تذاری و ثیادورس (اسم ناقل همین کتاب در الفهرست) یکی است واز کجاست که این مرد همان نباشد که یکبار دیگر در الفهرست وطبقات الاطبا بشکل تذرس السنقل آمده وترجمه هایی از کتب حکمت بدو نسبت داده شده. اشکال این تطبیق در اینجاست که ابن الندیم با چند کلمه فاصله تذرس السنقل وتذاری را چون دو تن آورده است واگر یکی از این دو تکراری نباشد که بوسیلهٔ نساخ (ازاین جهت که ضبط این اسم بدوصورت درآمده بود) صورت گرفته باشد باید آندو اسم را ازیك شخص یعنی ازثیادورس بدانیم که از تصحیف تدرس (بکسر اول وضم دوم وسوم) پدید آمده باشد وبرای من تقریباً دراینکه تذرس و ثادری وتذاری و تیادورس همه صورتهای مختلفی ازاسم عربی شدهٔ «تئودورس» هستند تردیدی نیست. راجع به کلمهٔ «السنقل» فعلا اظهاری نمیتوانم کرد .

این تذرس یا تذاری یا تیادورس بهمان نحو که ابن الندیم و القفطی نوشته اند انالوطیقا الاولی ارسطو را بعربی ترجمه کرد وترجمهٔ خود را برحنین بن اسحق عرضه داشت تا اصلاح کند. راجع باین تیادورس دکتر عبدالرحمن بدوی ناشر ترجمهٔ انالوطیقا گوید[۷] : این تیادورس کیست ؟ آیا همان ثیادورس ابوقره اسقف حران است که در ۷٤۰ میلادی (۱۲۸ هجری) ولادت یافته وبسال ۸۲۰ میلادی (۲۱۰ هجری) در گذشته است یا دیگری ؟ غیر ممکن است که تیادورس ناقل انالوطیقا همین شخص باشد چه ابن الندیم گوید که او نقل خود را برحنین عرضه داشت وحنین آنرا اصلاح کرد اما حنین بسال ۱۹٤ هجری ولادت یافت (=۸۰۹ میلادی) وبسال ۲٦٤ هجری (= ۸۷۷

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰٤ الفهرست ص ۳٤۱

۲ ـ الفهرست ص ۳٤۱

۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰٦

٤ ـ Theodoros

٥ ـ الفهرست ص ۳٤۱

٦ ـ اخبار الحکما ص ۲۷

۷ ـ مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۱۷

میلادی) درگذشت یعنی یازده سال پیش از وفات ثیادورس متولد شد وبنابراین محال است که ثیادورس ابوقره نقل خود را براو عرضه داشته باشد. پس ناگزیر این تذاری (= تیادورس) شخص‌دیگری غیر ازثیادورس ابوقره‌اسقف حران است. اشتاین‌شنایدر این فرض را با استفهام پیش کشیده است که این تذاری ممکن است اسقف کرخ‌بغداد باشد که ابن ابی‌اصیبعه او را ازبین اطباء یاد کرده است واین فرضی است کـه برای تأیید یا رد آن دلیلی نداریم.

کتاب انالوطیقا الاولی ترجمهٔ تذاری را دکترعبدالرحمن بدوی درجزومجموعهٔ منطق ارسطو (ج۱ ص ۱۰۱ـ۳۰٦) چاپ کرده است وپیش از آن‌چاپ‌نشده‌بود. بدوی سعی کرد تمام حواشی وتعلیقاتی که در نسخهٔ اصل موجود و از ابن‌الخمار است دراین چاپ نقل ودرج شود.

ابراهیم بن عبدالله النصرانی الکاتب

نام وی را درشمارمترجمان ذکر نکرده‌ایم. ابن‌الندیم [۱] والقفطی [۲] ترجمهٔ دو کتاب ازکتب منطقی ارسطو را بوی نسبت میدهند. نخست طوبیقا (الجدل) که اسحق‌ابن‌حنین آنرا ازیونانی‌بسریانی‌نقل کرد ویحیی‌بن‌عدی نقل‌اسحق‌را بعربی‌درآورد وابوعثمان‌الدمشقی هفت مقاله ازآن وابراهیم‌بن عبدالله مقالهٔ هشتم از آنرا باز بعربی نقل کردند ونقل قدیم دیگری ازآن هم موجود بود.

دیگر کتاب ریطوریقا (الخطابه) که غیر از نقل قدیم نقلی از اسحق‌بن حنین ونقلی دیگر از ابراهیم‌بن عبدالله ازآن دردست بود.

۱ـ ترجمهٔ‌مقالهٔ‌هشتم‌ازطوبیقا ازدو کتاب‌مذکوردرمجموعهٔ‌شمارهٔ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است ودرآغازآن چنین‌آمده:«المقالة‌الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم‌بن عبدالله‌الکاتب من‌السریانی بنقل اسحق» درآخرآن هم همین مطلب بنحو ذیل تکرارشده است «تمت‌المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل‌ابراهیم‌بن عبدالله وهی آخرالکتاب.»

---

۱ ـ الفهرست ص ۳٤۹ ۲ ـ اخبارالحکما ص ۲۷ـ۲۸

۲ ـ ازوجود ترجمهٔ ریطوریقا بدست ابراهیم صریحاً اطلاعی نداریم جز آنکه درهمان مجموعهٔ شمارهٔ۲۳۴۶ که نام بردهایم ترجمهیی ازریطوریقای ارسطو ازسریانی بعربی موجود است که نام ناقل آن ذکر نشده وبعید نیست که این ترجمه از ابراهیم باشد که معمولا از سریانی بعربی نقل می کرد لیکن در این باب مطلقاً حکم قطعی نمیتوان کرد (۱).

۳ ـ ترجمهیی از مقالات اسکندر الافرودیسی بعنوان « القول فی‌مبادی الکل بحسب رأی ارسطاطالیس الفیلسوف» که ابراهیم ازسریانی‌بعربی درآورد.ترجمهٔ سریانی از یونانی بدست حنین‌بن اسحق صورت گرفته بود . این ترجمه درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق موجود است ودرآخر آن چنین آمده : «تمت مقالة لاسکندر فی‌مبادی‌الکل علی رأی ارسطوطالس نقلها من‌السریانی‌الی‌العربیة ابراهیم‌بن عبدالله‌النصرانی‌الکاتب ومن‌الیونانی الی‌السریانی ابوزید حنین‌بن اسحاق و نقلته من‌خط وما فی‌مستهل ذی‌العقدة من‌سنة ثمان وخمسین وخمسمائة هجریة » .

از اسحق بن ابی الحسن بن ابراهیم

ترجمهٔ «مقالة فی‌الرد علی‌جالینوس فی‌مادة‌الممکن» ازآثارالاسکندرالافرودیسی ربی دردست میباشد این کتاب درمجموعه‌یی‌متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال‌موجود است.

از سرجس(۲) بن‌هلیا (۳) الرومی

نام وی را درشمار مترجمان نیاوردهایم وازشرح احوال او اطلاعی‌دردست‌نداریم. کر وی در کشف الظنون‌آمده وترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیه‌بدونسبت داده شده‌است جی خلیفه میگوید :« کتاب‌الفلاحة‌الرومیة تألیف حکیم قسطوس‌بن اسکوراسکینه جمهٔ سرجس بن هلیا الرومی از رومی (یعنی زبان لاتینی) بعربی مشتمل بردوازده ، است وآنرا قسطابن لوقا البعلبکی واسطاث وابوزکریا یحیی‌بن عدی نیز ترجمه

۱ ـ دراین باب حکومت دکتر عبدالرحمن بدوی در مقدمهٔ کتاب ارسطو عندالعرب ص ۵۵- قابل ملاحظه است .

Sergius — ۲ Elia — ۳

کرده‌اند وترجمهٔ سرجس کاملتر وبهتر از ترجمه های دیگر بود . این کتاب بفارسی ترجمه شده وایرانیان آنرا پورنامه (ظ: ورزنامه) خواندند ویکی ازمترجمان آنرا از فارسی بعربی درآورد لیکن دراین کار از عهدهٔ لوازم ترتیب و کمال برنیامده‌است» (۱) ازاین کتاب الفلاحة‌الرومیه در آثار منقول قسطا ویحیی‌بن عدی خبری نیست وترجمهٔ حال سرجس هم بدست نیامد لیکن‌ازاین کتاب‌الفلاحة نسخی دردست است از آنجمله درموزهٔ بریتانیا بنام کتاب‌الفلاحة‌الرومیة ازقسطوس‌بن لوقاالرومی (۲) ودرنسخهٔ کتابخانهٔ برلین (بشمارهٔ **6204 Lbg 291**) چنین معرفی شده است : « هذه نسخة کتاب ماوضع فسطوس‌بن‌اسکوراسکیته (اسکوراستیکه) عالم‌الروم الذی‌کان یسمی‌فلسوفة (کذا)فیما وصف ومالایستغنی الزارعون وغیرهم من‌الناس [عنه] ثم علمه فیما ینفعهم الله بەفی معایشهم ویسمی هذا الکتاب بالفارسیة برزنامه وتفسیر برزنامه کتاب الزرع وهو اثنی عشرجزءاً» وهمین‌اسم فسطوس در کتاب مذکورفاسوس نیزآمد وبر کلمن‌آنراکاسیانوس باسوس‌اسکولاستیکوس (۳) ضبط کرده (٤). نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔولی‌الدین بشمارهٔ ۲٥۳۰ موجود است ودرسال ۱۲۹۳ (۱۸۷٦ میلادی) درقاهره بچاپ رسید .

از عیسی‌بن ابراهیم البصری

ترجمهٔمقاله‌یی از روفوس راجع به یرقان درمجموعهٔ شمارهٔ **6232. Mo. 104** دردست است(٥) که‌آغازآن چنین‌است: مقالة جالینوس فی‌الیرقان نقل‌عیسی‌بن‌ابراهیم البصری . ازجالینوس کتابی بدین‌نام نداریم لیکن کتابی بهمین اسم درجزو آثار روفس ذکرشده است (٦) . درآخررساله چنین آمده : تم‌القول فی‌الیرقان لروفس .

ازاحمدبن یوسف‌المصری‌المهندس

ابن الندیم او را گزارندهٔ کتاب الثمرة(۷) بطلیموس ذکر کرده است (۸). از

---

۱ ـ کشف‌الظنون ص ۱٤٤۷ ۲ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٤٦۳
۳ ـ Cassianus Bassus Scholastikos ٤ ـ تاریخ ادبیات عرب ج۱ص۳٦٤
٥ ـ فهرست نسخ کتابخانهٔ برلین ج ٥ ص ٥۰۱ ٦ ـ الفهرست ص ٤۰٥
۷ ـ Centiloquium ۸ ـ الفهرست ص ۳۷٥

کتاب‌الثمرة معروف بصدکلمه[1] نسخ‌متعدد موجوداست ازآنجمله‌قسمتی‌ازآن بعنوان الکلمة التاسعة من‌ثمرة بطلیموس در کتابخانۀ ایاصوفیه [2] و نسخه‌یی دیگر در همان کتابخانه درجزومجموعۀ شمارۀ ٤٨٥۳ ونسخه‌یی جزومجموعۀ نسخ‌خطی پول‌سبات[3] ونسخه‌یی دیگر در کتابخانۀ برلین بشمارۀ **5874·Spr. 1839** بشرح احمد الطولونی الکاتب و نسخه‌یی‌در کتابخانۀاوپسالاجزومجموعۀ شمارۀ۲۰۳ نسخ‌خطی‌عربی که بدین‌نحو شروع میشود : «هذا کتاب‌الثمرة لبطلیموس‌المسمی صدکلمه وهی مائةکلمة ماثورة عنه» ودرآخرآن با عبارتی پرغلط چنین آمده است . «تمت‌الفصول بحمدالله وعونه صد کلمة بطلیموس فی‌القضایةالنجومیة علی‌الحوادیث الدوریة تألیف بطلیموس‌الکاهن فی‌الاصل وترجمه باللوغة العربیة لهارون الرشید اسحق بن حنین الطبیب و رتب کل کلمات وقضایا وفصول وهو مؤلف اصل فی علم النجوم والاحکام والموالید . . . » از این شرح چنین برمیآید که مترجم کتاب اسحق‌بن حنین است وآنرا برای هارون ترجمه کرده . اما چنانکه میدانیم اسحق درعهد هارون نبود وعلاوه براین نسبت ترجمۀ این کتاب باسحق درجای دیگر نیامده است .

شروحی‌مانندشرح‌البتانی وطولونی وخواجه‌نصیرطوسی‌براین کتاب‌دردست است.

☆☆☆

ازارسطو (ص۹۳ ـ ۹۷)

علاوه برآنچه قبلا دیده‌ایم کتب ذیل دردست است :

۱ ـ ترجمۀ کتاب‌التفاحة که گویند بوقت وفات‌املاء کرده[4] وازکتب منسوب اوست .

۲ ـ ترجمۀ کتاب‌المسائل‌الطبیعی‌موسوم به مابال[5] منسوب‌بارسطو. این کتاب

---

۱ ـ این اسم ترجمه از اسم اصلی یونانی آنست . ۲ـ دفتر کتبخانۀ ایاصوفیه ص ۲۸٦

۳ ـ Paul Sbath : 1500 manuscrits ... p.29.

٤ ـ فهرست کتابخانۀ مجلس ج ۲ ص ۳٦۰ . ۵ ـ ایضاً ص ۳۹٦

را ازآنجهت درعربی بدین نام میخوانند که سؤالات آن به «ما بال» شروع میشود مانند:
مابال الحیوان الغیر الناطق یمشی ویدب حین ولد ولیس الانسان کذلك ؟ »

۳ ـ ترجمهٔ کتاب الاحجار منسوب بارسطو که نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۷۷۲ در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وترجمهٔ آن درعنوان کتاب منسوب است به « لوقا بن اسرافیون ». مترجم گفته است که این کتاب منتخبی است ازیك کتاب ارسطو درذکر هفتصد نوع از احجار وتحقیق درجواهر وترکیبات والوان وانواع ومعادن آنها .

٤ ـ ترجمهٔ کتاب نعت الحیوان . درمجموعه یی ازآثارخطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا(۱) کتابی است بنام کتاب نعت الحیوان ومنافعه . جامع این کتاب برای آنکه مجموعهٔ کاملی راجع بحیوانشناسی در دست داشته باشد کتاب نعت الحیوان ارسطو ومنافع الحیوان ابن بختیشوع را دراین مجموعه گرد آورد . کتاب نعت الحیوان ارسطو همانست که ابن ابی اصیبعه بنام نعت الحیوانات الغیر الناطقه ومافیها من المنافع و المضار ذکر کرده است (۲) . ترجمه های لاتینی این کتاب هم موجود است که بطبع رسیده.

٥ ـ کتاب المرآة ارسطو درباب خاصیت آئینه ها در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۰۲۲ جزو نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجود است .

٦ ـ ۹ چهار کتاب ذیل درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین که یك مجموعهٔ طبی است بنام ارسطو ثبت شده است : کتاب الشباب والهرم. نفث الدم. الرطوبات. الصحة والسقم .

۱۰ ـ کتاب اسرار النجوم . درآغاز نسخهٔ متعلق به اوپسالا چنین آمده است: «هذا کتاب الفاضل ارسطاطالیس الفه للملك الاسکندر فی علم القضاء من النجوم ووسمه بکتاب اسرار النجوم» (۳).

۱۱ ـ کتاب الاحکام فی حوادث الایام عن ارسطاطالیس الفیلسوف . منسوب بارسطو شامل سی وهشت باب. این کتاب بشمارهٔ **Mf. 39 5873** در کتابخانهٔ برلین موجود است .

---

۱ ـ رجوع شود به ضمیمهٔ فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ص ٥۳۱-٥۳۲

۲ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ٦۹ ۳ ـ فهرست کتابخانهٔ اوپسالا ص ۹٤

۱۲ ـ ذخیرةالاسکندرفی الطلاسم لارسطاطالیس الحکیم رتبهاعلی عشرة ابواب فی تدبیر الاکسیرات وترکیب السموم القاتله والتریاقات المخلصة منهاوغیر ذلك[1]. این کتاب را بفارسی نیزدرآورده‌اندو نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مشهد موجود است[2]. ذخیرةالاسکندر مشتمل است برده اصل ازمقدمات واصل صنعت اکسیروترکیب سموم وتریاقات مختلفه واحراز طلسمیة وخواتیم سیارات سبعه وفنون طلسمات وبخورات وخواص اعضاءِ حیوان وغیره . این کتاب هم از کتب منسوب بارسطواست .

از الاسکندر الافرودیسی (ص ۹۹)

علاوه بر رسالاتی که مانده و پیش از این مذکور افتاده آثار دیگری دردست است مانند :

۱ ـ « مقالة فی ان الابصار لایکون بشعاعات تنبث من العین والرد علی من قال بانبثات الشعاع » نسخه‌یی ازآن جزومجموعهٔ شمارهٔ ۷۹٤ کتابخانهٔ اسکوریال ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ برلین موجود است .

۲ ـ « مقالة فی الحس والمحسوس علی رأی ارسطوطالیس » ، نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۳۸٤ ۱ ونسخه‌یی درجزو مجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ اسکوریال موجود است .

۳ ـ « مقاله فی تأثیر الاجرام السماویة وتدبیرها » ، نسخه‌یی از آن در مجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ اسکوریال موجود است .

٤ ـ « مقالة فی الرد علی من قال انه لایکون شیءٌ الا من شیءٍ » . درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ اسکوریال .

۵ ـ « مقالة فی قوام الامور العامیة » درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ اسکوریال .

٦ ـ « فی العنایة علی رأی دیموقراطیس وابیقورس وآخرین » درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ اسکوریال .

۷ ـ « مقالة فی المادة والعدم والکون و حل مسألة من القدماءِ ابطلوابها الکون

---

۱ ـ فهرست مخطوطات کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۳۵۵-۳۵٦

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۵۹

من کتاب ارسطوطالیس فی‌سمع‌الکیان » درهمان مجموعه .

۸ ـ «مقالة فی‌الاضداد وانها اوائل‌الاشیاء علی رأی ارسطوطالیس»درهمان‌مجموعه

۹ ـ «مقالة فی‌الهیولی وانها معلولة مفعولة » درهمان مجموعه .

۱۰ ـ فی‌الزمان ، این کتاب را ژراردودی کرمونا بلاتینی ترجمه کرد .(۱)

۱۱ـ« کتاب فی‌التوحید» که‌آنرانیزژراردودی کرمونابلاتینی‌درآورد.این کتاب درآغاز‌نسخه باسکندر ودرآخرآن به یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌نسبت داده شده‌است(۲)

از اقلیدس (ص۱۰۴ ـ ۱۰۵)

غیراز کتبی که پیش ازین دیده‌ایم کتابهای زیرین دردست است :

۱ ـ ترجمة المناظر (اختلاف‌المناظر) در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۸وشمارهٔ۲۰۹ موجود است . تحریر این کتاب از خواجه نصیرالدین‌طوسی‌در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد بطبع رسیده (۱۳۵۸ هجری) ودرآنجا هم ذکری از مترجم نشده است ونه درنسخی که ناشر بدانها مراجعه کرده‌است.اصلاح‌این کتاب ازالکندی ونسخه‌یی‌ازآن‌درمجموعهٔ شمارهٔ۲٤٦۷ کتابخانهٔ مجلس‌موجود است.

۲ ـ کتاب ظاهرات‌الفلك اقلیدس را هم خواجه نصیرالدین‌طوسی تحریروتفسیر کرده واین تحریر نیز درمجلد اول از مجموعهٔ مذکور چاپ شده است . این کتاب در بیست وسه ودربعض نسخ بیست وپنج شکل است .

۳ ـ مقالة فی‌المیزان . این مقاله را وپکه در روزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ سپتامبر- اکتبر) سال ۱۸۵۱ چاپ کرده است ونسخه‌یی از آن در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس‌موجود است .

٤ ـ « الزوایاالحادثة فی‌الدائرة لاقلیدس » دریك مقاله وده شکل ، نسخهٔ آن در دارالکتب مصر موجود است (۳) .

از ارشمیدس ص ۱۰۵ ـ ۱۰٦

کتابهای ذیل علاوه بر کتبی که قبلا درذکر مترجمان آوردیم موجود است :

---

۱ ـ مقدمة ارسطو عندالعرب ص ۵۷ ۲ ـ ایضاً ص ۵۸

۳ ـ منقول از فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰٤

۱ـ «مقالة ارشمیدس فی تکسیر الدائرة» جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷ کتابخانهٔ ملی پاریس و نیز در مجموعهٔ شمارهٔ **5934 .Mf. 258** کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۹ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ اسعد افندی استانبول (۱) موجود است.

۲ ـ درمجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ برلین کتابی دیگر ازارشمیدس بنام «فی تربیع الدائرة» ضبط است.

۳ ـ وبازدرهمان مجموعه کتابی دیگر بنام «کتاب المسبع فی الدائرة» (ابن النديم: کتاب تسبیع الدائرة) باقیست.

٤ ـ رسالهٔ ناقصی درعلم البنکامات (۲) و کیفیت بحرکت درآوردن آدمکهاوسایر آلات ساعت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۸ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بدین نحو شروع میشود: « قال ارشمیدس بعد حمدالله والثناء علیه، انني لما رأيت اقاويل الناس في عمل البنكامات غير تامة ولامستقصاة الفت هذا الكتاب وعملته على غاية الاستقصاء. »

از ارسطرخس (ص ۱۰۵)

ترجمهٔ عربی کتابی را که از اسطرخس بنام حدالشمس والقمر ذکر کرده اند (وچنانکه حدس زده‌ایم باید بعدالشمس والقمر باشد) خواجه نصیرالدین طوسی بنام «کتاب ارسطرخس فی جرمی النیرین و بعدیهما» تحریر کرده وآن درمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد دکن چاپ شده‌است. چنانکه ازمطالعه درمنقولات قدما برمیآید این کتاب را اختصاراً جرم الشمس والقمر وگاه بعدالشمس والقمر هم میگفته اند. نسخ خطی متعدد هم از آن دردست است.

از ثاوذوسیوس (ص ۱۰۸)

از ترجمهٔ کتاب فی الایام واللیالی نسخ خطی موجود است. این ترجمه که دارای ۲ مقاله و۳۳ شکل است بدست خواجه نصیرالدین طوسی تحریر وتحریر او در مجلد

---

۱ ـ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۱۰٦   ۲ ـ horlogerie

اول ازمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد چاپ شده است .

از بطلیموس القلوذی (ص۱۰۸ـ۱۱۰)

غیراز کتبی که درذکر مترجمان آمده کتب ذیل باقیست :
۱ ـ «کتاب الاحجار والخزر» [۱] .
۲ ـ «کتاب المجالس» درعلم میقات[۲] .
۳ ـ «رسالة فی ترکیب الجفر» که برای شاگرد خود مورس تألیف کرد[۳]

از ابقراط (ص۱۱۴ـ۱۱۵)

علاوه بر کتابهای متعددی که درذکر آثار مترجمان ذکرشده ترجمهٔ آثار ذیل هم درمجموعهٔ ذیقیمتی بشمارهٔ ۶۲۳۵ درکتابخانهٔ برلین موجود است .

کتاب قسمة الانسان علی مزاج السنة ـ الوصایا ـ ترکیب الانسان ـ منافع الرطوبات ـ الامراض ـ الناموس فی الطب ـ الحمی المحرقة ـ علامات البحران ـ العین ـ فی نبات الاسنان ـ القلب ـ البثور ـ النفخ ـ الغدد ـ الجراح ـ جراحات الرأس ـ الخلع ـ سیلان الدم ـ اوجاع النساء ـ حبل علی حبل ـ کتاب الفصد .

ازمغنیس(٤) الحمصی

شاگرد ابقراط وطبیب مشهور قرن چهارم پیش ازمیلاد، ابن الندیم[٥] وابن ابی اصیبعه[٦] یك کتاب بنام «کتاب البول» اسم برده‌اند. ترجمهٔ این کتاب بعنوان «کتاب مغنیس الحمصی فی معرفة البول» درمجموعهٔ شمارهٔ 6232. Mo. 104 کتابخانهٔ برلین موجود است .

ازجالینوس (ص ۱۱۶ ـ ۱۱۹)

غیراز کتبی که پیش ازین گفتیم کتابهای زیرین هم باقیست :

---

۱ Paul Sbath :150 manuscrits ... p .29.
۲ ـ فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۷٤ ۳ ـ ایضاً ص ۲٤۰
٤ ـ Magnès ٥ـ الفهرست ص ٤۰۷ ٦ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۳

۱ ـ قطعات منتخب از دو رسالهٔ جالینوس در ترکیب ادویه[۱] که نخستین را مسلمین با عنوان سریانی میامر ودومین را باسم یونانی قاطاطیون ذکر میکردهاند، در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۶ موجود است .

۲ ـ کتاب قوی الاغذیة[۲] درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس .

۳ ـ کتاب الادویة المفردة [۳] درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس .

٤ ـ کتاب فی تدبیر الصحة [٤] درشش مقاله بشمارهٔ ۲۸۵۸ در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

۵ ـ کتاب « فی الموت السریع » جزو مجموعهٔ شمارهٔ **6232.Mo·104** کتابخانهٔ برلین موجود است .

---

۱ — De Compositione medicamentorum secundum locos و De Composition medicamentorum per genera

۲ .. Traité des vertus des aliments

۳ -- Traité des medicaments simples

٤ — Sur l'hygiène

ملحق دوم

زیاداتی بر آثار برخی از حکما

ابو نصر فارابی (ص ۱۷۹ ـ ۱۹۴)

برسطر ششم از صحیفهٔ ۱۹٤ افزوده شود :

غیراز کتبی که از ابونصر فارابی یاد کرده‌ایم از کتب ذیل نسخی دردست است :

۱ ـ فی‌اثبات‌المفارقات که نسخی‌از‌آن‌درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۳۵ متعلق بکتابخانهٔ تربیت تبریز [۱] و در مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۵٤ کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و نیز در کتابخانهٔ مشهد [۲] موجود است .

۲ ـ فی‌ماهیة‌الانسان، درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ تربیت تبریز موجود است.

۳ ـ الدعاوی‌الفلسفیة در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۷۰ مدرسهٔ حجیات موصل باقیست [۳].

٤ ـ الالفاظ الیونانیة وتقویم سیاسة الملوکیة والاخلاق ، نسخه‌یی از آن درجزو مخطوطات جمعیت دائرة‌المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد [٤] ودونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه بشماره‌های ۲۸۲۰و۲۸۲۲ موجود است .

۵ ـ رسالة فی‌العلم‌الاعلی ، رساله‌یی از زینون‌الکبیر بشرح‌فارابی است‌دارای‌شش قسمت : اول ـ فی‌الدلالة علی‌وجودالمبداءِ‌الاول . دوم ـ الکلام فی‌صفاته . سوم ـ الکلام فی نسبة‌الاشیاء الیه . چهارم ـ الکلام فی‌النبوة . پنجم ـ الکلام فی‌الشرع. ششم ـ الکلام فی المعاد . این کتاب بشمارهٔ 5123.Pm.578 کتابخانهٔ برلین موجود است ونسخه یی دیگر در کتابخانهٔ مشهد [۵] .

٦ ـ تعلیقات ابی‌نصر الفارابی، ظاهراً همانست که‌ابن‌ابی‌اصیبعه‌تعالیق‌فی‌الحکمة

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ تربیت تبریز تألیف آقای محمد نخجوانی . تبریز ۱۳۲۹ .

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۰۷

۳ ـ فهرست مخطوطات موصل ص ۱۱۸

٤ ـ تذکرة‌النوادر ص ۱۹۰ ۵ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج٤ ص۱۷۸ـ۱۷۹

نامیده است . از این کتاب نسخه یی بشمارهٔ 5374 .Lbg. 368 در کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ٦١١ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ مشهد[۱] باقیست .

۷ ـ کتاب‌الطبیعیات درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ لیندزیانا موجود است[۲] .

۸ ـ سه رساله درمسائل منطقی درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۵۹۵ کتابخانهٔ مجلس .

۹ ـ رسالة فی الماهیة والهویة در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۰ ـ رسالة فی‌علم‌الفراسة درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس

۱۱ ـ رسالة فی‌المبادی التی بها قوام الاجسام والاعراض درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۲ ـ السیاسات‌المدنیة معروف به مبادی‌الموجودات در کتابخانهٔ مشهد[۳] .

۱۳ ـ کتاب‌القیاس که تفسیری است از کتاب انالوطیقای ارسطو. نسخه‌یی‌از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ٦١٢ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است .

۱٤ ـ شرح کتاب المقولات (قاطیغوریاس) ارسطو درشمارهٔ مذکور کتابخانهٔ اسکوریال باقیست .

۱۵ ـ شرح کتاب‌الشعر ارسطو. این کتاب رساله‌یی کوتاهست که دکتر آربری آنرا درمجلهٔ تحقیقات شرقیه چاپ کرده است[٤] .

چند رسالهٔ دیگر در کتابخانهٔ ایاصوفیه ورسالات دیگری که غالب آنها را قبلا مذکور داشتیم .

ابوزکریا یحیی‌بن عدی‌المنطقی (ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵)

برسطر۱۸ ازصحیفهٔ ۱۹۵ افزوده شود :

علاوه بر کتبی که از او اسم بردیم آثار دیگری از وی خاصه آنها که درانبات

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۵۰

۲ ـ Bibliotheca Lindesiana, Hand-List of oriental Manuscripts. 1898,p.28.

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ١٤٢

٤ ـ Rivista d. Studi orientali, Vol .17.p.266.

اصول دین مسیح ودر کلام نصاری دارد موجود ومشهور است . از آنجمله است :

سه کتاب : فی اثبات صدق الانجیل ، فی اختلاف لفظ الاناجیل ومعانیها ، فی قولنا تجسد من الروح القدس ومن مریم العذراء که درمجموعهٔ « عشرون مقالة فلسفیة وجدلیة لمؤلفین من العرب النصاری » بسال ۱۹۲۹ درقاهره بطبع رسید (۱) .

کتابی درجواب اعتراضات ابوعیسی محمدبن هارون الوراق بنام کتاب الرد علی کتاب ابی عیسی الوراق فی اصول الدین والتثلیث والتوحید که نسخی از آن بشماره های ۱۶۷ و۱۶۸ درجزء نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست . کتاب ابن الوراق در رد فرقه‌های یعقوبی و نسطوری وملکائی نوشته شده بود (۲) .

رسالاتی دیگر از یحیی بن عدی دراصول دین مسیح بنا بر رأی یعقوبیان در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۶۹ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بعضی را قبلا هم مذکور داشتیم واز آنجمله است :

مقاله‌یی درتوحید باریتعالی بنا بر رأی نصاری .

مقاله‌یی دراثبات قول نصاری دراینکه خالق را ذات واحد وصفات سه گانه (اقانیم) است

رسالة فی تمثیل النصاری الابن بالعاقل دون المعقول والروح بالمعقول دون العاقل.

رساله‌یی درجواب مسائل راجع باقانیم ثلاث .

رساله‌یی در پاسخ سؤالی که درحضورعلی بن عیسی بن الجراح وزیر المقتدر عباسی اجع به تثلیث وتوحید از وی شده بود .

رساله‌یی درلزوم تأنس (تجسد) (۳) .

پاسخ سؤالی که مخالفان نصاری کرده ومعتقد بوده اند که عقیدهٔ بتأنس از مرتبهٔ سیح میکاهد .

جواب یحیی بسه سؤالی که دوست او ابوعلی سعیدبن داودیشع درماه ذی القعدهٔ ۳۵ هجری از وی کرده بود .

---

۱ - Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chrétiens du IXe au XIVe siècle, publiés par Paul Sbath. Le Caire, 1929.p.168-176.

۲ - فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۰-۴۱ ۳ - Incarnation

رد اعتراضات یعقوب بن اسحق الکندی بر اصل تثلیث[1] ،

تلخیص رساله‌یی درالوهیت عیسی مسیح از یحیی بن عدی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی درباب ادعیه وصوم درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

جواب سؤالاتی که یوسف‌بن الحکیم‌البحیری از شهر میافارقین ازوی کرده بود درمجموعهٔ مذکور کتابخانهٔ ملی پاریس .

رسالهٔ دیگری درسؤالات ابن‌الحکیم وپاسخهای وی درسال ۳۸٦هجری‌درهمان مجموعه از کتابخانهٔ ملی پاریس .

ابوعلی بن زرعه (ص۲۰۰)

برسطر ۷ از صحیفهٔ ۲۰۰ افزوده شود :

وآن چهار رساله عبارتند از: ۱ـ فی‌التثلیث ۲ـ فی‌المواضع التی فیها الاختلاف بین‌الیهود والنصاری وهی‌نسخ‌الشریعة التی اتی بها موسی ومجیء‌السیدالمسیح ، والتثلیث والاتحاد الذی یقول به‌النصاری فی‌المسیح ، والقیامةالعامة . ۳ ـ فی‌المواضع‌التی فیها الخلاف بین‌المسلمین والنصاری وهی‌التثلیث والتشبیه و نبؤة محمد ٤ ـ فی‌امر العقل وتمثیل‌الاب والابن والروح‌القدس بالعقل والعاقل والمعقول[2]

دیگر از آثار موجود ابن‌زرعه رسالات ذیل است :

رساله‌یی درا ینکه نسبت‌اعتقاد به «حلول‌الالم بالابن‌الازلی» یعنی‌حلول‌الم‌جسمانی در عیسی ، بیعقوبیان دوراز صواب است ـ این رساله جزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ از نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی که درسال ۳۸۷ به بشر بن‌فنحاس‌بن شعیب‌الحاسب‌الیهودی‌فرستاد . این رساله شامل‌جواب پاره‌یی اعتراضات است ودرپایان آن‌توضیح‌معانی برخی‌ازاصطلاحات

---

۱ ـ رجوع شود به فهرست نسخ خطی عربی درکتابخانهٔ ملی پاریس ازدوسلان ص ۱٤

۲ ـ Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chretiens du IXe au XIVe siècle, publié par Paul Sbath, le Caire' 1929, p-6,75.

مابعدالطبیعه آمده ، در مجموعهٔ سابق الذکر ومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس .

پاسخ سؤالات یوسف بن الحکیم البحیری که درسال ۳۸۷ بدوفرستاده شده بود .
سؤالات دیگری از ابن الحکیم وپاسخهای او درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ کتابخانهٔ ملی پاریس .

رسالهیی منسوب بابن‌زرعه که پس از مناظرات راجع بتثلیث وتأنس نوشت .

رسالهیی درذکر علل عقیدهٔ بوحدت خالق بنابر رأی نصاری . این دو رسالهٔ اخیر هم درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رسالهیی درتوضیح عقاید یعقوبیان‌ورفع تهمت از آن فرقه در مجموعهٔ‌شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

کتاب اوایل‌الادلة در رد اعتراضات ابوالقاسم‌عبدالله‌بن احمدالبلخی برمسیحیان که در ذی الحجهٔ سال ۳۸۷ تألیف شد ونسخهٔ آن در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

ابوعلی بن مسکویه (ص ۲۰۰ ـ ۲۰۲)

برسطر ۱۹ از صحیفهٔ ۲۰۱ افزوده شود :

دیگر از آثار موجود ابوعلی مسکویه کتب ذیل است :

۱ ـ الطهارة فی‌علم الاخلاق در مجموعه‌یی از مخطوطات عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا[۱] ونیز درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٥٤۰۸ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۲ ـ نسخه‌یی ناتمام از کتاب فی‌جواب‌المسائل الثلث (درسه مسأله: اول دراثبات صانع. دوم درنفس واحوال آن . سوم در نبوات) درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس موجود است[۲] .

۳ـ کتاب جاویدان خرد (= جاودان‌خرد) که بشمارهٔ ۱۱٥ نسخ‌خطی کتابخانهٔ

۱ ـ Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London, 1894, P. 492

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹۸

احمدیهٔ موصل موجوداست(۱). نسخهٔ مذکور بعداز بسمله چنین شروع میشود: «الحمدلله رب العالمین وصلواته علی النبی محمد وآله اجمعین . قال الاستاذ ابوعلی احمدبن محمد اکرمه الله انی کنت قرأت فی الحداثة کتاباً لابی عثمان الجاحظ یعرف بکتاب استطالة الفهم علی العجز یذکرفیه کتاباً یعرف بجاویدان خردویحکی کلمات یسیرة فیه ثم یعظمه تعظیماً یخرج فیه عن العاده فی تعظیم مثله فحرصت علی طلبه فی البلدان التی حللت فیها حتی وجدته بفارس عند موبدان موبد فلما نظرت فیه وجدت له اشکالاو نظائر کثیرة من حکیم الفرس والهند والعرب والروم وان کان هذا الکتاب اقدمها واسبقها بالزمان فانه وصیةاوشهنج اولده وللملوك من خلفه وکان بعد الطوفان ولیس یوجد لمن کان قبله سیرة وادب یستفاد. فرأیت ان انسخ هذه الوصیة علی جهتها ثم الحق بها جمیع ما التقطته من وصایا وآداب الامم الاربع اعنی الفرس والهندوالعرب والروم لیرتاض بها الاحداث ویتذکر بها العلماء من الحکم العلوم...» نسخهٔ دیگر از این کتاب درمجموعهٔ شماره ۵۴۰۸ کتابخانهٔ برلین محفوظ است واخیراً بطبع نیز رسیده .

ابن مسکویه درماوراءالطبیعه سه مسألهٔ اثبات وجودصانع ونفس ونبوت را موردمطالعه قرار داده است . وی اثبات وجود صانع را از لحاظی آسان واز جهتی دشوار میداند . سهولت آن در وضوح وجود الهی وصعوبت آن درضعف عقول انسانی وعجز آن از درك حقایق امور است لیکن هر کس ارادهٔ وصول بحقیقتی کــرد بدان خواهد رسید بدان شرط که درکارخود صابر وپای برجای باشد ومشکلات آنرا آسان گیرد . ما باید نفس خود را از اوهامی که از طریق حواس (که همواره مایهٔ اشتباه ، در ادراك معقولات صحیح میشوند) حاصل میگردد ، بر کنار داریم واین کار با مجاهدت بسیارهمراه است زیرا با مفارقت عادت ومخالفت با عامه دربسیاری ازنظرهای آنان مقارن است. ابن مسکویه یکی از دلایل بارز توحید را اتفاق حکمای اوائل براین حقیقت میداند و گوید که همهٔ حکما مردم را بتوحید ولزوم عدل واقامهٔ سیاسات الهیه فرمان داده اند . ازدلایل ابن مسکویه دراثبات صانع حرکت است در موجودات و او ازحرکت شش چیز را

۱ ــ مخطوطات الموصل تألیف الدکتور داودالچلبی الموصلی . بغداد ۱۳٤٦ (۱۲۹۷ میلادی) ص ۳۰-۳۱

اراده کرده است : حرکةالکون ، حرکةالفساد ، حرکةالنمو ، حرکةالنقصان،حرکة الاستحاله، النقلة . هرمتحرکی محتاج به محرکی غیرازخوداست ومحرك‌جمیع‌اشیاء باید غیرمتحرك باشد وتبدل وتغیر نپذیرد وآن صانع است که واحد است وجسم نیست وازلی است و وجود همهٔ اشیاء بدوست واو همهٔ آنها را از کتم عدم بوجود آورد .

ابن‌مسکویه درباب نفس گوید که آن جسم وعرض نیست وهمهٔ‌موجودات‌حاضر وغائب ومعقول ومحسوس را درك میکند، باقی است وهیچگاه فنا نمی‌پذیرد.مراتب‌نفس سه است: نفس بهیمی که پست‌ترین‌مراتب‌نفس‌است،نفس سبعیه که‌درمرتبهٔ‌وسط‌قراردارد نفس ناطقه که شریفترین مراتب نفس‌است . ازاین مراتب وقوای سه گانه ابن‌مسکویه بنفوس ثلاثه تعبیرمیکند.نفس‌حالتی‌از کمال‌دارد که‌ازآن‌بسعادت تعبیرمی کنندوحالتی ازنقصان که‌آنرا شقاوت مینامند· طریق تحصیل‌سعادت را ابن‌مسکویه‌در کتاب‌تهذیب اخلاق و کتاب‌السعادات یا کتاب ترتیب‌السعادات چنین‌توجیه میکند که‌هر کسی‌غایتی برای خود درنظرمی گیرد وبدان توجیه می کند وآنرا سعادتی برای خود میداند، برخی بدنبال لذت وثروت میروند و گروهی درطلب صحت یا غلبه یا علم می‌ایستند وعلت این اختلاف آنست که مردم سعادت قصوی را درنظر نمی گیرند و گرنه همهٔ لذتها را رها می کردند ودرجست وجوی آن میرفتند· دسته‌یی از سعادتهاست که درانسان وحیوان عمومیت دارد ولی این دسته از سعادتها درحقیقت سعادتی برای مانیست زیرا در زمرهٔ کمالیات انسانی قرار ندارند ، اما آندسته که خاص انسان از جهت انسانیت اوست میتواند سعادت بمعنی واقعی خود نامیده شود منتهی این معنی برای همهٔ افراد آدمی عمومیت دارد . سعادتها که خاص انسان است برچند دسته میشوند دسته‌یی برای همهٔ افراد آدمی‌عمومیت دارد ودسته‌یی خاص انسان بمعنی واقعی خود است ودسته‌یی خاص خاص‌است‌وآن‌عبارت‌ازسعادتی‌است که همهٔ سعادتها درطریق ترقی‌بدان منتهی میشوند همهٔ سعادتها درآن ونتیجهٔ آنست ودرحقیقت میتوان آنرا آخرین غرض وبالاترین کمال دانست ـ آن دسته از سعادات که بین انسان وحیوان عمومیت دارد عبارتست از خوردن و آشامیدن وانواع دیگر آسایشها واین را درحقیقت نمیتوان سعادت خواند

زیرا کمال آدمی وقصد نهائی ازخلقت اودرآن نیست . وآندسته که بین همهٔ افـراد آدمی ازآن جهت که انسانند تعمیم دارد عبارتست ازصدور افعال براثر تفکر وتمییز و امثال آن واین‌معنی‌سعادتی‌است که برای هریك‌ازفرزندان‌آدم موجود است وهر کس میتواند بقدر بهرهٔ خودازانسانیت ازآن نصیبی داشته باشد واین امرموهوب وفطـری است واختلاف مراتب مردم‌نتیجهٔ کیفیت استفاده ازاین‌استعداد است . اماسعادت خاص انسان بمعنی واقعی خود سعادتی است که صاحب علم یاصناعت فاضله‌یی بدان مـیرسد ومردم بنابراختلاف درعلوم وصناعات بایکدیگر در این مقام اختلاف درجـه دارنـد . برهرفرد ازآدمیانست که بحسب طبقه ومرتبهٔ خود سعادتی راکه خاص اوست بکامل ترین وجه وبالاترین حد امکان و تاآنجاکه در توانایی اوست بدست آورد . اگرچـه سعادات بسیار وازانواع مختلف است‌لیکن‌سعید واقعی آنست که جمیع اجزاء فلسفه راتحصیل کرده وهمهٔ صناعات را فهمیده وازحکمت بهرهٔ کامل برده باشد . کسی کـه بسعادت قصوی رسیده باشد همواره شادمان وخرم ، گشاده‌آرزو ، امیدوار، وداری‌آرامش قلب وآسوده خاطر است، بامور دنیا جز بمقدار کم توجه نمی کند، بامردمان درظاهـر مناسبات ونزدیکی وارتباط دارد اماباطن او باآنان مبـاین است و اودر حقیقت بـانفس خودسر گرم وبدان خوشدل است نه بغیرآن واین حال ملازم ویست وتغییرنمی‌پذیرد.

ابوالفرج بن الطیب(ص ۲۰۴-۲۰۶)

برسطر۱ ازصفحهٔ ۲۰۶ افزوده شود:

دیگر ازآثار موجوداو کتب ذیل را باید نام برد :

۱ ـ کتاب «فی‌العلم والمعجز» که درمباحث فلسفی ودینی عیسوی نوشت(۱) .

۲ـ رساله‌یی درتوبه که درجزو مجموعهٔ شماره ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخـانهٔ ملی‌پاریس موجوداست (۲) .

۳ ـ تفسیرمقولات ارسطوطالیس که نسخه‌یی ازآن بخط هبةالله بن‌المفضل بـن

۱ـ بیست رساله فلسفی‌وجدلی ازمؤلفین مسیحی‌عرب ازقرن نهم‌تاقرن ۱۴ میلادی . تألیف سبات ؛ ص ۱۷۶-۱۷۹

۲ ـ فهرست کتاب خانهٔ ملی‌پاریس تألیف دواسلان ص۴۳ .

هبةالله المتطبب دردست‌است واودرروز جمعهٔ بیستم‌شعبان سال ۴۸۰ از کتابت این نسخه فراغت جست (۱) .

ابو الخیر بن الخمار (ص ۲۸۱)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۲۸۱ افزوده شود :

نسخهٔ نفیس منطقیات ارسطو که در کتابخانهٔ ملی‌پاریس بشمارهٔ ۲۳۴۶ مضبوط است درحقیقت ازروی نسخهٔ بیست که ابوالخیر بادقت وافر گردآورده ومقابله وتصحیح کرده وحواشی متعددی برآن افزوده است .

دراین‌مجموعه‌منطقیات ارسطو ومدخل‌فرفوریوس‌هریك بامقابلهٔ‌نسخ وتوضیحات کافی‌وتعلیقاتی‌ازابوبشرمتی‌ویحیی‌بن‌عدی وابوالخیر‌بن‌الخمارآمده‌است.ابن‌الخمارعلاوه برآنکه ترجمه های عربی هر کتاب را بایکدیگر مقابله کرد، در بعضی‌موارد مراجعه بچند ترجمهٔ سریانی کتب منطقی‌ارسطومانندترجمه های‌حنین وثاوفیل واثالس‌راهم لازم دانست.تعلیقات‌ابن‌الخمار براین کتب گاه بسیار مفصل‌است وازمجموع‌آنها کتابی کامل بدست میآید وبرای اطلاع ازآنها رجوع شود بکتاب منطق ارسطو که با مقدمهٔ دکترعبدالرحمن‌بدوی بسال های ۱۹۴۸و۱۹۴۹درقاهره چاپ شده است . دراین چاپ حواشی‌وتعلیقات ابوالخیر ومتی ویحیی درذیل صحایف آمده است .

۱ــ فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصرج ۶ ص ۸۹ .

فہرست عام

اعلام تاریخی وجغرافیائی واماکن
واسامی کتب وفرق واقوام

۱ ـ فهرست اعلام تاریخی

ب

ث

ج

ش

غ

۲ ـ فهرست اسماء کتب و رسالات و مقالات

ش

ظ

ع

غ

ف

ق

٣ = فهرست اسامی قبایل و اقوام و فرق

٤ ـ فهرست اماكن و اعلام جغرافیایی

انتشارات دانشگاه تهران

عنوان	مؤلف
۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ - A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ - آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲- اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤- روش تجزیه	تأ » » علی‌اکبر پریمن
۱٥- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	ـــ
۱۹- مقررات دانشگاه	ـــ
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	ـــ
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳- Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦- زیست شناسی (۳) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸- اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یکانه حایری
۲۹- اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰- اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »

ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
فیزیولژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی
جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
تاریخ صنایع ایران ـ ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
واژه نامه طبری	» » صادق کیا
تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی	» عیسی بهنام
تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
Les Connexions Normales	» » هشترودی
کالبد شناسی توصیفی (۱) ـ استخوان شناسی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس ـ دکتر نائینی
روان‌شناسی کودک	نگارش دکتر مهدی جلالی
اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
اکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات ـ سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
انگل شناسی	» » ناصر انصاری
نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشک
درس اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
جانور شناسی سیستماتیک	» » آزرم
پزشکی عملی	» » نجم‌آبادی
روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
مامائی	» » آهی
فیزیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
شیمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک‌زاده
اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
آسیب شناسی	» دکتر آرمین

عنوان	مؤلف
٦٧- کالبدشناسی توصیفی (۲) ـ مفصل شناسی	تالیف دکتر کمال جناب » » امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
٦٨- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
٦٩- درمانشناسی »دوم	» » »
٧٠- گیاه شناسی ـ تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
٧١- شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
٧٢- اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون
٧٣- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
٧٤- راهنمای دانشگاه	—
٧٥- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکترشیدفر
٧٦- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
٧٧- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
٧٨- تئوری سینتیك گازها	» دکتر روشن
٧٩- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
٨٠- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
٨١- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
٨٢- استقلال آمریکا	» دکترمجیر شیبانی
٨٣- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
٨٤- ادوار فقه	» محمود شهابی
٨٥- دینامیك گازها	» دکتر غفاری
٨٦- آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
٨٧- ادبیات فرانسه	» دکترسپهبدی
٨٨- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
٨٩- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
٩٠- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکترسهراب- دکتر میردامادی
٩١- میزراه‌جلد اول	» » حسین گلاژ
٩٢- » » دوم	» » » »
٩٣- کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » نعمت‌الله کیهانی
٩٤- ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٩٥- کالبد شناسی توصیفی (۳) ـ عضله شناسی	» دکترامیراعلم-دکترحکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
٩٦- » » (۴) ـ رگ شناسی	» » » »
٩٧- بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	تألیف دکترجمشیداعلم
٩٨- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
٩٩- جبر و آنالیز	» » » »
١٠٠- تفوق و برتری اسپانیا (١٥٥٩-١٦٦٠)	» » بیانی

عنوان	نگارش
۱۰ـ تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰ـ آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱ـ هشت مقاله تاریخی و ادبی	» نصرالله فلسفی
۱ـ فیه مافیه	» بدیع الزمان فروزانفر
۱ـ جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱ـ الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱ـ مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱ـ تلخیص البیان عن مجازات القرآن	» سید محمد باقر سبزواری
۱ـ دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱ـ شیمی آلی جلداول تئوری و اصول کلی	» دکتر عابدی
۱ـ شیمی آلی «ارگانیک» جلداول	» » شیخ
۱ـ حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشهٔ
۱ـ امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
ـ آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
ـ هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
ـ شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
ـ باغبانی (۹) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
ـ اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
ـ فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
ـ آکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
ـ جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
ـ چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
ـ شیمی فیزیک	» » بازرگان
ـ بیماریهای گیاه	» » خبیری
ـ بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
ـ اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
ـ تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
ـ امراض واگیر دام	» » رستگار
ـ درس اللغة و الادب (۲)	» » محمدی
ـ واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
تک یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
طب جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی

[illegible] — نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی

۱۳۹- روان‌شناسی (ازلحاظ تربیت) — « « علی‌اکبر سیاسی

۱۴۰- ترمودینامیک (۱) — « مهندس بازرگان

۱۴۱- بهداشت روستائی — نگارش دکتر زوین

۱۴۲- زمین شناسی — « « یدالله سحابی

۱۴۳- مکانیک عمومی — « « مجتبی ریاضی

۱۴۴- فیزیولوژی جلداول — « « کاتوزیان

۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی — « « نصرالله نیک‌نفس

۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلداول — « سعید نفیسی

۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی — « دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم‌آبادی-دکتر نیک‌نفس

۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی — « « « «

۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه — « « « «

۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه) — تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه

۱۵۱- اندام‌شناسی گیاهان — « « پارسا

۱۵۲- چشم پزشکی (۲) — نگارش دکتر ضرابی

۱۵۳- بهداشت شهری — « « اعتمادیان

۱۵۴- انشاء انگلیسی — « بازارگادی

۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۲) — « دکتر شیخ

۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیون استلر) — « « آرمین

۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی — « « ذبیح‌الله صفا

۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری — بتصحیح علی‌اصغر حکمت

۱۵۹- حشره‌شناسی — تألیف جلال افشار

۱۶۰- نشانه‌شناسی (علم‌العلامات) جلد اول — « دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد

۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب — « « صادق صبا

۱۶۲- آسیب‌شناسی عملی — « « حسین رحمتیان

۱۶۳- احتمالات و آمار — « « مهدوی اردبیلی

۱۶۴- الکتریسته صنعتی — « « محمد مظفری زنگنه

۱۶۵- آئین دادرسی کیفری — « « محمدعلی هدایتی

۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ‌دوم اصلاح شده) — « « علی‌اصغر پورهمایون

۱۶۷- فیزیک (تابش) — « « روشن

۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم) — « علینقی منزوی

۱۶۹- « « « « (جلدسوم-قسمت اول) « محمدتقی دانش‌پژوه

۱۷۰- رساله بودونمود — « محمود شهابی

۱۷۱- زندگانی شاه‌عباس اول — « نصرالله فلسفی

۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلدسوم) — بتصحیح سعید نفیسی

۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه — « « «

۱ـ آسیب‌شناسی ارگانی سیستم رتیکولو اندوتلیال « دکتر آرمین
۱ـ نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیك « مرحوم زیرك‌زاده
۱ـ فیزیولژی (طب عمومی) نگارش دکتر مصباح
۱ـ خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس) « « زندی
۱ـ تاریخ مصر (جلد دوم) « احمد بهمنش
۱ـ سیر فرهنك در ایران و مغرب زمین « دکتر صدیق اعلم
۱ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم ـ قسمت دوم) « محمدتقی دانش‌پژوه
۱ـ اصول فن کتابداری « دکتر محسن صبا
۱ـ رادیو الکتریسیته « « رحیمی
ـ پیوره « « محمود سیاسی
ـ چهار رساله « محمد سنگلجی
ـ آسیب‌شناسی (جلد دوم) « دکتر آرمین
ـ یادداشت‌های مرحوم قزوینی فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
ـ استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم) تألیف دکتر میربابائی
ـ جغرافیای عمومی (جلد اول) « « مستوفی
ـ بیماریهای واگیر (جلد اول) « « غلامعلی بینش‌ور
ـ بتن فولادی (جلد اول) « مهندس خلیلی
ـ حساب جامع و فاضل نگارش دکتر مجتهدی
ـ ترجمهٔ مبدء و معاد ترجمه آقای محمود شهابی
ـ تاریخ ادبیات روسی تألیف « سعید نفیسی
ـ تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم) « « « «
ـ درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون « دکتر پرفسور شمس
ـ شیمی و فیزیك (جلد اول) « « توسلی
ـ فیزیولوژی عمومی « « شیبانی
ـ داروسازی جالینوسی « « مقدم
ـ علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم) « « میمندی نژاد
ـ استخوان شناسی (جلد اول) « « نعمت‌اله کیهانی
ـ پیوره (جلد دوم) « « محمود سیاسی
علم النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید « « علی‌اکبر سیاسی
قواعد فقه « آقای محمود شهابی
تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران « دکتر علی‌اکبر بینا
فهرست مصنفات ابن‌سینا « « مهدوی
مخارج الحروف تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری
عیون الحکمه از ابن‌سینا ـ چاپ عکسی

عنوان	مؤلف
۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق مدنی	« « سید حسن امامی
۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیک استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸- گروه بندی و انتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک‌نفس
۲۲۳- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیک عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول‌الصرف	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی
۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه‌النهایه با تصحیح و مقدمه (۱)	« آقای سید محمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

عنوان	نگارش
ـ اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد مومن
ـ علم العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
ـ بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
ـ هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
ـ فیزیولوژی گل و رده بندی تک لپه ایها	« « زاهدی
ـ تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
ـ ترجمة النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
ـ حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
ـ دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
ـ یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
ـ تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
ـ تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
ـ کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل ـ پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
ـ حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
سرطان شناسی (جلد اول)	« « آرمین
شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش ور
انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « یارشاطر
فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی وادسر
منطق التلویحات	« دکتر فیاض
حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
فیزیولوژی اعصاب	« « « چهرازی
کالبد شناسی توصیفی (۹) دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب دکتر بازرگان
امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب ـ دکتر میمندی نژاد

۲۷۸- ویروسها » » فرج‌الله شفا

۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها) » » عزت‌الله خبیری

۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك » » محمد درویش

۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم) » » پارسا

۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی » مدرس رضوی

۲۸۳- احادیث مثنوی » آقای فروزانفر

۲۸۴- قواعد النحو » قاسم تویسرکانی

۲۸۵- آزمایشهای فیزیك » دکتر محمدباقر محمودیان

۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی » » محمود نجم‌آبادی

۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم) » » یحیی پویا

۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول » » احمد شفائی

۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم) تألیف دکتر کمال‌الدین جناب

۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه) » » محمدتقی قوامیان

۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم » » ضیاءالدین اسماعیل بیگی

۲۹۲- چهار مقاله بتصحیح » محمد معین

۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها) نگارش » منشی‌زاده

۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن- سلسلهٔ اعصاب مرکزی » » نعمت‌الله کیهانی

۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم » » محمد محمدی

۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه

Sur les espaces de Riemann - ۲۹۷ نگارش دکتر هشترودی

۲۹۸- فصول خواجه طوسی بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه

۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم نگارش محمدتقی دانش‌پژوه

۳۰۰- الرسالة المعینیة » » »

۳۰۱- آغاز و انجام » ایرج افشار

۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه

۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم » » »

۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر » » »

۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری » جلال‌الدین همائی

۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه) نگارش دکتر امشه‌ای

۳۰۷- رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب » مدرس رضوی

۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین » » »

۳۰۹- سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی » محمد مدرسی (زنجانی)

۳۱۰- فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) » دکتر روشن

کتاب هفتم

۳۱۱- رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی بکوشش اکبر دانا سرشت

عنوان	مؤلف
۳۱۳ ـ راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ	—
۳۱٤ ـ احوال و آثار محمدبن جریری طبری	تألیف آقای علی اکبر شهابی
۳۱۵ ـ مکانیک سینماتیک	« دکتر احمد وزیری
۳۱٦ ـ مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	« دکتر مهدی جلالی
۳۱۷ ـ دامپروری (جلد دوم)	« « تقی بهرامی
۳۱۸ ـ تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	« « ابوالحسن شیخ
۳۱۹ ـ جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	« « عزیزی
۳۲۰ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترک انسان ودام)	« « میمندی نژاد
۳۲۱ ـ اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف دکتر افضلی پور
۳۲۱ ـ رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	« « زاهدی
۳۲۱ ـ قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	« « جزایری
۳۲۰ ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن (توصیفی ـ موضعی ـ طرز تشریح)	« « منوچهر حکیم و « سید حسین گنج بخش
۳۲ ـ ایمنی شناسی (جلد اول)	« « میردامادی
۳۲ ـ حکمت الهی عام وخاص (تجدید چاپ)	« آقای مهدی الهی قمشه‌ای
۳۲ ـ اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)	« دکتر محمدعلی مولوی
۳۲ ـ اصول استخراج معادن	« مهندس محمودی
۳۲ ـ مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی	جمع آوری دکتر کی نیا
۳۳ ـ شلیمر	دانشکده پزشکی
۳۳ ـ تجزیه ادرار	مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی
۳۳ ـ جراحی فك وصورت	تألیف دکتر حسین مهدوی
۳۳ ـ فلسفه آموزش و پرورش	« « امیرهوشمند
۳۳ ـ اکوستیك (۲) صوت	« « اسماعیل بیگی
۳۲ ـ الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)	« مهندس زنگنه
۳۲ ـ سالنامه دانشگاه	—
۳۲ ـ فیزیك جلد هشتم ـ کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیك	« دکتر روشن
۳۲ ـ تاریخ اسلام (چاپ دوم)	« « فیاض
۳۲ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	« « وحدتی
۳٤ ـ آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱)	« « محمد محمدی
۳۱ ـ حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳۱ ـ جوامع الحکایات	« « محمد معین
۳۱ ـ شیمی تحلیلی	« مهندس قاسمی
۳ ـ ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳ ـ دفتر دانش و ادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳ ـ حقوق مدنی (جلداول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی

۳۴۸ ـ آب شناسی هیدرولوژی — تألیف دکتر جنیدی
۳۴۹ ـ روش شیمی تجزیه (۱) — » » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ ـ هندسهٔ ترسیمی — » » جمال عصار
۳۵۱ ـ اصول الصرف — » علی اکبر شهابی
۳۵۲ ـ استخراج نفت (جلد اول) — » دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ ـ سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان — ترجمه دکتر سیاسی ـ دکتر سیمجور
۳۵۴ ـ کورش کبیر — تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ ـ فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول) — مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ ـ اقتصاد اجتماعی — دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ ـ بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ) — » خبیری
۳۵۸ ـ بیماریهای مغز و روان (۳) — » حسین رضاعی
۳۵۹ ـ آئین دادرسی دراسلام (تجدیدچاپ) — آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ ـ تقریرات اصول — » محمود شهابی
۳۶۱ ـ کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ ـ عضله شناسی اسب) تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ ـ الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه — » سبزواری
۳۶۳ ـ بی‌حسی‌های ناحیه‌ای دردندان پزشکی — » دکتر محمود مستوفی
۳۶٤ ـ چشم و بیماریهای آن — » » باستان
۳۶۵ ـ هندسهٔ تحلیلی — » » مصطفی کامکار پارسی
۳۶۶ ـ شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم) — » » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ ـ پزشکی عملی — » » ابوالقاسم نجم‌آبادی
۳۶۸ ـ اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم) — » » هوشیار
۳۶۹ ـ پرتو اسلام — بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ ـ جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول) — تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ ـ درد شناسی دندان (۱) — » » محمود سیاسی
۳۷۲ ـ مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم) — ـ
۳۷۳ ـ تیره شناسی (جلد سوم) — » » احمد پارسا
۳۷٤ ـ المعجم — بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ ـ جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی) — بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳۷۶ ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی — تألیف دکتر محسن عزیزی
۳۷۷ ـ Textes Français — » بانو نفیسی
۳۷۸ ـ شیمی فیزیك (جلد دوم) — » دکتر علی اکبر توسلی
۳۷۹ ـ زیباشناسی — » آقای علینقی وزیری
۳۸۰ ـ بیماریهای مشترك انسان ودام — » دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ ـ فرزان تن وروان — » » بصیر
۳۸۲ ـ بهبود نسل بشر — » » محمد علی مولو
۳۸۳ ـ یادداشتهای قزوینی (۳) — ایرج افشار
۳۸٤ ـ گویش آشتیان — تألیف دکتر صادق کیا

۳۸۶ ـ ایران بعد از اسلام « عباس خلیلی
۳۸۷ ـ تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم) « دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها « « خبیری
۳۸۹ ـ شیمی صنعتی (جلد اول) « « رادفر
۳۹۰ ـ فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول) « « روشن
۳۹۱ ـ مبادی علم هوا شناسی « « احمد سعادت
۳۹۲ ـ منطق و روش شناسی « « علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ الکترونیك (جلد اول) « « رحیمی قاجار
۳۹۴ ـ فرهنگ غفاری (جلد دوم) « مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ ـ حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم) « محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹۶ ـ گنج جواهر دانش (٤) « حسن آل طه
۳۹۷ ـ فن کالبد گشائی وآسیب شناسی « دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ فرهنگ غفاری (جلد سوم) « مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ ـ مزدا پرستی در ایران قدیم « دکتر ذبیح‌الله صفا
٤۰۰ ـ اصول روشهای ریاضی آمار « « افضلی پور
٤۰۱ ـ تاریخ مصر قدیم (جلد دوم) « « دکتر احمد بهمنش
٤۰۲ ـ عددمن بلغاء ایران فی اللغة « قاسم تویسرگانی
٤۰۳ ـ علم اخلاق (نظری وعملی) « دکتر علی اکبر سیاسی
٤۰٤ ـ ادوار فقه (جلددوم) « آقای محمودشهابی
٤۰۵ ـ جراحی عملی دهان‌ودندان (جلددوم) « دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ ـ فیزیولژی بالینی « « گیتی
٤۰۷ ـ سهم الارث « نصر اصفهانی
٤۰۸ ـ جبر آنالیز « دکتر محمدعلی مجتهدی
٤۰۹ ـ هوا شناسی (جلد اول) « « محمد منجمی
٤۱۰ ـ بیماریهای درونی (جلدسوم) « « میمندی نژاد
٤۱۱ ـ مبانی فلسفه « « علی اکبر سیاسی
٤۱۲ ـ فرهنگ غفاری (جلد چهارم) « مهندس امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم) « دکتر احمد سادات عقیلی
٤۱٤ ـ کالبد شناسی (عضله‌شناسی مقایسه‌ای) (جلد پنجم) « « میر بابائی
٤۱۵ ـ سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦-۱۳۳۵ ـ
٤۱٦ ـ یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی نگارش دکتر صفا
٤۱۷ ـ تئوریهای اساسی ژنتیك « « آزرم
٤۱۸ ـ فولاد وعملیات حرارتی آن « مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ ـ تأسیسات آبی « مهندس عبدالله ریاضی

۴۲۰ ـ بیماریهای اعصاب (جلد نخست) نگارش دکتر صادق صبا
۴۲۱ ـ مکانیك عمومی (جلد دوم) » دکتر مجتبی ریاضی
۴۲۲ ـ صنایع شیمی معدنی (جلد اول) » مهندس مرتضی قاسمی
۴۲۳ ـ مکانیك استدلالی » پرفسور تقی فاطمی
۴۲۴ ـ تاریخ فرهنگ ایران » دکتر عیسی صدیق
۴۲۵ ـ شرح تبصرهٔ آیة الله علامهٔ حلی (جلد اول) » زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۲۶ ـ حکیم ازرقی هروی بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی

از

آثار دیگر مؤلف

آنچه جداگانه بطبع رسیده است :

۱- حماسه سرایی در ایران ازقدیمترین عهد تاریخی تاقرن چهاردهم هجری (چاپ دوم)

۲- جشن نامهٔ ابن‌سینا، مجلد اول، سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا

۳- اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید با حواشی و مقابلهٔ نسخهٔ استانبول با نسخ لنین گراد و کپنهاگ

۴- تاریخ تحول نظم و نثر فارسی (چاپ سوم)

۵- لایب نیتز، شرح احوال و آثار و آراء او

۶- تاریخ مختصر طب و بیمارستانها در ایران

۷- دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی

۸- اخوان الصفا

۹- رافائل، ترجمه از آثار لامارتین (چاپ دوم)

۱۰- مرگ سقراط، ترجمه از آثار لامارتین (چاپ دوم)

۱۱- آیین سخن، درمعانی و بیان فارسی (چاپ دوم)

۱۲- رسالهٔ نفس از ابن‌سینا

۱۳- ملاحظاتی در بارهٔ قدیمترین عهد آیین زرتشتی ترجمه از «آرتور کریستن‌سن»

۱۴- بهرام چوبین، مستخرج از ترجمهٔ تاریخ طبری با تصحیحات وحواشی

۱۵- چهار مقاله، مستخرج از مقالهٔ اول ودوم چهارمقالهٔ نظامی عروضی با حواشی و شرح لغات

۱۶- رستم واسفندیار، مستخرج ازشاهنامهٔ فردوسی باحواشی وشرح لغات (این سه رسالهٔ اخیر درجزو سلسلهٔ «شاهکارهای ادبیات فارسی» طبع شده است

۱۷- تاریخ ادبیات درایران، جلد اول ازآغاز عهد اسلامی تا دورهٔ سلجوقی (چاپ دوم)

۱۸- مزداپرستی در ایران، ترجمه از آثار کریستن‌سن

۱۹- کیانیان « « « «

۲۰- تاریخ ادبیات درایران ج ۲ از اواسط قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری